

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نبرد (۱)

مناظره مکتب شیعه امامی با جریان مدعی یانی
تقدیر جریان احمد الحسن ؑ

فهرست

۷.....	مقدمه
۹.....	پیشگفتار
۲۵	جلسه اول
۳۷.....	آیا امام زمان ازدواج کرده و فرزند دارند؟
۴۳	جلسه دوم
۴۵.....	وقتی امام مهدی علیه السلام غایب بوده، پس چطور ازدواج کرده‌اند؟
۶۷	جلسه سوم
۶۷....	چطور می‌گویید که شخصیت یمانی فرزند و وصی امام زمان علیه السلام است؟
۹۹	جلسه چهارم
	احمد بصری که پدر و خانواده و عشیره‌اش در عراق معلوم هستند، چطور
۹۹.....	می‌تواند فرزند امام مهدی علیه السلام باشد؟
۱۲۳	جلسه پنجم
۱۲۵	چطور احمد الحسن ادعا می‌کند که فرزند مهدی علیه السلام است؟

- جلسه ششم ۱۴۵
- چطور احمد اسماعیل بصری یک دفعه شد احمد الحسن یمانی؟ ۱۴۷
- جلسه هفتم ۱۷۹
- شما چطور اعتقاد به سیزده امام دارید و می خواهید با همین کتاب شیخ طوسی آن را اثبات کنید؟ ۱۸۱
- جلسه هشتم ۲۱۳
- یمانی چطور از بصره آمده مگر نباید از یمن بیاید؟ ۲۱۵
- جلسه نهم ۲۵۵
- نظر علماء و فقهای شیعه درباره احمد الحسن چیست؟ ۲۵۷
- جلسه دهم ۲۸۵
- آیا درباره تشخیص حقانیت ادعای احمد نباید به علماء و کارشناسان دین مراجعه کنیم؟ ۲۸۷
- جلسه یازدهم ۳۱۷
- چطور می توانید زنده بودن احمد الحسن را اثبات کنید؟ ۳۲۱
- جلسه دوازدهم ۳۴۳
- چرا احمد زود آمده؟ پس سفیانی و خراسانی کجایند؟ ۳۴۵

به نام خداوند رحمان و رحیم

مقدمه

بار خدایا! به من توفیق بده که به جز حق ننویسم و به جز حقیقت نگویم.
بار خداوند! اگر رحمت و توفیق و هدایت تو نباشد مقتضی برای گمراهی و مانع از هدایت من در درون و برون موجود است؛ از درون، توطئه گری نفس و نفسانیات من، و از برون نیز شیاطین جنی و انسی که بر سر راه سعادت من دامها پهن نموده و چاهها حفر کرده و مکرها و فریبه‌ها طرح و نقشه‌ها کشیده‌اند. پس من خودم را تنها و تنها به تو و به ولیّ زمانم حضرت بقیة الله روحی و ارواح العالمین فدا می‌سپارم تا این عمر کوتاه را به سلامت طی کرده با اعتقادی درست و عاقبتی خیر به پایان برسانم.

بار خداوندگارا! به من توفیق بده تعصب و تکبر و حسد و غضب را در مباحثه حق کنار بگذارم و اخلاق و متانت و انصاف و امانت را رعایت نمایم.
آمین رب العالمین

پیشگفتار

متن پیش رو حاصل یک دوره مناظره فشرده بین مکتب شیعه دوازده امامی و مرام پیروان یمانی است که چندی است در ایران رواج پیدا کرده‌اند. مکتب شیعه یعنی همانها که امام دوازدهم خود را آخرین امام - به هر معنایی که تفسیر شود^۱ - و همان قائم موعودی می‌دانند که روزی خودش - نه فرزندش - قیام خواهد کرد و زمین را پر از عدل می‌نماید همانگونه که پر از ظلم و ستم گشته باشد. قائمی که نشانه‌های مشخص جهانی برای شناخته شدن دارد^۲ و آن نشانه‌ها محتاج به تفسیر و تاویل و «یعنی» «یعنی» کردن نیست چون عقل هر انسانی این نکته را می‌فهمد که نشانه یک شیء باید شناخته شده تر از خود آن شیء باشد تا بتواند آن شیء را بشناساند و به زبان علمی: معرف از معرف اُجلی و اُعرف باشد. مکتبی که برای هر یک از قرآن و حدیث و عقل جایگاه مناسب خودش را قائل است و نه قرآن گرایی مفرط دارد نه گرفتار حدیث گرایی افراطی

۱. در مرام یمانی‌ها امام به دو گونه عام و خاص است و آنها دوازده مهدی را امام به معنای عام می‌دانند تا به این گونه تأکید روایات بسیار زیاد مبنی بر حصر عدد ائمه در دوازده نفر را توجیه کنند، که البته این اصطلاحی ساختگی است و جوابش در جای خودش خواهد آمد.

۲. از جمله خروج سفیانی در شام قبل از ظهور حضرت قائم عجل الله فرجه، رخداد صیحه ظهور در سحر بیست و سه ماه رمضان، رخداد خسف بیداء یعنی فرو رفتن لشکر سفیانی به زمین که بعد از ظهور و قبل از قیام رخ می‌دهد، و رخداد صیحه خروج در دهم ماه محرم، که این مطالب در روایات فراوان بیان شده است.

است و نه وهم و ظن و خیال را عقل می‌شمرد^۱، و این همه را وامدار علمای پارسای خویش است که این مرام و مکتب را از ائمه اهل البیت علیهم‌السلام فرا گرفته و نسل‌اندر نسل برای مردم هر زمان حفظ نموده و به آنها انتقال داده‌اند. عالمان بزرگ و بزرگواری چون علی بن بابویه قمی، علی بن ابراهیم قمی، شیخ کلینی، شیخ صدوق، شیخ مفید، شیخ طوسی، شیخ طبرسی، محقق حلبی، محقق حلی، علامه حلی، شهید اول، شهید ثانی، مقدس اردبیلی، دو علامه مجلسی، فیض کاشانی، وحید بهبهانی، علامه بحر العلوم، میرازی قمی، دو فاضل نراقی، شیخ انصاری، تا به امروز.

و اما مکتب یمانی، یعنی همانها که قائم موعود را فرزند با واسطه امام دوازدهم به نام احمد می‌دانند که همان یمانی موعود و امام سیزدهم و پنجمین نائب خاص ایشان است. همانها که اعتقادات ۱۴۰۰ ساله شیعه را باطل و علمای پرچمدار این مکتب را فاسق و بدعت گذار دانسته و با تشبیه شیعه‌ی ۱۲۰۰ ساله به بت پرستانی که کورکورانه به تقلید از آباء و اجداد خویش در راه ضلالت قدم بر می‌داشتند و بدبختی و گمراهی را سعادت می‌پنداشتند از عامه آنها می‌خواهند با دوری کردن از علمای دین که همه فاسق هستند، خود مستقیماً به سراغ ادله حقانیت یمانی بروند تا بفهمند چقدر گمراه و ساده و

۱. البته در دوره های مختلف بعضی از اشخاص یا گروه های شیعی مانند دیگر فرقه های اسلامی به بعضی از اینها دچار شده‌اند اما آنچه که جریان اصلی شیعه را تشکیل می‌داده همین منش است که در بالا ذکر شد.

علمایشان چقدر حيله گر و فاسق بوده‌اند. مکتبی که برای قرآن و حدیث و عقل جایگاه مشخصی قائل نیست و به هیچ وجه نمی‌توان از آن فهمید که کجا عقل حق فهمیدن و حکم کردن دارد و کجا ندارد، کجا خبر واحد حجت هست و کجا نیست، کجا تفسیر به رأی حساب می‌شود و کجا نمی‌شود. در نتیجه مثلاً برای ظهور یمانی تنها دلیلشان عقل است و می‌گویند عقل می‌فهمد هر خروجی نیازمند ظهور است^۱ اما نوبت به تقلید در احکام که می‌شود برای عقل هیچ جایگاهی قائل نیستند و تنها به این دلیل که حدیثی درباره تقلید در احکام وجود ندارد - که البته دارد - آن را بدعتی بزرگ در دین می‌شمرند که علمای فاسق بنا نهاده‌اند.

آری حقیقت را باید از پس این مناظره یافت، و بیش از این نیازی به توضیح نیست.

در پایان ذکر این نکته را لازم می‌دانم که راهکار مبارزه علمی با جریان یمانی نیازمند روشی عالمانه است که همینک مفاد این روش را بیان می‌کنم:

روش کار علمی نسبت به جریان یمانی:

الف) حتماً انتساب حدیث را به معصوم ملاحظه کنید:

مثلاً حدیث «إِنَّ الْقَائِمَ مِنْ وَلَدِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَهُ غَيْبَةٌ كَغَيْبَةِ يُوسُفَ وَرَجْعَةٌ

۱. در روایات یمانی تنها به خروج او تصریح شده و کوچکترین سخنی درباره ظهور و دعوت و فاصله طولانی آن با خروج او گفته نشده است اما فرقه یمانی با تمسک به عقل برای یمانی که مثلاً همان احمد بصری است ظهوری قائلند که بعد از گذشت حدود ۱۸ سال هنوز منتهی به خروج نشده است.

كَرَجَعَةَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ^۱ که برای قائم رجعت قائل است و مطابق ادعای احمد بصری مبنی بر به آسمان رفتن امام زمان علیه السلام می باشد^۲ از کعب الأحبار رسیده و اصلاً جزء بیانات اهل بیت علیهم السلام نیست که نیاز به بحث و بررسی داشته باشد.

ب) حتماً جهت نقل حدیث ملاحظه شود که برای ثبت است یا نقد:

مثلاً شیخ طوسی حدیث استخاره صفوان جهت شناخت حجت خدا را برای نقد آورده نه برای ثبت، و خودش ذیل این حدیث می نگارد: اگر می گفتند صفوان تنها از روی تقلید دیگران به امامت حضرت رضا علیه السلام اعتقاد پیدا کرده شیعی تر از این نبود که بگویند با نماز و استخاره ایمان پیدا نموده، و شاید هم صفوان، علی بن معاذ را در درجه ای از ابله بودن دیده که تکلیفی نسبت به هدایت وی بر خود ندیده و با این کلام از بحث با او طفره رفته است:

«فهذا ليس فيه أكثر من التشيع على رجل بالتقليد وإن صح ذلك فليس فيه حجة على غيره على أن الرجل الذي ذكر ذلك عنه فوق هذه المنزلة لموضعه وفضله و زهده و دينه فكيف يستحسن أن يقول لخصمه في مسألة علمية أنه قال فيها بالاستخارة اللهم إلا أن يعتقد فيه من البله و الغفلة ما يخرجه عن التكليف فيسقط المعارضة لقوله»^۳.

۱. الغيبة للنعماني ۱۴۷

۲. وفاته ای رفعت.

۳. الغيبة للطوسي ص ۶۲

ج) به راوی حدیث التفات کنید مخصوصاً اینکه زیدی مذهب نباشد زیرا احادیث چندی درباره سیزده امام از ابو الجارود زیدی مذهب رسیده که احتمال دارد چون می خواسته زید را هم جزء ائمه‌ی منصوص قرار دهد حدیث را دستکاری کرده باشد، از جمله یک نسخه از حدیث لوح و این حدیث که می گوید: «مِنْ وَلَدِي اثْنَا عَشَرَ نَقِيْبًا نَجَبَاءُ مُحَدَّثُونَ مُفَهَّمُونَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مُلِئْتُ جَوْرًا».^۱

که غیر از اینکه راوی این حدیث رئیس فرقه زیدی هاست و احتمال دارد با تبدیل لفظ ۱۱ به ۱۲، خواسته زید را هم جزء ائمه قرار دهد، در کتاب تقریب المعارف همین روایت به جای لفظ «مِنْ وَلَدِي» لفظ «مِنْ أَهْلِ بَيْتِي» ثبت شده^۲ که شامل حضرت علی علیه السلام هم می شود و احتمال اینکه چون لفظ «مِنْ وَلَدِي» با اعتقاد نویسنده این کتاب نمی ساخته، متن حدیث را دستکاری کرده باشد قابل تصور نیست زیرا تقوای مرحوم ابو الصلاح حلبی م ۴۴۷ مشهور آفاق بوده و چنین کاری در مورد وی غیر قابل تصور است.

د) به صدر و ذیل متن مورد نظر از حدیث توجه کنید زیرا ممکن است مخالف عقیده دو طرف باشد:

مثلاً این حدیث: «إِذَا فَقَدَ الْخَامِسُ مِنْ وَلَدِ السَّابِعِ مِنْ وَلَدِي قَالَ عَلِيٌّ

۱. الکافی ج ۱ ص ۵۳۴ ح ۱۸

۲. تقریب المعارف ص ۴۱۹

فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا تَكُونُ هَذِهِ الْغَيْبَةُ قَالَ أَصَبْتُ حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ لَهُ بِالْخُرُوجِ
فَيَخْرُجُ مِنَ الْيَمَنِ مِنْ قَرْيَةٍ يُقَالُ لَهَا أَكْرَعَةٌ»^۱.

خوب این روایت - که از منحصرأهل سنت رسیده - می‌گوید قائم و صاحب غیبت از روستای اکرعه در یمن قیام می‌کند در حالیکه این مخالف نظر شیعه و یمانی هاست، اما آنها ذیل حدیث را حذف می‌کنند تا این اشکال مطرح نشود در حالیکه ما می‌توانیم همین ذیل را دلیل بر عدم قبول کل حدیث قلمداد کنیم یا لااقل از آنها توضیح قانع کننده درخواست نماییم که توجیهی ندارند.

هـ) حتماً به مصدر اصلی حدیث توجه نمایید:

مثلاً در کتاب مستدرک حدیثی نقل شده که یمانی ها آن را دال بر غلط خواندن قرآن توسط امام معصوم می‌دانند: «قَرَأَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ وَ لَقَدْ نَادَيْنَا نُوحًا قُلْتُ نُوحٌ ثُمَّ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ لَوْ نَظَرْتُ فِي هَذَا أَعْنِي الْعَرَبِيَّةَ فَقَالَ دَعْنِي مِنْ سَهْكِكُمْ»^۲.

در حالی که مرحوم نوری این حدیث را از کتاب «التنزیل و التحریف» احمد بن محمد سیاری نقل کرده که می‌رساند بحث بر سر تحریف قرآن است نه اشتباه خواندن عربی؛ زیرا حضرت به جای فعل و مفعول یعنی «نادانا» که در قرآن فعلی همین گونه است: «وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلَنِعَمَ الْمُجِيبُونَ»^۳، فعل و فاعل

۱. کفایة الأثر ص ۱۵۰

۲. مستدرک الوسائل ج ۴ ص ۲۷۹-۲۸۰ ح ۴۷۰۰

۳. صافات: ۷۵

خوانده اند: «نادینا» و برای همین باید «نوحاً» می خوانده اند تا مفعول باشد پس حضرت اشتباه نخوانده اند بلکه قرآن را بر خلاف قرائت متعارف خوانده اند که دال بر تحریف است و کسی که اشتباه کرده محمد بن مسلم است نه امام صادق علیه السلام.

(و) حتماً سر فصل یا عنوان بابی که حدیث در آن ثبت شده را ملاحظه کنید:

مثلاً حدیث «الْإِثْنَا عَشَرَ الْإِمَامَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله كُلُّهُمْ مُحَدَّثٌ مِنْ وَلَدِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ مِنْ وَلَدِ عَلِيٍّ وَ رَسُولُ اللَّهِ وَ عَلِيٌّ علیه السلام هُمَا الْوَالِدَانِ»^۱ دوازده امام را از نسل رسول خدا و امام علی علیه السلام می شمرد و از آنجا که حضرت علی علیه السلام از نسل پیامبر نیست، نتیجه این می شود که تعداد ائمه به علاوه خود امام علی علیه السلام بشود سیزده تا.

خوب مرحوم کلینی این روایت را دوبار در باب «ما جاء فی الاثنی عشر و النص علیهم: باب اثبات دوازده تا بودن ائمه علیهم السلام» ثبت کرده در حالیکه اگر از این روایت سیزده امام اثبات می شد در این باب ثبتشان نمی کرد، پس ایشان قرائن محکمی نسبت به این روایت داشته که آن را دال بر سیزده امام ندانسته و روایت را حمل بر تغلیب دانسته، در حالیکه از طرفی وی در عصر غیبت صغری می زیسته - که به اعتراف احمد بصری جزء دوران فترت و خفاء امر نبوده - و عقایدی که در کتاب کافی به عنوان عقاید شیعه ثبت نموده به دور از انحرافات

۱. الکافی ج ۱ ص ۵۳۱ ح ۷ و ص ۵۳۳ ح ۱۴

دوره فترت می بوده است، و از طرف دیگر، به اعتراف بسیاری، ماهرترین حدیث شناس شیعه محسوب می گشته است.

و همین طور است حدیث وصیت غیبت طوسی که در ذیل عنوان حصر عدد ائمه در دوازده ثبت شده، و نیز حدیث استخاره صفوان که تحت عنوان احادیث دروغین واقعیه بر اثبات قائمیت امام کاظم علیه السلام و جهت ابطال ثبت شده است.

(ز) حتماً به نسخه بدل های حدیث توجه کنید:

مثلاً در حدیث اصبح که می گوید: «فَكَرْتُ فِي مَوْلِدٍ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِ الْحَادِي عَشَرَ مِنْ وَلَدِي هُوَ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَمْلَأُهَا عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا يَكُونُ لَهُ حَيْرَةٌ وَ غَيْبَةٌ يَضِلُّ فِيهَا أَقْوَامٌ وَ يَهْتَدِي فِيهَا آخَرُونَ»^۱.

و اشکال شده که: در این حدیث تصریح می کند فرزندی از یازدهمین فرزند امیر المومنین علیه السلام به وجود می آید که همو مهدی است که دنیا را پر از عدل و داد می کند، و یازدهمین فرزند امیر المومنین علیه السلام، امام دوازدهم علیه السلام می باشد و فرزند ایشان کسی نیست جز مهدی اول.

خوب این روایت دارای سه نسخه بدل است:

(۱) دارای یاء در «ظَهْرِي»: در نسخه های متعدد مثل بعضی نسخ کافی، الامامة، کمال الدین، اثبات الوصية، کفاية الاثر، تقریب المعارف و إعلام الوری

۱. الاختصاص ص ۲۰۹، الغيبة للطوسی ص ۱۶۵ و ۳۳۶، دلائل الإمامة (ط - الحديث) ص ۵۳۰

به این گونه ضبط شده است: «مِنْ ظَهْرِي الْحَادِي عَشَرَ مِنْ وَلَدِي»^۱ یعنی یازدهمین فرزندم، نه فرزندی از یازدهمین فرزندم. پس چه توجیهی وجود دارد که چشم از این همه نسخه بپوشیم و فقط نسخه دلخواه خود را ببینیم، آیا این غیر تزویر و نفاق است؟

۲) فاقد «الْحَادِي عَشَرَ مِنْ وَلَدِي»: در غیبت نعمانی کلاً فاقد این فقره است: «مَوْلُودٌ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِي هُوَ الْمَهْدِيُّ»^۲ که طبق این نسخه هم اشکالی پیش نمی‌آید.

۳) فاقد یاء در «ظَهْرِي» ولی با تنوین: در یک قرائت چنین آمده: «مَنْ ظَهْرٍ»^۳ به معنای «بعد از این دوره»، یعنی مولودی که بعد از این دهر به وجود می‌آید که او یازدهمین فرزند از نسل من است.^۴

ح) به سیاق و چینش احادیث توجه کنید که پس و پیش این حدیث چه احادیثی ثبت شده است:

مثلاً حدیث «الْإِثْنَا عَشَرَ الْإِمَامَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ كُلُّهُمْ مُحَدَّثٌ مِنْ وَلَدِ

۱. الکافی ج ۱ ص ۳۳۸ ح ۷ طبق نسخه های «بع»، «جد» و مطبوع، الإمامة والتبصرة ص ۲۰، کمال الدین ج ۱ ص ۲۸۹، اثبات الوصية ص ۲۷۰ (البته در ص ۲۶۶ طبق نسخه دیگر ثبت کرده است)، کفاية الأثر ص ۲۲۰، تقريب المعارف ص ۴۲۹، إعلام الوری (ط - الحديثة) ج ۲ ص ۲۲۸

۲. الغيبة للنعمانی ص ۶۱

۳. مرآة العقول ج ۴ ص ۴۳

۴. و ربما يقرأ ظهر بالتثنية أى وراء، والمراد أنه يولد بعد هذا الدهر، والحادی عشر مبتدأ خبره المهدي. مرآة العقول ج ۴ ص ۴۳

رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ مِنْ وَلَدِ عَلِيٍّ وَ رَسُولُ اللَّهِ وَ عَلِيٌّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ هُمَا الْوَالِدَانِ»^۱ که دوبار در کافی ثبت گشته، حدیث شماره قبل در هر دو ثبت، تصریح می‌کند که ائمه علیهم السلام از نسل پیامبر ﷺ یازده نفر می‌باشند نه دوازده نفر، لذا ظاهر این حدیث حمل بر صراحت آن دو حدیث می‌گردد؛ و آن دو روایت از این قرارند:

الف: خداوند محمد و علی و یازده فرزند از نسل او را از نور عظمتش آفرید ... و همین ها ائمه از نسل پیامبر می‌باشند: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ مُحَمَّدًا وَ عَلِيًّا وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ وَلَدِهِ مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ فَأَقَامَهُمْ أَشْبَاحاً فِي ضِيَاءِ نُورِهِ يَعْبُدُونَهُ قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ يُسَبِّحُونَ اللَّهَ وَ يُقَدِّسُونَهُ وَ هُمْ الْأَيُّمَةُ مِنْ وَلَدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ».^۲

ب: امام علی علیه السلام پیامبر را بعد از وفات و دفنشان به خلیفه اول نشان دادند که به او فرمودند: ای ابوبکر به علی و یازده فرزند از نسل او ایمان بیاور آنها مثل منند و فقط نبوت ندارند: «أَخَذَ عَلِيٌّ بِيَدِ أَبِي بَكْرٍ فَأَرَاهُ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ لَهُ يَا أَبَا بَكْرٍ آمِنْ بِعَلِيٍّ وَ بِأَحَدِ عَشَرَ مِنْ وَلَدِهِ إِنَّهُمْ مِثْلِي إِلَّا النَّبُوَّةَ وَ تَبَّ إِلَى اللَّهِ مِمَّا فِي يَدِكَ فَإِنَّهُ لَا حَقَّ لَكَ فِيهِ».^۳

ط) به توضیحات خود مولف ذیل حدیث توجه کنید: مثل استخراج صفوان. ذکر این نکته نیز مفید است که هر حدیثی در کافی ثبت شده توضیحش در مرآة العقول علامه مجلسی و شرح کافی مازندرانی آمده، و هر حدیثی در تهذیب نقل

۱. الکافی ج ۱ ص ۵۳۱ ح ۷ و ص ۵۳۳ ح ۱۴

۲. الکافی ج ۱ ص ۵۳۰-۵۳۱ ح ۶

۳. الکافی ج ۱ ص ۵۳۳ ح ۱۳

شده شرحش در ملاذ الأخیار علامه مجلسی موجود است، و هر حدیثی در من لا یحضره الفقیه آمده شرحش در روضة المتقین و لوامع صاحب قرانی پدر علامه مجلسی وجود دارد، و شرح احادیث دیگر در بحار الانوار می باشد، و البته بعضی احادیث نیز وجود دارد که تا به حال احدی آن را شرح نداده و واکاوی مفاد آن وظیفه سنگین محققین فعلی است مثل این روایت که پرچم را کسی از فرزندان جعفر به قائم می دهد.^۱

ی) حتماً مقدمه کتاب لحاظ شود زیرا گاهی از مقدمه کتاب وضعیت تمام احادیث موجود در آن فهمیده می شود: مثلاً حدیث وصیت و احادیث مهدیین در الفوائد الطوسیة شیخ حر عاملی ثبت شده، در حالیکه در مقدمه نگاشته:

«هذه فوائد في حل بعض الأحاديث المشككة ... وجد جواب الشبهات و توجيه المتشابهات و رفع التمويه و المغالطات و رد ما اشتهر من التدليسات و التليسات و إبطال ما ظهر في بعض كتب الإمامية من أباطيل العامة المزخرفات و إيقاظ الغافل عن بعض المشهورات المخالفة للروايات المتواترات ما لا يوجد في شيء من المؤلفات».

این متن می رساند که اولاً مساله دوازده مهدی بعد قائم چیز جدیدی نیست و ۵۰۰ سال پیش هم مطرح شده و علماء از وجود چنین احادیثی غافل نبودند اما چون محتوای آن را باطل می دانسته اند به آنها اعتنا نمی کردند. ثانیاً

۱. الغيبة للنعمانی ص ۲۴۷

احادیث دوازده مهدی در ضمن احادیث مشکل دار متشابهات و اباطیل عامه و مخالف احادیث متواتر ثبت شده است؛ و البته در خود متن نیز مرحوم حر به خوبی از پس ابطال این احادیث بر آمده است.

ک) در تفسیر آیات، قبل از مراجعه به هر تفسیری به احادیث اهل بیت علیهم السلام در البرهان و نور الثقلین و نرم افزار جامع الاحادیث مراجعه کنید زیرا گاهی جواب شبهه در همان حدیث به طور واضح داده شده است.

مثلاً تعبیر خواب حضرت یوسف علیه السلام در روایتی از امام باقر علیه السلام اینچنین بیان شده: «تَأْوِيلُ هَذِهِ الرُّؤْيَا أَنَّهُ سَيَمْلِكُ مِصْرَ وَ يَدْخُلُ عَلَيْهِ أَبَوَاهُ وَ إِخْوَتُهُ، أَمَّا السَّمْسُ فَأُمُّ يُوسُفَ رَاحِيلُ وَ الْقَمَرُ يَعْقُوبُ وَ أَمَّا أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا فَأَخَوْتُهُ فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ سَجَدُوا شُكْرًا لِلَّهِ وَحْدَهُ حِينَ نَظَرُوا إِلَيْهِ وَ كَانَ ذَلِكَ السُّجُودُ لِلَّهِ»^۱.

این در حالیست که متاسفانه در بعضی کتب تفاسیر، تعبیر رویای یوسف علیه السلام را به نبوت رسیدن او دانسته اند، در حالیکه مخالف این حدیث و حتی مخالف آیه ۱۰۰ از خود سوره یوسف است که می فرماید: «وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبْتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ».

ل) به نقش ترکیبی کلمات توجه کنید چون ممکن است وجهی که طرف مقابل در نظر گرفته است اشتباه یا دارای احتمال دیگری هم باشد: مثلاً در حدیث «اصبغ» و حدیث «اذا فقد الخامس» می توان «من ولدی» را صفت برای

۱. تفسیر القمی ج ۱ ص ۳۳۹

برای «مولود» و «الخامس» گرفت که مطابق عقیده شیعه است نه صفت برای «الحادی عشر» و «السابع» که مطابق عقیده یمانی هاست.

م) به اعراب گذاری جامع الاحادیث نسبت به کلمات احادیث اعتماد کامل نداشته باشید زیرا ممکن است که با جا به جا شدن یک فتحه و کسره دو اعتقاد متضاد به وجود آید مانند «الاولیاء من عترته» در زیارتنامه امام حسین علیه السلام که می فرماید:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ الْمَوْلُودِ فِي هَذَا الْيَوْمِ الْمَوْعُودِ بِشَهَادَتِهِ قَبْلَ اسْتِهْلَالِهِ وَوِلَادَتِهِ ... الْمَعْوِضِ مِنْ قَتْلِهِ أَنَّ الْأَيْمَةَ مِنْ نَسْلِهِ وَ الشَّفَاءَ فِي تَرْبِيَتِهِ وَ الْفُوزَ مَعَهُ فِي أَوْبَتِهِ وَ الْأَوْصِيَاءَ مِنْ عِثْرَتِهِ بَعْدَ قَائِمِهِمْ وَغَيْبَتِهِ ...»^۱.

یمانی ها می گویند: در این زیارت نامه تصریح شده که بعد از قائم و غیبت او اوصیائی هستند که از عترت امام حسین علیه السلام می باشند و این با رجعت ائمه نمی سازد چون همه آنها از نسل حسین نمی باشند، در نتیجه مراد از این اوصیاء همان مهدیین هستند که همگی از نسل امام حسین می باشند.

اما این احتمال وجود دارد که «الأوصیاء» مجرور بوده و عطف به «أَوْبَتِهِ» باشد و معنا اینگونه می شود: سعادت با امام حسین در زمان رجعت ایشان و رجعت اوصیاء از نسل ایشان است، که در این صورت «مِنْ عِثْرَتِهِ» خبر برای «الأوصیاء» نیست که بگویند این فقره دارد خبر می دهد اوصیاء از نسل امام

حسین می‌باشند بلکه حال از آن می‌باشد و از رجعت اوصیائی سخن می‌گوید که از نسل امام حسین علیه السلام می‌باشند و این هیچ ربطی به مساله مهدیین ندارد زیرا آنها دارای رجعت نیستند.

هر چند که غیر از این ما دو جواب دیگر برای این زیارت نامه داریم: اولاً در این زیارت نامه در فقره قبل درباره امام حسین علیه السلام می‌گوید: «أَنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ نَسْلِهِ» در حالیکه همه ائمه از نسل امام حسین نیستند و فقط نه تن از آنها از نسل ایشان می‌باشند، لذا مراد از «الْأَوْصِيَاءَ مِنْ عِزَّتِهِ» نیز همان نه امامی است که بعد از امام حسین علیه السلام می‌باشند. ثانیاً در ادامه همین زیارت نامه تصریح کرده که تعداد اوصیاء دوازده نفر است:

«اللَّهُمَّ فَصِّلْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعِزَّتِهِ ... وَ عَلَى جَمِيعِ أَوْصِيَائِهِ وَ أَهْلِ أَصْفِيَائِهِ الْمَمْدُودِينَ مِنْكَ بِالْعَدَدِ الْإِثْنَيْ عَشَرَ النُّجُومِ الزُّهَرِ وَ الْحَجَجِ عَلَى جَمِيعِ الْبَشَرِ».

و اما نکته ای درباره خواب: جریان یمانی در کنار استدلال به آیات و روایات متعدد پیرامون حجیت خواب و استدلال به دو روایت در خصوص قائم علیه السلام که رؤیا راه شناخته شدن قائم است^۱، به دو وجه دیگر برای حجیت

۱. مراد دو حدیث درباره اجتماع اهل بیت علیهم السلام به دور قائم است که یمانی ها آن دور را تاویل به دیدن ائمه متعدد پیرامون بر حق بودن احمد بصری می‌برند: «دَخَلْتُ أَنَا وَ أَبَانُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ ذَلِكَ جِئِنَ ظَهَرَتِ الرَّايَاتُ السُّودُ بِخُرَاسَانَ فَقُلْنَا مَا تَرَى فَقَالَ اجْلِسُوا فِي بُيُوتِكُمْ فَإِذَا رَأَيْتُمُونَا قَدْ اجْتَمَعْنَا عَلَى رَجُلٍ فَأَنْهَدُوا إِلَيْنَا بِالسَّلَاحِ». الغيبة للنعمانی ص ۱۹۷ ح ۶ و: «هُمَا صَيِّحَتَانِ صَيِّحَةٌ ←

پیشگفتار ۱۲۳۱

خواب تمسک می‌کنند: یکی خواب‌نما شدن افراد متعدد در کشورهای متعدد و دیگری خبر دادن از اینکه تو امشب خواب می‌بینی احمد بر حق است.

در جواب می‌گوییم:

الف) خواب‌نما شدن به صورت گسترده منحصر به این فرقه نیست و در فرقه‌های مختلف دیده شده است، از جمله فرقه اکنکار که چندین هزار نفر در ایران طرفدار دارد، همچنانکه خبر دادن از غیب نیز در فرقه‌های گوناگون از جمله مرتاض‌های هندی دیده شده و اینها دلیلی بر حقانیت فرد نیست؛ بماند که خبر غیبی فرقه‌یمانی همیشه درست از کار در نمی‌آید و افراد متعددی خبر داده‌اند که به جای خواب احمد خواب احتلام دیده‌اند.

و الحمد لله اولاً و آخراً و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين و عجل الله فرج منتقمهم.

و بالله التوفیق

الخطیب ابن الحسین

→ فی أول الليل وصيحة في آخر الليلة الثانية قال فقلت كيف ذلك قال فقال واحدة من السماء و واحدة من إبليس فقلت وكيف تعرف هذه من هذه فقال يعرفها من كان سمع بها قبل أن تكون». الغيبة للنعماني ص ۲۶۵-۲۶۶ ح ۳۱

جواب این دو حدیث به طور مشروح در کتاب «خواب‌نما» ذکر شده است.

جلسه اول

آیا امام زمان علیه السلام ازدواج کرده و
فرزند دارند؟

إبن الحسين:

بسم الله الرحمن الرحيم و الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين سيما بقیة الله عجل الله تعالى فرجه الشريف.
از آنجا که مکتب شما امر نوظهوری است که ۱۴۰۰ سال سابقه نداشته است اجازه می‌خواهم من سؤال کنم و شما پاسخ دهید. و البته قبل از شروع مباحثه سه نکته ذکر می‌کنم:

اول) هر چند مادر من نزد شما متهم به ناپاکی است چون من و او به احمد بصری ایمان نیاورده‌ایم اما من به مادر شما کمال احترام را دارم و به این دلیل که فرزندش از مرام شیعه روگردان شده و گرفتار فرقه یمانی گشته هیچ اتهامی به او وارد نمی‌دانم؛ زیرا گمراه شدن فرد همیشه بسته به ناپاک بودن نطفه و متهم بودن مادرش نیست. همچنین هر چند شما من را به علت مخالفت علمی و اعتقادی با احمد بصری واجب القتل می‌دانید و به تصریح خودتان منتظر امر امامتان هستید تا لحظه‌ای به من فرصت نفس کشیدن ندهید ولی من شما را برادر خود می‌دانم که به هر دلیلی از شیعه جدا شده‌اید، و از خداوند مهربان می‌طلبم همه مان را به صراطی که حق است رهنمون شود.

دوم) مقتضای بحث علمی اینست که اول مبانی عملی نه علمی خود را روشن کنید که مثلاً خبر واحد را عملاً حجت می‌دانید یا نه؟ منظورتان از تایید یک خبر بواسطه قرآن چیست و نیز مرادتان از قرائن قطعی بر صدور یک خبر چه

می‌باشد؟ روش تان در تفسیر قرآن به چه نحو است؟ همچنین تذکر می‌دهم از آنجا که مکتب شیعه، احمد بصری را امام و حجت خدا نمی‌داند لطفاً اعتبار یک نسخه یا یک حدیث یا یک تفسیر یا یک مطلب را مبتنی بر گفته ایشان نکنید که چون ایشان این را گفته پس درست است بلکه خودتان بر صحت هر چه می‌فرمایید دلیل بیاورید یا به چیزی استدلال کنید که مورد قبول دو طرف باشد. (سوم) خواهشمندم ادب مناظره را رعایت کنید و نیز وقتی سؤالی طرح می‌شود در پاسخ آن به مطالب دیگر نپردازید و فقط جواب همان سوال را بدهید تا بحث به حواشی مختلف کشیده نشود و مخاطب نیز گیج نگردد و بتواند تشخیص دهد که جواب سوال چه شد و آیا قانع کننده بود یا نبود.

مدعی:

بسم الله الرحمن الرحيم و صلى الله على محمد و آله الأئمة و المهديين و سلم تسليماً. اولاً ما اگر مادر شما را متهم می‌کنیم به خاطر رو برگردانی شما از امام بر حقی است که ادله حقانیتش کاملاً هویدا و براهینش قاطع و محکم است و هیچ دلیلی برای انکار وی وجود ندارد، پس انکار و دشمنی افرادی مثل شما با چنین امام مظلومی چه دلیلی غیر از ناپاکی نطفه دارد که این در روایات تصریح شده است. و اتفاقاً به همین دلیل است که خون شما را هدر می‌دانیم و منتظر امر امام مان هستیم تا انتقام بسیار سختی از شما بگیریم زیرا که به تصریح روایت، وقتی مهدی اول شمشیر بکشد هشت ماه بدون هیچ ملاحظه ای سر می‌برد و زمین را از خون شماها سیراب می‌کند.

آیا امام زمان علیه السلام ازدواج کرده و فرزند دارند؟ ۱۲۹۱

ثانیاً مبانی ما کاملاً مشخص است، ما به قرآن و احادیث آل محمد و ادله قطعی عقلی تمسک می‌کنیم و طبق همانچه آنها - نه علمای فاسق شما - گفته باشند عمل می‌کنیم.

ثالثاً شما که چیزی نمی‌دانید که من بخواهم از شما بپرسم شما یک عمر است که به تقلید کورکورانه از علمایتان عادت کرده اید و فقط حرف‌های تکراری می‌زنید، لذا معلوم است که شما باید از من پرسید نه من از شما، و من هم هر چه صلاح بدانم در جواب شما می‌گویم چه ربطی به سؤال شما داشته باشد و چه نداشته باشد. انگار نه انگار که شما باطل هستید، حال برای من شرط و شروط و خط و نشان هم می‌گذارید؟ همین ابتدا عرض کنم که با این چیزها نمی‌توانید چهره حق را ببوشانید و از پذیرفتن حقیقت طفره بروید، اگر مقصودتان اینست همینجا مناظره را رها کنیم.

ابن الحسین: سعی من دوری از هر گونه جدال و مخاصمه است، باشد، من همه حرفهای خودم و شما را نادیده می‌گیرم و سؤالها را مطرح می‌کنم.

سؤال ۱. آیا امام زمان علیه السلام ازدواج کرده و فرزند دارند؟

مدعی: اولاً ازدواج در شرایطی واجب است و در غیر آن شرایط مستحب مؤکد می‌باشد و از این جهت که در اسلام تاکید زیادی برای ازدواج شده و نهی شدیدی از عذوبت و مجردی گشته، ما باشیم و هیچ دلیلی از قرآن و روایات نداشته باشیم، اصل این است که امام مهدی علیه السلام از این خیر محروم نبوده و ازدواج کرده است، اما وقتی که به ادله و نصوص و روایات ائمه و اهل بیت

مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم که این مساله صرفاً یک رجحان عقلی نیست، بلکه حتماً حضرت بقیه الله الأعظم ارواحنا له الفداء ازدواج کرده و فرزندی دارد. جواب: وجوب ازدواج بر حضرت قائم علیه السلام که اصلاً قابل تصور نیست زیرا تنها دو وجه برای وجوب آن می‌توان فرض کرد: یکی اینکه فرد نزدیک است به حرام بیفتد و دیگری اینکه هیچکس به این سنت پیامبر صلی الله علیه و آله عمل نکند و از باب إحياء سنت نبوی واجب باشد. در حالیکه هیچکدام از این دو فرض در مورد حضرت قائم علیه السلام متصور نیست.

اما استحباب موکد نیز تنها درباره کسی جاری است که شرایطش را داشته باشد، و حضرت قائم علیه السلام به خاطر وضعیت غیبت از این استحباب معاف می‌باشند - و این وضعیت را در جلسات بعدی توضیح می‌دهم - و به بیانی دیگر: استحباب ازدواج برای کسی ثابت است که شرایط عادی دارد نه کسی که در شرایط خاصی به سر می‌برد که ممکن است ازدواج برای او حتی حرام باشد، و از آنجا که ما نسبت به شرایط غیبتی که حضرت قائم علیه السلام در آن به سر می‌برد آگاهی نداریم نمی‌توانیم حکم استحباب ازدواج را برای ایشان جاری بدانیم. از طرفی اگر ازدواج مستحب موکد است آیا ایشان قبل از ازدواج با جده احمد بصری ازدواج کرده بوده یا نکرده بوده؟ اگر نکرده بوده چرا ایشان تا حدود ۱۰۰۰ سال این کار را به تعویق انداخته‌اند و بعد با جده احمد ازدواج نموده‌اند؟ اگر بگویید شرایط اقتضا نمی‌کرده پس اطلاق استحباب ازدواج را نقض کرده اید. و اگر قبلش ازدواج کرده بوده که به سنت نبوی جامه عمل پوشانده و همان کافی

آیا امام زمان علیه السلام ازدواج کرده و فرزند دارند؟ ۱۳۱۱

است. لذا می‌توان فرض کرد که حضرت مهدی علیه السلام در همان غیبت صغری برای عمل به سنت نبوی ازدواج کرده باشند و آن همسر هم می‌دانسته ایشان حجت خدا هست و بعد هم عمر طبیعی نموده و وفات کرده باشد. اما آیا از آن ازدواج حتماً فرزندی متولد شده؟ نه زیرا ممکن است آن زن مانند همسران متعدد پیامبر اصلاً باردار نشده باشد.

و اما اگر بگویید که ازدواج همیشه سنت است لذا بعد از وفات آن همسر دوباره ازدواج بر ایشان مستحب موکد شده، می‌پرسیم پس چرا بعد از وفات جده احمد دیگر مستحب نبوده؟ زیرا احمد تصریح کرده که دیگر فرزندی برای امام زمان متولد نمی‌شود^۱ یعنی همسر دارند و عقیم است یا اصلاً همسر ندارند؟!۱

از طرفی اگر ایشان همیشه ازدواج می‌کرده فرزندان این ازدواج‌ها کجایند و چرا الآن که احمد ظهور کرده به کمک او نمی‌آیند؟

مدعی: جواب همه این فروض شما را امام أحمد الحسن در یک جمله داده که زندگی خصوصی امام به شما ربطی ندارد آیا خجالت نمی‌کشید.^۲
امر خانواده و ذریه و همسران امام مهدی، هیچ ربطی به ما ندارد و انسانی که شیعه مؤدبی باشد، اصلاً درباره این مسأله صحبت نمی‌کند. امام مهدی امام

۱. الجواب المنیر، ج ۱، سوال ۴۷

۲. الجواب المنیر، ج ۱، سوال ۴۷

ماست، حجت خدا بر ماست. به ما چه ارتباطی دارد که حضرت چه زمانی ازدواج کرده. بله با آغاز دعوت یمانی آل محمد، سید احمد الحسن، فهمیدیم که امام مهدی حدود ۲۰۰ سال پیش در بصره ازدواج کرده و عشیره آل المهدی از ذریه‌ی حضرت هستند.

اما بر فرض که از این اصل عقلانی صرف نظر کنیم روایات زیادی به این امر اشاره و دلالت دارد که به عنوان اشاره می‌توانیم دو سه نمونه را بیان کنیم: مهم ترین سند، وصیت شب وفات رسول اکرم ﷺ می‌باشد، همان وصیتی که تنها وصیت بازدارنده از گمراهی است و همان وصیتی که قرار بود قائم آل محمد، مهدی و صاحب الامر با آن شناخته شود و همان وصیتی که عامل امتیاز و تفاوت شیعیان آل محمد با اعداء آل محمد می‌باشد.

در آن وصیت مقدس می‌فرماید که امام مهدی علیه السلام وصیت و خلافت را به فرزندش عبدالله احمد واگذار می‌کند که اسم سومش هم مهدی است، که او از اولین مقربان و مؤمنان به امام مهدی علیه السلام می‌باشد. پس قطعاً امام مهدی هنگام ظهور فرزندی دارد و این فرزند، چه فرزند مستقیم باشد و چه فرزند با واسطه، معلوم می‌شود ازدواج کرده و نتیجه و نبیره دارد، یعنی سال ها قبل ازدواج کرده است.

جواب: اولاً شیعه مودب زمانی درباره زندگی خصوصی حضرت جستجو نمی‌کند که ربطی به مسائل اعتقادی و سعادت و شقاوت او نداشته باشد. از شما تعجب است که سوال درباره تاریخ ازدواج و تعداد ازدواج حضرت را بی ادبی

آیا امام زمان علیه السلام ازدواج کرده و فرزند دارند؟ ۱۳۳۱

می‌دانید در حالی که خود اهل بیت علیهم السلام حتی بر طهارت صدیقه کبری از عادات ماهیانه تاکید کرده‌اند زیرا که شناخت و فهم این مساله را در بالا رفتن سطح ایمان شیعیان دخیل می‌دانسته‌اند.

نه آقا جان ممانعت شما از پرسش درباره ازدواج به خاطر رعایت ادب نیست بلکه بدین خاطر است که زوایایی را بر فریب خوردگان روشن می‌کند که باعث بازگشت شان از ایمان به یمانی می‌گردد.

سوال ما خیلی واضح است: وقتی شما دلیل ازدواج کردن امام دوازدهم علیه السلام را عمل به سنت موکد نبوی می‌دانید پس چرا ایشان تا ۱۰۰۰ سال به سنت عمل نکرده‌اند؟ و اگر عمل نموده‌اند پس دیگر فرزندان آن حضرت کجا هستند و چرا به کمک احمد نمی‌آیند؟

ثانیاً در روایت وصیت طوسی - که البته دهها اشکال سندی و محتوایی دارد و در آینده به بعضی از آنها خواهیم پرداخت - تصریح شده که حضرت قائم علیه السلام به هنگام وفاتش خلافت را به فرزندش احمد تحویل می‌دهد و هیچ اشاره ای ندارد که احمد در دوره غیبت به دنیا می‌آید یا در دوره ظهور، در نتیجه داشتن فرزندی به نام احمد مستلزم ازدواج حضرت قائم در دوران غیبت نیست.

البته شما لفظ «وفات» را به معنای غیبت و رفعت می‌گیرید^۱ و به همین خاطر می‌گویید طبق این روایت قائم علیه السلام به هنگام ظهور دارای فرزندی به نام

۱. وفاته ای غیبه. مع العبد الصالح ص ۴۹

احمد است، اما با توجه به یازده فقره قبلی در این حدیث که کلمه «وفات» تماماً در آنها به معنای فوت کردن و مفارقت روح از جسم به کار رفته، در این فقره نیز به همان معناست و اگر معنای دیگری مثل غیبت یا رفتن به آسمان مراد بود حتماً باید قرینه قطعی می گذاشت زیرا به اعتقاد شما این وصیت عاصم از ضلال است و نباید باعث گمراهی کسی شود حال آنکه چنین قرینه ای وجود ندارد.

و بر فرض که وفات به معنای غیبت باشد، باز هم دلیلی ندارید که قائم علیه السلام از دویست سال پیش دارای فرزند بوده و این از هیچ کجای روایت در نمی آید، بلکه اینکه حتی همینک دارای فرزند باشد نیز قابل اثبات نیست زیرا ایشان همینک در حال غیبت هستند و تا زمانیکه در غیبت به سر ببرند - طبق تصور شما - ازدواج بر آن حضرت مستحب بوده و امکان فرزند دار شدن در زمان غیبت برای ایشان فراهم است.

مدعی: اشکالات شما به حدیث وصیت، مادر فرزند مرده را به خنده و می دارد و در جای خودش جواب همه آنها را می دهم، اما از حدیث وصیت که بگذریم با روایت معروف ابوالحسن ضرباب اصفهانی چه می کنید که در آن در دو جا به فرزندان امام مهدی صلوات و سلام می فرستیم؟ روایتی که در مفاتیح الجنان آمده و در همه خانه ها موجود است: «اللهم صل علی ذریته و شیعتهم و رعیتهم و خاصته و عامته و ولده: خدایا صلوات بفرست بر خودش، فرزندان، و ... و فرزندش». خوب معلوم است یکی از اولادش هست که یک جایگاه خاص دارد و از این جهت بر او به طور خاص صلوات فرستاده شده؛ نیز

آیا امام زمان علیه السلام ازدواج کرده و فرزند دارند؟ ۱۳۵۱

در ادامه می‌گوید: «اللهم صل علی ولیک و ولایة عهده و الأئمة من ولده: خدایا صلوات بفرست بر او و ولی عهدهای او و امامان از نسل او».

جواب: اولاً این زیارت نامه توسط یک پیرزن ناشناس از مردی که نگفته کیست و راوی گمان کرده امام زمان است بدست ما رسیده: پیرزنی بود پرسیدم که هستی؟ گفت من از شیعیان ائمه ام ... پیرزن گفت: آن مرد می‌گوید، گفتم چه کسی می‌گوید؟ گفت من می‌گویم: «و فیها عَجُوزٌ سَمْرَاءٌ فَسَأَلْتُهَا ... فَقَالَتْ أَنَا مِنْ مَوَالِیِهِمْ ... فَقَالَتْ یَقُولُ لَکَ وَ لَمْ تُذَکَّرِ أَحَدًا ... فَقُلْتُ لَهَا مَنْ یَقُولُ فَقَالَتْ أَنَا أَقُولُ».

حال آیا می‌توان دین خود را از چنین زیارت نامه‌ای گرفت و گفت حضرت قائم علیه السلام در دوران غیبت ازدواج کرده است؟!

و اینکه تاکید می‌کنید در مفاتیح الجنان آمده، اعتباری به این روایت نمی‌بخشد زیرا طریقه شیعه در طول تاریخ این بوده که نسبت به سند دعاها و آداب و مستحبات و همچنین مسائل اخلاقی تسامح می‌کند زیرا این چیزها را از ارکان دین نمی‌دیده تا بخواهد نسبت به معتبر بودن سندشان معیارهای علمی را رعایت کند. البته بنده کاری به درست و غلط بودن این طریقه ندارم و فقط عرضم اینست که صرف وجود یک دعا در مفاتیحی که در همه خانه‌ها هست به معنای این نیست که همه به وجود فرزند برای حضرت قائم علیه السلام اعتراف داشته‌اند یا روایت ابو الحسن ضراب را معتبر می‌دانسته‌اند.

ثانیاً بنده تمام نسخه‌های موجود از این روایت را نگاه کردم در هیچ نسخه

ای ندارد: «عامته و ولده» که بگویید بر یکی از فرزندان به طور خاص صلوات فرستاده شده، بلکه در تمام نسخه‌ها اینگونه ثبت شده: «عَامَّتِهِ وَ عَدُوَّهُ وَ جَمِيعِ أَهْلِ الدُّنْيَا»^۱ همچنانکه در تمام نسخه‌های موجود «اللهم صل عليهم» نیست بلکه «اللَّهُمَّ أَعْطِهِ فِي نَفْسِهِ» و در یک نسخه هم «اللَّهُمَّ أَرِهِ» ثبت شده^۲، در نتیجه در فقره اول نه صحبتی از صلوات است و نه ذکر فرزندی به طور خاص، و من از شما خواهش می‌کنم رعایت تقوا و امانت داری را نموده، الفاظ روایات را تغییر ندهید و همانچه ثبت شده را نقل کنید.

بله در این فقره از ذریه قائم به طور عمومی سخن گفته شده که هیچ بیانی در مورد اینکه اینها چه موقع به دنیا می‌آیند: در دوران غیبت یا پس از ظهور ندارد؛ پس نمی‌توان از آن نتیجه گرفت که حضرت قائم علیه السلام همین حالا دارای فرزند می‌باشد. بلکه اتفاقاً از آنجا که قبل از ذکر «ذریه» ابتدا از خدا می‌خواهد که او را در قیامش یاری کند و عمرش را طولانی نماید و بعد «ذریه» را ذکر می‌کند چنین بدست می‌آید که این ذریه در زمان طولانی پس از ظهور به دنیا می‌آیند و هیچ ربطی به دوران غیبت ایشان ندارند:

«اللَّهُمَّ أَعِزَّ نَصْرَهُ وَ مُدِّ فِي عُمُرِهِ وَ زَيِّنِ الْأَرْضَ بِطَوْلِ بَقَائِهِ اللَّهُمَّ اكْفِهِ بُغْيِ الْحَاسِدِينَ وَ أَعِزَّهُ مِنْ شَرِّ الْكَائِدِينَ وَ ارْجُرْ عَنْهُ إِزَادَةَ الظَّالِمِينَ وَ خَلِّصْهُ مِنْ أَيْدِي

۱. به عنوان نمونه: مصباح المتهجد ج ۱ ص ۴۰۸، الغيبة للطوسی ص ۲۷۹

۲. دلائل الإمامة ص ۵۱

آیا امام زمان علیه السلام ازدواج کرده و فرزند دارند؟ ۱۳۷۱

الْجَبَّارِينَ اللَّهُمَّ أَعْطِهِ فِي نَفْسِهِ وَ ذُرِّيَّتِهِ وَ شِيعَتِهِ وَ رَعِيَّتِهِ وَ خَاصَّتِهِ وَ عَامَّتِهِ وَ عَدُوَّهُ
وَ جَمِيعِ أَهْلِ الدُّنْيَا مَا تُقَرُّ بِهِ عَيْنُهُ»^۱.

این درباره فقره اول، اما در فقره دوم نیز:

اولاً نگفته که این فرزندان در دوران غیبت متولد شده‌اند که لازمه‌اش
ازدواج آن حضرت در آن دوران باشد.

ثانیاً شبیه فقره دوم در زیارت نامه دیگری در همان مصدر و در همان
صفحه به جای «من ولده» لفظ «من بعده» آمده: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى وُلَاةِ عَهْدِهِ وَ
الْأَيِّمَةِ مِنْ بَعْدِهِ»^۲ یعنی امامان بعد از امام دوازدهم که منطبق بر ائمه رجعت
است، و اتفاقاً مستند این روایت به جای پیرزن ناشناس، امام رضا
علیه السلام می‌باشند. و نیز از آنجا که تصحیف لفظ «ولده» و «بعده» کاملاً قریب
الوقوع است نمی‌توان به نسخه زیارت اول اعتماد کرد و گفت که از نسل امام
دوازدهم امامان دیگری خواهند بود.

ثالثاً اگر به متن این فقره توجه کنید می‌بینید که هیچ دلیلی مبنی بر اینکه
مراد از «وَلِيِّكَ» حضرت قائم علیه السلام باشد وجود ندارد تا عبارت «وَالْأَيِّمَةِ مِنْ وُلْدِهِ»
به فرزندان ایشان تفسیر شود، بلکه روایت می‌گوید: «وَصَلِّ عَلَى وَلِيِّكَ وَ وُلَاةِ

۱. همچنانکه دعا برای ذریه تلازمی با وجود ذریه ندارد بلکه گاهی دعا برای ذریه به معنای دعای
طلب ذریه است: مثل اینکه برای کسی که اصلاً فرزند ندارد چنین دعا کنی که خدا نسل تو را صالح
قرار دهد یعنی اینکه نسل به تو بدهد و صالح هم قرارش دهد. المهدویة الخاتمة ج ۱ ص ۳۱۳

۲. مصباح المتهجد ج ۱ ص ۴۰۹

عَهْدِكَ وَالْأَيُّمَّةَ مِنْ وَلَدِهِ» و هیچ بُعدی ندارد که مراد از «وَلَدِكَ» شخص امیر المومنین علیه السلام باشد و مراد از «وَلَاةِ عَهْدِكَ» همان امامان بعد از ایشان باشند که توسط «وَالْأَيُّمَّةَ مِنْ وَلَدِهِ» نسب آنها بیان گشته که از نسل امیر المومنین علیه السلام می باشند.

و از همه مهمتر، در ابتدای این زیارت تصریح شده که حکمت صدور آن، صلوات بر تک تک ائمه و نام بردن ایشان است: آن پیرزن گفت چطور صلوات میفرستی؟ راوی هم صلواتی فرستاد، پیرزن گفت: نه! وقتی صلوات می فرستی بر همه آنها صلوات بفرست و نام همه شان را ببر:

«ثُمَّ قَالَتْ: يَقُولُ لَكَ: إِذَا صَلَّيْتَ عَلَى نَبِيِّكَ، فَكَيْفَ تُصَلِّيَ عَلَيْهِ؟ فَقُلْتُ: أَقُولُ: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ...»، فَقَالَتْ: لَا، إِذَا صَلَّيْتَ عَلَيْهِمْ فَصَلِّ عَلَيْهِمْ كُلَّهُمْ وَ سَمَّهِمْ».

و بعد، تنها کسانی که به عنوان آل محمد نام می برد شخص دوازده امام هستند، و چون هیچ کس دیگری را نام نمی برد متوجه می شویم مراد از: «الْأَيُّمَّةَ مِنْ وَلَدِهِ» در فقره بعدی، همین دوازده امام می باشند که یازده نفرشان از فرزندان امام اول هستند، و غیر ایشان امامی نیست.

و با این بیان روشن می شود که بر خلاف توهم پیروان احمد، اصلاً این صلوات دلیل و نصی صریح بر عدم وجود امامی جز این ۱۲ امام مذکور در صلوات است.

آیا امام زمان علیه السلام ازدواج کرده و فرزند دارند؟ ۱۳۹۱

ذکر این نکته هم خالی از لطف نیست که در این روایت تصریح شده که رنگ امام زمان علیه السلام تیره بوده: «رَأَيْتُ رَجُلًا رُبْعَةً، أَسْمَرَ، يَمِيلُ إِلَى الصُّفْرِ»^۱، در حالیکه جناب ناظم عقیلی - که از اولین ایمان آورندگان به احمد بصری و از ارکان مکتب نجف است - تصریح می کند قائمی که رنگش تیره می باشد همان مهدی اول یعنی احمد است و رنگ امام زمان علیه السلام سرخ و سفید می باشد.^۲

مدعی: گمان نمی کردم شما برای دفاع از عقائد باطل خود حتی مفاتیح را هم نا معتبر بدانید و با صلوات ضراب اصفهانی که عمری است مومنین آن را می خوانده اند چنین جفا کنید، اما مگر روایات فرزندان قائم منحصر به همین دو حدیث است؟ در کتاب غیبت نعمانی آمده که امام مهدی در هنگام ظهورش می فرمایند: «إنا اهل بيت نبیکم ... قد أَخَفْنَا وَ طَلِمْنَا وَ طُرِدْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَ أَبْنَائِنَا: ما اهل بیتی هستیم که به ما ظلم شده، ما را ترسانند و از خاندان و پسرانمان طرد کردند». با این چه می کنید؟ اینکه دیگر بیان خود امام زمان است.

جواب: پاسخ این روایت که خیلی روشن است، زیرا حضرت قائم علیه السلام از طرف خود سخن نمی گویند بلکه در ابتدا می فرمایند: «ما اهل بیتی هستیم که» و سپس آنچه می فرمایند در توصیف مجموع اهل بیت می باشد نه شخص خودشان؛ در نتیجه منظور از «أَبْنَائِنَا» فرزندان ائمه است نه فرزندان شخص

۱. الغیبة للطوسی ص ۲۷۴

۲. سامری عصر الظهور ص ۲۰، الطريق إلى دعوة الیمانیة ص ۷۴

خودشان^۱. شاهد اینکه در جمله قبلی بدون هیچ فاصله ای از صیغه مفرد استفاده کرده اند که مربوط به حق خودشان بوده اما در جمله بعدی که موضوعاتش با ائمه قبلی مشترک است، از صیغه جمع استفاده نموده اند: «فَإِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقَّ الْقُرْبَى مِنْ رَسُولِ اللَّهِ إِلَّا (لَمَّا) أَعْتَمُونَا وَ مَنَعْتُمُونَا مِمَّنْ يَظْلِمُنَا فَقَدْ أَخَفْنَا وَ ظَلَمْنَا وَ طَرَدْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَ أَبْنَانِنَا وَ بُعِي عَلَيْنَا وَ دُفِعْنَا عَنْ حَقِّنَا وَ افْتَرَى أَهْلُ الْبَاطِلِ عَلَيْنَا»^۲.

علاوه بر اینکه حضرت قائم علیه السلام می گوید: «ما از فرزندان مان طرد شدیم» در حالیکه اگر حضرت مخفیانه و به صورت ناشناس ازدواج کرده باشند کسی ایشان را از فرزندان شان طرد نکرده است در حالیکه دیگر ائمه علیهم السلام مانند امام کاظم و امام رضا علیهم السلام از فرزندان شان طرد شدند.^۳

۱. توجه شود که بنده کلمه «أبناءنا» را به پسران ترجمه نکردم بلکه به فرزندان تفسیر نمودم، زیرا معنا ندارد که امام زمان یا دیگر ائمه علیهم السلام فقط از پسران شان طرد شده باشند نه دختران شان، و حتی طبق عقیده احمد بصری نیز امام زمان علیه السلام دختر هم دارند زیرا او خود و خواهران و عمه هایش را فرزندان ایشان می شمرد؛ در نتیجه ترجمه این کلمه به «پسران مان» که توسط شیعه یمانی بیان شده صحیح نمی باشد.

۲. الغيبة للنعمانی ص ۲۸۱

۳. غیر از اینکه احتمال دارد مراد از «فرزندان مان» سادات علوی مدینه باشند زیرا در روایتی دارد که سفیانی به مدینه لشکر می فرستد و هیچ کس از فرزندان علی باقی نمی ماند الا به مکه می گریزد و به صاحب این امر ملحق می شود: «و يَبْعَثُ الشَّامِيَّ عِنْدَ ذَلِكَ جَيْشًا إِلَى الْمَدِينَةِ فَيَهْلِكُهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ دُونَهَا وَ يَهْزُبُ يَوْمَئِذٍ مَنْ كَانَ بِالْمَدِينَةِ مِنْ وَلَدِ عَلِيٍّ عليه السلام إِلَى مَكَّةَ فَيُلْحَقُونَ بِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ وَ يُقْبَلُ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ نَحْوَ الْعِرَاقِ وَ يَبْعَثُ جَيْشًا إِلَى الْمَدِينَةِ فَيَأْمَنُ أَهْلُهَا وَ يَرْجِعُونَ إِلَيْهَا». —

آیا امام زمان علیه السلام ازدواج کرده و فرزند دارند؟ ۱۴۱۱

و به بیانی دیگر: کسانی که با احادیث اهل بیت علیهم السلام آشنا هستند می دانند وقتی یک امام با صیغه جمع از خود تعبیر می کند گاهی منظورش شخص امام است و گاهی مرادش مقام امامت می باشد که بقیه ائمه علیهم السلام نیز در آن شریک هستند و در اینجا با توجه به دو شاهی که ذکر شد مقصود همه ائمه می باشند. مدعی: خوب بلدید با احادیث آل محمد بازی کنید تا عقیده باطل خود را به اثبات برسانید، اگر شما می خواهید در این باب مطالعه بیشتری کنید، کتاب چهل حدیث در مورد مهدی و ذریته، نوشته استاد شیخ ناظم العقیلی را مطالعه کنید، آنجا ایشان ۵۲ روایت در رابطه با اولاد و ذریه امام مهدی و خلافت و امامت آنها ذکر کرده است.

جواب: بنده آن کتاب را مطالعه کرده ام. تمام آن روایات از قبیل همین سه روایتی است که شما الآن ذکر کردید و حتی یک حدیث که از نظر سند و محتوا قابلیت استناد داشته باشد در میان آنها یافت نمی شود بلکه موارد متعددی از این ۵۲ نقل که شما نامش را حدیث گذاشته اید اصلاً از معصوم نقل نشده بلکه از دروغگویانی مثل کعب الاحبار و دشمنانی مثل پسر عمر یا افراد دیگر نقل شده است و دلالت بقیه آنها نیز مخدوش می باشد. نمی دانم شما چگونه نقلهایی را مستند محکم اعتقاد خود مبنی بر

→ الکافی ج ۸ ص ۲۲۵ ح ۲۸۵. و از آنجا که خطبه مورد بحث نیز در مکه قرائت می گردد احتمال قوی وجود دارد مرادشان از «فرزندانمان» اشاره به همان واقعه نزدیک مبنی بر عملیات سفیانی و فرار سادات علوی از مدینه باشد. المهدویة الخاتمة ج ۱ ص ۳۱۸

رخداد ازدواج و فرزند داشتن حضرت قائم علیه السلام در زمان غیبت قرار داده اید. ولی به هر حال هر روایتی را شما در جلسه مطرح کنید به حول و قوه الهی پاسخش را بیان خواهم کرد، پس، از ارجاع دادن به کتاب این و آن خودداری نمایید و الا من هم به کتاب المهدویة الخاتمة ارجاع می دهم که جواب همه آن ۵۲ روایت را داده است.^۱ و اگر مایل هستید ادامه بحث را به جلسه بعد موکول کنیم.

مدعی: هر چند بحث کردن با متکبران متعصبی چون شما که به خاطر دفاع از اعتقاد باطل خویش، احادیث حق آل محمد را بازیچه قرار می دهند کار بیهوده ایست اما برای اینکه نگوئید ما از مناظره فرار می کنیم و جواب اشکالات شما را نداریم جلسه بعد هم خواهم آمد.

ابن الحسین: جلسه اول در حالی تمام شد که من یعنی ابن الحسین از انحراف شدید این جماعت و اینکه مدام در طول بحث متهم به ردائیل اخلاقی و بازی با احادیث اهل بیت علیهم السلام می شدم آزرده خاطر بودم، اما نزد خدای متعال احساس راحتی می نمودم که در پاسخگویی رعایت انصاف را کرده و نه کسی را متهم نموده و نه لفظ روایتی را تغییر دادم و نه حدیثی را از پیش خودم به دلخواه معنی کردم.

۱. المهدویة الخاتمة ج ۲ ص ۵۵-۷۳ و ج ۱ ص ۳۰۶-۳۲۷

جلسه دوم

وقتی حضرت مهدی علیه السلام غایب بوده

پس چگونه از دواج کرده اند؟

سوال ۲. وقتی امام مهدی علیه السلام غایب بوده، پس چطور ازدواج کرده‌اند؟

مدعی: امام مهدی غایب بوده، لکن معدوم که نبوده، شما خیال می‌کنید غیبت امام مهدی یعنی اینکه حضرت نبودند یا زنده نبودند؟ نه خیر زنده بوده و بین مردم زندگی می‌کرده. حدیثی در کتاب غیبت نعمانی داریم که غیبت قائم ما، تشبیه به حضرت یوسف علیه السلام شده و می‌گوید: برادران یوسف آمدند و او را دیدند و نشناختند ولیکن یوسف آنها را شناخت. بعد می‌فرماید: قائم ما همین طور است یعنی حتی خانواده و اهل و عیالش نمی‌فهمند که این قائم ماست. یعنی غیبت او به معنای غائب بودن شخصیت حقوقی اوست و لو اینکه این شخص مثلاً یک آقای مؤدب و خوب و متواضعی است به نام محمد بن الحسن و حالا مثلاً آمده داخل این قبیله داماد شده و این منافاتی با غیبت حضرت ندارد، چون حضرت بین مردم زندگی می‌کند و لکن امرش را کی ظاهر می‌کند؟ طبق روایات زمانی که یک شروط و مقدماتی فراهم شود که آن هنگام امرش را ظاهر می‌کند و مردم می‌فهمند که این شخص مهدی آل محمد است اما قبل از آن به خاطر حفظ جان و مسائل دیگر هویتش افشاء نمی‌شود. پس هویتش را اظهار نمی‌کند اگر چه ازدواج هم می‌کند و این امر هیچ منافاتی با غیبت امام مهدی علیه السلام ندارد.

جواب: نسبت به روایت غیبت نعمانی به سه نکته باید توجه کرد: ۱. در ادبیات هیچ زبانی تشبیه یک شیء به شیء دیگر از همه جهات نیست زیرا دو

شیء هر چقدر هم شبیه به هم باشند بالاخره از جهاتی با هم فرق می‌کنند و اصلاً به همین خاطر دو شیء تلقی می‌شوند. تشبیه یک غیبت به غیبت دیگر نیز از همین قبیل است و الا می‌توان گفت چون حضرت یوسف تا قبل از ظهور امرشان ازدواج نکردند^۱ حضرت قائم علیه السلام هم تا ظهورشان ازدواج نخواهند کرد. ۲. امام زمان علیه السلام دو غیبت داشته‌اند: صغری و کبری، و روایات مربوط به غیبت با نگاه به این دو صادر شده، و عدم توجه به این موضوع، عموماً باعث برداشت های متفاوت درباره کیفیت غیبت ایشان گشته است.^۲ همچنانکه در واقعیت امر هم حالات و شرائط غیبت صغری با کبری متفاوت بوده است، مثل این روایت که می‌گوید: «لِلْقَائِمِ غَيْبَتَانِ يَشْهَدُ فِي إِحْدَاهُمَا الْمَوَاسِمُ يَرَى النَّاسَ وَ لَا يَرَوْنَهُ: برای قائم دو غیبت است که در یکی از آن دو در مراسم حج شرکت می‌کند و مردم را می‌بیند اما مردم او را نمی‌بینند»^۳. پس باید توجه داشت که در هر روایت کدام غیبت ایشان به کدام غیبت تشبیه شده است.

۳. از طرفی غیبت بر دو گونه است: غیبت شخصی و غیبت شخصیتی یا عنوانی. اولی به این معناست که فرد از دیده ها غائب باشد (حال چه به دور از

۱. «و أما غيبة يوسف عليه السلام فإنها كانت عشرين سنة لم يدهن فيها ولم يكتحل ولم يتطيب ولم يمس النساء حتى جمع الله ليعقوب شمله...». کمال الدین ج ۱ ص ۱۴۱. در این باره روایتی در تفسیر عیاشی ج ۲ ص ۱۹۷ ثبت شده است که البته با آنچه در ص ۱۸۷ ثبت کرده تعارض دارد.

۲. درباره کیفیت غیبت حضرت قائم علیه السلام چهار نظریه فرض شده و نویسنده خودش نظر خاصی دارد که در کتابی جداگانه توضیح داده است و آنچه در متن آمده طبق نظریه متعارف شیعه می‌باشد.

۳. الکافی ج ۱ ص ۳۳۹ ح ۱۲

وقتی امام مهدی علیه السلام غایب بوده پس چطور ازدواج کرده‌اند؟ ۱۴۷

اجتماع باشد - مثل غیبت یونس در شکم ماهی و غیبت موسی علیه السلام در فرار به مدین و نیز در اربعین طور و نیز در دوران تیه - و چه وجود داشته باشد اما جسمش دیده نشود - مانند غیبت جسم پیامبر صلی الله علیه و آله به هنگام خروج از خانه جهت هجرت به مدینه - و دومی به این معناست که شخص در میان جامعه با عنوانی ناشناخته زندگی کند و کسی نداند او واقعاً کیست.

با ذکر این سه نکته، این سوال مهم مطرح می‌شود که آیا تشبیه غیبت قائم به غیبت یوسف علیه السلام در اصل غیبت می‌باشد یا در چگونگی غیبت و از طرفی کدام غیبت تشبیه شده: غیبت صغری یا کبری؟ یعنی آیا حدیث غیبت نعمانی می‌خواهد بگوید قائم همانند یوسف علیه السلام در میان جامعه است و فقط کسی او را به عنوان حجت خدا نمی‌شناسد ولی به عنوان محمد فرزند حسن می‌شناسد که به قول شما آدم مودب و خوبی بوده است یا فقط نظر به اصل غیبت هر دو دارد بدون در نظر داشتن شباهت یا تفاوت این دو غیبت؟

پاسخ اینست که در روایات، غیبت حضرت قائم علیه السلام تشبیه به غیبت هایی مربوط به حجت های خدا شده که با هم متفاوت هستند مثلاً تشبیه به غیبت موسی علیه السلام از قوم خود شده^۱ که قطعاً این غیبت شخصی بوده - آن هم به معنای دوری از اجتماع - نه شخصیتی، همچنانکه خود یوسف علیه السلام دو گونه غیبت

۱. «فِي الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَنَةُ مِنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ وَ مَا سَنَتُهُ مِنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ قَالَ خَفَاءَ مَوْلِدِهِ وَ غَيْبَتُهُ عَنْ قَوْمِهِ فَقُلْتُ وَ كَمْ غَابَ مُوسَى عَنْ أَهْلِهِ وَ قَوْمِهِ فَقَالَ ثَمَانِي [ثَمَانٍ] وَ عَشْرِينَ سَنَةً». کمال

داشته: غیبت شخصی از خانواده در چاه و سپس در مصر تا قبل از دیدار با برادران و نیز غیبت شخصی از مردم مصر در زندان، و غیبت عنوانی در هنگام ملاقات با برادران و نیز غیبت عنوانی از مردم مصر قبل از اینکه به پیامبری وی آگاهی یابند.

همچنانکه در بعضی روایات، غیبت حضرت قائم با این بیان به غیبت یوسف علیه السلام تشبیه شده که مانند او غائب از نزدیکانش و مردمش و مختلفی از برادران و مرگ و حیاتش بر پدرش مشتبه بوده: «وَأَمَّا شَبَهُهُ مِنْ يُوسُفَ بْنِ يَعْقُوبَ عليه السلام فَالْغَيْبَةُ مِنْ خَاصَّتِهِ وَعَامَّتِهِ وَ اخْتِفَاؤُهُ مِنْ إِخْوَتِهِ وَ إِشْكَالُ أَمْرِهِ عَلَى أَبِيهِ يَعْقُوبَ عليه السلام مَعَ قُرْبِ الْمَسَافَةِ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ أَبِيهِ وَ أَهْلِهِ وَ شِعَتِهِ».^۱

در حالیکه نه حضرت قائم علیه السلام برادرانی داشتند که از ایشان غائب شوند و نه زنده بودنشان بر پدرشان مشتبه بوده، و تنها وجه شبه غیبت این دو در اصل غیبت است.

نیز در چند روایت و نسخه بدل های همین روایات به جای «شبهات» تعبیر به «سنت یوسف» شده که وجه تشبیه را کمرنگ تر می کند.

همچنین سنت یوسف در قائم علیه السلام سجن یا حبس معرفی شده: «وَأَمَّا مِنْ يُوسُفَ فَالسَّجْنُ»^۲، «وَأَمَّا مِنْ يُوسُفَ فَالْحَبْسُ»^۳، «سُنَّةُ يُوسُفَ قَالَ السَّجْنُ

۱. کمال الدین ج ۱ ص ۳۲۷-۳۲۸ ح ۷

۲. کمال الدین ج ۱ ص ۱۵۲-۱۵۳ ح ۱۶

۳. کمال الدین ج ۱ ص ۳۲۷ ح ۶

وقتی امام مهدی علیه السلام غایب بوده پس چطور ازدواج کرده‌اند؟ ۱۴۹۱

وَالْغَيْبَةُ^۱ و واقفه نیز به همین روایات بر قائمیت امام کاظم علیه السلام استدلال می‌کردند^۲ در حالیکه حضرت قائم علیه السلام نیز در حبس و سجن به سر می‌برند اما حبس و سجن یوسف کجا و حبس و سجن قائم علیه السلام کجا. حال که چنین است نمی‌توان روایات تشبیه غیبت را ملاک تشخیص چگونگی غیبت قائم علیه السلام قرار داد و باید به احادیث مفسر غیبت مراجعه نمود که تصریح می‌کنند:

«لَا يُرَى جِسْمُهُ: جِسْمٌ قَائِمٌ دِيدَهُ نَمَى شَوْد»^۳؛

«إِنَّكُمْ لَا تَرَوْنَ شَخْصَهُ: شَمَا شَخْصٌ قَائِمٌ رَا نَمَى بَيْنِد»^۴؛

«يَشْهَدُ الْمَوْسِمُ فَيَرَاهُمْ وَلَا يَرَوْنَهُ: دَر مَرَّاسَمِ حَجِّ حَضُور مِ يَابَدِ اَو مَرْدَمِ رَا مِ بَيْنِدِ وَلِىْ اَنَّهُا اَو رَا نَمَى بَيْنِد»^۵؛

«... يَرَى النَّاسُ وَلَا يَرَوْنَهُ: اَو مَرْدَمِ رَا دَر مَرَّاسَمِ حَجِّ مِ بَيْنِدِ اَمَّا مَرْدَمِ اَو رَا

نَمَى بَيْنِد»^۶؛

«لَا بُدَّ لَهُ فِي غَيْبَتِهِ مِنْ عَزْلَةٍ: صَاحِبِ اَيْنِ اَمَرِ بَه نَاجَرِ دَر غَيْبَتِشِ اَز مَرْدَمِ

جَدَا وَ دُورِ اسْت»^۷؛

۱. الغيبة للنعماني ص ۱۶۴ ح ۵، کمال الدین ج ۱ ص ۳۲۹ ح ۱۱

۲. الغيبة للطوسی ص ۶۰

۳. الکافی ج ۱ ص ۳۳۳ ح ۳، کمال الدین ج ۲ ص ۳۷۰ ح ۲

۴. الکافی ج ۱ ص ۳۲۸ ح ۱۳ و ص ۳۳۲ ح ۱

۵. الکافی ج ۱ ص ۳۳۷-۳۳۸ ح ۶، کمال الدین ج ۲ ص ۳۵۱ ح ۴۹

۶. الکافی ج ۱ ص ۳۳۹ ح ۱۲

۷. الکافی ج ۱ ص ۳۴۰ ح ۱۶

«... غَابَ عَنِ النَّاسِ شَخْصُهُمْ: بعضی از حجت‌های خدا هستند که شخص آنها از مردم غائب می‌شود»^۱؛
 «إِنَّ مِنَّا إِمَامًا مُّظَفَّرًا مُّسْتَتِرًا: یکی از ما امامی مخفی است»^۲؛
 «إِذَا غَضِبَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ نَحَّانَا عَنْ جَوَارِهِمْ: زمانیکه خدا بر خلقش غضب کند ما را از کنار آنها دور می‌نماید»^۳؛
 «صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ الشَّرِيدُ الطَّرِيدُ الْفَرِيدُ الْوَحِيدُ: صاحب این امر آواره رانده، تگ و تنه‌است»^۴.

و نیز اینکه ماء غائر یعنی آب بسیار مخفی در زیر زمین که کسی دسترسی به آن ندارد به امام غائب تفسیر شده است^۵، و نیز این بیان که: «در غیبت اول فقط خواص شیعه از مکان ایشان با خبرند و در دومی فقط خدمتکاران و ویژه از جای ایشان با خبرند (و هیچ ذکری از زن و فرزند و غیبت عنوانی و استثناء بودن مهدی اول به میان نمی‌آورد): لِلْقَائِمِ غَيْبَتَانِ إِحْدَاهُمَا قَصِيرَةٌ وَالْأُخْرَى طَوِيلَةٌ الْغَيْبَةُ الْأُولَى لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةُ شِيعَتِهِ وَالْأُخْرَى لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةُ مَوَالِيهِ»^۶.

-
۱. الکافی ج ۱ ص ۳۳۹ ح ۱۳
 ۲. الکافی ج ۱ ص ۳۴۳ ح ۳۰، کمال الدین ج ۲ ص ۳۴۹ ح ۴۲
 ۳. الکافی ج ۱ ص ۳۴۳ ح ۳۱
 ۴. کمال الدین ج ۱ ص ۳۰۳ ح ۱۳
 ۵. الکافی ج ۱ ص ۳۴۰ ح ۱۴
 ۶. الکافی ج ۱ ص ۳۴۰ ص ۱۹

وقتی امام مهدی علیه السلام غایب بوده پس چطور ازدواج کرده اند؟ ۱۵۱۱

این بیانات تصریح دارد که غیبت حضرت قائم علیه السلام از نوع شخصی است نه شخصیتی. و اگر در تک روایتی چنین آمده که مردم در موسم حج او را می بینند ولی نمی شناسند^۱، این از نائب دوم و تنها در مورد موسم حج صادر و متن روایت کاملاً نشان می دهد که ناظر به دوره غیبت صغری و واقعه ای است که در همان زمان در حال جریان بوده است و ربطی به غیبت کبری ندارد.^۲

همچنانکه در دو روایت از امام صادق علیه السلام تصریح شده بود که مردم امام را در موسم حج نمی بینند که تنها راه جمعش با این نقل نائب دوم به همین است که مراد امام علیه السلام غیبت اصلی یعنی غیبت کبراست در حالیکه مراد نائب دوم حالت غیبت صغری و همانچه را که می دیده است.

خلاصه اینکه: بین روایات هیچ گونه تعارضی وجود نداشته و هر کدام به گوشه ای و شرائطی نظر دارد؛ در نتیجه حالت عمومی غیبت امام زمان علیه السلام در غیبت صغری، غیبت عنوانی است همچنانکه روایت نائب دوم ناظر به آن است، و حالت عمومی غیبت ایشان در غیبت کبری غیبت شخصی و جسمی است همچنانکه چندین روایت بالا بدان گواهی می دهد، و حدیث غیبت یوسف علیه السلام هم ناظر به غیبت صغری می باشد.

۱. «وَاللّٰهُ اِنَّ صَاحِبَ هٰذَا الْاَمْرِ لَيُخْضَرُ الْمَوْسِمَ كُلَّ سَنَةٍ فَيَرَى النَّاسَ وَيَعْرِفُهُمْ وَيَرَوْنَهُ وَلَا يَعْرِفُونَهُ». کمال الدین ج ۲ ص ۴۴۰ ح ۸

۲. و البته در تک روایتی دیگر غیبت قائم به غیبت یوسف با همین عبارت تشبیه شده که با توجه به توضیحات بالا مشخص می شود درباره غیبت صغری صادر گشته است: «وَأَمَّا سُنَّتُهُ مِنْ يُونُسَ فَإِلْسْتُرُ يَجْعَلُ اللَّهُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْخَلْقِ حِجَابًا يَرَوْنَهُ وَلَا يَعْرِفُونَهُ». کمال الدین و تمام النعمة ج ۲ ص ۳۵۱ ح ۴۶

بله در عموم تشریفاتی که به مصلحت های مختلف در غیبت کبری رخ داده، ایشان دارای غیبت شخصیتی بوده اند یعنی ابتدا فرد ایشان را نشناخته و بعد از غائب شدن شناخته است؛ که این یک مساله حاشیه ای است و ربطی به جریان طبیعی غیبت ایشان ندارد.

از طرفی وقتی فرقه یمانی رجال را قبول ندارد و به خبر واحد هم عمل نمی کند و فقط اخبار متواتر یا دارای قرینه قطعی را می پذیرد باید نسبت به هر روایت ابتدا اعتبار آن را طبق ملاکهای خودش ثابت کند بعد به آن استدلال نماید. حال ملاک اعتبار روایت نعمانی چیست که به آن تمسک می کنید؟ با این توضیحات روشن شد که کیفیت غیبت قائم علیه السلام در دوره غیبت کبری، امکان ازدواج برای ایشان را فراهم نمی نماید.

تازه آنچه گفته شد درباره تشخیص کیفیت غیبت بود، اما با توجه به بلیه دوازده قائم که شما آورده اید تشخیص مراد از قائم نیز در هر روایت با مشکل روبروست. زیرا شما در روایات مختلف، لفظ «قائم» را بر قائم های گوناگون تفسیر می کنید و نسبت به یک روایت می گوئید مراد پدر احمد امام دوازدهم است^۱، در مورد یک روایت دیگر می گوئید مراد خود احمد یعنی مهدی اول است^۲ و درباره روایتی دیگر می گوئید منظور آخرین قائم یعنی مهدی دوازدهم

۱. مثل روایت دوازده مهدی بعد از قائم.

۲. مثل یک نسخه از روایت لوح جابر، و روایت یازده مهدی بعد از قائم و روایت خروج القائم من المحترم. المهدویة الخاتمة ج ۲ ص ۲۳۶-۲۴۱

وقتی امام مهدی علیه السلام غایب بوده پس چطور ازدواج کرده‌اند؟ ۱۵۳۱

است^۱ و درباره بعضی روایات هم خودتان نمی‌دانید کدام قائم مراد است و هر کدامتان یک چیزی می‌گویید.^۲

خوب حال آیا روایت نعمانی درباره کدام قائم سخن می‌گوید: پدر یا پسر؟ استدلال شما زمانی درست که مراد از قائم در این روایت، قائم پدر باشد در حالیکه بعضی یاران شما برای اثبات قائم بودن احمد و اینکه هیچکس نمی‌دانسته او همان قائم موعود است به همین روایت تمسک می‌کنند^۳ یعنی این روایت را در مورد قائم پسر می‌دانند، خوب اگر این باشد آن وقت ربط این روایت به امکان ازدواج قائم پدر در دوران غیبت چیست؟

اینها همه به کنار، امام زمان علیه السلام حجت خدا بر روی زمین هستند و اگر بخواهند از نسل خود خلیفه‌ای داشته باشند نمی‌شود با هر دختری از هر قبیله‌ای ازدواج نمایند بلکه حتماً دختری از اصیل‌ترین خاندان انتخاب می‌کنند اما تا وقتی ناشناس و بی‌اصل و نسب جلوه می‌کنند کدام خانواده با اصل و نسبی حاضر است دختر خودش را به ایشان دهد؟

از طرفی دیگر، بر فرض که قائم علیه السلام به صورت ناشناس ازدواج کرده و زن

۱. مثل روایات رجعت امام حسین علیه السلام بعد از قائم.

۲. مثل روایاتی که از صفات جسمی قائم سخن می‌گوید که یک جا رنگ تیره را صفت امام دوازدهم علیه السلام می‌داند همچون روایت ضراب اصفهانی و یک جا رنگ تیره را صفت قائم و مهدی اول می‌داند.

مراجعه شود به المهدویة الخاتمة ج ۲ ص ۲۴۹-۲۵۷

۳ - اضاءات من دعوات المرسلین، جزء ۳ قسم ۱.

و فرزندش هم ندانند او کیست اما عدم وفاتش را چگونه می‌خواهد از آنها مخفی کند؟ زیرا بر فرض که زن و بچه او بعد از یک عمر طولانی بمیرند نوه‌ها و نبیره‌ها که می‌بینند این آقا جدشان است و هر چه می‌گذرد نه پیر می‌شود و نه می‌میرد پس چگونه از دست آنها رها شده و شخصیت خود را مخفی نگه می‌دارد؟ و به عبارت دیگر: طبق ادعای شما، چگونه حضرت قائم از نوه و نبیره‌های خودش یعنی اجداد احمد الحسن مخفی شده است؟ آیا به سفر رفته و دیگر نیامده و آنها فکر کرده‌اند مرده؟ آیا جنازه‌ای شبیه خودش درست کرده و جای جنازه خودش به آنها قبولانده؟ آیا خودش را به مردن زده و آنها او را دفن کرده‌اند و بعد از قبر خارج شده و مخفی گشته؟ فرض‌های مضحکی که فقط برای پیروان احمد قابل پذیرش‌اند!

این در حالیست که شما می‌گویید حضرت قائم علیه السلام تا قبل از فراهم شدن شروط و مقدمات ظهور، فقط هویتش را مخفی نگه می‌دارد نه خودش را. همه اینها به کنار، مگر امام شما نمی‌گوید غیبت حضرت قائم به معنای رفعت ایشان به آسمان است؟ پس چگونه کسی که در زمین نیست آمده ازدواج کرده؟

پیوست شباهت قائم به یوسف علیه السلام :

درباره شباهت یا سنت یوسف در قائم علیه السلام چهار دسته روایت وارد شده است:

دسته اول: تک روایت غیبت نعمانی که - در چند کتاب دیگر هم ثبت شده

وقتی امام مهدی علیه السلام غایب بوده پس چطور ازدواج کرده‌اند؟ ۱۵۱

و - می‌گوید در صاحب این امر شباهتی از یوسف هست: برادران یوسف او را شناختند تا وقتی که خدا اذن داد و این امت خوک صفت ملعون چرا انکار می‌کنند که خدا در وقتی از اوقات، حجت خود را از آنها غائب کند و او مانند یوسف بین آنها تردد نماید و او را نشناسند تا خدا اذن ظهور دهد.^۱

و البته در این باره دو روایت ضعیف دیگر از واقفیه و فرد ناشناس هم وارد شده^۲ که به ترتیب می‌گویند: «سنت یوسف در قائم حجابی است که خدا بین او و خلق قرار داده که او را می‌بینند ولی نمی‌شناسند»^۳، و: «شباهت یوسف در قائم غیبتش از نزدیکان و مردمش و مخفی بودنش از برادرانش و مشتبّه بودن امرش بر پدرش یعقوب است (که البته در این روایت تصریح شده که از علامات خروج قائم یمانی از یمن است که اولاً می‌رساند قائم غیر از یمانی است و ثانیاً تصریح می‌کند خروج یمانی از یمن می‌باشد).^۴

۱. الکافی ج ۱ ص ۳۳۶-۳۳۷ ح ۴، الغیبة للنعمانی ص ۱۶۳-۱۶۴ ح ۴، کمال الدین ج ۲ ص ۳۴۱ ح ۲۱، علل الشرائع ج ۱ ص ۲۴۴ ح ۳

۲. البته نقلی هم از کعب الأحبار در این باره وجود دارد که چون منتسب به معصوم نیست حجیت ندارد، و البته در ضمن آن علامتهای متعددی برای ظهور قائم ذکر شده که هیچکدامش درباره احمد بصری رخ نداده است. الغیبة للنعمانی ص ۱۴۷

۳. «وَأَمَّا سُنَّتُهُ مِنْ يُوسُفَ فَالَسَّتَرْ يَجْعَلُ اللَّهُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْخُلُقِ حِجَاباً يَرُونَهُ وَلَا يَعْرِفُونَهُ». کمال الدین ج ۲ ص ۳۵۱ ح ۴۶. راوی این روایت از رؤسای هفت امامی است.

۴. «وَأَمَّا سَبَّهُهُ مِنْ يُوسُفَ بْنِ يَعْقُوبَ عليه السلام فَالْغَيْبَةُ مِنْ خَاصَّتِهِ وَآمَتِهِ وَ اخْتِفَاؤُهُ مِنْ إِخْوَتِهِ وَإِسْكَالُ أُمِّهِ عَلَى أَبِيهِ يَعْقُوبَ عليه السلام مَعَ قُرْبِ الْمَسَافَةِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَبِيهِ وَأَهْلِهِ وَشِيعَتِهِ». کمال الدین ج ۱ ص ۳۲۷-۳۲۸ ح ۷. در سند این روایت اسماعیل بن علی قزوینی است که ناشناس می‌باشد.

دسته دوم: دو روایتی که شباهت یوسف و قائم را در این می‌داند^۱ که امرشان در یک شب درست می‌شود؛ یعنی همانگونه که یوسف به یک شب از زندان به عزیزی مصر رسید قائم هم در یک شب امر ظهور یا قیامت درست می‌شود (و البته مرحوم نعمانی مراد از این سنت را غیبت یوسف دانسته که اشتباه است): «إِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ فِيهِ شَبَهٌ (سَنَّةٌ) مِنْ يُوسُفَ ابْنِ أُمَّةٍ سَوْدَاءٍ يُصْلِحُ اللَّهُ لَهُ أَمْرَهُ فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ».^۲

مشکل این دو روایت اینست که صاحب این امر را مانند یوسف علیه السلام فرزند کنیز سیاه می‌دانند در حالیکه نه مادر امام زمان علیه السلام سیاه پوست بوده و نه مادر یوسف علیه السلام.^۳ علامه مجلسی آن را حمل بر مادر با واسطه یا دایه ایشان نموده^۴ که بدون قرینه است و شخص دیگری کلمه «سوداء» را زائد دانسته^۵، اما به نظر ما ظاهراً «سوداء» تصحیف لفظ «سمراء» به معنای تیره رنگ است، و اصلاً ممکن است مرادش امام کاظم علیه السلام باشد که واقفیه اعتقاد به قائم بودن ایشان داشتند، و البته ظاهراً وجه تشبیهش فقط در همان اصلاح ناگهانی یا اصل غیبت می‌باشد نه تیره بودن رنگ مادر.

۱. البته به احتمال زیاد این دو یک روایت هستند زیرا راوی یکی یزید کناسی و راوی دیگری ضریس کناسی ثبت شده و متن هر دو نیز دقیقاً یکی است.

۲. الغیبة للنعمانی ص ۱۶۳ ح ۳ (بدون لفظ واحدة) و ص ۲۲۸ ح ۸، کمال الدین ج ۱ ص ۳۲۹ ح ۱۲

۳. المعجم الموضوعی لأحادیث الإمام المهدي علیه السلام ص ۷۶۳

۴. بحار الانوار ج ۵۱ ص ۲۱۹

۵. معجم أحادیث الإمام المهدي علیه السلام ج ۴ ص ۳۵۸

وقتی امام مهدی علیه السلام غایب بوده پس چطور ازدواج کرده‌اند؟ | ۵۷ |

دسته سوم: تک روایتی از واقفیه که سنت یوسف در قائم را جمال و سخا
او می‌داند: «سُنَّةٌ مِنْ يُوسُفَ فِي جَمَالِهِ وَ سَخَائِهِ».^۱

اما همین روایت با همین سند در یک جا از کمال الدین و غیبت طوسی
چنین ثبت شده: «وَأَمَّا مِنْ يُوسُفَ فَالْسَّجْنُ»^۲ و در جای دیگر از کمال الدین
اینگونه: «وَأَمَّا مِنْ يُوسُفَ فَالْحَبْسُ»^۳ و در جای دیگری از غیبت طوسی اینطور:
«وَأَمَّا سُنَّةٌ مِنْ يُوسُفَ عليه السلام فَالْغَيْبَةُ».^۴

که بالاخره معلوم نمی‌کند سنت یوسف جمال و سخا هست یا سجن و
حبس یا غیبت یا سجن و غیبت. نگویید خوب همه اش هست، زیرا این یک
روایت است که چهار جور ثبت شده و امام یکی از اینها را بیشتر نگفته‌اند.

دسته چهارم: تک روایتی از واقفیه که سنت یوسف در قائم را زندان و غیبت
می‌شمرد که با نسخه بدل های روایت قبل همخوان می‌باشد: «أَمَّا مِنْ يُوسُفَ
فَالسَّجْنُ وَ الْغَيْبَةُ»^۵. و جالب اینکه در سلسله راویان این دو دسته احادیث هفت

۱. إثبات الوصية ص ۲۶۷. لازم به ذکر اینکه: در این مصدر، راوی ابو نصر ثبت شده که غلط بوده و
درستش - با توجه به مصادر متعدد دیگر - ابو بصیر می‌باشد.

۲. کمال الدین ج ۱ ص ۱۵۲-۱۵۳ ح ۱۶، الغيبة للطوسی ص ۶۰

۳. کمال الدین ج ۱ ص ۳۲۷ ح ۶

۴. الغيبة للطوسی ص ۴۲۴

۵. کمال الدین ج ۱ ص ۳۲۹ ح ۱۱، الغيبة للنعماني ص ۱۶۴ ح ۵. در سند کمال الدین دو نفر واقفی و
در سند نعمانی لا اقل سه نفر از واقفیه وجود دارند.

امامی‌ها وجود دارند^۱ یعنی همان‌ها که به قائمیت امام کاظم علیه السلام اعتقاد داشتند لذا اصل شباهت غیبت یوسف و غیبت قائم علیه السلام مشکوک است.^۲

همچنانکه راوی یکی از دو روایت دسته دوم نیز هفت امامی است و راوی روایت اول نیز به دو گونه سدید و حنان بن سدید^۳ ثبت شده که حنان نیز واقفی است، همو که از وی نقل شده: «صَاحِبُ الْأَمْرِ يُسَجَّنُ حِينًا: صاحب الامر مدتی زندانی می‌شود مدتی می‌میرد و مدتی فراری می‌گردد».^۴

خلاصه اینکه رد پای هفت امامی‌ها - که قائم موعود را همان امام کاظمی

۱. توضیح آنکه در سند روایت دسته چهارم حسن بن علی بن ابی حمزه و پدرش وجود دارند که هر دو از رؤسای واقفیه هستند و در سند روایت دسته سوم نیز سلیمان سنی مذهب از ابو بصیر وجود دارد که ظاهراً واسطه بین آن دو یعنی علی بن ابی حمزه از سند افتاده است زیرا نقل سلیمان از ابو بصیر متعارف نیست و در تمام کتب حدیثی شیعه تنها دو حدیث از سلیمان از ابو بصیر ثبت شده است: (الکافی ج ۳ ص ۱۳۵ ح ۱۵، کمال الدین ج ۱ ص ۱۵۲ ح ۱۶ و ص ۳۲۶ ح ۶) در حالیکه در کتب اربعه دوازده نقل از سلیمان از علی بن ابی حمزه - که از روایت اصلی ابو بصیر می‌باشد - ثبت شده است، و نیز دو حدیث در کتاب تهذیب از سلیمان از علی بن ابی حمزه از ابو بصیر ثبت شده است: (تهذیب الأحکام ج ۲ ص ۲۵۷ ح ۵۶ و ص ۲۵۸ ح ۶۳)؛ غیر از اینکه متن دو روایت بالا کاملاً شبیه هم هست، در نتیجه سند این روایت هم مشتمل بر راوی هفت امامی می‌باشد. همه اینها به کنار، اصلاً در یکی از دو سند غیبت طوسی به نام علی بن ابی حمزه بین سلیمان و ابو بصیر تصریح شده است: (الغیبة للطوسی ص ۶۰) که دیگر هر شک و تردیدی را منتفی می‌کند.

۲. البته شیخ طوسی برای رفع اشکال، زندان و حبس را کنایه از همان غیبت شخصی یا شخصیتی شمرده است. الغیبة للطوسی ص ۶۰

۳. تقریب المعارف ص ۴۳۰

۴. الغیبة للطوسی ص ۵۸

وقتی امام مهدی علیه السلام غایب بوده پس چطور ازدواج کرده‌اند؟ ۱۵۹۱

می‌دانستند که در زندان هارون به سر می‌برده - در تمام این چند روایتی که غیبت حضرت قائم را به غیبت حضرت یوسف علیه السلام تشبیه کرده یا حتی تصریح به حبس و زندان نموده پر رنگ است.

مدعی: حرف های شما حوصله من را سر برد؛ من فقط یک روایت خواندم شما جوابش را نداری بدهی ده صفحه حرفهای بی ربط تحویل می‌دهی. این اشکالات شما فوقش به چند روایت است اما نکته‌ای که ما باید توجه بکنیم این است که وقتی در مساله ازدواج امام مهدی علیه السلام نصوص قطعی داریم - و همان طور که عرض کردم، ۵۲ تا روایت شیخ ناظم عقیلی حفظه الله ذکر می‌کند - دیگر در این جا ما نمی‌توانیم بیاییم باب اجتهاد را باز بکنیم و بگوییم با فلان چیز منافات دارد با فلان چیز منافات ندارد و چه و چه.

وقتی اهل بیت می‌فرمایند که او می‌آید و خانواده و بچه هایش را در مسجد سهله هنگام ظهورش جا می‌دهد، خوب پس منافات نداشته، ازدواج کرده دیگر. ما در اصطلاح یک قاعده داریم به اسم: ادلّ دلیل علی امکان شیء و وقوعه: بهترین دلیل برای اینکه چیزی ممکن است اینست که واقع شده، شما مثلاً می‌خواهید با این شبهه بگویید که آیا ممکن است امام زمان در زمان غیبت ازدواج کرده باشد. من می‌خواهم به شما عرض بکنم که طبق روایات حضرت قطعاً ازدواج کرده و همین که ازدواج کرده یعنی ممکن بوده دیگر، اگر ناممکن بود که دیگر ازدواج نمی‌کرد.

جواب: نصوص قطعی بر چه چیزی داریم؟ بر اینکه ایشان در دوران غیبت

دارای فرزند است؟ اگر این بود که دیگر بحثی نداشتیم و کدام عاقلی با فرض وجود فرزند بحث از وقوع ازدواج می‌کند؟

اما آنچه که ناظم عقیلی جمع کرده اخباری درباره سلام و صلوات بر فرزندان قائم و از این قبیل چیزهاست که هیچ تصریحی در این باره ندارد که این فرزندان بعد از ظهور به دنیا می‌آیند یا در زمان غیبت. بله تنها از چند روایت انگشت شمار و بی سند که نه متواترند و نه قرینه ای قطعی بر صدور دارند بر می‌آید که آن فرزندان مربوط به دوره غیبت می‌باشند که این هم چیزی را ثابت نمی‌کند.

ذکر این نکته نیز ضروری است که صرف تعداد بالای یک نقل به معنای متواتر بودن محتوای آن نیست بلکه اساس تواتر بر اینست که محتوای آن برای نوع افراد اطمینان حاصل کند که چنین لفظ یا مضمونی از معصوم صادر شده است. در حالیکه آنچه آقای ناظم عقیلی درباره فرزندان قائم جمع آوری نموده چنین ویژگی ندارد و همانطور که جلسه قبل عرض کردم بسیاری از آنها اصلاً از معصوم صادر نشده، و بسیاری از آنها بدون هیچ سلسله سندی به معصوم نسبت داده شده، و تعداد قابل توجهی از آنها هیچ ظهوری ندارد که آن فرزندان در دوره غیبت به دنیا می‌آیند. پس اینقدر روی عدد ۵۲ نقل آقای ناظم عقیلی مانور ندهید. غیر از اینکه بعضی از موضوعات به خاطر جایگاه خاصی که داشته‌اند نوعاً نظر جعل کنندگان حدیث و دروغ پردازان را به خود جلب می‌کرده‌اند که

وقتی امام مهدی علیه السلام غایب بوده پس چطور ازدواج کرده اند؟ ۱۶۱۱

این نیز باعث می شود ما به صرف تعدّد نقل، اطمینان به صدورش از معصوم نکنیم. به عنوان مثال اهل سنت صدها بلکه هزاران حدیث در فضائل خلفای سه گانه نقل کرده اند اما از آنجا که آنها در این موضوع متهم به تعصب و یکجانبه گرایی و تحریف واقعیات هستند آن همه نقل، متواتر تلقی نمی شود و انسان بی طرف به مضمون آنها اطمینان نمی کند. و مساله مهدویت نیز اینگونه است؛ یعنی از آنجا که افراد مختلفی سعی در اثبات مهدویت امام خویش داشته اند یا در صدد سوء استفاده از جذابیت مساله مهدویت به نفع خود بوده اند یا می خواسته اند خود را مطلع از مسائل مهدویت جلوه دهند دست به جعل حدیث و دروغ پردازی و تحریف می زده اند و این چنین است که درباره مهدویت محمد بن عبدالله نفس زکیه، مهدویت زید، مهدویت محمد بن حنفیه، مهدویت امام کاظم علیه السلام، مهدویت عباسی ها و پرچمهای سیاه خراسان، مهدویت امامان اسماعیلی و فرزندان مهدی و ... احادیث گوناگونی جعل شده است. پس آنچه منطقی است اینست که ما بینیم این احادیث توسط چه کسانی نقل شده، در چه مصادری ثبت گشته، آیا از نظر محتوا مدعای شما را ثابت می کند یا با ابهامات گوناگونی که دارد قابلیت اثبات مطلب به این مهمی را ندارد.

به عنوان نمونه درباره همین روایت مسجد سهله که نقل کردید، تنها سه نقل وجود دارد که من آنها را از نظر سند و محتوا بررسی می کنم:

روایت اول: راوی آن شخص نا شناخته ای به نام مرازم بن عبد الله^۱ یا مریم بنت عبد الله است^۲ که در میان سلسله اسناد دهها هزار حدیث فقط یک بار نامش ذکر شده و فقط همین یک حدیث در قرن ششم از او نقل شده است و از نظر محتوا نیز می گوید: گویی من می بینم قائم با اهل و عیالش در مسجد سهله نزول می فرماید: «كَأَنِّي أَرَى نُزُولَ الْقَائِمِ فِي مَسْجِدِ السَّهْلَةِ بِأَهْلِهِ وَ عِيَالِهِ». خوب از کجای این حدیث در می آید که قائم در دوره غیبت ازدواج کرده و دارای فرزند پسر نیز شده است؟ زیرا:

اولاً کلمه «اهل» هم به معنای خانواده می آید (که خود خانواده گاهی به معنای خاندان است یعنی قوم و خویش که می شود سادات مقرب به قائم عجل الله تعالی فرجه، و گاهی به معنای زن و فرزند می آید) و هم به معنای دور و بری ها که می شوند اصحاب قائم، پس تلازمی با زن و فرزند داشتن ندارد. بلکه کلمه «عیال» به معنای افراد واجب النفقه شخص مانند زن و فرزند و پدر و مادر می باشد که باز تصریحی در این ندارد که مراد از عیال حضرت زن ایشان است یا فرزندشان یا هر دو - و البته احمد قائل است امام زمان دیگر زن نخواهند گرفت - و نیز اینکه این فرزند آیا پسر است یا دختر و نیز اینکه این فرزند کودک خردسالی است که چندی قبل متولد شده یا فرد کاملی که سالها پیش به دنیا آمده است.

۱. قصص الأنبياء (للاوندی) ص ۸۰ ح ۶۳

۲. بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۱۷ ح ۱۳ و ج ۹۷ ص ۴۳۵ ح ۳

وقتی امام مهدی علیه السلام غایب بوده پس چطور ازدواج کرده‌اند؟ ۱۶۳۱

ثانیاً روایت هیچ توضیحی نمی‌دهد که نزول حضرت قائم علیه السلام با عیال در ابتدای ظهور است تا لازم بیاید که در دوران غیبت ازدواج کرده باشند بلکه نسبت به زمان این نزول ساکت می‌باشد و باید از روایات دیگر بدست آید. بلکه در نسخه ای از این روایت، تتمه‌ای وجود دارد که کاملاً مشخص می‌کند نزول ایشان بعد از تمام شدن جنگها و استقرار حکومت ایشان می‌باشد، زیرا راوی از امام می‌پرسد: آیا قائم در مسجد سهله برای همیشه می‌ماند و امام جواب می‌دهند: آری: «قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ لَا يَزَالُ الْقَائِمُ عليه السلام فِيهِ أَبَدًا، قَالَ: نَعَمْ».^۱

روایت دوم: راوی آن شخص نا شناخته ای به نام صالح بن ابی الأسود است که در منابع شیعی بسیار کم روایت دارد و با توجه به کسانی که از آنها نقل می‌کند سنی یا زیدی مذهب می‌باشد، و از نظر محتوا می‌گوید: «و امام متذکر مسجد سهله شد و فرمود: آنجا منزل صاحب ماست زمانیکه با اهلش بیاید: وَ ذَكَرَ مَسْجِدَ السَّهْلَةِ فَقَالَ أَمَّا إِنَّهُ مَنْزِلُ صَاحِبِنَا إِذَا قَامَ (قدم) بِأَهْلِهِ».^۲ در این روایت کلمه «عیال» وجود ندارد و فقط کلمه «اهل» ذکر شده که تصریحی در زن و فرزند آن هم پسر ندارد و مانند روایت قبل، از زمان این نزول سخن نمی‌گوید.

روایت سوم: این روایت حدود صد سال پیش برای اولین بار در کتاب الزام

۱. المزار الكبير ص ۱۳۵

۲. الکافي ج ۳ ص ۴۹۵ ح ۲، تهذيب الأحكام ج ۳ ص ۲۵۲ ح ۱۲، الإرشاد ج ۲ ص ۳۸۰، الغيبة للطوسي ص ۴۷۱

الناصب - که شماها قبولش دارید - مطرح شده ولی از نظر محتوا بسیار کارگشاست زیرا ابتدا می‌گوید قائم اصحابش را در اقطار زمین می‌فرستد تا اینکه حکومتش برقرار می‌گردد و زمین را پر از عدل و داد می‌کند و پایتخت را در کوفه قرار می‌دهد بعد می‌گوید و مسکن اهلش مسجد سهله است و مکان قضاوت کردنش مسجد کوفه: «لا يزال يبعد أصحابه في أقطار الأرض حتى يستقيم له الأمر فيملاً الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً و يستقرّ في الكوفة و يكون مسكن أهله مسجد السهلة و محلّ قضائه مسجد الكوفة».^۱

از این روایت به خوبی برمی‌آید که زمان نزول حضرت قائم علیه السلام و اهلش در مسجد سهله بعد از تمام شدن جنگ و استقرار حکومت ایشان و بعد از برپایی عدل در تمام جهان است نه همان ابتدای ظهور، لذا هیچ مشکلی ندارد که حضرت بعد از ظهور و قبل از استقرار حکومت ازدواج کرده و صاحب اهل شده و بعد از استقرار حکومت با اهلشان به مسجد سهله تشریف بیاورند؛ و البته در این روایت هم هیچ تصریحی ندارد که مراد از اهل ایشان یعنی زن و فرزندان پسر.

اما آن قاعده که گفتید، مربوط به امور حسی است و ربطی به بحث روایی ندارد و تازه بحث ما هم روایی نبود، سؤال این بود که وقتی روایات تصریح می‌کند که جسم قائم در دوران غیبت دیده نمی‌شود این امام چگونه می‌تواند با جده احمد ازدواج کند و عمری را هم با او سر نماید؟

۱. إلزام الناصب ج ۲ ص ۱۳۹

وقتی امام مهدی علیه السلام غایب بوده پس چطور ازدواج کرده‌اند؟ ۱۶۵

مدعی: صحبت های شما حوصله من را سر برد بقیه بحث باشد برای جلسه بعد.

ابن الحسین: آقا جان اینطور که نمی شود من هر چه بگویم شما با طعنه یا تهمت یا تمسخر از کنارش رد شوید؛ اگر حرفهای من اشتباه است وجهش را بیان کنید، اگر درست است خوب به صحتش اعتراف کنید، و الا لا اقل بگویید که جواب حرف مرا ندارید. و البته من هم خسته شدم و إن شاء الله ادامه سخن را در جلسه بعد پی می گیرم.

متأسفانه این جلسه هم مانند جلسه قبل راه به جایی نبرد چون طرف یمانی من نه حرفم را با دلیل رد می کرد و نه صحت آن را می پذیرفت، اما گمانم این بود که مخاطبان قضاوت درستی از حرفهای ماداشتند لذا از این بابت خوشحال بودم.

جلسه سوم

چطور می‌گویید که شخصیت

ایمانی فرزند و وصی امام

زمان است است؟

سؤال ۳. چطور می‌گویید که شخصیت یمانی فرزند و وصی امام زمان علیه السلام است؟

در حالی که هیچ روایتی در این باره وجود ندارد.

مدعی: امام علی علیه السلام فرمودند: «علیکم بالدرایات لا بالروایات: بر شما باد به درایت و فهم احادیث و کلمات ما، نه فقط نقل کردن». ما که اخباری نیستیم، منظومه منظم قرآن و عترت، برای ما معرفت حاصل می‌کند، یعنی این معارف دین‌مان را از منظومه قرآن و عترت با ذوق عقل و چراغ عقل می‌فهمیم.

در حدیث آمده که یمانی اطاعش واجب است، و آن کسی که اطاعش واجب است قطعاً باید حجت خدا باشد، آن کسی که حضرت درباره‌اش می‌فرمایند: «یدعو الی الحق، یهدی الی الحق» دعوت به حق می‌کند، هدایت به حق می‌کند، «یدعو الی الحق و الی طریق مستقیم» یعنی کسی که به طریق مستقیم و به حق دعوت می‌کند، چه عمداً و چه سهواً، چه علماً و چه جهلاً مُحال است شما را به سمت باطل دعوت و هدایت کند. یعنی چه؟ یعنی معصوم است. وقتی که او شد معصوم، باید منصوص باشد. وقتی که مفترض الطاعة است و همه باید از او پیروی کنند و هیچ مسلمانی حق ندارد از دستور او سرپیچی کند، یعنی چه؟ یعنی او حجت خداست، یعنی معصوم است که ما موظف به اطاعت از او هستیم. یعنی جزء اولی الامر است. وقتی جزء اولی الامر است، باید منصوص باشد، باید صاحب نص و وصیت باشد.

امام زین العابدین علیه السلام می‌فرماید: «الإمام منّا لا يكون إلا معصوماً، و العصمة ليست صفتاً ظاهرة في الخلق، ولا تُعرف ولا تُثبت إلا بالنص: رئيس و رهبر از ما اهل بیت، فقط معصوم است و معصوم عصمتش یک چیزی نیست که - مثلاً بر روی آن خال کوبی شده باشد، یا مثلاً یک پروژکتور برق یا نوری مثلاً داشته باشد - در ظاهر خلقتش نیست تا شناخته شود و هرگز شناخته نمی‌شود مگر با نص». حالا این نص گاهی توسط خلیفه قبل بدون واسطه است که به آن اشاره و معرفی می‌کند و اسمش را می‌برد و گاهی بین خلیفه قبل با اوسال‌ها فاصله است، همان جوری که شیث به نوح علیه السلام و ابراهیم علیه السلام به موسی وصیت کرد، خوب بین آنها سال‌ها فاصله بود همچنانکه عیسی بن مریم ۴۰۰ سال قبل از بعثت پیغمبر به ایشان وصیت کرد.

جواب: اولاً اصل اینکه امام علی علیه السلام فرموده باشند: علیکم بالدرايات لا بالروایات ثابت نیست زیرا این بیان تنها در کنز الفوائد کراچکی^۱ بدون ذکر هیچ سندی آمده در حالیکه چنین بیانی در هیچ منبع دیگری از شیعه وجود ندارد حتی در دو کتاب «غرر الحکم» و «عیون الحکم» که سعی بر جمع آوری تمام کلمات قصار امیر المومنین علیه السلام کرده‌اند و حتی در دو کتاب «جامع الاخبار» و «عوالی اللئالی» که هر حدیث ضعیف و بی سندی را ذکر کرده‌اند چنین روایتی وجود ندارد. اما از سند که بگذریم، مراد از «درايات» و «روایات» چیست؟ آیا

۱. کنز الفوائد ج ۲ ص ۳۱

چطور می‌گویید که شخصیت یمانی فرزند و وصی امام زمان علیه السلام است؟ ۱۷۱

همانطور که شما ترجمه کردید منظور فهم حدیث در برابر نقل حدیث است؟ اگر این بود که باید لفظ را مفرد می‌آورد: «بالدرایة»، در حالیکه «الدرایات» به صورت جمع آمده پس ترجمه‌اش نمی‌شود «فهم حدیث»، از طرفی در فقره «لا بالروایات» مطلق نقل حدیث نفی شده در حالیکه صحیحش این بود که گفته شود: به تدبر در معنای احادیث بیشتر از صرف نقلها آنها بها دهید، نه اینکه به طور کلی نقل روایات نفی شود و اصلاً تا نقل روایات نباشد چگونه درایت نسبت به آنها امکان پذیر است؟ در نتیجه این احتمال به ذهن می‌رسد که منظور از «روایات» داستان‌ها و حکایت‌ها باشد و منظور از «درایات» پند و اندرز گرفتن از داستانها باشد. حال بر فرض که ترجمه شما از این نقل درست باشد اما گستره آن تا کجاست و آیا دایره اصول اعتقادات را هم می‌گیرد؟ یعنی آیا ممکن است معصوم در دایره اصول اعتقادی آن هم مساله مهم امامت و عصمت که نیاز به نص دارد، بدون اینکه در مقام تقیه باشد به گونه ای سخن بگوید که سخن او نیاز به درایت داشته باشد؟ اینکه با نص بر امامت و عصمت سازگاری ندارد.

ثانیاً شما می‌گویید ما اخباری نیستیم در حالیکه هدایتگر بودن یمانی که شما اینقدر رویش مانور می‌دهید تنها در یک حدیث وارد شده پس چگونه با تک حدیثی می‌خواهید عصمت یمانی را ثابت کنید.

ثالثاً من مطابق استشهاد خودتان به شما می‌گویم: علیکم بالدرایات لا بالروایات، زیرا حدیث طبق قرائتی که شما خواندید نمی‌فرماید شخص معصوم نیاز به نص دارد بلکه می‌گوید خود عصمت نیازمند نص است زیرا ضمیری که

به کارد می‌برید مونث بوده و به عصمت بر می‌گردد: «لا تُعرف و لا تُثبت إلا بالنص»^۱. این در حالیست که متن مورد استدلال شما نص در عصمت یمانی نیست بلکه به قول خودتان با درایت و پیچاندن مطلب و یعنی یعنی کردن دارید عصمت او را اثبات می‌کنید.

رابعاً وجوب اطاعت زمانی ملازم با عصمت است که در جهت خاصی نبوده و به طور مطلق و فراگیر باشد، مثل آیه اولی الامر که چون اطاعت از آنها را به صورت مطلق واجب دانسته^۲ دلالت بر عصمت می‌کند، در حالیکه در تک روایت وجوب اطاعت یمانی تنها مساله خروج او مطرح است نه هر چه گفت و هر کاری کرد. در نتیجه وجوب اطاعت از او فقط مربوط و مقید به مسائل خروج بوده و از اطاعت مقید، وجوب عصمت در نمی‌آید. همچنانکه پیامبر ﷺ اطاعت از اسامه را بر همه مسلمین واجب دانسته و فرمودند: خدا لعنت کند هر کس از لشکر اسامه سر بپیچد.^۳

خامساً اگر مراد از عبارت: «یدعو الی الحق و یهدی الی طریق مستقیم» مطلق حق و صراط مستقیم بود شاید عصمت فهمیده می‌شد اما این عبارت در فقره قبل تفسیر شده که: «لَا تَهْ يَدْعُو إِلَى صَاحِبِكُمْ»^۴ در نتیجه حق بودن یمانی به

۱. البته متن روایت اینگونه نیست ولی چون مخاطب من متن حدیث را آن طوری خواند من هم بر اساس قرائت خودش به او پاسخ دادم. مراجعه کنید به معانی الاخبار ص ۱۳۲ ح ۱

۲. نساء: ۵۹

۳. الملل والنحل ج ۱ ص ۳۰

۴. الغیبة للنعمانی ص ۲۵۶

چطور می‌گویید که شخصیت یمانی فرزند و وصی امام زمان علیه السلام است؟ [۱۷۳]

صورت مطلق نیست تا تلازمی با عصمت داشته باشد بلکه تنها از این جهت که مردم را در مقابل پرچم خراسانی و سفیانی دعوت به امام زمان علیه السلام می‌کند بر حق و خروجش مشروع است. تازه عرض شد که این مضمون تنها در یک حدیث وارد شده که همین قدر را هم نمی‌تواند به اثبات برساند.

ذکر این توضیح نیز ضروری است که طبق بعضی روایات زمان قیام یمانی

بعد از ظهور قائم می‌باشد، از جمله:

الف) «... وَ تُقْبَلُ رَايَاتٌ مِنْ شَرْقِي الْأَرْضِ غَيْرِ مُعَلَّمَةٍ لَيْسَتْ بِقُطْنٍ وَلَا كَثَّانٍ وَلَا حَرِيرٍ مَخْتُومٍ فِي رَأْسِ الْقَنَاةِ بِخَاتَمِ السَّيِّدِ الْأَكْبَرِ يَسُوقُهَا رَجُلٌ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ تَظْهَرُ بِالْمَشْرِقِ وَ تُوجَدُ رِيحُهَا بِالْمَغْرِبِ كَالْمِسْكِ الْأَذْفَرِ يَسِيرُ الرُّعْبُ أَمَامَهَا بِشَهْرِ حَتَّى يَنْزِلُوا الْكُوفَةَ طَالِبِينَ بِدِمَاءِ آبَائِهِمْ فَبَيْنَمَا هُمْ عَلَى ذَلِكَ إِذْ أَقْبَلَتْ خَيْلُ الْيَمَانِيِّ وَالْخُرَّاسَانِيِّ يَسْتَبِقَانِ كَانَهُمَا فَرَسَا رَهَانٍ...»^۱.

در این روایت تصریح شده که مردی از آل محمد با پرچمی که با خاتم سید اکبر یعنی رسول خدا مهر شده رو به عراق می‌آورد و خصوصیتش اینست که به هر جا رو می‌آورد یک ماه قبلش ترس وارد آن سرزمین می‌شود، که این علامت در روایات متعددی درباره شخص قائم موعود بیان شده است.^۲ در نتیجه متوجه می‌شویم مراد از «مردی از آل محمد» شخص قائم می‌باشد. بعد در ادامه می‌گویید: پس از اینکه آن مرد وارد کوفه شد یمانی و خراسانی برای

۱. سرور اهل ایمان ص ۵۳، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۲۷۴

۲. از جمله: الغيبة للنعمانی ص ۳۰۷

رسیدن از هم سبقت می گیرند اما به کجا؟ با توجه به قرینه سیاق همان کوفه مراد است.

(ب) «... وَ مِنْهُمْ الْمَنْصُورُ يُخْرَجُ فِي سَبْعِينَ أَلْفًا يَنْصُرُ خَلْفِي وَ خَلَفَ وَصِيِّي»^۱: پیامبر بعد از ملاقات با عده ای از اهل یمن فرمودند: و از آنهاست فردی یاری شونده که با هفتاد هزار نفر خروج می کند و خَلَفَ من و خَلَفَ وصی من علی را یاری می نماید.

پر واضح است که یاری رساندن به فرد غائب ممکن نیست در نتیجه قائم ظهور فرموده اند که یمانی به یاری ایشان می شتابد.

(ج) روایات معتبری که خروج یمانی را قبل از قیام قائم می شمرد نه قبل از ظهور، از جمله: «خَمْسُ عَلَامَاتٍ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ الصَّيْحَةُ وَ السُّفْيَانِيُّ وَ الْخَسْفُ وَ قَتْلُ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ وَ الْيَمَانِيُّ»^۲، و: «خَمْسٌ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ الْيَمَانِيُّ وَ السُّفْيَانِيُّ وَ الْمُنَادِي يُنَادِي مِنَ السَّمَاءِ وَ خَسْفٌ بِالْبَيْدَاءِ وَ قَتْلُ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ»^۳ و ظاهراً برای همین در توقیع سمري، خروج یمانی جزء علانم ظهور معرفی نشده است.

و این روایات می رساند که اولاً قائمی که قیام می کند غیر از یمانی است و ثانیاً با توجه به روایاتی که بین ظهور و قیام قائم سه ماه واندی فاصله می داند^۴ و

۱. الغيبة للنعمانی ص ۳۹-۴۰

۲. الکافی ج ۸ ص ۳۱۰ ح ۴۸۳

۳. کمال الدین ج ۲ ص ۶۴۹ ح ۱

۴. از جمله: الإرشاد ج ۲ ص ۳۷۹

چطور می‌گویید که شخصیت یمانی فرزند و وصی امام زمان علیه السلام است؟ ۱۷۵

توجه به اینکه خروج یمانی قبل از قیام قائم معرفی شده نه قبل از ظهور ایشان، مشخص می‌شود یمانی بعد از ظهور قائم علیه السلام خروج خواهد کرد.

اما آنچه درباره وصیت شیث به نوح و وصیت ابراهیم به موسی و فاصله بین عیسی علیه السلام و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله گفتید: اولاً فاصله بین عیسی علیه السلام با ایشان حدود ۶۰۰ سال است نه ۴۰۰ سال، ثانیاً آنچه در قرآن بیان شده بشارت عیسی علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله است نه وصیت او به ایشان و طبق روایات نیز پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وصی عیسی علیه السلام معرفی نشده است.

ثانیاً در روایتی که شیخ صدوق با ۱۲ طریق^۱ و پدر ایشان^۲ و شیخ طوسی و نیز صاحب کفایة الاثر با سند دیگری از چند طریق نقل کرده‌اند شیث به فرزندش شبان وصیت نموده نه به نوح علیه السلام: «أَوْصَى شَيْثٌ إِلَى ابْنِهِ شَبَّانَ» و کسی که به نوح وصیت کرده ناخور یا ناحور است که وصیتش بدون فاصله و متصل به خود نوح علیه السلام بوده است: «دَفَعَهَا نَاخُورٌ إِلَى نُوحٍ»^۳ و: «وَأَوْصَى نَاخُورًا إِلَى نُوحٍ»^۴ همچنانکه ابراهیم به فرزندش اسماعیل وصیت کرده نه به موسی و کسی که به موسی وصیت کرده شعیب بوده که باز وصیتش بدون فاصله و متصل به خود موسی علیه السلام بوده است: «أَوْصَى إِبْرَاهِيمُ إِلَى ابْنِهِ إِسْمَاعِيلَ» و:

۱. کمال الدین ج ۱ ص ۲۱۲ ح ۱، من لا يحضره الفقيه ج ۴ ص ۱۷۶، أمالی الصدوق ص ۴۰۳

۲. الإمامة و التبصرة ص ۲۱-۲۳

۳. کمال الدین ج ۱ ص ۲۱۲ ح ۱ از امام صادق علیه السلام

۴. کفایة الاثر ص ۱۴۸ از حضرت علی علیه السلام

«وَأَوْصَىٰ شُعَيْبٌ إِلَىٰ مُوسَىٰ بْنِ عِمْرَانَ».^۱

بله در حدیث دیگری که شیخ کلینی و شیخ صدوق نقل نموده‌اند^۲ چنین آمده که آدم متذکر نوح شد و گفت خدای متعال پیامبری به نام نوح خواهد فرستاد که او را تکذیب کرده و گرفتار طوفان می‌شوند: «وَذَكَرَ آدَمُ ﷺ نُوحًا ﷺ وَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَىٰ بَاعَثَ نَبِيًّا اسْمُهُ نُوحٌ وَإِنَّهُ يَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَيَكْذِبُونَهُ فَيَقْتُلُهُمُ اللَّهُ بِالطُّوفَانِ»، اما همانطور که مشاهده می‌کنید این نه تنها وصیت نیست که حتی - با توجه به ذکر عذاب - بشارت هم تلقی نمی‌شود بلکه خبر دادن از آینده قومی است که با تکذیب پیامبر خود هلاک می‌شوند. بعد می‌گوید که بین آدم و نوح ﷺ ده نفر پدر بوده که همه پیامبر بودند: «وَكَانَ بَيْنَ آدَمَ وَ بَيْنَ نُوحٍ ﷺ عَشْرَةُ آبَاءٍ كُلُّهُمْ أَنْبِيَاءُ اللَّهِ» و این می‌رساند وصیت به نوح ﷺ متصل بوده نه با فاصله و کسی که به نوح ﷺ وصیت کرده پدرش بوده که او هم پیامبر بوده است. بله در ادامه تصریح می‌کند که آدم به شیث ﷺ وصیت کرد که هر کس از شما نوح را درک کرد به او ایمان بیاورد تا از غرق شدن نجات پیدا کند: «وَأَوْصَىٰ آدَمُ إِلَىٰ هَبَةَ اللَّهِ أَنَّ مَنْ أَدْرَكَهُ مِنْكُمْ فَلْيُؤْمِنْ بِهِ وَ لِيَتَّبِعْهُ وَ لِيُصَدِّقْ بِهِ فَإِنَّهُ يَنْجُو مِنَ الْغَرَقِ» اما مخاطب این وصیت به تصریح ضمیر «منکم» خاندان شیث ﷺ می‌باشند نه عموم مردم آن زمان، در نتیجه این یک وصیت خصوصی

۱. کمال الدین ج ۱ ص ۲۱۲ ح ۱ از امام صادق ﷺ، کفایة الأثر ص ۱۴۸-۱۴۹ از حضرت علی ﷺ

۲. الکافی ج ۸ ص ۱۱۳-۱۲۰ ح ۹۲، کمال الدین ج ۱ ص ۲۱۳-۲۱۹ ح ۲

چطور می‌گویید که شخصیت یمانی فرزند و وصی امام زمان علیه السلام است؟ ۱۷۷

است و ربطی به نص عمومی بر خلیفه الله ندارد. و اتفاقاً در ادامه می‌گوید: و نسل شیث علیه السلام که علم و اسم اکبر و میراث نبوت را در اختیار داشتند و از ترس نسل قایل مختفی بودند، وقتی نوح علیه السلام به نبوت رسید در وصیت آدم علیه السلام نگاه کردند و دیدند پدرشان آدم به نوح علیه السلام بشارت داده است پس به او ایمان آوردند: «وَالْعَقِبُ مِنْهُ مُسْتَخْفِينَ بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَالْإِيمَانِ وَالْإِسْمِ الْأَكْبَرِ وَمِيرَاثِ الْعِلْمِ وَآثَارِ عِلْمِ النَّبُوَّةِ حَتَّى بُعِثَ نُوحٌ وَظَهَرَتْ وَصِيَّةُ هَبَةَ اللَّهِ حِينَ نَظَرُوا فِي وَصِيَّةِ آدَمَ فَوَجَدُوا نُوحاً علیه السلام قَدْ بَشَّرَ بِهِ آبُوهُمْ آدَمُ فَأَمَنُوا بِهِ وَاتَّبَعُوهُ وَصَدَّقُوهُ». که این متن هم می‌رساند وصیت آدم علیه السلام یک وصیت خاندانی بوده و مخاطب آن نیز فقط کسانی بودند که علم و اسم اکبر و آثار نبوت را در اختیار داشتند نه عوام الناسی که نسبت به خیلی چیزها علم و آگاهی ندارند.

و مهمترین نکته اینکه در وصف این وصیت می‌گوید: و آدم به شیث توصیه کرده بود که وصیت او را سر هر سال بخوانند و متذکر شوند و خاندان شیث علیه السلام نیز آن تاریخ را عید قرار داده بودند و هر سال بعثت نوح علیه السلام را در آن زمانی که مبعوث می‌شود متذکر می‌شدند: «وَقَدْ كَانَ آدَمُ وَصَّى هَبَةَ اللَّهِ أَنْ يَتَعَاهَدَ هَذِهِ الْوَصِيَّةَ عِنْدَ رَأْسِ كُلِّ سَنَةٍ فَيَكُونُ يَوْمَ عِيدٍ لَهُمْ فَيَتَعَاهَدُونَ بُعْثَ نُوحٍ علیه السلام فِي زَمَانِهِ الَّذِي بُعِثَ فِيهِ». که این عبارات می‌رساند اولاً وصیت آنها خاندانی بوده نه عمومی، ثانیاً اصل وصیت را در اختیار داشته‌اند و هر سال در آن نگاه می‌کرده‌اند و متذکر آن می‌شده‌اند نه نقل وصیت آن هم توسط افراد مجهول یا ضعیف، و ثالثاً - طبق تصریح روایت - از زمان مبعوث شدن نوح علیه السلام نیز آگاهی

داشته‌اند. حال کدامیک از این مطالب مرتبط با احمد بصری است من که نمی‌دانم. و خلاصه با توجه به روایاتی که ذکر شد نص و وصیت با فاصله برای نوح و موسی علیه السلام و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ادعایی بیش نیست. از همه اینها بگذریم، اصلاً آنچه شما گفتید چه ربطی به سؤال من دارد؟ من پرسیدم از کجا می‌گویید شخصیت یمانی فرزند و وصی امام زمان علیه السلام است در حالیکه حتی یک روایت هم در این زمینه وجود ندارد.

مدعی: ربطش را داشتم عرض می‌کردم که شما نگذاشتی و باز حرفهای باطل زدی. ما عرض کردیم که یمانی باید حجتی از حجت های خدا باشد، در زمان امام مهدی هم باشد، و صاحب نص و وصیت هم باشد. حالا وقتی به تنها حدیث وصیت که بازدارنده از گمراهی است و به جا مانده از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله در شب وفاتشان است، مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم آن کسی که صاحب نص و وصیت است، آن خلیفه، آن حجت، آن مهدی، آن صاحب امری که در زمان امام مهدی در کنار او هست فرزند امام مهدی است که اولین مقربین و اولین اصحاب و اولین مؤمنان است و اسمش هم عبدالله، احمد و مهدی است، این در حقیقت همان فرزند و وصی و فرستاده امام زمان است. امام زمان او را می‌فرستد برای گرفتن بیعت، او را می‌فرستد برای زمینه سازی.

جواب: من هم قبلاً عرض کردم که طبق حدیث وصیت، امام زمان علیه السلام فرزند خود را به هنگام وفات به خلافت نصب می‌کنند نه قبل از ظهور خودشان برای گرفتن بیعت و زمینه سازی، و همه اینها من در آوردی است و از

چطور می‌گویید که شخصیت یمانی فرزند و وصی امام زمان علیه السلام است؟ ۱۷۹۱

هیچ کجای حدیث وصیت یا حدیث وجوب اطاعت از یمانی در نمی‌آید و با
یعنی یعنی گفتن شما مطرح شده است. از طرفی وصیت پیامبر در شب وفات که
شما آن را تنها وصیت بازدارنده از گمراهی می‌دانید اولاً سه حدیث دیگر در غیر
غیبت طوسی ثبت شده که هیچ نامی از مهدیین در آن وجود ندارد و فقط از
دوازده امام سخن گفته شده است. پس چرا می‌گویید تنها حدیث وصیت به جا
مانده از پیامبر؟

این احادیث عبارتند از دو حدیث از امیر المومنین علیه السلام در کتاب سلیم ج ۲
ص ۸۷۷ و ص ۶۵۸، و یک حدیث از امام صادق علیه السلام در کمال الدین ج ۱
ص ۳۱۲ و عیون الاخبار ج ۱ ص ۴۵

ثانیاً حدیث غیبت طوسی خودش به خاطر ابهامات متعدد باعث گمراهی
شده، از جمله اینکه مشخص نکرده منظورش از سه اسم سه نام است یا سه
مسمی و برای همین گروه بزرگی از یمانی‌ها «رایاتی» گشته و قائل به ظهور
مهدی دوم به نام عبد الله شده‌اند و به همین وصیت تمسک می‌کنند.

مدعی: حدیثی در دو جای کتاب غیبت طوسی آمده: حذیفه بن یمان از
پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که حضرت در مورد مهدی فرمود: «یبایع بین
الركن و المقام، اسمه احمد و عبدالله و المهدي، فهذه اسماءه ثلاثها: بين ركن
و مقام بيعت می‌کنند، نامش احمد، عبدالله و مهدی است، این سه اسمش
هست، اسم دیگری ندارد».

خوب، احمد، عبدالله، مهدی چه کسی است؟ وقتی به وصیت رسول الله

مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم فرزند و وصی و فرستاده امام زمان است یعنی همان یمانی است که قبل از امام زمان علیه السلام می‌آید و بین رکن و مقام بیعت می‌گیرد. پس این یمانی که قبل از امام زمان می‌آید و با وصیت شناخته می‌شود، حجت خدا و منصوب می‌باشد همان احمد مذکور در حدیث وصیت رسول الله است و این شخص، این احمد علیه السلام از فرزندان امام مهدی علیه السلام و وصی او می‌باشد.

خوب حالا آیا اگر با چیزی غیر از وصیت پیامبر بیاید ما موظف به اطاعت

از او هستیم؟ نه خیر، چون حجت خدا نیست؛ دقت فرمودید؟

جواب: اولاً این روایت منحصرراً از طریق اهل سنت نقل شده^۱ و قابلیت اثبات قائمی غیر از حضرت قائم موعود علیه السلام را ندارد، ثانیاً همین روایت در دو مصدر دیگر به جای احمد، با لفظ محمد ثبت شده است^۲، همچنانکه حدیث حدیفه به اینگونه نیز ثبت گشته: «الْحَقُّوهُ بِمَكَّةَ فَإِنَّهُ الْمَهْدِيُّ، وَ اسْمُهُ أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ... عَرَبِيٌّ اللَّوْنُ ابْنُ أَرْبَعِينَ سَنَةً، كَانَ وَجْهُهُ كَوَكَبٍ دُرِّيٍّ يَمَلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا، يَمْلِكُ عَشْرِينَ سَنَةً ... فَيُبَايِعُونَهُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ»^۳.

و نیز: «فالحقوا به بمكة، فإنه المهدي، و اسمه أحمد بن عبد الله ... كأنه من رجال بني إسرائيل ... كأن وجهه الكوكب الدرّي في اللون، في خده الأيمن

۱. سلسله این روایت متشکل از پنج نفر است که سه نفر وسط هر سه از اهل سنت می‌باشند.

۲. الخرائج ج ۳ ص ۱۱۴۹، منتخب الأنوار ص ۲۵

۳. التشریف بالمنن ص ۲۸۱

چطور می‌گویید که شخصیت یمانی فرزند و وصی امام زمان علیه السلام است؟ ۱۸۱

خال أسود، ابن أربعين سنة ... فيبايع له بين الركن والمقام»^۱.
که طبق این دو نقل، آنچه از حذیفه نقل شده اینست که نام قائم احمد بن عبد الله است نه احمد و عبد الله^۲. هر چند که نزد شیعه هیچکدام از این دو نقل اعتبار ندارد ولی شما که کاری به سند ندارید و به منقولات اهل سنت هم اینقدر بها می‌دهید باید بدانید که بالاخره حدیث حذیفه در منابع شیعه سه جور ثبت شده، اما شما فقط آن نقلی که مطابق میلان هست را ذکر می‌کنید.
ثالثاً در بعضی روایات تصریح شده آنکه با او بین رکن و مقام بیعت می‌کنند نامش محمد است، از جمله:

الف) «... ثم الحسن بن علي الزكي ثم من اسمه اسمي و لونه لوني القائم بأمر الله في آخر الزمان، المهدي الذي يملأ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً، تكمله اثني عشر إماماً؛ و المهدي اسمه محمد الذي يملأ الأرض قسطاً و عدلاً بعد ما ملئت فتنة و ظلماً، و الله إني لأعرفه باسمه، و حيث يبايع بين الركن و المقام، و اعرف أسماء أنصاره»^۳.

ب) «مَهْدِيٌّ أُمِّيُّ مُحَمَّدٌ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا

۱. عقد الدرر ص ۱۱۹-۱۲۰

۲. حدیثی که شیخ طوسی نقل کرده، تقطیع شده زیرا می‌گوید: پیامبر بیاناتی درباره مهدی داشتند و در ضمن آن این را فرمودند: «ذكر المهدي فقال»، در حالیکه در دو متنی که از حدیث حذیفه آوردیم ابتدا خصوصیات از مهدی گفته شده و بعد نام و محل بیعتش ذکر گشته، و به احتمال قوی، این دو حدیث یکی است که دو جور ثبت شده.

۳. إثبات الهداة ج ۲ ص ۱۲۰

وَجَوْرًا وَاللَّهُ إِنِّي لَأَعْرِفُ مَنْ يُبَايِعُهُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ وَأَعْرِفُ أَسْمَاءَ آبَائِهِمْ وَ
قَبَائِلِهِمْ».^۱

نیز در حدیثی از همین حدیفه کنیه قائم ابو عبد الله ذکر شده، در حالیکه کسی که نامش عبد الله است نمی‌شود کنیه اش ابو عبد الله باشد: «لو لم يبق من الدنيا إلا يوم لبعث الله فيه رجلاً اسمه اسمي و خلقه خلقي، يكنى أبا عبد الله يبايع له بين الركن والمقام».^۲

حال بر فرض که اصلاً حدیث حدیفه صحیح باشد و لفظش هم همانی باشد که شما خواندید، اما ترجمه‌ای که از آن می‌کنید غلط است. زیرا شما فقره «فَهَذِهِ أَسْمَاؤُهُ ثَلَاثَتُهَا» را اینگونه معنا کردید: «این سه اسمش هست، اسم دیگری ندارد»، در حالیکه ترجمه حدیث اینست: «اینها هر سه اسم‌های اوست»^۳ و نمی‌گوید: اسم دیگری ندارد. خوب چرا شما معنای حدیث را اینگونه تحریف می‌کنید؟ برای اینکه اگر این قائم اسم دیگری نداشته باشد حتماً کسی غیر از امام دوازدهم است چون یقیناً یکی از نام‌های ایشان محمد می‌باشد و نتیجه بگیرید که این کسی غیر از امام دوازدهم و همان احمد مذکور در وصیت است. اما کسی که به ادبیات عرب آشناست به وضوح می‌بیند که در این

۱. کمال الدین و تمام النعمة ج ۱ ص ۲۸۵. البته این روایت در بحار ج ۳۶ ص ۲۵۷ اینگونه ثبت شده «مهدی أمة محمد» که به نام مهدی در آن تصریح نشده است.

۲. اثبات الهداة ج ۲ ص ۲۵۷ ح ۲۱۲

۳. مراجعه شود به نجم ثاقب ج ۱ ص ۸۶

چطور می‌گویید که شخصیت یمانی فرزند و وصی امام زمان علیه السلام است؟ [۸۳]

حدیث ادات حصر وجود ندارد و این قاعده عرفی و عقلانی را هم می‌فهمد که اثبات یک شیء نفی ما عداه نمی‌کند لذا از اینکه این روایت گفته اینها هر سه اسمهای اوست در نمی‌آید که اسم دیگری ندارد و شیعه هم هیچ مشکلی با این ندارد که یکی از نام‌های امام زمان علیه السلام احمد باشد و اصلاً محدث نوری اولین اسمی که برای ایشان ثبت کرده نام احمد است.^۱

غیر از اینکه تمام کسانی که این حدیث شیخ طوسی را نقل کرده‌اند - مثل شیخ حر عاملی و علامه مجلسی و سید جزائری^۲ و حتی خود شیخ طوسی^۳ - همه از کسانی بوده‌اند که اعتقاد داشتند نام اصلی آن کسی که بین رکن و مقام با او بیعت می‌شود محمد است؛ خوب اگر از این حدیث حصری که شما می‌گویید در می‌آمد ذیل حدیث تعلیقه می‌زدند که این با اعتقاد شیعه سازگار نمی‌باشد، مانند سید بن طاووس که وقتی حدیث حذیفه مبنی بر قائم بودن احمد بن عبد الله را ذکر کرده پایش تعلیقه زده: «اینکه نام مهدی احمد بن عبد الله باشد مخالف چیزی است که از روایات به ثبوت رسیده، اما من بخاطر رعایت امانت داری متن را همانگونه که بود ثبت کردم».^۴

۱. اول: احمد. نجم ثاقب ج ۱ ص ۸۵

۲. اثبات الهداة ج ۵ ص ۱۳۴ ح ۳۵۵، بحار الانوار ج ۵۲ ص ۲۹۱ ح ۳۳، ریاض الأبرار ج ۳ ص ۱۸۰ ح ۲۳۵

۳. العقائد الجعفرية ص ۲۵۰

۴. إنَّ اسمه أحمد بن عبد الله؛ فإنه مخالف للمحقق من الروایات، وله مدخل في التأويلات، ولكننا نقلناه كما وجدناه؛ تأدية للأمانات. التشریف بالمنن ص ۲۸۱-۲۸۲

این در حالیست که حتی یک نفر از شیعه ذیل این حدیث هیچ تعلیقه‌ای نزده است، چرا؟ چون هیچ حصری از این حدیث در نمی‌آید تا با عقیده شیعه ناسازگار باشد نه اینکه در می‌آمده و ۱۰۰۰ سال حتی یک نفر این را نفهمیده است تا نوبت به شما برسد.

مدعی: راوی حدیث حذیفه سنی است؟ خوب باشد؛ روایتش جور دیگر هم نقل شده خوب به ما چه ربطی دارد؟ در دو مصدر به جای احمد، محمد ثبت کرده‌اند خوب چون دیده‌اند با اعتقادشان درباره قائم موعود نمی‌سازد متن حدیث را مطابق میل خود دستکاری کرده‌اند؛ کسی از علمای شیعه تعلیقه نزده خوب نزده باشد؛ هیچ کس تا حالا از این روایت حصر نفهمیده؟ خوب نفهمیده باشد؛ اینها اشکال نیست اینها بازی با احادیث آل محمد است و اصلاً جواب لازم ندارد. اما نکته مهم اینست که یمانی برای ما یک عنوان مشیر است. اشاره می‌کند به مهدی اول، اشاره می‌کند به آن خلیفه خدا، اشاره می‌کند به آن قائم آل محمد که امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّهُ أَوَّلُ قَائِمٍ يَقُومُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ يُحَدِّثُكُمْ بِحَدِيثٍ لَا تَحْتَمِلُونَهُ فَتَخْرُجُونَ عَلَيْهِ» او اولین قائم از طرف ما اهل بیت است که قیام می‌کند، به شما شیعیان یک حدیثی می‌گوید و یک حرفی می‌زند که شما تحملش نمی‌کنید، و خودتان علیه اش قیام می‌کنید»، این چه حدیثی است، چه می‌گوید که شیعیان تحمل نمی‌کنند؟

جواب: اولاً اینکه یمانی یک عنوان مشیر است که به خلیفه ای از خلفای خدا اشاره دارد خودش یک ادعای بدون دلیل می‌باشد که هیچ روایتی نه تصریح

چطور می‌گویید که شخصیت یمانی فرزند و وصی امام زمان علیه السلام است؟ | ۸۵۱

به آن دارد و نه تلویح به آن، الا تک روایتی ضعیف درباره وجوب اطاعت همه مسلمین از یمانی به هنگام خروج که روات آن به این ترتیب است: احمد بن عقده زیدی مذهب از احمد بن یوسف ناشناس از حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی که از بزرگان واقفیه بوده^۱ از پدرش علی موسس واقفیه و از دشمنان اصلی امامت حضرت رضا علیه السلام^۲ که امام کاظم علیه السلام او و اصحابش را الاغان انسان نما نامیدند^۳ و امام رضا علیه السلام وی را تکذیب کننده رسول خدا و همه ائمه اطهار^۴ و کسیکه بعد از مرگش وارد آتش شده دانستند.^۵

از طرفی چون مضمون آن کاملاً شاذ و منحصر به فرد است طبق فرمایش امام صادق علیه السلام که فرمودند: «يُتْرَكُ الشَّاذُّ الَّذِي لَيْسَ بِمَشْهُورٍ عِنْدَ أَصْحَابِكَ»^۶ - که شیخ کلینی و شیخ صدوق و شیخ طوسی هر سه نقلش کرده‌اند - ما این حدیث شاذ را کنار می‌گذاریم و مستند اعتقادی خویش برای شناخت حجت خدا قرار نمی‌دهیم.

۱. رجال النجاشی ص ۳۶ شماره ۷۳

۲. رجال الکشی ص ۴۶۳ شماره ۸۸۳

۳. رجال الکشی ص ۴۰۳ شماره ۷۵۴ و ص ۴۰۴ شماره ۷۵۷ و ص ۴۴۴ شماره ۸۳۲ و ۸۳۵ و ۸۳۶

۴. رجال الکشی ص ۴۰۵ شماره ۷۶۰

۵. رجال الکشی ص ۴۴۴ شماره ۸۳۳ و ۸۳۴

۶. الکافی ج ۱ ص ۶۸ ح ۱۰، من لا یحضره الفقیه ج ۳ ص ۱۰ ح ۳۲۳۳، تهذیب الاحکام ج ۶ ص ۳۰۲

ثانیاً بر فرض که یمانی عنوان مشیر باشد اما لا اقل در ۹ روایت تصریح^۱ و در یک روایت تلویح شده که یمانی از یمن خروج می‌کند.^۲

و اما روایت «إنه اول قائم» حدود ۲۰ اشکال دارد:

۱) این روایت در هیچ کتابی غیر از کتاب زهد حسین بن سعید نیامده که به صورت وجاده پیدا شده است و سند متصل ندارد، و فقط دارای همین یک سند می‌باشد. البته در بحار الانوار سند اینگونه ثبت شده: «کتاب حسین بن سعید و النوادر أَبُو الْحَسَنِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ»^۳ گویی این حدیث دو مصدر دارد: یکی کتاب حسین بن سعید و دیگری نوادر ابو الحسن، در حالیکه این ثبت صد در صد غلط است و درستش همانست که در خود کتاب حسین ثبت شده: «أَبُو الْحُسَيْنِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ» همچنانکه در مستدرک الوسائل چنین ثبت شده: «حسین بن سعید از ابی الحسن بن عبد الله»^۴ زیرا بین حسین بن سعید و عبد الله بن ابی یعفور حدود صد سال فاصله بوده و حسین

۱. حدیث اول: کمال الدین ج ۱ ص ۳۲۸ ح ۷، حدیث دوم: کمال الدین ج ۱ ص ۳۳۱ ح ۱۶ از امام باقر (ع)، حدیث سوم: کفایة المتهدی ص ۶۶۱ از امام صادق (ع)، حدیث چهارم: عیون الحکم ص ۲۴۴ ح ۴۶۴، حدیث پنجم: الغیبة للنعمانی ص ۲۷۷ ح ۶۰، حدیث ششم: کفایة المتهدی ص ۶۴۷، حدیث هفتم: الغیبة للنعمانی ص ۳۹-۴۰، حدیث هشتم: تقریب المعارف، حدیث نهم شرح الأخبار ج ۳ ص ۳۵۹

۲. أمالی الطوسی ص ۶۶۱ ح ۱۹. توضیح آن بعداً خواهد آمد.

۳. بحار الانوار ج ۷ ص ۲۸۴ ح ۹ و ج ۵۲ ص ۳۷۵ ح ۱۷۴

۴. مستدرک الوسائل ج ۴ ص ۲۲۵ ح ۵۵۷

چطور می‌گویید که شخصیت یمانی فرزند و وصی امام زمان علیه السلام است؟ [۸۷]

دهها سال بعد از وفات او به دنیا آمده است، لذا حتماً باید بین حسین و عبد الله واسطه ای باشد که همان ابو الحسین یا ابو الحسن می‌باشد.

از طرفی اگر کلمه «النوادر» زائد نباشد، یا باید بدون «ال» به کلمه بعد اضافه شده و «ابی الحسن» ثبت می‌شد و یا اینکه می‌گفت: «النوادر لأبی الحسن»، و به هر حال عبارت «النوادر ابو الحسن» با هیچ قاعده ای جور در نمی‌آید. به علاوه کسانی که با اصطلاحات فهرستی آشنایی دارند می‌دانند «نوادر» یعنی کتابی که در آن روایت های مشکل دار از جهت سند یا محتوا را جمع کرده‌اند و از نظر اعتبار ضعیف می‌باشد.

۲) امام صادق علیه السلام از عبد الله بن ابی یعفور که از بزرگان شیعه و قاریان مسجد کوفه^۱ و طبق بیان امام کاظم علیه السلام از خواری های امام ششم بوده^۲ و به بیان خود امام ششم از شیعیان خلص ایشان می‌باشد^۳ در حضور عده‌ای از اصحاب خود می‌پرسند آیا قرآن خوانده‌ای؟ «هَلْ قَرَأْتَ الْقُرْآنَ» که اولاً چنین سوالی از مثل ابن ابی یعفور اصلاً معنا ندارد و ثانیاً چنین تعبیری در هیچ روایتی سابقه ندارد مگر در سوال امام سجّاد علیه السلام از پیرمرد ناصبی اهل شام که وقتی به امام گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَتَلَکُمْ وَقَطَعَ قَرْنَ الْفِتْنَةِ»^۴ حضرت از وی

۱. ثقة ثقة جلیل فی أصحابنا کریم علی ابی عبد الله علیه السلام و کان قارناً یقرئ فی مسجد الکوفة. رجال النجاشی ص ۲۱۳ شماره ۵۵۶

۲. رجال الکشی ص ۱۰ ح ۲۰

۳. رجال الکشی ص ۱۸۰ ح ۳۱۳

۴. تفسیر فرات الکوفی ص ۱۵۳

پرسیدند: ای پیرمرد آیا قرآن خوانده‌ای: «أَيُّهَا الشَّيْخُ [أَنْصِتْ لِي] فَقَدْ نَصْتُ لَكَ حَتَّى أَبْدَيْتَ [أَبْدَأْتُ] لِي عَمَّا فِي نَفْسِكَ مِنَ الْعِدَاوَةِ هَلْ قَرَأْتَ الْقُرْآنَ»؛^۱ حال آیا معقول است که همین سوال را امام صادق علیه السلام از شخصی مثل عبدالله بن ابی یعفور بپرسند؟

۳) عبد الله بن ابی یعفور در جواب حضرت می‌گوید: بله قرآن خوانده‌ام ولی فقط همین قرائت رایج را: «قُلْتُ نَعَمْ هَذِهِ الْقِرَاءَةُ» و امام نیز در تایید او می‌فرماید: من هم از همین قرائت از تو می‌پرسم نه از غیر آن: «قَالَ عَنْهَا سَأَلْتُكَ لَيْسَ عَنْ غَيْرِهَا»، و این جملات کاملاً می‌رساند که امام قرائت رایج را قبول نداشته‌اند و عبد الله هم این را می‌داند لذا می‌گوید من همین قرائت را یاد دارم نه آنچه شما بدان عالمید. این در حالیست که بر اساس استشهادهای بسیار زیاد ائمه علیهم السلام به همین قرائت رایج، به وضوح مشخص است که ایشان همین قرائت را حجت می‌دانسته‌اند و قرائت دیگری نزدشان نبوده است و آن قرائت‌های نادری که در بعضی روایات مطرح شده - بر فرض صحت سند و ثبوت متن - تفسیر، تاویل، تطبیق یا بیان بطن قرآن بوده است.

۴) عبد الله می‌پرسد: چرا از خواندن قرآن از من پرسیدید: «فَقُلْتُ نَعَمْ جُعِلَتْ فِدَاكَ وَ لِمَ»، و امام علیه السلام در پاسخ عبد الله می‌فرماید: چون موسی و عیسی با بعضی پیروان خود جنگیدند. براستی بین این جواب و آن سوال چه ارتباطی وجود دارد؟ او می‌گوید چرا از من درباره خواندن قرآن پرسیدید و در

۱. تفسیر فرائد الکوفی ص ۱۵۴ و قریب به آن: أُمَالِي الصَّدُوق ص ۱۶۶ ح ۳

چطور می‌گویید که شخصیت یمانی فرزند و وصی امام زمان علیه السلام است؟ ۱۸۹۱

جواب می‌شود چون موسی و عیسی با بعضی پیروان خود جنگیدند. ممکن است گفته شود منظور حضرت بیان تطبیق همان آیه‌ایست که در ادامه قرائت فرموده‌اند، ولی اگر منظور امام این بود خیلی راحت می‌توانستند ابتدای کلام را از همان تطبیق شروع کنند.

۵) در این حدیث تصریح شده که حضرت موسی با بعضی از اصحابش در مصر و حضرت عیسی با بعضی از اصحابش در تکریت جنگیده و آنها را کشته‌اند. در حالیکه نه در تورات و انجیل و نه در هیچ تاریخ و تفسیری و نه در هیچ روایتی چنین واقعه‌ای نقل نشده، مخصوصاً که حضرت عیسی علیه السلام تنها دوازده یار داشتند که تا هنگام صعود به آسمان با ایشان دوست و مهربان بودند. ۶) در این روایت، جنگ حضرت موسی و حضرت عیسی علیه السلام به آیه مذکور در متن تفسیر شده است در حالیکه اولاً این آیه کلاً مربوط به بنی اسرائیل در زمان حضرت عیسی علیه السلام است و ربطی به بنی اسرائیل زمان حضرت موسی علیه السلام ندارد و تمام آیه اینست: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ فَأَمَّا طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَى عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ». بله در تفسیر فرات زیدی مذهب کلامی از کعب الاحبار نقل شده که این آیه مربوط به وصیت موسی به یوشع است که عده‌ای آن را نپذیرفتند^۱ که

۱. «فَإِنَّ مُوسَى [بْنَ عِمْرَانَ ص] لَمَّا تُوَفِّي أَوْصَى إِلَى يُوشَعَ بْنِ نُونٍ فَقَبِلَهُ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ أَكْثَرَتْ فَضْلَهُ طَائِفَةٌ فَهِيَ الَّتِي ذَكَرَ اللَّهُ [ذِكْرًا] فِي الْقُرْآنِ فَأَمَّا طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتْ» ←

سواى مرسل بودن سند و عدم اتصال به معصوم^۱ و انحصار ثبت آن در آثار زیدیه، باز ربطى به جنگ موسى با اصحابش در مصر ندارد زیرا عدم پذیرش یوشع بعد از وفات حضرت موسى عليه السلام رخ داده است.^۲

ثانیاً مضمون این آیه در هیچ روایت و حتى کتاب تفسیری به جنگ حضرت عیسی عليه السلام تفسیر نشده است بلکه تنها چیزی که در این باره ثبت شده نکته ایست که در تفسیر قمی آمده و آن هم جنگ پیروان عیسی سالها بعد از عروج وی به آسمان با کسانی است که شبیه عیسی را به صلیب کشیده بودند^۳ که خود همین تفسیر دارای مشکل است زیرا آن دسته از پیروانی که بخاطر دار زدن شبیه عیسی جنگ راه انداختند آنهایی بودند که گمان می کردند حضرت عیسی عليه السلام به دار کشیده شده و اینها بر خلاف آنچه این آیه فرموده، طائفه مومن نبودند. (۷) «وَ إِنَّهُ أَوَّلُ قَائِمٍ»: تعبیر اولین قائم در هیچ روایت دیگری وجود ندارد و منحصر به همین تک روایت است.

(۸) این حدیث به واسطه خطاب عامی که دارد: «يُحَدِّثُكُمْ بِحَدِيثٍ لَا

→ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ». تفسیر فرات الکوفی ص ۱۸۳-۱۸۴

۱. البته فرات کوفی راوی کلام کعب را امام حسن عليه السلام معرفی کرده، که اولاً بسیار بعید است امام معصوم و حجت خدا کلام کسی مثل کعب الاحبار عمری را نقل کنند و ثانیاً صرف نقل کلام او دلالت ندارد که همه آنچه او گفته مورد قبول امام عليه السلام می باشد.

۲. کمال الدین ج ۱ ص ۲۷ و ص ۱۵۴

۳. «فَأَمَّنْتُ طَائِفَةً مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ كَفَرْتُ طَائِفَةً قَالَ: الَّتِي كَفَرْتُ هِيَ الَّتِي قَتَلَتْ شَبِيهَ عِيسَى عليه السلام وَ صَلَبَتْهُ - وَ الَّتِي آمَنْتُ هِيَ الَّتِي قَبِلَتْ شَبِيهَ عِيسَى حَتَّى لَا يُقْتَلَ - فَقَتَلَتِ الطَّائِفَةُ الَّتِي قَتَلَتْهُ وَ صَلَبَتْهُ وَ هُوَ قَوْلُهُ: فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ - فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ». تفسیر القمی ج ۲ ص ۳۶۶

چطور می‌گویید که شخصیت یمانی فرزند و وصی امام زمان علیه السلام است؟ ۱۹۱

تَحْتَمِلُونَهُ فَتَخْرُجُونَ عَلَيْهِ ... فَتَقَاتِلُونَهُ فَيَقَاتِلُكُمْ فَيَقْتُلُكُمْ»، عبد الله بن ابی یعفر را هم جزء شیعیانی به حساب می‌آورد که به جنگ اولین قائم می‌روند در حالیکه همانطور که گفتیم عبد الله جزء شیعیان درجه اول ائمه علیهم السلام به شمار می‌رفته است.

۹) این حدیث خطاب خروج بر ضد اولین قائم را به همه شیعیان متوجه می‌کند در حالیکه قطعاً همه شیعیان با او به مخالفت نمی‌پردازند و صحیحش این بود که بگوید: «عده ای - یا بسیاری - از شما با او مخالفت می‌کنید».

۱۰) در این روایت خروج بر ضد اولین قائم بلا فاصله بعد از گفتن کلامی فرض شده که او با شیعیان مطرح می‌کند چون این دو واقعه با فاء به هم عطف داده شده که برای ترتیب بدون فاصله می‌آید: «يُحَدِّثُكُمْ بِحَدِيثٍ لَا تَحْتَمِلُونَهُ فَتَخْرُجُونَ عَلَيْهِ»، در حالیکه مدعی قائم اول بودن - یعنی احمد - بیش از ۱۸ سال است که ادعای خود مبنی بر باطل بودن عقاید ۱۲۰۰ ساله شیعه را مطرح کرده است.

۱۱) این حدیث تصریح می‌کند که خروج مخالفان و جنگ با اولین قائم و کشته شدن آنها، آخرین جنگی است که رخ می‌دهد: «فَيَقْتُلُكُمْ وَ هِيَ آخِرُ خَارِجَةٍ يَكُونُ» در حالیکه این با عقیده به دوازده قائم که هر کدام قرار است قیام نمایند ناسازگار است، غیر از اینکه قائم بودن امام دوازدهم علیه السلام به چه تفسیر می‌شود؟

۱۲) درست است که در این روایت از اولین قائم سخن گفته شده اما این را

همه می‌دانند که هر اولی لزوماً دارای دوم و سوم نیست همچنانکه خداوند اول است اما با این حال آخر هم هست، یا در زبان عرفی مثلاً می‌گویند فلانی اولین کسی بود که از خانواده ما شهید شد؛ پس نمی‌توان از تعبیر اولین قائم چنین نتیجه گرفت که بعد از او قائم‌های دیگری در راهند، و اصلاً در ادامه این روایت تصریح شده که بعد از اولین قائم قیامت بر پا می‌شود.

(۱۳) بر فرض که بعد از اولین قائم، قائم‌های دیگری باشند ولی آنها همان ائمه رجعت هستند که به تصریح روایت صحیح السند، بعد از قائم، امام حسین علیه السلام خروج کرده و انتقام خونشان را می‌گیرند و سپس امیر المومنین علیه السلام خروج کرده و انتقام می‌گیرند.^۱

(۱۴) این روایت محل خروج شیعه بر اولین قائم را رمیله دسکره معرفی می‌کند که اطراف بصره یا بغداد یا موصل می‌باشد، در حالیکه یاران احمد محل خروج شیعیان بر قائم را کوفه می‌دانند و به این روایت استناد می‌نمایند: «وَيَسِيرُ إِلَى الْكُوفَةِ، فَيَخْرُجُ مِنْهَا سِتَّةَ عَشَرَ أَلْفًا مِنَ الْبُثْرِيَّةِ، شَاكِينَ فِي السَّلَاحِ، قُرَاءَ الْقُرْآنِ، فَقَهَاءَ فِي الدِّينِ، قَدْ قَرَحُوا جِبَاهَهُمْ، وَشَمَّرُوا ثِيَابَهُمْ، وَعَمَّهُمُ النِّفَاقُ، وَكُلُّهُمْ يَقُولُونَ: يَا ابْنَ فَاطِمَةَ، ازْجِعْ لَا حَاجَةَ لَنَا فِيكَ. فَيَضَعُ السَّيْفَ فِيهِمْ عَلَى ظَهْرِ النَّجَفِ عَشِيَّةَ الْاِثْنَيْنِ مِنَ الْعَصْرِ إِلَى الْعِشَاءِ، فَيَقْتُلُهُمْ أَسْرَعَ مِنْ جَزْرِ جَزُورٍ، فَلَا يَفُوتُ مِنْهُمْ رَجُلٌ».^۲

۱. الاختصاص ص ۲۵۷-۲۵۸

۲. دلائل الإمامة (ط - الحديث) ص ۴۵۵ - ۴۵۶

چطور می گوید که شخصیت یمانی فرزند و وصی امام زمان علیه السلام است؟ ۱۹۳۱

۱۵) این روایت می گوید آنهایی که در رمیلة الدسکرة بر ضد قائم خروج می کنند همه شیعه هستند، در حالیکه در روایت غیبت طوسی آنهایی که در این مکان خروج می نمایند دوستان عثمان می باشند که شعارشان یا عثمان یا عثمان است: «إِذَا قَامَ الْقَائِمُ عليه السلام دَخَلَ الْكُوفَةَ... ثُمَّ لَا يَلْبِثُ إِلَّا قَلِيلًا حَتَّى يَخْرُجَ عَلَيْهِ مَارِقَةُ الْمَوَالِي بِرُمَيْلَةِ الدَّسَكِرَةِ عَشْرَةَ آلَافٍ شِعَارُهُمْ يَا عُثْمَانُ يَا عُثْمَانُ فَيَدْعُو رَجُلًا مِّنَ الْمَوَالِي فَيَقْلُدُهُ سَيْفَهُ فَيَخْرُجُ إِلَيْهِمْ فَيَقْتُلُهُمْ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْهُمْ أَحَدٌ»^۱

۱۶) این روایت می گوید بعد از قیام قائم قیامت بر پا می شود و امت هر امامی با او محشور می گردند تا درباره روابط دو جانبه هر امام و امتش سوال شود: «ثُمَّ يَجْمَعُ اللَّهُ يَا ابْنَ أَبِي يَعْفُورٍ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ ثُمَّ يُجَاءُ بِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله... ثُمَّ يُسَاقُونَ إِلَى نَارِ جَهَنَّمَ»، در حالیکه طبق عقیده شیعه و همچنین احمد بصری، قبل از رخداد قیامت مساله رجعت رخ می دهد^۲ لذا این فقره از حدیث، مخالف عقاید همه قائلان به رجعت می باشد. کسی نگوید که «ثُمَّ» برای بیان فاصله طولانی است هر چند صدها سال باشد، لذا مضمون حدیث مخالفتی با رخداد رجعت ندارد و فقط بدان اشاره نکرده است. زیرا - غیر از اینکه «ثُمَّ» برای فاصله زیاد نیست و این را هر آشنا به زبان عربی می داند - حدیث دارد در مورد

۱. الغيبة (للطوسي) ص ۴۷۵

۲. البته او به رجعت سماوی قائل و ما به رجعت ارضی، ولی به هر حال هر دو به رخداد اصل رجعت قبل از قیامت قائلیم.

وقایع بعد از قیام قائم سخن می گوید و معنا ندارد که ذکر یکی از مهمترین حوادث آن دوران یعنی رجعت را از کسی مثل عبد الله بن ابی یعفور دریغ نماید. (۱۷) در این حدیث تصریح می کند که وقتی خدا از قوم پیامبر درباره ابلاغ رسالت ایشان می پرسد آنها سه بار تکذیب می کنند: «يُعِيدُ ذَلِكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَيَصَدِّقُ مُحَمَّدًا وَيَكْذِبُ الْقَوْمَ»، و همین کار را قوم امیر المومنین علیه السلام با ایشان می کنند: «ثُمَّ يُجَاءُ بِعَلِيِّ علیه السلام ... وَيَكْذِبُهُ قَوْمُهُ ... يُعِيدُ ذَلِكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ»، در حالیکه طبق آیات قرآن در روز قیامت هیچ کس نمی تواند دروغ بگوید و چیزی را کتمان کند: «وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا»^۱ و نمی تواند منکر چیزی شود: «وَمَا لَكُمْ مِنْ نَكِيرٍ»^۲ و صدای کسی از ترس در نمی آید: «وَوَخَّشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا»^۳ و همه می خواهند فقط فرار کنند نه راست راست بایستند و دروغ بگویند: «يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفْرُ»^۴.

(۱۸) در این روایت پنج نفر از اصحاب امام سجاد علیه السلام به عنوان شاهدان ایشان در قیامت معرفی شده اند که گواهی می دهند ایشان به وظیفه خود عمل کرده است: «وَهَؤُلَاءِ شُهُودٌ لَهُ عَلَى مَا احْتَجَّ بِهِ»، در حالیکه طبق روایات فراوان، این ائمه علیهم السلام هستند که شهود امت خود می باشند^۵ نه اینکه خود نیازمند

۱. نساء: ۴۲

۲. شوری: ۴۷

۳. طه: ۱۰۸

۴. قیامت: ۱۰

۵. الکافی ج ۱ ص ۱۹۰ ح ۲ و ص ۱۹۱ ح ۴

چطور می‌گویید که شخصیت یمانی فرزند و وصی امام زمان علیه السلام است؟ ۱۹۵

به شهود باشند و اصلاً شأن امام خیلی عظیمتر از آنست که محتاج چهار نفر از شعیانش باشد تا در پیشگاه خدا به نفع او شهادت دهند، غیر از اینکه چرا هیچ امام دیگری نیازمند شهود نیست و فقط این امام مظلوم محتاج به شاهد گشته است؟

۱۹) در این حدیث جبیر بن مطعم را جزء یاران و شهود امام سجاد علیه السلام به شمار نیاورده، در حالیکه در روایت دیگری، او از حواریین امام معرفی گشته است: «ثم ينادي أين حواري علي بن الحسين عليه السلام؟ فيقوم جبیر بن مطعم و...»^۱ و نیز جزء سه نفری اعلام شده که بعد از امام حسین علیه السلام مرتد نشدند: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: أَزَنَدَ النَّاسَ بَعْدَ الْحُسَيْنِ عليه السلام إِلَّا ثَلَاثَةً أَبُو خَالِدٍ الْكَابُلِيُّ وَ يَحْيَى ابْنُ أُمِّ الطَّوِيلِ وَ جُبَيْرُ بْنُ مُطْعِمٍ ثُمَّ إِنَّ النَّاسَ لَحَقُّوا وَ كَثُرُوا»^۲.

نیز ابو حمزه ثمالی را جزء یاران و شهود امام سجاد علیه السلام نشمرده، در حالیکه او برترین یار ایشان بوده و در روایتی سلمان زمان^۳ و در روایت دیگر لقمان زمان معرفی گشته است.^۴

مدعی: با توجه به اوصافی که برای یمانی ذکر شده، او یک شخص عادی

۱. رجال الکشی ص ۱۰ ح ۲۰

۲. الإختصاص ص ۶۴. البته این دو روایت پذیرفته نیست زیرا به تصریح رجال طوسی ص ۳۳ او سال ۵۸ سه سال قبل از امام حسین علیه السلام وفات نموده است ولی یاران احمد که این چیزها سرشان نمی‌شود.

۳. رجال النجاشی ص ۱۱۵ شماره ۲۹۶

۴. رجال الکشی ص ۲۰۳ ح ۳۵۷

نیست، این شخص همان خلیفه خداست، این شخص همان مهدی است، صاحب وصیت است؛ خوب صاحب وصیت چه کسی است؟ فرزند امام مهدی. پس یمانی کیست؟ فرزند امام مهدی، وصی امام مهدی.

نکته‌ای که اینجا باید ذکر کنم این است که بعضی‌ها می‌گویند: ادله ایشان اثبات کننده مهدویت است. این آقا دارد ادعای مهدویت می‌کند و می‌گوید من ادله شناخت مهدی را آوردم، وصیت، علم، پرچم، و...؛ این ربطی به ادعای ایشان ندارد، ادعای ایشان این است که من یمانی هستم، باید دلیل بیاورد من یمانی هستم، نه اینکه دلیل بیاورد من مهدی هستم، صاحب الأمر، قائم آل محمد هستم. کسی که چنین شبهه‌ای کند در حقیقت بی دقتی کرده است. چرا؟ برای اینکه چون که صد آید نود هم پیش ماست. کسی که اثبات کرد من مهدی ام، صاحب أمرم، حجت خدا و خلیفه خدا در روی زمینم، وصی امام زمان هستم، یا قانون معرفت و حجت خدا بر روی زمین را آورد، خوب اگر ادعا کند که یمانی هستم و ما فکر می‌کردیم یمانی یک آدم عادی هست، حالا فهمیدیم یمانی حجت خداست، نوکرت هم هستیم، خوش آمدی. این چه اشکالی است که بعضی‌ها می‌کنند: این آقا مدعی یمانی بودن هست و لیکن وصیت را آورده؟ بنده خدا! اگر مدعی مهدویت بود ولی از یمن می‌آمد و می‌گفت چون یمانی ام پس مهدی ام، این جا اشکال و شبهه داشت، چون دلیلی که آورده بود اثبات کننده مثلاً ۴۰ درصد مطلب بود، ولی ادعایش ۱۰۰ درصد است و دلیلش از ادعایش کوتاهتر است، اما وقتی بر مهدی بودن خودش، بر قائم آل محمد بودن

چطور می‌گویید که شخصیت یمانی فرزند و وصی امام زمان علیه السلام است؟ [۱۹۷]

خودش، بر صاحب الأمر بودن خودش دلیل آورد و در کنارش ادعا کرد که من یمانی ام، وصی و فرستاده امام مهدی ام هیچ عاقلی در این شک نمی‌کند. خوب مردم فکر می‌کردند یمانی یک شخص عادی است، منتظر یک شخص عادی از یمن بودند، اما حالا شخصی آمده که خودش مهدی اول است، خودش وصی و فرستاده امام زمان است، خودش قائم آل محمد است و البته دارد به ما یاد می‌دهد که یمانی هم همان من بودم.

جواب: عجیب است که من هر جوابی در قبال صحبت های قبلی تان می‌دهم شما همه را نشنیده گرفته و ادامه حرفهای خود را بیان می‌کنید.

بگذریم؛ کسانی که این اشکال را می‌کنند چون به مهدی بودن احمد اشکالات جدی دارند به ادعای یمانی بودن او هم اعتراض می‌کنند. از طرفی کلام دو حجت خدا که نمی‌شود مخالف هم باشد پس وقتی امیر المومنین و امام باقر و امام صادق علیهم السلام می‌فرمایند خروج یمانی از یمن است نمی‌شود یکی دیگر با ادعای مهدویت پیدا شود و بگوید نه خیر از بصره است.

و اینکه جریان یمانی می‌گوید کلمه «من الیمن» در نسخه های قدیمی کمال الدین وجود ندارد اولاً کذب می‌باشد و در قدیمی ترین نسخه موجود به تاریخ ۸۹۱ لفظ «من الیمن» وجود دارد^۱، به علاوه مصادر قدیمی که از کمال الدین نقل کرده‌اند نیز دارای لفظ «من الیمن» هستند^۲، ثانیاً مصدر این حدیث

۱. مراجعه شود به: رسول ابلیس ص ۱۱۴

۲. إعلام الوری (ط - الحديثة) ج ۲ ص ۲۹۲، كشف الغمة (ط - القديمة) ج ۲ ص ۵۳۴

که فقط کمال الدین نیست بلکه همانطور که قبلاً عرض کردیم ۹ حدیث در منابع متعدد این لفظ را از چند معصوم ثبت کرده‌اند.

غیر از اینکه در دیگر کتب قدیمی با همین لفظ ثبت شده است.

اگر هم ادعای بداء می‌کنید که بداء در چیزی که به عنوان علامت معرفی شده رخ نمی‌دهد زیرا این باعث گمراهی و سرگردانی مردم می‌شود در حالیکه خروج یمانی از یمن به عنوان علامت ذکر شده است.

مدعی: خدا نکند کسی گرفتار تعصب کور باشد که هر چه برایش دلیل و مدرک بیاوری باز حرف های باطل خود را تکرار می‌کند. من نه برای اینکه شما به یمانی ایمان بیاورید بلکه تنها از این جهت که حجت را بر شما تمام کنم حاضر به ادامه این جلسات هستم.

ابن الحسین: برادر من، چه تعصب کوری از من سرزد؟ شما اصلاً حرفهای مرا جواب نمی‌دهید که معلوم شود کجایش اشتباه است، اما باشد من سعی می‌کنم بیشتر به حرفهای تان دقت کنم تا حقی از کسی ضایع نشود و اگر مایل باشید همینجا جلسه را تمام کنیم که خیلی طولانی شد.

جلسه چهارم

احمد بصری که پدر و خانواده و

عشیره اش در عراق معلوم هستند،

چطور می تواند فرزند امام

مهدی علیه السلام باشد؟

سؤال ۴. احمد بصری که پدر و خانواده و عشیره اش در عراق معلوم هستند، چطور می تواند فرزند امام مهدی علیه السلام باشد؟

مدعی: اولاً عشیره ایشان مشخص نیست، چون اصلاً عشیره ندارد. عشیره به قبائل بزرگ عربی می گویند که حداقل تا ده نسل، بیست نسل قبلشان موجود هستند، یعنی عموزاده های تا ده بیست نسل قبل دور هم جمع می شوند و یک خاندان تشکیل می دهند. اما سید احمد الحسن اصلاً جد پنجمش معلوم نبوده چه کسی است؛ یعنی خود خانواده اینها نمی دانستند.

احمد فرزند اسماعیل است، اسماعیل فرزند صالح، صالح فرزند حسین، حسین فرزند سلمان، لکن پدر سلمان را هیچ کس نمی شناخت. مردمی که الآن توی عراق دارند زندگی می کنند، سید اسماعیل را یادشان هست، سید صالح هم احياناً بعضی پیرمردها یادشان هست، اما سید حسین را هیچ کس ندیده، و کسی یادش نیست سلمان کی بوده، پدر سلمان چه شکلی بوده، کجا زندگی می کرده. خوب پس همان امام زمان بوده، همه شاهد ها مردند دیگر کسی نمانده.

بنابراین چون پدر سلمان را کسی نمی دانسته کیست عشیره اش مشخص نیست. از طرفی ایشان نمی گوید من فرزند مستقیم امام مهدی هستم بلکه می گوید از اولاد امام مهدی علیه السلام هستم، از صلب امام مهدی ام، از ذریه امام مهدی ام، یعنی چه؟ یعنی من در حقیقت از نوادگان حضرت یعنی سلمان جد پدر من، پسر امام مهدی بوده و کسی این را نمی دانسته است.

خاندان سید احمد الحسن، عشیره آل المهدی که در بصره معروف هستند، اینها آمدند با بعضی از خانواده های دیگر، با بعضی از عشیره های دیگر تحالف کردند، هم پیمان شدند که مثلاً جزء آنها حساب بشوند و در حقوق و مسائل اجتماعی از هم دیگر پشتیبانی کنند. اینها با قبیله سیامر یا سویلم تحالف کردند، لیکن جزء آنها نیستند.

جواب: حرفهایی که درباره عشیره احمد زدید کاملاً خلاف واقع است. شما با اینکه ایرانی هستید و تا قبل از گرایش به جریان یمانی رنگ بصره را هم ندیده و نامی از خاندان احمد نشنیده بودید طوری درباره عشیره او سخن می گوید که انگار سالهای سال با عشیره وی رفت و آمد داشته و همه شجرنامه آنها را از حفظید. این حرفهایی که زدید فقط توسط مکتب نجف به شما منتقل شده و شما هم تکرارش می کنید. اولاً در میان عربهای عراق وضعیت عشایر و قبائل کاملاً مشخص است و عموم قبائل عراقی - مخصوصاً روستانشینان - به اینکه رگ و ریشه خود را بدانند و اسامی اجداد خود را از فراموشی و تحریف حفظ کنند اهمیت می دهند و حتی در میان بسیاری از قبیله ها نسب شناسانی هستند که نسل اندر نسل تاریخچه اجداد و آباء قبیله و داستانهای مهم آنها و اینکه چه کسی با چه کسی ازدواج کرده، کی مرده، کجا دفن شده و... را سینه به سینه انتقال می داده اند. و اصلاً برای عرب ننگ بزرگی بوده که نداند نسبش به چه کسی می رسد مخصوصاً جد پنجم که فاصله ای تا فرزندان فعلی ندارد. بلکه در میان غیر عربها این مساله خیلی اهمیت ندارد و خصوصاً با گسترش شهرنشینی

احمد بصری که پدر و خانواده و عشیره اش در عراق معلوم هستند... ۱۰۳۱

و جدا شدن افراد یک خاندان از یکدیگر و نیز رواج شناسنامه و کارت های شناسایی، موضوع شناخت رگ و ریشه و اصل و نسب خیلی کمرنگ شده، اما در میان عرب عراق خصوصاً در ۲۰۰ سال پیش اصلاً امکان نداشته کسی نداند پدر سلمان که بوده مگر اینکه سلمان نتیجه صیغه موقت یا رابطه نا مشروع باشد که پدرش ناشناس مانده باشد.

اما همانطور که عرض کردم اصل ادعای شما خلاف واقع است و رگ و ریشه عشیره احمد تا قبل از آغاز ادعاهای او کاملاً مشخص بود و پدر سلمان، داود و پدر او نیز هنبوش نام دارد. غیر از اینکه در این عشیره نسب شناسی وجود دارد که نسب تمام عشیره احمد از جمله پدر سلمان را می شناسد و تصریح و تاکید می کند که این را سینه به سینه از اجدادش دریافت کرده است.

حال از همه اینها بگذریم، من جلسه اول این سوال را مطرح کردم که امام زمان علیه السلام چگونه به صورت ناشناس و بدون اینکه هیچ اصل و نسبی از خود بروز دهند با مادر سلمان ازدواج کرده اند و خاندان سلمان چگونه حاضر شده اند به یک انسان ناشناسی که نه از قبیله آنهاست و نه هیچ اصل و نسبی دارد دختر دهند؟ اصلاً قبول، با وجود نسب مجهول به او دختر داده اند اما چگونه از اسمش هیچ اطلاعی نداشته اند که شما ادعا می کنید هیچکس حتی نام پدر سلمان را هم نمی دانسته؟ نیز پرسیدم بعد از اینکه این دختر را دادند و سلمان به دنیا آمد امام زمان علیه السلام چه شدند که دیگر نه کسی ایشان را شناخت و نه کسی ایشان را دید و نه حتی کسی از سرگذشت ایشان با خبر بود و نه حتی قبری از

ایشان سراغ داشت؟ آیا امام علیه السلام رفتند به مسافرت و دیگر برنگشتند؟ آیا خود را به مردن زدند و بعد از دفن شدن از قبر بیرون آمدند؟ و بالاخره چه شد که توانست از مادر سلمان و خود سلمان و خاندان سلمان به گونه ای مخفی شود که هیچ اثری از وی باقی نماند حتی نامش؟

حقیقت اینست که پدر سلمان کاملاً مشخص بود و قبرش هم معلوم بود کجاست و عشیره احمد هم این را می دانستند، اما به یکباره با شروع ادعاهای احمد آنها شدند بی اصل و نسب و سلمان هم شد بی پدر. پدری که هیچ کس از او هیچ اطلاعی ندارد، با اینکه عرض کردیم فاصله چهار نسل آنقدر نیست که کسی هیچ نداند خصوصاً در قبائل عراق و مخصوصاً در روستاها که فضای بسته ای دارد و مردمش با نقل همین چیزها سرگرمند.

و اما تحالف عشیره احمد با عشیره دیگر، بر فرض که درست باشد باعث نمی شود که اصل و نسبها قاطی شود و با فاصله چهار نسل همه افراد این قبیله فکر کنند که از نسل افراد آن قبیله هستند. مساله تحالف در میان عربها رسم بوده و تاریخچه چند هزار ساله دارد و هیچگاه چنین چیزی که شما ادعا می کنید رخ نداده است. از طرفی اگر عشیره احمد اصل و نسب خود را نمی شناخته اند چطور قبیله سویلم یا سیامر حاضر شده با بی اصل و نسبانی مثل آنها تحالف کند؟ مگر اینکه خودش هم بی رگ و ریشه و بی اصل و نسب بوده باشد که هرگز خدا برای حجتش چنین چیزی نمی پسندد.

مدعی: وقتی اینها پدر سلمان را نمی شناخته اند به طور طبیعی از

احمد بصری که پدر و خانواده و عشیره اش در عراق معلوم هستند... ۱۰۵۱

سرگذشت او و اینکه نامش چه بوده و چه شده و قبرش کجاست هم خبر نداشته‌اند. و تمام چیزهایی که شما جزء محالات شمردید نزد ما کاملاً ممکن است.

از طرفی ما فقط به تاریخچه اکتفا نمی‌کنیم بلکه همانطور که گفتم مستند ما قرآن و احادیث آل محمد است. شما اگر با روایات اهل بیت سر و کار داشتید می‌دیدید که به مجهول النسب بودن قائم تصریح شده است. ! مگر می‌شود قائم خامل الاصل و مجهول النسب باشد؟ من فقط به عنوان اینکه یک کد به عزیزان محقق بدهم، دو تا حدیث می‌خوانم:

در کتاب غیبت نعمانی، ص ۲۵۶ از وجود مقدس مولی امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت شده که می‌فرماید: «زمانی که آسیاب بچرخد و سر جای اولش برسد، خداوند بنده عنیف، یعنی ستبر و خشن (یعنی هنگام قیامش رحم و عطوفت ندارد، یعنی هنگام قیامش جای انتقام است) مبعوث می‌کند که ویژگی اش این است که اصل و نسبش مجهول می‌باشد، یعنی چه؟ یعنی مثلاً پدر بزرگش یا پدر پدر بزرگش یا جد هفتم هشتمش را نمی‌داند، یعنی عشیره بزرگی ندارد.

خوب این بنده عنیف چه کسی است؟

جواب: برادر من این روایتی که از نعمانی نقل کردید قسمت آخر همان روایت یمانی است، یعنی قبل از ذکر این مرد بی اصل و نسب، به تفصیل صحبت از یمانی و خروج او شده و بعد در ادامه کلام تازه‌ای از امیرالمومنین علیه السلام

درباره این مرد مطرح می‌نمایند که کاملاً دوئیت آن دو را مشخص می‌کند: «فَإِذَا خَرَجَ الْيَمَانِيُّ حَرَّمَ بَيْعَ السِّلَاحِ عَلَى النَّاسِ ... وَقَالَ ﷺ لَا بُدَّ مِنْ رَحَى تَطْحَنُ فَإِذَا قَامَتْ عَلَى قُطْبِهَا وَ تَبَتَّ عَلَى سَاقِهَا بَعَثَ اللَّهُ عَلَيْهَا عَبْدًا عَنِيفًا خَامِلًا أَصْلُهُ يَكُونُ النَّصْرُ مَعَهُ ...»^۱

این در حالیست که شما بر وحدت قائم و یمانی تاکید دارید پس چطور این شخص خشن مجهول النسب را بر یمانی و قائم تطبیق می‌دهید؟
از طرفی شما که خبر واحد را حجت نمی‌دانید پس چطور با تک روایتی می‌خواهید حامل بودن نسب قائم را اثبات کنید!

مدعی: اولاً ما این حدیث را ادامه حدیث قبل نمی‌دانیم در نتیجه اینها دو حدیث هستند که در یکی به عنوان یمانی تصریح شده و در دیگری به وصف او که خاملاً اصله است. ثانیاً اگر شما به ادامه روایت دقت می‌کردید علت تطبیق آن را بر قائم و یمانی می‌فهمیدید. زیرا ادامه روایت می‌گوید: اینها اصحاب پرچم های سیاه هستند. بعد می‌فرمایند: «يَكُونُ النَّصْرُ مَعَهُ: پیروزی هم با اوست». حال وقتی به احادیث دیگر مراجعه می‌کنیم می‌بینیم که، پیروزی فقط همراه با پرچم قائم آل محمد است. رایة النصره، رایة النصر که باب ۱۹ غیبت نعمانی مربوط به روایات رایة و پرچم رسول الله است. امام صادق عليه السلام فرمود: پرچم پیروزی و نصرت نزد ما در بصره است. خوب این بنده عنیف حامل الاصل که پیروزی با اوست؛ یعنی قائم منصور است.

احمد بصری که پدر و خانواده و عشیره اش در عراق معلوم هستند... ۱۰۷۱

جواب: اولاً شما این حدیث را ادامه حدیث قبل نمی دانید چون که استدلال تان را باطل کرده و ثابت می کند آن عنیف شامل هر کسی هست غیر از یمانی می باشد و الا دلیلی بر دو تا بودن این حدیث ندارید. و تازه اگر این قسمت را حدیث جداگانه ای بگیرید سلسله سند ندارد در نتیجه مستند شامل بودن قائم می شود تک نقلی بدون سند از امیرالمومنین علیه السلام که معلوم نیست راوی آن شیعه است یا سنی و آیا می شود به حرفش اعتماد کرد یا نه.

ثانیاً من به ادامه روایت دقت کرده ام ولی شما دقت نکرده اید زیرا اولاً صرف اینکه نصرت با این مرد است دلالت نمی کند او همان یمانی یا قائم باشد چون نصرت قائم علیه السلام مربوط به کل عالم است در حالیکه این روایت نصرت بنده شامل را در مقابل کل عالم معرفی نمی کند بلکه تنها در محدوده منطقه فرات می داند: «فَيَقْتُلُونَهُمْ هَرْجًا عَلَى مَدِينَتِهِمْ بِشَاطِئِ الْفُرَاتِ الْبَرِّيَّةِ وَالْبَحْرِيَّةِ» و در طول تاریخ کم نبوده خروجیهایی که پیوسته با پیروزی همراه بوده اند. ثانیاً فعلاً که پرچم شما سفید است پس چگونه پرچم های سیاه را مربوط به جریان خود می دانید؟

ثالثاً خیلی خوب بود اگر به صفات یاران آن مرد شامل هم توجه می کردید: موهای آنها بلند است، سیل‌های شان بلند است، لباسهای شان سیاه است: «أَصْحَابُ الطَّوِيلَةِ شُعُورُهُمْ أَصْحَابُ السَّبَالِ سَوْدٌ ثِيَابُهُمْ»^۱؛ حال آیا شما این صفات را هم دارید یا باز در این قسمت بدا شده است؟

۱. الغيبة للنعمانی ص ۲۵۷

رابعاً طرف مقابل آن مرد خامل فقط فاجران و عربهای ظالم، آن هم در منطقه کوچکی از عراق معرفی شده‌اند: «لَكَانِي أَنْظُرُ إِلَيْهِمْ وَ إِلَى أَعْمَالِهِمْ وَمَا يَلْقَى الْفُجَّارُ مِنْهُمْ وَ الْأَعْرَابُ الْجَفَاءُ يُسَلِّطُهُمُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ بِلَا رَحْمَةٍ فَيَقْتُلُونَهُمْ هَرَجًا عَلَى مَدِينَتِهِمْ بِشَاطِئِ الْفُرَاتِ الْبَرِّيَّةِ وَ الْبَحْرِيَّةِ جَزَاءً بِمَا عَمِلُوا وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ».

این در حالیست که شماها دشمن اصلی امامتان را شیعیان دوازده امامی می‌دانید که با وجود رعایت تقوی و عمل به دین، تنها به خاطر ایمان نیاوردن به احمد مهدور الدم هستند و بعضی از شماها علناً ما را تهدید به قتل و انتقام می‌کنید، در حالیکه لفظ «الْفُجَّارُ مِنْهُمْ وَ الْأَعْرَابُ الْجَفَاءُ» بر چنین انسان‌هایی تطبیق نمی‌کند.

اما آنچه درباره پرچم از امام صادق علیه السلام نقل کردید که فرموده‌اند: پرچم پیروزی و نصرت نزد ما در بصره است. این ترجمه غلط می‌باشد و تطبیقش بر احمد بصری غلط تر، و با اینکه شما به خوبی از غلط بودن آن آگاهید باز تکرارش می‌کنید.

بیان امام صادق علیه السلام اینست: «قائم خروج نمی‌کند تا عدد حلقه کامل شود در این هنگام پرچم را به اهتزاز در می‌آورد آن پرچم رسول خداست که جبرئیل روز جنگ بدر از آسمان نازلش کرد به خدا قسم آن پرچم از پنبه و کتان و خز و ابریشم نیست از برگ بهشت است آن پرچم را رسول خدا روز بدر باز کرد و سپس آن را پیچید و به علی داد و نزد علی بود تا جنگ جمل بازش نمود و پیروز

احمد بصری کہ پدر و خانواده و عشیره اش در عراق معلوم هستند... ۱۱۰۹۱

گشت و سپس آن را پیچید و آن پرچم نزد ما آنجاست احدی بازش نمی کند تا قائم قیام کند و بازش نماید:

«لَا يَخْرُجُ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى يَكُونَ تَكْمِلَةُ الْحَلَقَةِ قُلْتُ وَ كَمْ تَكْمِلَةُ الْحَلَقَةِ قَالَ عَشْرَةُ آلَافٍ جَبْرَائِيلُ عَنْ يَمِينِهِ وَ مِيكَائِيلُ عَنْ يَسَارِهِ ثُمَّ يَهْزُ الرَّايَةَ وَ يَسِيرُ بِهَا فَلَا يَبْقَى أَحَدٌ فِي الْمَشْرِقِ وَ لَا فِي الْمَغْرِبِ إِلَّا لَعْنَتُهَا وَ هِيَ رَايَةُ رَسُولِ اللَّهِ ص نَزَلَ بِهَا جَبْرَائِيلُ يَوْمَ بَدْرٍ ثُمَّ قَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ مَا هِيَ وَ اللَّهُ قُطْنٌ وَ لَا كَتَانٌ وَ لَا قَرْطٌ وَ لَا حَرِيرٌ قُلْتُ فَمِنْ أَيِّ شَيْءٍ هِيَ قَالَ مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ نَشَرَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص يَوْمَ بَدْرٍ ثُمَّ لَفَّهَا وَ دَفَعَهَا إِلَى عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمْ تَزَلْ عِنْدَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى إِذَا كَانَ يَوْمُ الْبَصْرَةِ نَشَرَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَفَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ ثُمَّ لَفَّهَا وَ هِيَ عِنْدَنَا هُنَاكَ لَا يَنْشُرُهَا أَحَدٌ حَتَّى يَقُومَ الْقَائِمُ فَإِذَا هُوَ قَامَ نَشَرَهَا».^۲

خوب اولاً از کجای این روایت در می آید که مراد از «هُنَاكَ» یعنی بصره و پرچم رسول خدا در بصره است؟ در حالیکه امام صادق علیه السلام دارند تصریح می کنند آن پرچم نزد ماست: «وَ هِيَ عِنْدَنَا»؟ بلکه هر آشنا به زبان عربی می فهمد: «هُنَاكَ» - بعد از تصریح به اینکه پرچم پیش ماست - یعنی با دست اشاره به اتاق یا صندوقی کردند، همچنانکه در روایات متعدد تصریح شده که میراث پیامبر از جمله پرچم ایشان در صندوق یا تابوتی بوده که توسط ائمه علیهم السلام

۱. در بحار الانوار ج ۱۹ ص ۳۲۰ خز ثبت شده است.

۲. الغيبة للنعماني ص ۳۰۷-۳۰۸ ح ۲

در اتاقی نگهداری می شده است.^۱

ثانیاً کدامیک از صفاتی که در این روایت ذکر شده بر احمد بصری تطبیق می کند؟ یکبار دیگر به این صفات نگاه کنید: «جبرئیل آن پرچم را روز بدر با خودش از آسمان آورد و پیامبر آن را باز کردند و بعد از پیروزی آن را در هم پیچیدند و آن نزد امیر المومنین علیه السلام بود تا روز جمل بازش کردند و بعد از پیروزی پیچیدند و الآن نزد ماست و قائم که قیام کند آن را می باز می کند».

مدعی: همانگونه که گفتیم، به نظر ما مراد از «هناک» یعنی بصره و اصلاً همین که می گوید: از جنس پارچه نیست و از ورق جنت است خود دلیلی است بر اینکه مراد از این پرچم، شخصی است که باعث هدایت می شود یعنی همان یمانی که به تصریح روایات: «یهدی الی الحق و یهدی الی طریق مستقیم».

اما به ادامه روایت دقت کنید که فرمود: آنها اصحاب پرچم های سیاه اند. پرچم های سیاه چه کسانی هستند؟ روایتی است که شما شنیدید در کتب متعدد و در منابع متعدد و از طرق متعدد که: «إذا رایتم الرايات السود قد اقبلت من خراسان» - تعابیر دیگری هم آمده - وقتی دیدید پرچم های سیاه از سمت خراسان می آید حتی سینه خیز بر روی برف بشتابید، سینه خیز روی یخ هم شده به سویشان بشتابید، چون خلیفه خدا مهدی آنجاست» خوب این پرچم های سیاه که از سمت مشرق می آید، قطعاً اینها پرچم های امام مهدی علیه السلام نیست،

۱. از جمله: بصائر الدرجات، ص ۱۷۵، ح ۳، و ص ۱۸۱، ح ۲۶

احمد بصری که پدر و خانواده و عشیره اش در عراق معلوم هستند... ۱۱۱۱

دقت می‌کنید؟ پس این کدام مهدی است؟ اصلاً این پرچمها خودش یکی از نشانه های ظهور مهدی علیه السلام است چون امام مهدی علیه السلام از شرق نمی‌آید، از مکه می‌آید یا از نجف می‌آید از اُمِّ الْغُرَّای زمان پیغمبر که ام الغرّای آخر الزمان است.

اما این پرچم های سیاه در احادیث آمده که خودش جزء نشانه های ظهور است که فرمود: از این سه تا توقع فرج داشته باشید: ۱. درگیری در شام ۲. پرچم های سیاه. بنابراین این مهدی که از شرق می‌آید قبل از امام مهدی علیه السلام این همان مهدی اول است، پیروزی با اوست و این همان یمانی است و الا می‌شود دو تا پرچم و دو تا پرچم از آل محمد در یک زمان نصرت نمی‌شود. و این همان خلیفه خدا مهدی است که از سمت مشرق می‌آید و این همان مهدی اول، احمد است.

جواب: اولاً این نقل که خلیفه خدا مهدی در میان پرچمهای سیاه خراسان است: «إذا رايتم الرايات السود قد اقبلت من قبل خراسان فان فيها خليفة الله المهدى» این از بیانات اهل بیت علیهم السلام نیست بلکه آنچه در کتب شیعه نقل شده منحصرراً از کتاب نعيم از اهل سنت است که نه تنها مولفش نزد خود آنها توصیف به دروغگو بودن و جعل کننده بودن حدیث شده که در نقل او نیز این کلام به پیامبر نسبت داده نشده بلکه گوینده آن شخصی به نام ثوبان می‌باشد^۱ و

۱. الفتن، ابن الحماد ص ۲۱۴. البته در بعضی مصادر که از نعيم نقل کرده‌اند این گفته را به پیامبر ←

سید بن طاووس هم که این را از نعیم نقل کرده، باز به پیامبر نسبت نداده و از ثوبان ثبت کرده است.^۱ پس چطور شما با نامیدن چنین نقلی به عنوان احادیث آل محمد به آن استناد می‌کنید؟

و جالب اینکه خود ناقلان این حدیث یعنی اهل سنت جمله «فیها خلیفة الله المهدی» را اینگونه تفسیر کرده‌اند که منظور مقدمه سازی قیام پرچم‌های سیاه برای تشکیل حکومت مهدی است نه اینکه مهدی در میان خود ایشان باشد: و لعلّ معنی قوله علیه الصّلاة و السّلام: «فإنّ فیها خلیفة الله المهدی»، أي فیها توطئة و تمهیدا لسلطانه، كما سبق فی حدیث عبد الله بن الحارث آنفا.^۲ همچنانکه در غیبت طوسی در روایتی از امام باقر علیه السلام تصریح می‌کند پرچم‌های سیاه خراسانی قبل از ظهور مهدی وارد کوفه می‌شوند و وقتی مهدی ظهور کرد برای او بیعت می‌فرستند: «تَنْزِلُ الرَّايَاتُ السُّودُ حَتَّى تَخْرُجَ مِنْ خُرَاسَانَ إِلَى الْكُوفَةِ فَإِذَا ظَهَرَ الْمَهْدِيُّ عليه السلام بَعَثَ إِلَيْهِ بِالْبَيْعَةِ».^۳ و این یعنی قبلش در بیعت مهدی نبوده‌اند؛ و شما نمی‌توانید بگویید منظور از «مهدی» در این روایت امام مهدی است و منظور از آن روایت مهدی

→ نسبت داده‌اند ولی وقتی در مصدر اصلی و نیز در دو کتاب سید بن طاووس چنین چیزی وجود ندارد، هیچ دلیلی مبنی بر اینکه ثبت آن مصادر درست باشد در دست نیست.

۱. التشریف بالمنن ص ۱۱۹ ح ۱۱۲، الملاحم والفتن ص ۵۳

۲. عقد الدرر فی أخبار المنتظر ص ۱۶۷

۳. الغیبة للطوسی ص ۴۵۲

احمد بصری که پدر و خانواده و عشیره اش در عراق معلوم هستند... ۱۱۳۱

اول است؛ زیرا به اعتقاد شما مهدی اول ممهد قیام امام مهدی علیه السلام بوده و بیعت را برای او می گیرد نه برای خودش، در نتیجه اگر این پرچم های خراسانی همان یاران احمد بصری باشند همینک در بیعت امام مهدی علیه السلام هستند نه اینکه وقتی مهدی ظهور کرد بیعت را برای او بفرستند.

در نتیجه ما جماعت شیعه اصلاً حدیثی به عنوان پرچم سیاه شرقی که مهدی در میان آنها باشد نمی شناسیم تا بخواهیم بر سرش بحث کنیم که این مهدی کدام مهدی است.

اما اینکه گفتید مهدی یا از مکه می آید یا از نجف، جوابش را در جای خودش بیان خواهیم کرد.

و اما اینکه گفتید پرچم های سیاه جزء نشانه های ظهور است ما هم قبول داریم ولی چون عدم اعتبار روایت «فان فیها خلیفه الله المهدی» را روشن کردیم، چیزی به نام مهدی اول از آن در نمی آید.

غیر از اینکه اصلاً سپاه خراسان چه ربطی به احمد بصری دارد؟ احمد که در عراق ظهور کرده و فعلاً هم تبلیغاتش تمام دنیا را نشانه رفته. یعنی تمام پیروان احمد از تمام دنیا یا آن حلقه ده هزار نفری - که ۱۸ سال است مکتب نجف منتظر تشکیل آن می باشد - همه به همراه خود احمد در خراسان جمع می شوند و بعد به سمت کوفه خروج می کنند؟ خوب یعنی چه که این همه عراقی یمانی، هزاران فرسخ تا خراسان بیایند که به سمت عراق بتازند؟

بگذریم، سوال مهم من درباره حدیث سه نشانه که خواندید اینست که چرا نشانه سوم را ذکر نکردید و فقط دو نشانه اول را گفتید؟
 می دانید چرا؟ چون نشانه سوم کمر ادعاهای شما را می شکند و آن اینکه از صیحه آسمانی خبر می دهد که شما منکر آن بوده و آن را تاویل به خواب و رؤیا می برید.

متن کامل روایت اینست:

از پدید آمدن سه چیز منتظر فرج باشید: اختلاف داخلی بین اهل شام، پرچم های سیاه از خراسان، و وحشتی در ماه رمضان و آن همان نشانه ای است که دختر را از پس پرده بیرون می کشد و فرد به خواب رفته را بیدار می کند و فرد بیدار را به وحشت می اندازد:

«انْتَظِرُوا الْفَرَجَ مِنْ ثَلَاثٍ فَقِيلَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَمَا هُنَّ فَقَالَ اخْتِلَافُ أَهْلِ السَّامِ بَيْنَهُمْ وَالرَّايَاتُ السُّودُ مِنْ خُرَاسَانَ وَالْفَرْعَةُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فَقِيلَ وَمَا الْفَرْعَةُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فَقَالَ أَوْ مَا سَمِعْتُمْ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي الْقُرْآنِ إِنَّ نَسْأُ نُنَزِّلُ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ هِيَ آيَةُ تَخْرِجِ الْفِتَاءِ مِنْ خُدْرِهِا وَتَوْقُظِ النَّائِمِ وَتُفْرِغِ الْيَقْظَانَ»^۱.

اگر به این روایت توجه کنید اولاً صیحه را از نشانه های فرج و قبل از آن می داند، ثانیاً زمان همین صیحه را در ماه رمضان معرفی می کند نه طول سال، و

۱. الغيبة للنعماني ص ۲۵۱-۲۵۲ ح ۸

احمد بصری که پدر و خانواده و عشیره اش در عراق معلوم هستند... ۱۱۵۱

ثالثاً می‌گوید خوابیده را بیدار و بیدار را به وحشت می‌آورد که هیچکدام از اینها با تاویلی که شما از صیحه می‌کنید سازگار نیست.

مدعی: شما فکر می‌کنید با این حرفها می‌توانید جلوی احادیث آل محمد را بگیرید؟ خیلی خوب با این حدیث چکار می‌کنید که در کتاب بحار الانوار از امام صادق علیه السلام آمده که در مورد این آیه می‌فرمایند: «وإذا تتلى عليهم آياتنا، قالوا اساطير الاولين: وقتی آیات ما برای آنها خوانده می‌شود، می‌گویند این افسانه‌های گذشته است» حضرت فرمود: این در مورد قائم ماست یعنی تکذیب آل محمد. آل محمد را تکذیب می‌کنند، می‌گویند او دروغگو است. می‌گوید: وقتی می‌آید وارد می‌شود، می‌گویند: «لسنا نعرفك و لست من ولد فاطمه: ما تو را نمی‌شناسیم، تو دیگر چه کسی هستی، تو از اولاد فاطمه زهراء سلام الله علیها نیستی» یعنی این حرفی که امروز به سید احمد الحسن می‌زنند توسط حضرت پیش بینی شده، که وقتی قائم آل محمد می‌آید بهش می‌گویند تو از فرزندان فاطمه نیستی، تو سید نیستی.

جواب: اولاً در قرآن چنین آیه ای وجود ندارد بلکه لفظ آیه «علیه» و «قال» است^۱ یعنی لفظ آیه مفرد می‌باشد و درباره یک شخص صحبت می‌کند نه جمع^۲، پس ربطی به منکران حضرت قائم علیه السلام در زمان حضور ایشان ندارد. حال

۱. قلم: ۱۵

۲. البته در اول آیه لفظ «کل» آمده که دلالت بر جمع می‌کند اما با توجه به روایتی که این آیه را تفسیر کرده، مراد شخص خاصی هست.

آن شخص کیست؟ ابتدا به صفاتش در خود قرآن اشاره می‌کنیم و بعد روایت ذیلش را نقل می‌کنیم تا بفهمید محتوای آیه درباره کیست.

در آیات قبل، صفات این شخص چنین بیان شده: بسیار قسم می‌خورد، پست است، عیبجو و سخن‌چین ماهر، بسیار منع‌کننده از خیر و تجاوزکار و گنه‌کار، خشن و حرامزاده، دنبال ثروت و فرزندان زیاد است. و سپس در آیه مورد بحث می‌گوید وقتی آیات خدا بر او خوانده می‌شود - نه بر «آنها» که شما ترجمه می‌کنید - او می‌گوید اینها افسانه‌های گذشتگان است، و بعد می‌گوید: ما به زودی بر بینی او داغ می‌نهم:

وَلَا تُطْعُ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ (۱۰) هَمَّازٍ مَشَاءٍ بِنَمِيمٍ (۱۱) مَنَّاغٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ
أَنِّي (۱۲) عَتَلْتُ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ (۱۳) أَن كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ (۱۴) إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا
قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۱۵) سَنَسِفُهُ عَلَى الْخُرُطُومِ (۱۶)

خوب آیا به نظر شما صدها میلیون شیعه در دنیا که به احمد بصری اعتقادی ندارند همه دارای این صفات خصوصاً حرامزادگی هستند؟

حال روایت ذیل این آیه چه می‌گوید؟ در تفسیر قمی تصریح شده که مراد از این شخص فلانی است و در نسخه مختصر البصائر «ثانی: غاصب دومی» ثبت شده^۱، و داغ گذاشتن بر بینی‌اش در زمان رجعت توسط امیر المومنین علیه السلام معرفی شده که آن فلانی یا ثانی با بقیه دشمنان امیر المومنین علیه السلام زنده می‌شوند.^۲

۱. مختصر البصائر ص ۱۶۱ ح ۳۲

۲. «قَوْلُهُ: «إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا» قَالَ: كَتَبَ عَنْ فُلَانٍ «قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» أَيْ أَكَادِيبُ الْأَوَّلِينَ ←

احمد بصری که پدر و خانواده و عشیره اش در عراق معلوم هستند... ۱۱۷۱

و در عین همین آیه در سوره مطفین روایت کرده: که مراد اولی و دومی هستند: «وَهُمَا زُرِّيْقٌ وَ حَبْرٌ».^۱

با این توضیحات مشخص شد آن روایتی که از بحار الانوار خواندید - بر فرض که قبولش کنیم - مربوط به یک منکر خاص است که در زمان امام زمان علیه السلام زنده می شود و نسبت ایشان با حضرت فاطمه علیها السلام را انکار می کند و هیچ ربطی به تطبیقی که شما درباره اعتقاد ما شیعیان نسبت به عدم سیادت احمد بصری گفتید ندارد.

اما مگر اولی و دومی در زمان حضرت قائم زنده می شوند که بخواهند منکر نسب ایشان شوند؟ بله در بحار الانوار در حدیث مفصلی که بیانگر وقایع بعد از ظهور و اقدامات امام زمان علیه السلام می باشد آمده: ایشان جسد آن دو را از کنار قبر جدش پیامبر بیرون می کشد و آن دو را زنده می کند.^۲

این اولاً، و اما ثانیاً متن «لَسْنَا نَعْرِفُكَ وَ لَسْتَ مِنْ وَلَدِ فَاطِمَةَ» در حدیث تشبیه به مطلب دیگری شده که تا آن فهمیده نشود این هم فهمیده نمی شود و آن اینکه او این سخن را به قائم می گوید همچنانکه مشرکین به محمد گفتند: «نَعْرِفُكَ وَ لَسْتَ مِنْ وَلَدِ فَاطِمَةَ كَمَا قَالَ الْمُشْرِكُونَ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ».

→ «سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ» قَالَ فِي الرَّجْعَةِ إِذَا رَجَعَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَام وَ رَجَعَ أَعْدَاؤُهُ فَيَسِمُهُمْ بِمِيسَمٍ مَعَهُ كَمَا تُوَسَّمُ الْبَهَائِمُ عَلَى الْخُرْطُومِ وَالْأَنْفِ وَالشَّقَتَيْنِ». تفسیر القمی ج ۲ ص ۳۸۱

۱. تفسیر القمی ج ۲ ص ۴۱۱

۲. بحار الانوار ج ۵۳ ص ۱۲-۱۴، السلطان المفرج ص ۹۲

خوب این یعنی چه؟ یعنی مشرکین به پیامبر گفتند تو از قریش نیستی؟! این در حالیست که نسب پیامبر اعلیٰ نسب و واضح ترین قریش بود. شاید بگویید مراد سخن یهود است که می گفتند ایشان باید از نسل اسحاق باشد نه اسماعیل، اما اولاً حدیث می گوید این سخن مشرکان بوده نه اهل کتاب، ثانیاً یهود انکار نسب پیامبر نمی کردند بلکه ادعا داشتند این نسب آن نسبی نیست که ما منتظرش بودیم در حالیکه این شخص مورد نظر، انکار نسب قائم را می کند پس این دو چه ربطی به هم دارند؟

از طرفی بر فرض که عده ای به قائم بگویند ما تو را نمی شناسیم تو از فرزندان فاطمه نیستی؛ خوب آیا این در مورد خود امام دوازدهم علیه السلام که از نظرها غائب بوده و کسی ایشان را نمی شناسد صدق نمی کند؟!

ثالثاً شما که ما را طبق روایتی بتریه به معنای منکران فرزند امام مهدی می دانید در حالیکه در همان روایت آمده که بتریه نسب قائم را قبول دارند و او را «یا ابن فاطمه» خطاب می کنند. و می گویند: «كُلُّهُمْ يَقُولُونَ يَا ابْنَ فَاطِمَةَ، اَرْجِعْ لَا حَاجَةَ لَنَا فِيكَ»^۱.

خوب چه شد؟ بالاخره ما شیعیان منکر نسب قائم هستیم یا نیستیم؟ مدعی: اگر بخواهیم یک دلیل دیگر و روشن تر برای این ذکر کنیم حدیث امام باقر علیه السلام است که می فرمایند: خداوند متعال گنجی در طالقان دارد که از طلا

احمد بصری که پدر و خانواده و عشیره اش در عراق معلوم هستند... ۱۱۹۱

و نقره نیست بلکه ۱۲ هزار مرد در خراسان هستند که شعارشان احمد احمد است، یعنی اینها اصحاب و پیروان احمد، قائم آل محمد هستند.

جواب: انسان از تخیلات ذهن شما در تعجب فرو می رود که چطور از بنده عنیف که دارای نصر است پریدید به پرچم قائم که دارای نصر است و از آن پریدید به پرچم های سیاه و از آن پریدید به گنج های طالقان! اما اشکالی ندارد ما به حول و قوه خداوند جواب همه اش را می دهیم.

اولاً همان کسی که منحصرأ این روایت را نقل کرده در کتاب دیگرش شعار آنها را یا لثارات الحسین ثبت کرده نه احمد احمد^۱، و البته که شعار هر لشکری یکی بیشتر نمی باشد.

غیر از اینکه انگار نه انگار نام دوم پیامبر اسلام ﷺ احمد بوده است و گویی قحطی مصداق احمد است تا احمد بصری بیاید و این حدیث را بر خود تطبیق دهد؟ در نتیجه مراد از احمد احمد، نام مقدس پیامبر ﷺ می باشد نه شخص دیگر؛ یعنی آنها به دفاع از شریعت احمد قیام می کنند.

ثانیاً روایت مذکور سر و ته درستی ندارد زیرا می گوید: خدا گنجی در طالقان دارد ۱۲۰۰۰ نفر در خراسانند: «إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى كَنْزاً بِالطَّالِقَانِ لَيْسَ بِذَهَبٍ وَلَا فِضَّةٍ أَتْنِي عَشَرَ أَلْفًا بِخُرَاسَانَ»^۲. خوب اگر این گنج در طالقان است یعنی

۱. سرور أهل الإيمان ص ۹۷

۲. منتخب الأنوار المضيئة ص ۱۹۵

چه در خراسان است؟ آیا یعنی همه آنها طالقانی هستند و در خراسان جمع می‌شوند؟ آیا یعنی همه شان خراسانی هستند و در طالقان جمع می‌شوند؟ هیچکدام از این دو مطابق اعتقاد شما نیست.

بله در اینجا احتمال معقولی وجود دارد و آن اینکه منظور از طالقان، طالقان افغانستان باشد^۱ که چون در گذشته جزء منطقه خراسان بوده، آن ۱۲۰۰۰ نفر را هم در طالقان دانسته و هم در خراسان. اما طالقان افغانستان چه ربطی به شما دارد.

غیر از اینکه احتمال اول مخالف دو روایتی است که اصحاب قائم از طالقان را تنها ۲۴ نفر می‌داند: «مِنْ الطَّالِقَانِ أَرْبَعَةٌ وَعِشْرُونَ رَجُلًا».^۲

مدعی: تعصب کور شما باعث می‌شود که هر روایتی من می‌خوانم مطابق میل خود تاویلش ببرید و از پذیرفتن معنای آن طفره روید. واقعاً بحث کردن با سیاه دلانی مثل شما که ندای ملکوتی قائم آل محمد احمد الحسن علیه السلام در قلب های سنگ تان نفوذ پیدا نمی‌کند چه فایده ای دارد.

جواب: برادر من! قرار بود آداب مناظره را رعایت کنید، وقتی من به شما جسارتی نمی‌کنم لطفاً شما هم اینقدر مرا به صفات مختلف توصیف نکنید.

۱. طَالِقَانُ بَيْنَ بَلَخَ وَ مَرَوِ الرُّوْدِ مِمَّا يَلِي الْجَبَلِ، ... أَوْ كُورَةُ بَيْنَ قَرْوَيْنِ وَ أَبْهَر. تاج العروس ج ۱۳ ص ۳۰۷

۲. دلائل الإمامة ص ۵۵۶ و ص ۵۶۷

احمد بصری کہ پدر و خانواده و عشیرہ اش در عراق معلوم ہستند... ۱۲۲۱

بحث علمی است، اگر جواب تاویلات بندہ را دارید بدهید و اگر ندارید بالاخرہ
چگونه حقانیت خویش را اثبات می کنید.

من خواہش می کنم جلسات بعد ہم بیایید تا با ہم پیرامون مسائل
مختلف مربوط بہ ادعای یمانی گفتگو کنیم، زیرا بہ قول خودتان کمترین فائدہ
اش اتمام حجت بر ما شیعیان است.

جلسه پنجم

چطور احمد الحسن ادعا می کند

که فرزند مهدی علیه السلام است؟

سؤال ۵. در روایتی از امام محمد باقر علیه السلام آمده که هر کسی ادعا کرد فرزند امام مهدی است، او را لعنت کنید: «من ادعی انه ولد للإمام المهدی فالعنوه»؛ چطور احمد الحسن ادعا می‌کند که فرزند مهدی علیه السلام است؟

مدعی: اولاً چنین حدیثی وجود خارجی ندارد، و در هیچ کدام از منابع معتبر شیعی نیست؛ یعنی در نرم افزار جامع الاحادیث سرچ نکنید، پیدا نمی‌کنید در بحار و ... پیدا نمی‌کنید و اصل چنین حدیثی برای ما اثبات نشده است. خوب این جمله عربی است، مدرک و سندش را بیاورید. در چه کتابی است؟ این کتاب یا توی کتابخانه باید باشد یا داخل نرم افزار باید باشد یا یک نسخه خطی؛ نویسنده اش کیست و با چند واسطه حدیث را نقل کرده؟

جواب: شما فکر می‌کنید هر چه در نرم افزار جامع الاحادیث ثبت شده معتبر است و هر چه ثبت نشده معتبر نیست؟ تنها ویژگی جامع الاحادیث اینست که کتاب های چاپی را طبق همان نسخه چاپی در یکجا گرد آورده، حال چه آن نسخه یا اصل کتاب در نزد شیعه معتبر باشد یا نباشد همچنانکه بحار الانوار تنها احادیثی را ثبت کرده که به مصدرش دسترسی داشته است. در نتیجه نمی‌توان در مورد حدیثی به صرف اینکه در نرم افزار یا بحار نیست گفت که اصلاً وجود ندارد. همچنانکه یاران احمد در کتاب های خود بارها به احادیثی استناد می‌جویند که در نرم افزار جامع الاحادیث و بحار الانوار نیست مثل اینکه

یکی از نام های بصره یمن است یا حدیث حسنی مبارک و دهها حدیث دیگر. از طرفی، چطور شد وقتی خودتان حدیثی می آورید اصلاً کار ندارید که نویسنده کتابش کیست و با چند واسطه حدیث را نقل کرده؟ و هر چه ما می گویم فلان حدیث بدون هیچ سندی ثبت شده است، فلان حدیث اسناد به معصوم داده نشده، فلان حدیث بعد از ۱۰۰۰ سال از گذشت اسلام مطرح شده و قبلاً کسی چنین حدیثی را نقل نکرده، ولی گوش شما بدهکار نیست اما نوبت به طرف مقابل که می رسد در خصوصیات حدیثش خدشه می کنید؟

اما راجع به مطلب ادعا شده باید گفت اولاً چنین حدیثی وجود دارد و در کتاب «الرد علی اهل البدع» نوشته ابوالحسن علی بن ابی سهل حاتم بن ابی حاتم قزوینی ص ۴۳۱ ثبت شده است.^۱

همچنین حدیث دیگری هست که می گوید: به خدا قسم امر ما واضعتر و روشن تر از خورشید است ... عده ای قائل به فرزند برای مهدی می شوند لعنت خدا و ملائکه و پیامبران و همه مردم بر آنها باد: «وَاللَّهِ أَمَرْنَا أَنْ نُورُ وَ أَبَيَّنْ مِنْهَا وَ لَيَقَالَ الْمَهْدِيُّ فِي غَيْبَتِهِ مَاتَ وَ يَقُولُونَ بِالْوَلَدِ مِنْهُ وَ أَكْثَرُهُمْ يَجْحَدُ وَلَا دَنَّةَ وَ كَوْنَهُ وَ ظُهُورُهُ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّسُلِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ».^۲

۱ - محدث و فقیه شیعه که شیخ نجاشی او را ثقه دانسته و شیخ طوسی کتابهای وی را فراوان، خوب و مورد اعتماد معرفی نموده و عدد کتب او را ۳۰ عنوان می شمرد. بزرگانی چون شیخ صدوق، شیخ ابن قولویه و شیخ تلکبری از او حدیث نقل کرده اند. رجال النجاشی ص ۲۶۳، الفهرست للطوسی ص ۲۸۵

۲. الهدایة الکبری ص ۴۳۱

چطور احمدالحسن ادعا می‌کند که فرزند مهدی علیه السلام است؟ ۱۲۷۱

اما غیر از این حدیث، چند دسته روایت وجود دارد که به تلازم همین معنا را می‌رساند، از جمله:

دسته اول توقیع سمی که می‌گوید: هر کس قبل از خروج سفیانی و صیحه آسمانی ادعای مشاهده کند دروغگوی افترا زننده است: «أَلَا فَمَنْ ادَّعَى الْمُشَاهَدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْيَانِيِّ وَ الصَّيْحَةِ فَهُوَ كَاذِبٌ مُفْتَرٍ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ».^۱

این حدیث را چه به معنای مشاهده عادی و چه به معنای ادعای سفارت بدانیم مخالف ادعای کسی مانند احمد است که خود را فرزند حضرت قائم علیه السلام و مشاهده کننده و وصی ایشان می‌شمرد.^۲

دسته دوم روایاتی است که تصریح می‌کند اوصیاء پیامبر تا روز قیامت دوازده نفرند، از جمله:

الف) «أَنَا وَ أَخِي وَ الْأَحَدَ عَشَرَ إِمَاماً أُوصِيَانِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلُّهُمْ هَادُونَ مَهْدِيُونَ».^۳

ب) «... أُوصِيَانِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ قَالَا يَا رَسُولَ اللَّهِ بَيْنَهُمْ لَنَا قَالَ عَلِيٌّ أَخِي... ثُمَّ ابْنِي الْحَسَنُ ثُمَّ ابْنِي الْحُسَيْنُ ثُمَّ تِسْعَةٌ مِنْ وَلَدِ ابْنِي الْحُسَيْنِ وَاحِدٌ بَعْدَ

۱. کمال الدین ج ۲ ص ۵۱۶ ح ۴۴

۲. البته در کتابهای متعدد این نکته توضیح داده شده که تعارض بین توقیع سمی و حکایات تشرف خدمت امام زمان علیه السلام وجود ندارد.

۳. کتاب سلیم ج ۲ ص ۵۶۶-۵۶۵

ج) «أَوْصِيَانِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَقَالَ سَلَمَانُ الْفَارِسِيُّ يَا رَسُولَ اللَّهِ بَيْنَهُمْ لَنَا فَقَالَ عَلِيُّ أَخِي وَ أَحَدَ عَشَرَ إِمَاماً مِنْ وَلَدِهِ [أَوَّلُهُمْ ابْنِي] الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ تِسْعَةٌ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ»^۲.

زیرا قطعاً ادعای فرزند قائم بودن که به تنهایی به درد کسی نمی خورد، اگر ادعای فرزندی می کند می خواهد وصایت خود را ثابت کند و این احادیث تصریح می کنند وصی دیگری تا روز قیامت نخواهد بود.

مدعی: توقیع سمري و روایات حصر دوازده امام جوابهای مفصلی پیش ما دارد که در جای خودش مطرح می کنیم، اما آدرسی که دادید نزد ما معتبر نیست. حال بر فرض محال که اصلاً چنین حدیثی در منبع معتبری مثل کافی آمده بود آیا طبق موازین علمی خودتان در حوزه، انصافاً به این تک حدیث در مقابل روایات متواتر مربوط به مهدیین و مخصوصاً مهدی اول، اعتماد می کردید؟ در حالی که روایات متواتر مربوط به اولاد و ذریه و وارثان امام زمان و مهدیین در منابع معتبر و دست اول شیعه به تواتر از اهل بیت رسیده است.

در نتیجه اگر حتی چنین حدیثی در یکی از منابع دست اول معتبر شیعه وجود داشت، خوب چون مخالف روایات متواتر مربوط به مهدیین است، طبق دستور خود اهل بیت عصمت و طهارت قابل اخذ نیست.

۱. کتاب سلیم ج ۲ ص ۶۴۵

۲. کتاب سلیم ج ۲ ص ۷۵۹

چطور احمدالحسن ادعا می‌کند که فرزند مهدی علیه السلام است؟ ۱۲۹۱

وقتی که بیش از ۵۰ ، ۶۰ حدیث در مورد مهدیین داریم، البته با الفاظ مختلف: اولاد مهدی، ذریه قائم، مهدیین از ولد قائم، قوام از ولد قائم، امامان از نسل او و ... و از آن طرف طبق ادله روایی متقن و محفوف به قرائن، قطع پیدا کردیم که مهدی اول فرزند امام مهدی، قبل از امام مهدی علیه السلام می‌آید؛ خوب حالا ما این تک حدیث را بگیریم یا این همه روایت را؟

شما یک متن عربی آوردی و می‌گویی حدیث است، خوب من بعد از ۱۴۰۰ سال چطور یقین کنم که این کلام، کلام معصوم است با وجود این همه معارض، با وجود این همه حدیث متواتر، محکم و جدی در مورد مهدیین؟

جواب: برادر من شما گفתי چنین حدیثی وجود ندارد من هم گفتم وجود دارد و در فلان کتاب است، اما اینکه معتبر هم هست و رابطه‌اش با احادیث مهدیین چیست حرف جدیدی است که همینک جوابش را می‌گویم. و البته مستند بنده برای رد ادعای احمد این تک حدیث نیست بلکه مجموعه‌ای از صدها حدیث است که إن شاء الله در طول این بحثها به بعضی از آنها اشاره می‌شود. من این حدیث را تنها طبق مبانی خودتان که به هر نقل بی سند و نا معتبری چنگ می‌زنید مطرح کردم که جواب این را چه می‌دهید. و البته بنده به غیر از آن حدیث، حدیث دیگری ذکر کردم که شما جوابش را ندادید و نیز دو دسته روایت نقل کردم که با وجود داشتن صراحت، معنای آنها را با تاویلات غیر منطقی تغییر می‌دهید.

حال اگر آن حدیث معتبر باشد وجه جمعش با روایات مهدیین خیلی ساده

است و آن اینکه: فرزندان قائم - بر فرض ثبوت - قبل از او نمی آیند همچنانکه در خود حدیث وصیت هم این مساله تصریح شده که وقتی وفات امام دوازدهم رسید خلافت را به احمد تسلیم می کند و نقشی برای احمد به عنوان ممهّد دوره غیبت قائل نیست.

اما آنچه درباره چگونه اعتماد کردن بر این تک حدیث گفتید واقعاً عجیب است، زیرا شما به تک حدیث های فراوانی استناد می کنید که بسیاری از آنها اصلاً توسط اهل بیت علیهم السلام و روات شیعه نقل نشده بلکه منقولات اهل سنت است که گاهی منتسب به پیامبر هم نیست. چطور شما بعد از ۱۴۰۰ سال به آن نقلها اعتماد می کنید و دین و ایمان خود را از آنها می گیرید؟ فرق این تک حدیث با آن تک حدیث چیست؟

و اما درباره تواتر احادیث مهدیین باید دانست که تعبیر دوازده مهدی بعد از ائمه علیهم السلام تنها در شش حدیث ضعیف آمده، و غیر این شش تا، اکثر روایات فرزند داشتن حضرت قائم علیه السلام صریح در این نیست که آنها در دوره غیبت متولد می شوند یا بعد از ظهور، و آنچه باقی می ماند در حدی نیست که بتواند اصلی اعتقادی را ثابت کند.

به عبارت دیگر: ما قبلاً گفتیم احادیث مهدیین کلاً شش تا بیشتر نیست که اولاً متواتر نمی باشد و ثانیاً تصریحی ندارد که مهدی اول قبل از ظهور امام دوازدهم متولد شده و حتی ادعای وصایت می کند. لذا این سخن غلط است که چون احادیث متواتر درباره مهدیین داریم این حدیث قابل اخذ نیست.

چطور احمدالحسن ادعا می‌کند که فرزند مهدی علیه السلام است؟ ۱۳۱۱

در نتیجه وجه جمع این احادیث با حدیث مذکور اینست که هر کس قبل از ظهور امام دوازدهم ادعا کرد فرزند ایشان است دروغگوی ملعون می‌باشد و مهدیین هم - بر فرض قبول - بعد از ظهور شخص امام علیه السلام می‌آیند.

و اما اینکه احادیث متقن داریم که فرزند مهدی قبل از مهدی می‌آید تاویلاتی است که نسبت به بعضی روایات مطرح کرده اید و ما هم در جای خودش پاسخ داده ایم.

مدعی: فرض بگیریم احادیث اولاد مهدی متواتر نیست بلکه فقط یک حدیث در مورد اولاد امام مهدی علیه السلام داریم، و از آن طرف هم یک حدیث داریم که مثلاً هر کس ادعا کند فرزند امام مهدی است، لعنتش کنید. شما در جمع این دو خبر واحد چه کار می‌کنید؟ در حالیکه در دو تا حدیث داریم که قائم می‌آید پشت کوفه، پشت نجف، بیعت می‌گیرد و به همراه او انصار و یاران پدرش با او هستند. یعنی مردم او را به چه عنوان می‌شناسند، فرزند امام زمان. این معنایش این نیست که امام زمان علیه السلام می‌آید و انصار امام حسن عسکری همراهش هستند، انصار امام حسن عسکری که در این زمان نیستند همه به رحمت خدا رفتند. پس معلوم می‌شود این مهدی اول است که می‌آید و انصار پدرش یعنی صاحب الزمان با او هستند.

جواب: اولاً چطور است که هر جا به نفع خودتان باشد می‌گویید منظور از پدر، پدر با واسطه است، منظور از پسر، پسر با واسطه است، اگر گفته نامش نام پدر من است یعنی جد بیستم من؟ ما هم در اینجا می‌گوییم: منظور از انصار

پدرش یعنی شیعیان خالص امیر المومنین علیه السلام، و این را از این جهت می‌گوییم که در احادیث فراوان، قائم موعود با خصوصیات دقیق معرفی شده که تنها بر امام دوازدهم علیه السلام منطبق است نه کسی غیر از ایشان.

حال بر فرض که هیچ حدیثی در مقابل این دو حدیث نبود ولی ما اصلاً با دو تا حدیث اصل اعتقادی ثابت نمی‌کنیم چون عقل نمی‌پذیرد تنها با دو حدیث راه سعادت و شقاوت خود را انتخاب کنیم و به قائم دیگری عقیده مند شویم. ثانیاً بر فرض محال که منظور از قائم در این دو روایت، فرزند امام دوازدهم علیه السلام باشد که با یاران پدرش به کوفه می‌آید و بیعت می‌گیرد اما از کجای این در می‌آید که این فرزند در دوره غیبت کبری به دنیا آمده و ممهد قیام پدرش هست؟

ثالثاً شما این دو حدیث را درباره قائمی که به کوفه می‌آید می‌بینید و آن همه حدیث دیگر را نمی‌بینید که درباره قائم کوفه خصوصیات نقل می‌کند که با امام دوازدهم علیه السلام می‌سازد نه فرزند ایشان، از جمله:

الف) «إِنَّ الْقَائِمَ إِذَا قَامَ بِمَكَّةَ وَ أَرَادَ أَنْ يَتَوَجَّهَ إِلَى الْكُوفَةِ نَادَى مُنَادِيَهُ أَلَا لَا يَحْمِلُ أَحَدٌ مِنْكُمْ طَعَاماً وَلَا شَرَاباً وَيَحْمِلُ حَجَرَ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ وَهُوَ وَقَرُّ بَعِيرٍ فَلَا يَنْزِلُ مَنْزِلاً إِلَّا اتَّبَعَتْ عَيْنٌ مِنْهُ فَمَنْ كَانَ جَائِعاً شَبِعَ وَمَنْ كَانَ ظَامِئاً رَوِيَ فَهُوَ زَادُهُمْ حَتَّى يَنْزِلُوا النَّجَفَ مِنْ ظَهْرِ الْكُوفَةِ».^۱

این حدیث اتفاقاً در همان کتاب کافی که شما معتبرش خواندید آمده است

چطور احمدالحسن ادعا می‌کند که فرزند مهدی علیه السلام است؟ ۱۳۳۱

و تصریح می‌کند قائمی که از پشت کوفه وارد نجف می‌شود همان قائمی است که از مکه خروج می‌نماید و دستور می‌دهد هیچ کس آب و غذا با خود بر ندارد و با او سنگ حضرت موسی علیه السلام می‌باشد که از آن آب و خوراک لشکریان تامین می‌گردد.

ب) «إِذَا خَرَجَ الْقَائِمُ عليه السلام مِنْ مَكَّةَ يُنَادِي مُنَادِيَهُ أَلَا لَا يَحْمِلَنَّ أَحَدُكُمْ طَعَامًا وَلَا شَرَابًا وَحَمَلَ مَعَهُ حَجَرَ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عليه السلام وَهُوَ وَقَرُّ بَعِيرٍ فَلَا يَنْزِلُ مَنْزِلًا إِلَّا أَنْفَجَرَتْ مِنْهُ عُيُونٌ فَمَنْ كَانَ جَائِعًا شَبِعَ وَمَنْ كَانَ ظَمْآنَ رَوِيَ وَرَوَيْتُ دَوَابَّهُمْ حَتَّى يَنْزِلُوا النَّجَفَ مِنْ ظَهْرِ الْكُوفَةِ»^۱.

این روایت را شیخ صدوق با یک سند و شیخ نعمانی با سندی دیگر ثبت کرده‌اند و از نظر محتوا کاملاً شبیه روایت قبل است.

خوب آیا امام شما احمد از مکه خروج می‌کند یا از شرق و خراسان؟ آیا او برای لشکریانش هیچ آذوقه و آبی بر نمی‌دارد و تنها از سنگ موسی علیه السلام آب و غذای آنها را تامین می‌کند؟ خیر هرگز، و شما هم این را به خوبی می‌دانید و برای همین مجبورید هم مکه را تاویل ببرید و هم سنگ موسی علیه السلام را.

مدعی: نکته دیگری که من باید در مورد آن تک روایت عرض کنم اینست که فرض می‌گیریم این حدیث صادر شده، اما محتوای آن با اعتقاد به مهدیین ابداً مخالفت ندارد. لذا ما این حدیث را کاملاً قبول داریم، هیچ اشکالی هم ندارد، چون هیچ منافات و تعارضی با اخبار مهدیین ندارد. چرا؟ زیرا منظور آن،

۱. کمال الدین ج ۲ ص ۶۷۰-۶۷۱ ح ۱۷، الغيبة للنعماني ص ۲۳۸ ح ۲۹

فرزند بدون واسطه است، یعنی اگر کسی در دوره غیبت امام زمان (عج) آمد و گفت من فرزند بدون واسطه ایشان هستم او را لعنت کنید. چرا؟

به دو دلیل: اول اینکه: حسب این روایت حضرت می‌فرماید: هر کس ادعا کند ولد امام مهدی است؛ اما «وَلَد» در عربی آن پسری است که از صلب پدر آمده، به خلاف آب و ابن که اینگونه نیست و به نوه و نتیجه هم می‌گویند ابن. مثلاً شما به امام صادق (ع) می‌گویید: یا ابن رسول الله، اما یا ولد رسول الله نمی‌گویید. خوب احمد الحسن هم ادعا نکرده من ولد امام مهدی (عج) هستم، می‌گوید من از احفاد و نواده های امام مهدی ام، پس حدیث شامل ایشان نمی‌شود.

دوم اینکه: طبق حدیث وصیت، مهدی اول به نام احمد، فرزند امام مهدی است اما فرزندی بی واسطه یا با واسطه؟ اگر کسی در دوران غیبت بیاید بگوید بابای من صاحب الزمان است و بابایش هم مشخص باشد، از دو حال خارج نیست: ۱. یا دروغ می‌گوید که ملعون است چون دارد به اهل بیت دروغ می‌بندد و تازه اگر بابایش مرده باشد یعنی امام زمان مرده العیاذ باللله؛ و معلوم است که این جور شخصی ملعون می‌باشد. ۲. یا راست می‌گوید که باز هم ملعون است؛ چرا؟ چون در زمان غیبت قرار نیست کسی بفهمد که امام مهدی کیست و کجاست و او دارد سِرِّ امام مهدی را افشاء می‌کند، و ایشان را به کشتن می‌دهد چون پدرش به خاطر خوف در پرده غیبت بوده. و به همین خاطر فرمودند: «لعن الله من أفضی سِرِّنا: خدا لعنت کند کسی که سِرِّ ما اهل بیت را افشاء کند».

چطور احمدالحسن ادعا می‌کند که فرزند مهدی علیه السلام است؟ ۱۳۵۱

در نتیجه منظور از آن قائمی که حامل الاصل می‌باشد شخص امام زمان نیست، بلکه احمد فرزند اسماعیل فرزند صالح فرزند حسین فرزند سلمان است که پدر سلمان را نمی‌دانستند چه کسی است حتی خودش هم نمی‌دانست که از نسل امام زمان است و این در ملاقات با امام مهدی علیه السلام مشخص شد، وقتی از سمت ایشان برای اصلاح حوزه نجف و وضع عراق، و اصلاح اعتقادی و علمی فرستاده می‌شود، تازه آنجا امام مهدی به او می‌فرماید: پدر سلمان من بودم.

سید احمد الحسن در کتاب متشابهات سؤال ۱۴۴ توضیح داده‌اند که مهدی اول باید حامل الاصل باشد، چون از اولاد امام مهدی است، و اگر فرزند مستقیم امام مهدی باشد و بیاید و بگوید من فرزند امام مهدی ام چه می‌شود؟ پدرش از حالت غیبت در می‌آید دیگر. لذا باید با چند فاصله به امام مهدی علیه السلام برسد طوریکه وقتی آمد و گفت جد پنجم ششم امام مهدی علیه السلام بوده، دیگر کسی امام مهدی را نشناسد، چون پنج نسل قبل بوده است. آنهایی که او را دیده بودند و شناخته بودند که امام مهدی است از دنیا رفتند. پس مشکلی پیش نمی‌آید.

در نتیجه آن حدیثی که شما مطرح کردید درباره ادعای مهدی اول نیست که می‌گوید من از نسل امام مهدی هستم.

از طرفی گویی در روایات داریم که اهل و ذریه مهدی نمی‌دانند که این مهدی ماست. زیرا در غیبت نعمانی داریم که غیبت او مثل غیبت یوسف است.

خانواده یوسف آمدند و یوسف را دیدند و نشناختند، و غیبت قائم ما هم همین طور است. چون امام مهدی خودش را فاش نمی کرده که: من مهدی ام؛ زمان ظهورش نرسیده بوده. لذا چون زمان ظهورش نرسیده بوده، فرزندان هم نمی دانستند که از اولاد امام مهدی هستند.

جواب: شما سه ادعا مطرح کردید: یکی درباره معنای ولد، دوم اینکه مهدی اول باید فرزند با واسطه باشد و الا ملعون است، سوم غیبت امام مانند غیبت یوسف است که کسی از خانواده اش او را نمی شناخته؛ من جواب هر یک را بیان می کنم:

جواب ادعای اول: این ادعا که «ولد» در عربی فقط به فرزند صلبی می گویند مخالف بیان روایات است زیرا در روایات متعددی پیامبر اسلام بر دو نوه دختری خود ولد و بر خویش نیز والد آنها اطلاق کرده اند، در نتیجه ولد نیز بر نوه اطلاق می گردد.

همچنانکه در روایات فراوان ائمه دوازده گانه توصیف به «مِنْ وَلَدِ رَسُولِ اللَّهِ» شده اند مثل این روایت:

«إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ وَلَدِهِ مِنْ نُورِ عَظْمَتِهِ فَأَقَامَهُمْ أَشْبَاحاً فِي ضِيَاءِ نُورِهِ يَعْبُدُونَهُ قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ يُسَبِّحُونَ اللَّهَ وَيَقْدِّسُونَهُ وَ هُمْ الْأَيُّمَةُ مِنْ وَلَدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ».^۱

چطور احمدالحسن ادعا می‌کند که فرزند مهدی علیه السلام است؟ ۱۳۷۱

و به تصریح کتب لغت، «وُلد» جمع «وَلَد» است.^۱

از طرفی، شما چون فرض را بر این گذاشته‌اید که مهدی اول در زمان غیبت امام دوازدهم می‌آید، حدیث مورد نظر را اینگونه تاویل می‌کنید و الا اطلاق آن شامل ادعای فرزند بی واسطه و با واسطه هر دو می‌شود و اصلاً ادعای فرزندی بدون ادعای وصایت که نفعی برای طرف ندارد، خوب کسی بیاید ادعا کند من فرزند حضرت قائم علیه السلام هستم، که چه؟ زیرا ادعای فرزند بودن چیزی را ثابت نمی‌کند، در نتیجه هر کس ادعا کرد من فرزند ایشان هستم به دنبال اثبات وصایت خود می‌باشد و این شامل فرزند بی واسطه و با واسطه هر دو می‌باشد و روایت هم از همین جهت چنین کسی را ملعون می‌شمرد چون به تصریح روایات فراوان تعداد ائمه و خلفا و اوصیاء و اولیاء این امت فقط و فقط دوازده تاست. این در حالیست که نه از حدیث وصیت و نه از احادیث دوازده مهدی و نه از احادیث فرزندان قائم، از هیچکدام در نمی‌آید که مهدی اول در دوره غیبت امام علیه السلام می‌آید تا مجبور باشیم به این دلیل ساختگی شما چنگ بزنیم.

بله شما به احادیثی از اهل سنت تمسک می‌کنید که علاوه بر نا معتبر بودن آن نزد اهل بیت علیهم السلام، از نظر محتوا هم نص بر مطلوب شما نیست مثل حدیث «فإن فیها خلیفة الله المهدی» که قبلاً پاسخش را بیان کردیم.

جواب ادعای دوم: اشکال فرضیه شما اینست که فکر می‌کنید همه انسان

های روی کره زمین دارای شناسنامه و اسناد اطلاعاتی ثبت شده هستند که اگر یکی گفت بابای من امام زمان است پدرش شناخته شده و جایش فاش شود، اما طبق اعتقاد خودتان اینگونه نیست.

زیرا در این باره دو فرض وجود دارد که هر دو قابل پذیرش است و چیزهایی که شما گفتید نیز اتفاق نمی افتد:

الف) امام زمان علیه السلام به طور نا شناس در منطقه ای دور افتاده که کسی مدرک و شناسنامه ندارد ازدواج کند و فرزندی در مکانی به دور از اجتماع متولد شود مثل کوه های مرتفع، جنگلهای وسیع و جاهای بسیار متنوعی که انسان دیگری در آن وجود ندارد، و پدر هم خودش را تا موقع ظهور امر این فرزند به او معرفی نکند مثل فرضیه شما درباره احمد. در این صورت بعد از اینکه آن فرزند به اجتماع برگشت و امر خود را ظاهر کرد اولاً چه لزومی دارد جای بابای خودش را نشان دهد و اصلاً چرا نشان دهد وقتی که قانون معرفت حجت را در اختیار دارد؟ ثانیاً چون کسی امام را ندیده بوده و نمی شناسد ممکن است بعد از ظاهر شدن فرزندش جای خود را تغییر دهد که حتی فرزندش هم نداند کجاست که بخواهد در معرض خطر قرار گیرد، ثالثاً شما که در مورد امام زمان علیه السلام قائلید به آسمان رفته، خوب او هم لازم نیست بگوید بابایم مرده، بلکه می گوید به آسمان رفته، پس نه سر اهل بیت مکشوف شده و نه ادعای وفات پدر را کرده که بخواهد ملعون واقع شود.

ب) بعضی یاران شما در جزوات پخش شده، برای اثبات فرزند داشتن امام

چطور احمدالحسن ادعا می‌کند که فرزند مهدی علیه السلام است؟ ۱۳۹۱

دوازدهم علیه السلام به داستان جزیره خضراء استناد جسته‌اند. خوب بر این اساس فرض کنید یکی از فرزندان بلا فصل امام زمان از جزیره خضراء بیاید و بگوید من فرزند مهدی هستم و ممهد ظهور پدرم می‌باشم و با تمسک به همان قانون معرفت حجت و همان خوابها و همان معجزاتی که برای احمد ادعا می‌کنید ظهور نماید و ادعای فرزندی خود را توسط این قانون به اثبات برساند. در این صورت مردم اصلاً بابایش را نمی‌شناسند و جای جزیره خضراء را هم نمی‌دانند تا سرّ اهل بیت کشف شود.

و طبق هر دو فرض: او هم خامل الاصل است، هم فرزند امام زمان علیه السلام است و هم با پرده برداشتن از فرزند بودن خویش، جای پدر را مکشوف نکرده و سرّ پدر را عیان ننموده و ملعون نگشته است.

و خلاصه: ادعای اینکه من نسل پنجم امام دوازدهم هستم که هیچ کس پدرِ جدم را نمی‌شناخته و معلوم هم نیست چگونه ناپدید شده، به همان قدر بعید و غیر قابل پذیرش است که ادعای فرزند بدون واسطه و متولد شده در منطقه ای دور افتاده یا در جزیره خضراء، بلکه این دومی خیلی قابل قبول تر از اولی می‌باشد.

جواب ادعای سوم: ما در جلسات قبل درباره روایت غیبت نعمانی و اینکه آیا مرادش غیبت صغرا بوده یا کبرا و اینکه آیا وجه تشبیه غیبت ایشان به غیبت یوسف علیه السلام اصل غیبت بوده یا خصوصیات غیبت، به تفصیل سخن گفتیم و پاسخ هر دو مساله را کاملاً روشن کردیم. خوب شما در آن جلسه هیچ جوابی به

اینها ندادید و حال باز دور باره همان ادعا را مطرح می‌کنید؟

از طرفی، اگر غیبت ایشان مانند غیبت یوسف علیه السلام بوده که تا وقت ظهورش کسی ایشان را نشناخت پس چطور حضرت قائم علیه السلام خود را به احمد شناساند و حدیث غیبت یوسف علیه السلام مشکلی ایجاد نکرد؟

اما اینکه چون زمان ظهور امام زمان علیه السلام نرسیده بوده فرزندان هم نمی‌دانستند از اولاد ایشان هستند، خوب این در مورد احمد بصری هم که صادق است. زیرا سال ۲۰۰۰ که او آمد هنوز زمان ظهور امام زمان علیه السلام نرسیده بود و هنوز هم که نرسیده است.

مدعی: در رابطه با مهدی اول، استدلال محکم و صحیحی سید احمد الحسن در کتاب متشابهات آورده، که اثبات می‌کند مهدی اول از اعقاب امام زمان است نه فرزند مستقیم امام زمان. چون اگر فرزند مستقیم امام زمان بود می‌شد احمد بن محمد، در حالی که پیغمبر می‌فرماید نامش نام من و نام بابایش نام بابای من است.

خوب اینکه نام پدر مهدی اول، نام پدر پیغمبر است یعنی چه؟ یعنی این فرزند مستقیم امام زمان نیست بلکه از احفاد و نوادگان امام مهدی است چون نام پدرش، نام پدر پیغمبر است که فرمود: من فرزند دو ذبح شده‌ام، اسماعیل و عبدالله. پس نام مهدی اول یا احمد بن عبدالله است و یا احمد بن اسماعیل. دقت کردید؟ اسماعیل هم در عبری به معنای عبدالله هست: من سمع الله، کسی که حرف خدا را گوش می‌کند و اطاعت می‌کند.

چطور احمدالحسن ادعا می‌کند که فرزند مهدی علیه السلام است؟ ۱۴۱۱

جواب: اینکه نام پدر مهدی نام پیامبر است در این باره حتی یک حدیث ضعیف هم از اهل بیت علیهم السلام وجود ندارد بلکه این در بعضی نسخه های احادیث اهل سنت آمده و از شما که دم از حمایت از احادیث آل محمد می‌زنید خیلی تعجب است که چرا اینقدر به روایات اهل سنت تمسک می‌کنید!^۱

خوب وقتی چنین حدیثی در شیعه وجود ندارد^۲ دیگر نیازی به بررسی تاویلاتی که شما بردید نیست که منظور از پدر پیامبر، جدشان اسماعیل بوده و قائم فردی به نام احمد بن اسماعیل است. ولی به هر حال در عرف هر زبانی وقتی بدون هیچ قرینه ای بگویند نام پدرم، از آن پدر با بیست واسطه را نمی‌فهمند بلکه پدر بدون واسطه را می‌فهمند. در نتیجه بر فرض هم پیامبر فرموده باشند نام مهدی نام من و نام پدرش نام پدر من است بر همان نام مشهور و پدر بدون واسطه حمل می‌شود یعنی محمد بن عبد الله زیرا هیچ قرینه ای در این زمینه قرار نداده‌اند.

غیر از اینکه در حدیث وصیت که سند امامت احمد بصری است وقتی پیامبر می‌گویند فرزند قائم سه نام دارد: نام من و نام پدرم، خودشان تصریح

۱ - البته جواب این روایت، هم توسط اهل سنت و هم توسط شیعه به تفصیل داده شده است که تا هشت جواب می‌رسد.

۲ - البته در دو کتاب التشریف بالمنن و امالی الطوسی دو حدیث از اهل سنت نقل شده است که ربطی به احادیث شیعه و اهل بیت علیهم السلام ندارد و همانطور که گفته شد، جوابش هم داده شده است.

کرده‌اند که پدرم یعنی عبد الله، پس چطور این تصریح پیامبر را نا دیده می‌گیرید و می‌گویید پدرم یعنی اسماعیل؟

اما راجع به اینکه پیامبر فرمودند: من فرزند دو ذبیح شده‌ام و منظور از آن دو اسماعیل و عبد الله بوده‌اند، اتفاقاً در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده که منظور عبد الله و اسحاق بوده زیرا در عرف قرآن گاهی بر عمو پدر اطلاق شده است: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام وَقَوْلُ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله أَنَا ابْنُ الذَّبِيحَيْنِ يُرِيدُ بِذَلِكَ الْعَمَّ لِأَنَّ الْعَمَّ قَدْ سَمَّاهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَبَا فِي قَوْلِهِ: أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ؛ وَكَانَ إِسْمَاعِيلُ عَمَّ يَعْقُوبَ فَسَمَّاهُ اللَّهُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ أَبًا»^۱.

و حال که به احادیث اهل سنت استناد می‌کنید باید بدانید که عموم احادیث آنها ذبیح الله را - مطابق تورات - اسحاق می‌دانند نه اسماعیل، پس با ضمیمه کردن این دو حدیث سنی و ادعای شما در مورد پدر چند واسطه، نام قائم احمد بن اسحاق است نه احمد بن اسماعیل.

و البته باید دانست که عموم احادیث داستان نذر عبد المطلب در مورد ذبیح عبد الله از نظر سند مخدوش و از نظر محتوا غیر قابل پذیرش است، از جمله: قتل فرزند بی گناه توسط پدر نزد همه شرایع مذموم، و نذر قربانی کردن فرزند از

چطور احمدالحسن ادعا می‌کند که فرزند مهدی علیه السلام است؟ ۱۴۳۱

سنت های مشرکین بوده و معنا ندارد عبد المطلب که نزد اهل بیت علیهم السلام بری از شرک و در درگاه خدا دارای بلندترین مراتب است طبق سنت مشرکین نذر کرده باشد.

اما اینکه اسماعیل در عبری به معنای عبدالله هست؛ من سمع الله، کسی که حرف خدا را گوش می‌کند و اطاعت می‌کند.

اولاً شما و حتی امامتان که یقیناً زبان عبری یاد ندارید، اما در روایات اهل بیت علیهم السلام، این اسرائیل است که به معنای عبد الله می‌باشد نه اسماعیل: «...وَّ يَعْقُوبُ هُوَ إِسْرَائِيلُ وَ مَعْنَى إِسْرَائِيلَ عَبْدُ اللَّهِ لِأَنَّ إِسْرَاءَ هُوَ عَبْدٌ وَ إِيْلَ هُوَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ»^۱.

به علاوه آنها که عبری بلدند می‌گویند اسماع به معنی شنید و ایل به معنی خداست و اسماعیل یعنی آنکه خدا ندای او را شنید نه: آنکه به صدای خدا گوش داد که تازه اگر هم آن باشد باز ترجمه‌اش نمی‌شود عبدالله.

من در جلسه بعدی منتظر جواب شما نسبت به این صحبتها هستم. ابن الحسین: از آنجا که طرف یمانی تقریباً هیچ توجهی به جوابهای من نداشت و تنها سخن خود را می‌زد من هم تصمیم گرفتم در جلسات بعدی انتظار جواب از او نداشته باشم و به عبارت دیگر: او حرف خود را بزند و من حرف خود را و قضاوت را به مخاطبان واگذار کنم تا خود حق را تشخیص دهند.

۱. علل الشرائع ج ۱ ص ۴۳

جلسه ششم

چطور احمد اسماعیل بصری یک

دفعه شد احمد الحسن یمانی؟

سؤال ۶. امام شما تا قبل از طرح ادعای خود به احمد اسماعیل

بصری شهرت داشت پس چطور یک دفعه شد احمد الحسن یمانی؟

مدعی: اینکه چرا به ایشان یمانی می‌گویند، بدین خاطر که همان یمانی آل محمد است. سید احمد الحسن در سؤال ۱۴۴ کتاب متشابهاات این را پاسخ داده، که محمد و آل محمد همه‌شان یمانی هستند. رسول خدا فرمودند: ایمان یمانی است و من یمانی هستم، علم و حکمت یمانی است. آل محمد همه‌شان یمانی هستند، اصحاب الیمین. دقت کردید؟ پس احمد الحسن یمانی، این یمانی لقب اوست.

اما چرا شد احمد الحسن؟ این در عرب مرسوم است، اولاً بعضی‌ها را با لقب صدا می‌کنند؛ این چیز معروفی است. شما کتابهای ادبیات عرب مثل سیوطی را نگاه کنید می‌گویند: اسم سه نوع است: ۱. عَلَم ۲. کنیه ۳. لقب. و به هر سه‌ی اینها می‌گویند اسم. جالب است، به کنیه و لقب هم باز می‌گویند اسم.

خوب در بصره به خاطر خلق و خو و اخلاق ایشان، قبل از این دعوت بعضی‌ها برای ایشان لقب گذاشته بودند: احمد الحسن یعنی احمد نیکوکار، احمد خوش رفتار، احمد آقا و... .

بعداً وقتی که ایشان دعوتش را اظهار کرد و فرمود من وصی و فرستاده امام مهدی هستم، این احمد الحسن سر زبانها افتاد، انصار امام مهدی ایشان را

همیشه به نام احمد الحسن خطاب می‌کردند. از طرفی چون در عرب مرسوم است که گاهی اسم شخص را کنار اسم جدش می‌گذارند؛ مثلاً اگر نام کسی حامد فرزند حمید فرزند حسن فرزند کاظم باشد و آن جد چهارم آدم خیلی مهم و معروفی باشد، می‌گویند حامد کاظم. یعنی در زبان عربی اسم دو جزئی نداریم و وقتی می‌گویند: احمد الحسن، الحسن یا لقبش است یا اسم پدر یا جدش، از این جهت که در حقیقت مهدی اول مِنْ وَلَدِ الْحَسَنِ است.

و این در روایات هم آمده، مثلاً حدیث خضر که در غیبت طوسی است، می‌گوید: خضر نبی آمد خدمت آقا امیر المؤمنین دین و ایمانش را بر وجود مقدس ایشان و وجود مقدس امام معجبتی عَلَيْهِ عرضه کرد و یکی یکی نام ائمه را برد و گفت: من به این ها اعتقاد دارم تا رسید به اسم امام حسن عسکری عَلَيْهِ؛ بعدش گفت: «و أشهد على رجل مِنْ وَلَدِ الْحَسَنِ لَا يُكَنَّا وَلَا يُسَمَّى حتى يظهر أمره: شهادت می‌دهم بر مردی از اولاد امام حسن عسکری عَلَيْهِ که اسم و کنیه‌اش برده نمی‌شود تا زمانی که امر ولایت و امامتش اظهار شود. دقت کنید؛ نگفت فرزند امام حسن عسکری.

خوب می‌دانیم که اولاً قطعاً اسم و کنیه وجود مقدس امام عصر ارواحنا له الفداء در طول غیبت برده شده، و علماء در کتابهای شان نوشته‌اند، ثانیاً امام مهدی را نمی‌گویند مِنْ وَلَدِ الْحَسَنِ: از اولاد امام حسن عَلَيْهِ، بلکه می‌گویند: وَلَدُ الْحَسَنِ یا: ابن الحسن العسکری.

پس این کسی که خضر دارد به او شهادت می‌دهد از اولاد امام حسن

چطور احمد اسماعیل بصری یک دفعه شد احمد الحسن یمانی؟ ۱۴۹۱

عسکری است و اسم و کنیه اش هم برده نمی شود تا زمانی که امرش ظاهر شود همان مهدی اول است. خوب چرا مهدی اول را اینجا آورده بدون اینکه ذکر از امام مهدی بکند؟ به خاطر اینکه بعد از امام حسن عسکری آن کسی که به امر خدا قیام می کند و متولی امر حکومت و حاکمیت می شود، مهدی اول است. مهدی اول است که زمینه حکومت و قیام و انقلاب جهانی امام عصر را فراهم می کند، بعد امام عصر تشریف می آورند. لذا در بعضی مواقع مبهم گفته اند: الحجة، بعضی مواقع گفته اند: حجة بن الحسن، بعضی مواقع اسم صریح بردند محمد بن الحسن. چون او کسی بود که امامت را از امام حسن عسکری تحویل گرفت، و امروز هم امام همه اهل آسمان و زمین است. بعضی مواقع هم می گویند: مردی از اولاد حسن، پس احمد الحسن نام مقدس یمانی آل محمد و قائم آل محمد است. احمد نام خودش است، الحسن نام جدش که در آغاز به عنوان ستایش اخلاق و نیکویی به او می گفتند. همان طوری که امام حسن مجتبی و امام حسین، چون هر دو نیکو بودند، در حقیقت سرور نیکویان اهل بهشت بودند.

جواب: راجع به اینکه احمد مانند اهل بیت یمانی است باید گفت هر چند در بعضی نقلها آنها توصیف به یمانی شده اند اما هیچگاه عنوان یمانی را بر خود ننهادند و به عبارت دیگر: وصف یمانی با لقب یمانی فرق می کند و اولی نکره و دومی معرفه است. لذا اگر دلیل یمانی بودن احمد اینست که تمام اهل بیت یمانی بوده اند، این نمی تواند باعث شود که فقط احمد ملقب به یمانی شده، این

لقب برای او عَلم گردد. از طرفی آنچه در روایات اهل بیت درباره یمانی آمده اینست که او از یمن خروج می‌کند پس علت یمانی خواندنش از این جهت است و ربطی به یمانی بودن اهل بیت ندارد.

اما استشهاد شما به کتب ادبیات عرب خیلی عجیب است چون امام شما و خود شما ادبیات عرب را قبول ندارید و جریان یمانی به احادیثی تمسک می‌کند که گویی ائمه علیهم‌السلام منکر ادبیات عرب بوده‌اند^۱. ولی به هر حال آنچه در سیوطی بیان شده اینست که عَلم بر سه قسم است: اسم، کنیه، لقب، نه اینکه اسم بر سه قسم است: علم، کنیه، لقب: «و اسماً أتى العلم و کنیة و لقباً»^۲. پس کسی به کنیه و لقب، اسم نمی‌گوید بلکه بر عکس این سه کاملاً از هم جدا هستند. بله گاهی «اسم» در مقابل «فعل» و «حرف» به کار می‌رود که در این صورت شامل کنیه و لقب هم می‌شود، اما این اسم به معنای نام نیست بلکه هر طلبه پایه دوم می‌داند این یک اصطلاح است که بر هر کلمه‌ای که بتواند الف لام بگیرد و زمان هم نداشته باشد اطلاق می‌شود. در نتیجه اسم به معنای نام، نه کنیه است و نه لقب.

اما اینکه احمد دارای خلق و خوی خوبی بوده و قبل از ادعاهایش در بصره به احمد الحسن معروف بوده طبق پرس و جوئی‌های ما اصلاً کسی او را در بصره به آن بزرگی نمی‌شناخته است.

۱. مستدرک الوسائل ج ۴ ص ۲۷۰

۲. البهجة المرضیة، باب العلم ص ۲

چطور احمد اسماعیل بصری یک دفعه شد احمد الحسن یمانی؟ ۱۵۱۱

اما آنچه درباره حدیث خضر گفتید باید دانست: در این حدیث بعد از گواهی دادن به امام عسکری علیه السلام شهادت به رجل من ولد الحسن می دهد و شما می گوید او مهدی اول است. در این صورت خضر به خود امام دوازدهم علیه السلام شهادت نداده است؛ چرا؟ شما می گوید چون مهدی اول قبل از او به امر خدا قیام می کند و متولی حکومت می شود. اولاً مگر امام دوازدهم علیه السلام قبل از غیبت کبری مدت ۶۹ سال امامت نفرمود؟ یعنی در این مدت به امر خدا قیام نکرد که خضر به ایشان گواهی نمی دهد؟ ثانیاً اگر ملاک گواهی دادن، متولی حکومت شدن باشد که خضر نباید به غیر از امام اول و دوم به هیچ امام دیگری گواهی دهد چون هیچکدام آنها متولی حکومت نبودند. ثالثاً گواهی خضر بعد از پرسش مساله ای علمی بود که علمش نزد خلفای خداست و چون جواب شنید این گواهی را داد و قطعاً امام دوازدهم علیه السلام هم صاحب این علم بوده اند و در دوره غیبت صغری شمه ای از این علم را توسط نواب شان نشان دادند که توانستند امامت خود را بر همگان ثابت نمایند. لذا هیچ معنایی ندارد که خضر ایشان را ضمن گواهی خود ذکر نکند.

اما اینکه چرا گفته من ولد الحسن، انگار شما از دولب خود خضر شنیدید که الفاظ را به همین گونه ادا نموده که حالا سر حرف حرفش مته به خشخاش می گذارید. این گواهی تنها توسط یک نفر گزارش شده که امکان دارد کمی الفاظش تصحیف شده باشد و از آنجا که در گواهی هایی که از طرف دیگران ثبت شده، به امام دوازدهم علیه السلام نیز گواهی داده شده و گواهی ندادن به ایشان

توسط خضر هیچ تعلیل درستی ندارد یکی از احتمالات عقلانی ذیل را باید پذیرفت:

الف) مراد خضر گواهی به ایشان بوده اما الفاظ درست نقل نشده است، و دلیل ما اینست که آن مرد را توصیف به یملا الارض قسطاً نموده که در روایات فراوان در مورد شخص امام دوازدهم علیه السلام صادر شده است.

ب) در هفت کتاب از جمله: غیبت نعمانی، علل الشرائع و اثبات الوصیة «من ولد الحسین» ثبت شده: «وَأَشْهَدُ عَلَى رَجُلٍ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ»^۱، در نتیجه خضر اشاره ای به پدر بدون واسطه امام مهدی نکرده و تنها همین قدر گواهی داده که مهدی از فرزندان حسین است.

ج) تمام حرف شما اینست که چون امام عسکری فرزند دیگری نداشته پس جمله رجل من ولد الحسن بر امام مهدی تطبیق نمی کند، در حالیکه در دو روایت که به احتمال زیاد نه شما و نه امامان دیده اید تصریح شده که امام مهدی علیه السلام برادر کوچکی به نام موسی داشته اند در نتیجه اینکه خضر گفته یکی از فرزندان حسن، منظورش مهدی در مقابل موسی بوده نه احمد: «قَالَ لِي وَائِمُ اللَّهُ إِنِّي لَأَعْرِفُ الضَّوَّءَ بِجَبِينِ مُحَمَّدٍ وَ مُوسَى ابْنِي الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ»^۲، و: «فَقَالَ

۱. الغيبة للنعمانی ص ۶۰، علل الشرائع ج ۱ ص ۹۸ ح ۶، اثبات الوصیة ص ۱۶۱، مناقب آل ابی ج ۱ ص ۲۸۶، الدر النظیم ص ۷۹۳، مدینة المعاجز ج ۳ ص ۳۳۴، الإنصاف فی النص علی الأئمة ص ۱۴۳

۲. کمال الدین ج ۲ ص ۴۴۶ ح ۱۹

چطور احمد اسماعیل بصری یک دفعه شد احمد الحسن یمانی؟ ۱۵۳۱

أَهْلًا وَ سَهْلًا بِكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ أَ تَعْرِفُ الصَّرِيحِينَ [الصَّرِيحِينَ] قُلْتُ نَعَمْ قَالَ وَ مَنْ هُمَا قُلْتُ مُحَمَّدٌ وَ مُوسَى^۱.

د) مراد از حسن، امام مجتبی می باشد نه امام عسکری، زیرا در تعدادی از روایات اهل سنت تصریح شده که مهدی از اولاد حسن (مجتبی علیه السلام) است و شما هم که عادت دارید به روایات اهل سنت تمسک کنید. در نتیجه این روایت مطابق اعتقاد اهل سنت بوده و حجیت ندارد و یا تاویلش اینست که امام زمان علیه السلام از فرزندان امام مجتبی علیه السلام نیز هستند زیرا مادر امام باقر علیه السلام دختر امام مجتبی علیه السلام بوده اند.

همچنانکه احتمال دارد «من» بیانیه باشد^۲: یعنی گواهی می دهم به مردی که بیان باشد از فرزند حسن.

اما اینکه لا یکنی و لا یسمی در مورد امام دوازدهم علیه السلام صادق نیست چون اسم و کنیه اش را در کتاب ها می نوشتند. این حدیث در مورد حرمت به زبان آوردن نام و کنیه حضرت یا رایج نبودن آن دو در زبان شیعه سخن می گوید همچنانکه از هر شیعه ای پرسشی نام امام دوازدهم چیست می گوید مهدی، نمی گوید ابو القاسم محمد و این کاملاً آشکار است.

در حدیث آمده است: جسم قائم دیده نمی شود و به نام ذکر نمی گردد: «وَ

۱. کمال الدین ج ۲ ص ۴۶۷ ح ۲۲

۲. من ولد الحسن کان من للبیان. مرآة العقول ج ۶ ص ۲۰۶

سُئِلَ عَنِ الْقَائِمِ فَقَالَ لَا يُرَى جِسْمُهُ وَلَا يُسَمَّى اسْمُهُ».^۱

همچنانکه در اثبات الوصیه به جای «لا یکنی» چنین ثبت شده: «و لکن یکنی»^۲، یعنی از او با کنایه یاد می شود نه به اسم که این کنایه غیر از آن کنایه مصطلح می باشد، و این دقیقاً بر امام دوازدهم علیه السلام منطبق است که با عنوان امام زمان و بقیه الله و حجة بن الحسن و ... یاد می شود و هیچکس ایشان را محمد یاد نمی کند بر خلاف احمد بصری.

و این حقیقت در روایات بیان شده است، از جمله:

نام بردن امام بعد از امام عسکری حلال نیست پس بگوئید حجت آل محمد: «الْخَلْفُ مِنْ بَعْدِي الْحَسَنُ فَكَيْفَ لَكُمْ بِالْخَلْفِ مِنْ بَعْدِ الْخَلْفِ فَقُلْتُ وَ لِمَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ فَقَالَ إِنَّكُمْ لَا تَرَوْنَ شَخْصَهُ وَ لَا يَحِلُّ لَكُمْ ذِكْرُهُ بِاسْمِهِ فَقُلْتُ فَكَيْفَ نَذْكُرُهُ فَقَالَ قُولُوا الْحُجَّةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام».^۳

سؤال ۷. می گویند بزرگ عشیره صیامر از احمد الحسن برائت جسته و در برابر خویش سلب مسئولیت کرده است و حتی برخی نزدیکان و خانواده او نیز منکر ادعایش هستند. چه توضیحی برای این مسأله دارید؟ مدعی: اولاً عرض کردم که ایشان از قبیله صیامر نیست و صرفاً عشیره آل

۱. الکافی ج ۱ ص ۳۳۳ ح ۳

۲. إثبات الوصیه ص ۱۶۱

۳. الکافی ج ۱ ص ۳۲۸ ح ۱۳

چطور احمد اسماعیل بصری یک دفعه شد احمد الحسن یمانی؟ ۱۵۵۱

المهدی، یعنی خاندان آل المهدی با قبیله صیامر تحالف کرده، عهد اخوت و هم پیمانی سیاسی و اجتماعی بسته بودند.

ثانیاً این که بزرگ عشیره صیامر از ایشان براءت کرده و گفته خونس گردن ما نیست، خوب این دلیل باطل بودن دعوت قائم آل محمد می شود یا دلیل باطل بودن آن شخصی که اعلام براءت کرده؟ مثالی برای شما می زنم: دو نفر از بزرگان قبیله پیغمبر اکرم یعنی عموهای پیغمبر اکرم، ابولهب و ابوجهل از پیغمبر خدا اعلام براءت کردند. این نشانه باطل بودن دعوت حضرت محمد می باشد یا نشانه کفر و جهود و انکار و دروغگو بودن ابوجهل و ابولهب.

اما اینکه خانواده خودش هم قبول ندارند، اولاً اکثر خانواده سید احمد الحسن مؤمن به دعوت سید هستند، حتی قبل از اینکه ایشان دلیلی را ارائه کند، می گفتند: اگر امام مهدی شخصی را فرستاده باشد، چنین شخصی با همین اوصاف می فرستد. آنها خلق و خو و رفتار سید احمد الحسن را از نزدیک دیده بودند. ثانیاً حتی بر فرض محال، خانواده او هم ضد وی بودند، آیا همسر و فرزند نوح به دعوت او کافر نبودند؟ این چه چیزی را ثابت می کند؟ باطل بودن دعوت نوح را که با بینه از سوی خدا، و وصیت آمده، یا کافر بودن همسر و پسرش را؟

جواب: اولاً اعلام براءت بزرگ قبیله از یک فرد به معنای نفی علقه از اوست که نه تنها نفی نسب نمی کند که بر عکس، انتساب فرد را به آن قبیله تاکید می نماید. توضیح آنکه چون بزرگ قبیله در قبال اعمال و رفتار افراد قبیله مسئول

است وقتی ببیند فردی از قبیله کارهایی می‌کند که موجب هتک آبروی قبیله می‌شود از او نفی علقه می‌کند تا در صورت وقوع انحرافات و جنایات بعدی، دیگر عشیره آن شخص مسئول کارهای او نباشد.

در همین راستا در سال ۲۰۱۰ بعد از وقوع انحرافات متعدد از سوی فرقه احمد اسماعیل، عشیره البوسویلم و الهنبوش از شخص احمد نه برادران و عموها و پسرهای او نفی علقه نمودند نه نفی نسب. و البته خوب است بدانید که ابوجهل عمومی پیامبر ﷺ نبوده است.

ثانیاً ایمان نیاوردن خانواده مدعی به او دو گونه است: یکبار آنها انسان‌های لا ابالی و بی شخصیتی مثل همسر و فرزند نوح هستند که کسی به عدم ایمان آنها اعتنا نمی‌کند، اما یکبار آنها انسان‌هایی مومن و متقی هستند که باطل یافتن ادعای مدعی باعث عدم ایمانشان شده است. در نتیجه ابتدا باید حالات آن افرادی که ایمان نیاورده‌اند را مورد بررسی قرار داد نه اینکه به صرف عدم ایمان، آنها را تشبیه به همسر و فرزند نوح نمود؛ زیرا که متهم کردن، کار انسان‌های بی تقواست.

سؤال ۸. اگر گروهی از حق جویان بخواهند از نزدیک با عشیره و قوم

احمد الحسن دیدار کنند، تکلیف چیست؟

مدعی: خوب خیلی‌ها دیدار کردند، خیلی‌ها هم دیدار می‌کنند. و در هر حال سید احمد الحسن، روی زمین است و البته به خاطر بعضی از فقه‌های ضلال و گمراه آخر الزمان که فتوا به قتل قائم آل محمد داده‌اند ایشان - همان

چطور احمد اسماعیل بصری یک دفعه شد احمد الحسن یمانی؟ ۱۵۷۱

طور که در احادیث پیش بینی شده بود - غیبت و اختفائی دارد. این معنایش این نیست که کسی ایشان را نمی بیند. خیلی ها هم ایشان را می بینند، منتها مأمور به افشاء و اعلان نیستند.

برادرها، عموزاده ها، عمه ها، و بسیاری از اقوام ایشان، به ایشان ایمان دارند و عمدتاً در بصره زندگی می کنند، و منطقه آنها هم که مشخص است. در آن منطقه عده ای به ایشان ایمان دارند و عده ای هم مخالف ایشان هستند و تابع مرجعیت می باشند. هر کس بالاخره می خواهد خانواده ایشان را از نزدیک ببیند، خوب بلیط بگیرد و برود از نزدیک ببیند، و لکن راه شناخت حجت این نیست. او ایس قرنی در عمرش رسول الله را ندید، یک مرتبه می خواست بیاید مکه، آن هم بخاطر احترام مادرش، که مادرش محتاج بود که او کمکش کند، نیامد ولی او ایس قرنی کارش به جایی رسید و این قدر از نظر ملکوتی به رسول الله نزدیک شد، که آقا رسول الله می فرماید: من رایحه و بوی رحمان از سوی یمن به مشام می رسد». و این قدر اتصال ملکوتی اش به رسول خدا نزدیک بود که در مزرعه اش ایستاده بود و کار می کرد یک دفعه دندانش درد گرفت و گفت آخ. گفتند چه شده؟ گفت: الآن دندان حبیبم رسول الله مورد اصابت قرار گرفت. یعنی درد رسول الله را در همان لحظه درک کرد. این که ما فکر کنیم، اگر واقعاً راه شناخت حجت این بود، ابوبکر باید اول المؤمنین می شد، یار غار بوده، اینها که قابل انکار نیست. عمر باید اول المؤمنین می شد، اینها پدر زن رسول الله بودند، صحابه رسول الله بودند و لیکن چه شد؟ ارتد الناس بعد رسول الله. خوب اینها

همه با امیر المؤمنین علی بن ابی طالب محشور بودند، هم نشین بودند، فامیل بودند، اما راه شناخت حجت این نیست. اصلاً از سنخ عالم طبیعت نیست. استخلاف الهی از طرف عالم ملکوت است و آشنایی با حجت خدا، کجا به درد انسان می‌خورد؟ در ملکوت، در عالم دنیا، بسیاری با سید احمد الحسن زندگی می‌کردند و می‌گفتند آدم خوبی است. همان طور که به رسول الله قبل از اینکه مدعی بشود می‌گفتند محمد امین و راستگو. به محض اینکه ادعا کرد من رسول خدا هستم، به من وحی می‌شود، بت‌ها را باید شکست و این حرفا گفتند: کذاب است، شاعر، ساحر و مجنون است. متأسفانه این قضیه امروز هم اتفاق افتاده است.

بله اتفاقاً خیلی هم خوب است که یک گروه مستند ساز منصف غیر متعصب که وام‌دار مرجعیت نباشند، وام‌دار بیت فلان و فلان نباشند بروند در بصره تحقیق میدانی کنند که سید احمد الحسن که امروز، افرادی که نه از خدا می‌ترسند و نه از قیامت، هر تهمتی دوست دارند به ایشان می‌زنند، بخاطر چه؟ بخاطر اینکه، دکان و دستگاهشان به خطر افتاده، ایشان چه سیره ای داشته، چه جور عمل می‌کرده، در نجف وقتی در حوزه بوده و مشغول تربیت طلبه‌ها بوده، تربیت علمی و عملی و اخلاقی، چه به او می‌گفتند؟ همین علمای نجف که بعداً فتوا به قتلش دادند، مگر در موردش نمی‌گفتند عبد الله صادق امین، مگر نمی‌گفتند عبد صالح، مگر نمی‌گفتند سیره اش شبیه سیره امیر المؤمنین، علی بن ابی طالب است؟ مگر نمی‌گفتند رفتارشان ما را به یاد امیر المؤمنین می‌اندازد؟

چطور احمد اسماعیل بصری یک دفعه شد احمد الحسن یمانی؟ ۱۵۹۱

مگر نمی‌گفتند مُصلح حوزه است و خدا او را هدیه کرده به نجف؟ چه شد؟ همین که اعتراض کرد علیه صدام، بعد جان علماء به خطر افتاد به خیال خودشان، بعد به علماء گفت چرا ساکت شدید؟ چرا از حرمت قرآن دفاع نمی‌کنید؟ چرا در مقابل طاغوت سکوت می‌کنید؟ علماء به او گفتند: از نجف برو بیرون. بعد آمد به علماء اعتراض کرد، کی به شما اجازه داده که بیاید مردم را به اطاعت از خودتان دعوت کنید؟ گفتند: کذاب، شاعر، ساحره، مجنون، او را بکشید.

خیلی خوب است یک گروه مستند ساز از غیر حکومتی، غیر مرجعیتی، انسان‌های حق طلب، حق جو راه بیفتند بروند در نجف، در بصره در مُدینه بصره، و تحقیق میدانی بکنند از کسانی که سید احمد الحسن را دیده‌اند، اعم از مؤمنین و اعم از بی طرفها و هم از مخالفین و معاندین. بگویند این مرد که در بین شما زندگی می‌کرد چه جور انسانی بود، آیا در دوران کودکی، نمی‌گفتید که او سید مبارکی است برای موقع کشتزار و بذر پاشیدن می‌بردند در مزارع و می‌گفتند این وقتی موقع بذر پاشیدن قدم می‌گذارد در مزرعه موجب برکت بیشتر می‌شود در کشت و زرع ما. خوب چه شد یک دفعه؟

اتفاقاً خیلی هم خوب است، نه برای حجت شناسی، راه حجت شناسی این نیست، چون نه جامع افراد است نه مانع اغیار، ولی به عنوان تحقیق میدانی خوب است منتها اگر بگذارند. یک گروهی از ایران، از عراق، از هر کجا، مخصوصاً از ایران، بروند آنجا تحقیق میدانی بکنند و فیلم برداری بکنند و

مستند جمع بکنند درباره اینکه این شخص واقعاً چه کسی بوده؟ بدون تعصب، بدون تقلید. منتها اگر بگذارند. اگر مثلاً بیت آقای سیستانی خبردار نشود و فتوا به قتل اینها ندهد، چیز خوبی است.

جواب: چه پرسیدیم و چه شد! من اگر این سوال را پرسیدم فقط می‌خواستم بینم چقدر از خودتان مطمئن هستید که دیدم خیلی!
و الا ما را نیازی به تحقیق میدانی از خانواده و آشنایان و بی طرفها و مخالفان احمد بصری در بصره و نجف و مدینه نیست. هر چند که ما این کار را کرده ایم و در خانه مادر احمد رفته ایم و با برخورد تند مادر او بشینه رانده شدیم، هم‌چنانکه از استادش در حوزه و هم حجره ای هایش و دیگر کسانی که او را دیده بودند تفحص کردیم و جملگی بر ضد ادعاهای شما ابراز کردند، هر چند که همان رفتار مادرش برای کشف حقیقت بس بود.

اما آنچه از فضائل او نزد علما گفتید اینها را هیچکس از علمای نجف ابراز نکرده الا شیخ یعقوبی باجناق مدعی سید حسنی که به تصریح خاخام بزرگ یهود در کلیپی که از او منتشر شده جاسوس و فرستاده اسرائیل برای ایجاد انحراف در مهدویت در عراق است. خوب از چنین شخصی به دور از انتظار نیست که از عنصری مانند احمد بصری چنان تعابیری کند و او را در حوزه بزرگ جلوه دهد. و الا علمای نجف اصلاً تا وقتی احمد فقط طلبه بود او را نمی‌شناختند و بعد از ابراز ادعاهایش کم کم در حوزه سر زبان ها افتاد.
اما آنچه درباره او پس گفتید و ربطی هم به سوال من نداشت، این حالت‌ها

چطور احمد اسماعیل بصری یک دفعه شد احمد الحسن یمانی؟ ۱۶۱۱

مربوط به بعد از ایمان وی بود نه قبل از ایمانش، در ضمن به مکه هم نمی‌خواست برود بلکه به مدینه می‌خواست برود و بر خلاف ادعای شما به مدینه هم رفت ولی چون پیامبر در مدینه نبودند موفق به دیدار ایشان نگشت.

سؤال ۹. از کجا معلوم که الآن زمان ظهور است؟ شاید هزار سال

دیگر علائم ظهور دقیقاً اتفاق بیفتد؟ و هزار سال دیگر ظهور شود؟

مدعی: اولاً ما یک نشانه‌های زمان ظهور داریم، یک نشانه‌های شخصیت موعود، یعنی شخصیت قائم که وعده داده شده است.

در زمان ما هر دوی آنها محقق شده، یعنی آن نشانه‌هایی که هم زمان با ظهور و دعوت و قیام قائم بیان کرده بودند، محقق شده، مثلاً فرمودند که پادشاهی در عربستان حاکم می‌شود عبد الله بعد کسی که نامش حیوانی است، فهد. اگر بشارت مرگش را بدهید من بشارت ظهور حجت را به شما می‌دهم. یا حضرت علی فرمود: همراه با این امر، مرگ سفید و مرگ سرخ و ملخ‌های قرمز در غیر فصل خودش هست. خوب این اتفاق چند سال پیش رخ داد دیگر. یا فرمودند: شش علامت حتمی است - علائم هم زمان با ظهور و قیام حضرت قائم: کف دستی که در آسمان ظاهر می‌شود. خوب تلسکوپ فلان جا چند سال پیش این عکس را گرفته.

پس نشانه‌های دقیق و مشخصی که برای زمان فرا رسیدن ظهور و قیام قائم اهل بیت بیان کرده‌اند همه شان محقق شده.

جواب: قصه پادشاه عربستان که بعدش کسی که نامش حیوانست، اولاً از

بیانات اهل بیت نیست و تازه در مصدری که از آن آدرس می‌دهند هم وجود ندارد بلکه فقط بر سر زبانها افتاده و از شما که به حدیث لعن مدعی فرزند قائم اشکال مصدری می‌گرفتید خیلی تعجب است که به چنین حدیث غیر مستندی استناد جویید، ثانیاً در حدیث نگفته اسم آن حیوان فهد است بلکه تنها گفته نامش نام حیوان می‌باشد که این قابل تطبیق بر افراد مختلف است؛ متن روایت اینست:

عن مسند احمد عن النبی ﷺ : یحکم الحجاز رجل اسمه علی اسم حیوان، إذا رأیته حسبته فی عینه الحول من البعید و اذا اقتربت منه لا تری فی عینیه شیئاً، یخلفه أخ له اسمه عبدالله، ویل لشیعتنا منه؛ اعادها ثلاثاً: بشرونی بموته ابشرکم بظهور الحجة، بشرونی بموته ابشرکم بظهور الحجة، بشرونی بموته ابشرکم بظهور الحجة.

ثالثاً وفات عبد الله ۱۴ سال بعد از ظهور احمد بصری اتفاق افتاده است پس چطور نشانه نزدیک شدن ظهور او بوده؟

اما مرگ سفید و سرخ و ملخ اولاً اصلاً معنایش چیست که ادعای می‌کنید اتفاق افتاده؟ ثانیاً کجا قرار است اتفاق بیفتد که نشانه ظهور باشد، ثالثاً کی اتفاق افتاده است؟

روایت می‌گوید چندی قبل از قائم این اتفاقات می‌یافتند: مرگ قرمز یعنی کشتار با شمشیر، مرگ سفید یعنی طاعون، ملخ‌های در فصل خودش و ملخ‌های قرمز خونرگ در غیر فصل خودش:

چطور احمد اسماعیل بصری یک دفعه شد احمد الحسن یمانی؟ ۱۶۳۱

«بَيْنَ يَدَيِ الْقَائِمِ مَوْتُ أَحْمَرُ وَمَوْتُ أَبْيَضُ وَجَرَادٌ فِي حِينِهِ وَجَرَادٌ فِي غَيْرِ حِينِهِ أَحْمَرٌ كَالْدَّمِ فَأَمَّا الْمَوْتُ الْأَحْمَرُ فَبِالسَّيْفِ وَأَمَّا الْمَوْتُ الْأَبْيَضُ فَالطَّاعُونَ».^۱

خوب شما سه علامت قبلی را رها کرده اید و چسبیدید به ملخ سرخ؟

اما کف دست. خیلی زرنکید! نشانه قطعی ظهور یعنی سفیانی را رها

کردید چسبیدید به نشانه ای که تنها در سه روایت آن هم با سندی مخدوش نقل

شده؟ اما اشکالی ندارد جهت اطلاع شما عرض می‌کنم اولاً این دست در سال

۲۰۰۶ رؤیت شده در حالیکه احمد بصری در سال ۲۰۰۰ ظهور کرده پس

چطور ظهور کف نشانه نزدیک بودن ظهور احمد بوده؟! ثانیاً هر کفی علامت

ظهور نیست بلکه در آن سه روایت نشانه هایی برای آن ذکر شده که منطبق بر

این کف که شما گفتید نیست:

الف) روایت اول می‌گوید: سالی که در آن صیحه اتفاق می‌افتد قبل از این

در ماه رجب صورتی در ماه و دست مشخصی رؤیت می‌شود: «الْعَامُ الَّذِي فِيهِ

الصَّيْحَةُ قَبْلَهُ الْآيَةُ فِي رَجَبٍ قُلْتُ وَمَا هِيَ قَالَ وَجْهٌ يَطْلُعُ فِي الْقَمَرِ وَيَدٌ بَارِزَةٌ».^۲

پس اولاً تاریخ رؤیتش در ماه رجب است نه هر ماهی، آن هم رجبی که با

فاصله کمی از صیحه قرار دارد، ثانیاً به همراهش صورتی در ماه رؤیت می‌شود و

دست به تنهایی نیست.

۱. الغيبة للنعماني ص ۲۷۸-۲۷۷ ح ۶۱

۲. الغيبة للنعماني ص ۲۵۲ ح ۱۰

ب) روایت دوم می‌گوید: به همراه این کف صدایی است که می‌گوید اینست اینست در حالیکه دست مورد ادعای شما چیزی نمی‌گوید و به جای خاصی هم اشاره نمی‌کند: «السُّفْيَانِيُّ، وَ الْيَمَانِيُّ، وَ الْمَرْوَانِيُّ، وَ شُعَيْبُ بْنُ صَالِحٍ، وَ كَفٌّ تَقُولُ: هَذَا، هَذَا».^۱

ج) روایت سوم هم می‌گوید: این کف از آسمان طلوع می‌کند نه در آسمان: «وَ كَفٌّ تَطْلُعُ مِنَ السَّمَاءِ مِنَ الْمَحْتُمِ».^۲ در حالیکه این کف از آسمان طلوع نکرده برای همین قابل رؤیت برای همه نبوده و تنها معدودی از کسانی که با فضای مجازی سر و کار دارند از آن مطلع شده‌اند.

اما اینکه همه نشانه‌های ظهور محقق شده؛ خوب کو سفیانی که تا نیاید ظهوری محقق نمی‌شود؟ کاملاً مشخص است که چرا شما خیلی کم به سفیانی می‌پردازید و علائم دیگر را پر رنگ می‌کنید که اصلاً قابل اثبات نیست. زیرا کلیات سفیانی نشانه‌ای روشن در مورد نزدیک شدن ظهور است که خوشبختانه ظهور امام شما عاری از این نشانه می‌باشد.

خلاصه اینکه: شما تاکید می‌کردید که این نشانه هم زمان با ظهور و قیام قائم است در حالیکه هیچیک از وفات عبد الله و ملخ‌های سرخ و کف آسمانی

۱. دلائل الإمامة ص ۴۸۷

۲. الغيبة للنعماني ص ۲۵۷ ح ۱۵

چطور احمد اسماعیل بصری یک دفعه شد احمد الحسن یمانی؟ ۱۶۵۱

همزمان با ظهور احمد بصری نبوده بلکه سالها بعد از او اتفاق افتاده، به علاوه که اصلاً آنچه رخ داده مطابق آنچه در روایات گفته شده نیست.

مدعی: ما این نشانه ها را همانی می دانیم که در روایات آمده، اما شما فرض کنید اصلاً هیچکدام از نشانه های ظهور رخ نداده ولی وقتی شخصی به نام سید احمد الحسن با همان قانون که ائمه اطهار فرمودند یعنی وصیت رسول الله آمده، و تمام اوصاف او را پیغمبر و اهل بیت و حتی حضرت موسی و عیسی و حتی حضرت نوح بیان کرده اند، یعنی او معرفی شده است، بشارت داده شده است، در تورات و انجیل و قرآن، در روایات اهل سنت، در روایات شیعه، علم آل محمد را اظهار می کند، کتابهایی را که نوشته مطالعه کنید. او همان علمی را آورده که حجت های خدا خودشان را با آن علم معرفی می کردند و شناخته می شدند بلکه علمی فوق همه حجت های خدا را آورده. چون فرمود همه علمی که خلفای خدا می آورند، همه علمی که اظهار می شود دو حرف علم است، وقتی قائم ما می آید بیست و پنج حرف دیگرش تکمیل می شود. بنابراین هم نشانه های دقیقی که برای زمان ظهور گفتند محقق شده و هم اینکه شخصی که بشارت داده اند آمده است.

جواب: اگر قرار بود فردی بدون تمام نشانه های ظهور بیاید که اصلاً چرا این همه نشانه برای ظهور و قیام او گفته شده است؟ آیا چنین لغوی از ائمه معصوم علیهم السلام رخ می دهد؟ حاشا و کلاً.

اما اینکه احمد بصری با قانون حجت آمده یعنی وصیت رسول خدا و علم اهل بیت و در قرآن و دیگر کتب آسمانی هم معرفی شده و هم بشارت داده شده، اولاً قرآن و تورات و انجیل و روایات که چیزی از امام ادعایی شما نگفته‌اند و شما به تاویلات خودتان از آن متون تمسک می‌کنید نه خود متون.

ثانیاً ما کتاب های احمد را خوانده ایم پر از اشتباهات عمدی و سهوی بود. اشتباه سهوی را به خاطر جهلش به بعضی روایات مرتکب شده و اشتباه عمدی را جایی که سر و ته حدیث را حذف می‌کند تا بر خودش تطبیق بدهد. و اما وصیت که در جای خودش به تفصیل ثابت خواهیم کرد منظور یک حدیث بدون سند که فقط یک نفر آن را نقل کرده نیست.

مدعی: سخن شما مثل اینست که در زمان رسول الله بگوئید از کجا معلوم الآن زمان ظهور موعود پیامبر آخر الزمان باشد؟ خوب همین که پیغمبر موعود آخر الزمان با همان اوصافی که در تورات و انجیل آمده بود، در مکه ظهور کرد، یعنی زمان ظهور است دیگر. خوب خودش ظهور کرده. خود آن کسی که بشارت داده شده بوده ظهور کرده، حالا از کجا معلوم که زمان ظهور است؟!

به علاوه اوصاف و نشانه هایی که برای زمان ظهور منجی گفته بودند، در زمان پیغمبر اکرم حاصل شد و لذا یهودی ها و نصرانی هایی که اهل کتاب بودند می‌دانستند زمان ظهور منجی است. امروز هم علمای بزرگ شیعه و سنی خودشان می‌دانند. اتفاقاتی که در شام و عراق دارد می‌افتد، جنگ ها و

چطور احمد اسماعیل بصری یک دفعه شد احمد الحسن یمانی؟ ۱۶۷۱

درگیری‌هایی که دارد در منطقه خاورمیانه می‌افتد، حوادث یمن، حوادث ایران، حوادث عراق، این مسائل همه نشانه‌های زمان ظهور است. خود بزرگان شماها گفتند که پیرمردترها می‌بینند، خود بزرگان شما گفتند که ما زمان ظهور را درک می‌کنیم، فلانی پرچم را می‌دهد به فلانی. پس منتظر بودند و می‌دانستند که در چنین زمانی چنین کسی می‌آید ولی وقتی آن کسی که می‌شناختند آمد، تکذیبش کردند و به او کفر ورزیدند، و به تعبیر قائم: «فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ» پس لعنت خدا بر کافران به خلفاء خدا.

جواب: اولاً پیامبر اسلام دلیل اصلی خود را معجزه قرآن معرفی کردند و استناد به کتاب‌های اهل کتاب به عنوان تأیید بود نه دلیل مستقل. ثانیاً آنچه اهل کتاب می‌دانستند مشخصات دقیق پیامبر در متن کتب آسمانی شان بود که قرآن می‌فرماید: «فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ»^۱، در حالیکه شما قائلید که احمد رجل یخفی و سر مکتوم و حقیقت مغفول و وصیت مختوم بوده که در دوران فترت همه اشتباه فهمیدند، و آنچه شما به آن استناد می‌کنید متن کتب آسمانی نیست بلکه جملاتی مبهم و دو پهلو و دارای چند احتمال یا چند نسخه بدل است که نمی‌تواند اطمینانی حاصل کند پس قیاسی بین این دو نیست. ثانیاً صرف رخداد حادثه در ایران یا یمن یا عراق که از نشانه‌های ظهور

نیست، از این اتفاقات خیلی در این سه کشور افتاده، بلکه حوادث مربوط به این کشورها با نشانه هایی ذکر شده که هنوز اتفاق نیافتاده است.

اما اینکه می گویند بزرگان ما چنان گفته اند، بزرگان یعنی عده ای از آنها در حالیکه این را تنها آیت الله بهجت گفته بودند نه غیر ایشان و در کلیسی که از ایشان نیز منتشر شده توضیح داده اند که منظورشان نا امید نبودن پیرمردها بوده نه اینکه از چیزی خبر داشته باشند و سخنشان از علم به نزدیک بودن ظهور پرده برداشته باشد.

اما اینکه رهبری پرچم را به امام زمان علیه السلام می دهد، این آرزوی مدافعان انقلاب ایران است که تبدیل به شایعه ای عوامانه شده و بعضی منبری ها با تطبیق خراسانی بر ایشان مطرحش کردند نه بزرگان!

اینکه بزرگان ما می دانستند در آستانه ظهور هستیم خیالی واهی است که شما به آنها نسبت می دهید زیرا در مقابل شیعیان این کلام مقدس اهل بیت علیهم السلام وجود دارد که «کذب الوقتون»^۱. پس شیعه هیچگاه از نزدیک شدن قطعی ظهور خبر نمی دهد الا اینکه علائم حتمی که اهل بیت علیهم السلام فرموده اند - نه اهل سنت - را ببیند که تا به حال ندیده است.

سؤال ۱۰. آیا ادعای آمدن یمانی به معنای تعیین کردن وقت برای

ظهور نیست؟ در حالیکه روایت داریم که: «کذب الوقتون».

مدعی: ما کی برای ظهور وقت تعیین کردیم؟ یمانی یکی از علائم ظهور

۱. الکافی ج ۱ ص ۳۶۸ ح ۲، ۳، ۵

چطور احمد اسماعیل بصری یک دفعه شد احمد الحسن یمانی؟ ۱۶۹۱

است و وقتی ائمه اطهار فرمودند هم زمان با ظهور و قیام قائم چنین علاماتی اتفاق می‌افتد، اگر این اتفاقات افتاد ما باید چه کار بکنیم؟ آیا آن علامت را باید ببینیم، بفهمیم، بشناسیم، و وظیفه خود را در قبالش عمل کنیم یا نه؟ اگر ما آن علامت را تصدیق کردیم، می‌شویم وقّات؟

به عنوان مثال حضرت فرموده: وقتی پرچم های سیاه را از سمت مشرق دیدی، حتی سینه خیز بر روی یخ به سوی آنها بشتاب چون خلیفه خدا مهدی آنجاست. خوب همه می‌دانیم که پرچم های سیاه، از نشانه های نزدیک ظهور تقریباً مصادف با ظهور امام مهدی است که اینها می‌آیند و پرچم را به دست امام مهدی می‌دهند. حال اگر من آن پرچم های سیاه را دیدم با آن اوصافی که ائمه اطهار ذکر کردند، آیا وظیفه دارم سینه خیز خودم را به آنها برسانم و به خلیفه خدا مهدی ملحق شوم که همان مهدی اول و همان یمانی است یا نه؟ اگر من به سمت آنها بشتابم، خوب شما می‌گویید: عجب؟! شما مصداق تعیین کردی؟ برای ظهور وقت تعیین کردی؟ و اگر شناسم که جهنمی شدم زیرا هر کسی از یمانی روی برگرداند، اهل آتش است. خوب بالاخره باید چه کار کرد؟

وقتی که ائمه اطهار خودشان فرمودند: خروج سفیانی و یمانی و خراسانی، در یک زمان و یک روز، به سمت کوفه است و هنگامی که اینها خروج کردند، فلان مقدار بعدش امام مهدی ظاهر می‌شود. خوب ما اگر این حدیث را بخوانیم، توقیت کردیم؟ وقّاتیم؟ خوب این را خود ائمه اطهار فرموده‌اند. پس ائمه اطهار وقّات بودند؟ نه خیر. می‌گویند قبل از اینکه علامات حتمی محقق

بشود، وقت ظهور را نمی‌دانند و به علاوه امکان بداء هم در آنها وجود دارد. ما می‌گوییم یمانی آمده، بخاطر اینکه با همان علاماتی که قرآن کریم به اهل بیت عصمت و طهارت فرمودند، با وصیت رسول الله فهمیدیم که او یمانی است، با علم آل محمد فهمیدیم که او یمانی است، با احادیث اهل بیت فهمیدیم او یمانی است، با پرچم ایشان فهمیدیم که او یمانی است، با رؤیای صادقه و ندای آسمانی و صیحه ملکوتی جبرئیل فهمیدیم که او یمانی است. اما اینکه امام مهدی کی ظهور می‌کند، ما نمی‌دانیم. حتی وقتی یمانی و خراسانی و سفیانی در فلان روز همزمان با هم به سمت کوفه خروج کردند ما نمی‌توانیم بگوییم قطعاً امام مهدی هشت ماه دیگر باید بیاید و الا ما به کل دین کافر می‌شویم؛ ابداً.

در کتاب اصول کافی حضرت می‌فرمایند: «کذب الوقتون». استدلال می‌کند که در مورد حضرت موسی بداء شد، قرار شد ۳۰ روز برود برای میقات، و خدا ۳۰ روز را بداء کرد، شد ۴۰ روز و اکثر بنی اسرائیل مرتد شدند. یعنی چنین چیزی ممکن است در مورد امر قائم آل محمد محقق بشود، لذا فرمودند: توقیت نکنید ما اهل بیتی هستیم که وقت تعیین نمی‌کنیم؛ چون بداء در آن ممکن است. پس ما وقت تعیین نمی‌کنیم ولی وقتی که یمانی با همان اوصافی که ائمه اهل بیت ذکر نمودند آمد ما وظیفه داریم در مقابل او که حجت خداست، اطاعت کنیم، تسلیم بشویم، تمکین بکنیم، همراه بشویم. حال وقتی که به سمت کوفه خروج کرد، به حسب روایات می‌شود فهمید که مثلاً فلان

چطور احمد اسماعیل بصری یک دفعه شد احمد الحسن یمانی؟ ۱۷۸۱

مقدار بعدش امام مهدی ظهور خواهد کرد اما به حسب روایات اهل بیت، حتی در آنجا هم وقت مشخص نمی‌کنیم، چون در آنجا بداء ممکن است، و اهل بیت فرمودند در مورد موسی بداء شد و در مورد ظهور و قیام ممکن است بداء حاصل شود. وظیفه ما اطاعت از خلیفه الله است. وظیفه ما تعیین وقت نیست و کسانی که تعیین وقت می‌کنند، هر کسی غیر از حجت خدا، تعیین قطعی وقت بکند و بگوید حتماً امام مهدی در فلان موقع ظهور می‌کند، دروغگو است.

در همین راستا گاهی دشمنان می‌پرسند: اگر سال‌ها پیش یمانی آمده، پس

چرا حضرت مهدی علیه السلام هنوز ظهور نکرده‌اند؟

اما روایاتی که زمان تعیین می‌کند، زمان فاصله خروج یمانی و سفیانی به سمت کوفه تا ظهور امام مهدی را بیان می‌کند. یعنی می‌گوید اینها در یک زمان به کوفه حمله ور می‌شوند، این از شرق و سفیانی از مغرب. وقتی که اینها به سمت کوفه حمله ور شدند، از آن به بعد تا ظهور امام مهدی مثلاً این قدر ماه فاصله است. این در حالیست که یمانی و سفیانی هنوز خروجی به سمت کوفه نداشته‌اند. یعنی آن اتفاقی که به عنوان یک حادثه مهم و عظیم و سرنوشت ساز در طلیعه عصر ظهور مطرح شده، هنوز اتفاق نیفتاده. پس این سؤال معنا ندارد که چرا امام مهدی نیامده.

اگر یمانی و سفیانی و خراسانی در یک زمان به سمت کوفه خروج کردند، آن وقت تازه شما می‌توانید بفرمائید اینها مثلاً هشت ماه پیش خروج کردند، چرا هنوز خبری از ظهور امام مهدی نشده؟ که تازه با توجه به روایات اهل بیت،

چون امکان بداء در زمان ظهور قائم آل محمد، حضرت محمد بن الحسن العسکری وجود دارد این سؤال هم از یک شیعه ای که تسلیم است صادر نمی شود چون حضرت فرمود: قوم موسی منتظر بودند سی روزه برگردد اما خدای متعال بداء کرد، فتنه کرد ۳۰ روز شد ۴۰ روز و آنها برگشتند به مذهب گوساله پرستی و همین اتفاق ممکن است در مورد قائم ما هم اتفاق بیفتد. دو مرتبه درباره قوم نوح، درباره عذاب قوم نوح بداء حاصل شد، مرتبه سوم اتفاق افتاد. به همین جهت دو سوم قوم و پیروان و شیعیان نوح برگشتند و کافر شدند ممکن است خدای متعال ما را این جور فتنه بکند. پس اولاً تا قبل از خروج یمانی که وقتی برای امام مهدی نمی شود تعیین کرد.

وقتی هم که یمانی و سفیانی به سمت کوفه خروج کردند، از این به بعد هم ممکن است همان فتنه که برای قوم بنی اسرائیل و قوم نوح اتفاق افتاد، برای ما هم اتفاق بیفتد. از خدای متعال مسألت می کنیم که ما را بیشتر از این مورد آزمایش های سخت قرار ندهد و رحم بکند بر ما و این شاء الله هر چه زودتر چشمان مان به جمال نورانی مهدی فاطمه روشن بشود.

جواب: من هم می دانستم ادعای ظهور یمانی ربطی به تعیین کردن وقت ندارد اما سوال را اینگونه مطرح کردم تا بینم شما چه جواب می دهید تا بطلان مبانی شما بیشتر آشکار شود.

در پاسخ به ادعاهای شما باید گفت:

اولاً بر فرض که شناخت یمانی واجب باشد، در احادیث آل محمد ﷺ

چطور احمد اسماعیل بصری یک دفعه شد احمد الحسن یمانی؟ ۱۷۳۱

تنها از خروج او سخن گفته شده نه ظهور او^۱، و طبق تصریح روایات، خروج او با خروج سفیانی همزمان خواهد بود^۲ و باز طبق تصریح روایات، خروج سفیانی شش ماه و مدت حکومتش نه ماه بیشتر طول نمی کشد^۳ و در همین نه ماه است که قائم آل محمد ظهور و خروج می نماید زیرا طبق روایات، بین ظهور تا خروج ایشان از ۲۳ رمضان تا ۱۰ محرم فاصله است یعنی سه ماه و کمتر از بیست روز.^۴

در این صورت است که اگر یمانی شناخته شود زمانی برای ظهور معین نشده است.

ثانیاً مساله واجب بودن اطاعت از یمانی تنها در یک روایت مطرح شده و قابل اثبات نیست.

ثالثاً از کجا گفتید همزمانی خروج سفیانی و یمانی به سمت کوفه است؟ طبق روایات اهل بیت محل خروج یمانی یمن است^۵ و محل خروج سفیانی

۱. پنج علامت قبل از قیام قائم خواهد بود: خروج یمانی و...: الخصال ج ۱ ص ۳۰۳ ح ۸۲

۲. الغیبة للنعمانی ص ۲۵۵

۳. الغیبة للنعمانی ص ۳۰۰

۴. الإرشاد ج ۲ ص ۳۷۹

۵. حدیث اول: کمال الدین ج ۱ ص ۳۲۸ ح ۷، حدیث دوم: کمال الدین ج ۱ ص ۳۳۱ ح ۱۶ از امام باقر علیه السلام، حدیث سوم: کفایة المتهدی ص ۶۶۱ از امام صادق علیه السلام، حدیث چهارم: عیون الحکم ص ۲۴۴ ح ۴۶۲، حدیث پنجم: الغیبة للنعمانی ص ۲۷۷ ح ۶۰، حدیث ششم: کفایة المتهدی ص ۶۴۷، حدیث هفتم: الغیبة للنعمانی ص ۳۹-۴۰، حدیث هشتم: تقریب المعارف، حدیث نهم شرح الأخبار ج ۳ ص ۳۵۹

دمشق و شامات می باشد.^۱ بله طبق یک روایت یمانی به کوفه می آید اما تصریح می کند آن کسی که زمین را پر از عدل و داد می کند غیر از یمانی است.^۲

رابعاً روایت پرچم سیاه مشرقی که خلیفه خدا مهدی در آنهاست از بیانات اهل بیت علیهم السلام نیست بلکه از منقولات اهل سنت است که اعتباری نزد شیعه ندارد.

اما اینکه در علامات حتمی امکان بداء وجود دارد، اصل امکان بداء فقط نسبت به سفیانی در تک روایتی ضعیف بیان شده اما وقوع بداء در سفیانی توسط خود ائمه علیهم السلام رد شده گشته، از جمله:

امام باقر علیه السلام در پاسخ کسی که گفت امیدوارم اجل سفیانی اجل موقوف - بداء پذیر - باشد فرمودند: نه به خدا قسم سفیانی یقیناً از محتومات است: «أنهما أجلان أجل محتوم و اجل موقوف. فقال له حمران: ما المحتوم؟ قال: الذي لا يكون غيره. قال: و ما الموقوف؟ قال: الذي لله فيه المشية. قال حمران: اني لارجوا أن يكون أجل السفیانی من الموقوف! فقال أبو جعفر عليه السلام: لا والله أنه لمن المحتوم».^۳

نیز امام صادق علیه السلام فرمودند: از محتوماتی که هیچ چاره ای از رخ دادن آن قبل قائم نیست خروج سفیانی و خسف بیداء است: «من المحتوم الذي لا بدّ ان

۱. کمال الدین ج ۱ ص ۳۲۸، الغیة للنعمانی ص ۳۰۰

۲. قبلاً به این روایت پرداخته شد.

۳. الغیة للنعمانی ص ۳۰۱ ح ۵

چطور احمد اسماعیل بصری یک دفعه شد احمد الحسن یمانی؟ ۱۷۵۱

یکون قبل القائم خروج السفیانی و خسف بالیداء»^۱.

خامساً اینکه با یکسری چیزها فهمیده اید احمد بصری همان یمانی است و آنها عبارتند از علاماتی که قرآن کریم به اهل بیت عصمت و طهارت فرمودند، وصیت رسول الله، علم آل محمد، احادیث اهل بیت، پرچم، رؤیای صادقه. من که نمی‌فهمم قرآن به اهل بیت چه علاماتی درباره احمد فرموده، وصیت شب وفات هم چهار روایات دارد که در سه روایت حرفی از دوازده مهدی زده نشده و فقط از دوازده امام سخن گفته و تنها در یک حدیث این مساله وارد شده که آن حدیث هم بالغ بر سی اشکال سندی و دلالتی دارد. اما در مورد علم احمد که کتاب هایش پر از حرفهای غلط و تحریف و تصحیف روایات است. و اما احادیث اهل بیت که روایات متواتر در شیعه و سنی می‌گویند تعداد خلفاء و ائمه و اوصیای این امت دوازده تاست.

اما پرچم که جز تاویلات سبک و نا معقول چیزی ارائه نکردید و اما رؤیای صادقه که در روایتی با چندین سند صحیح تصریح شده که حتی شأن اذان که عملی مستحب می‌باشد خیلی بالاتر از آنست که توسط خواب معرفی شده باشد چه برسد به شناخت حجت خدا که سعادت و شقاوت ابدی بشر در گرو آن است.^۲

سادساً اینکه اهل بیت وقت تعیین نمی‌کردند یعنی سال ظهور را مشخص

۱. الغیة للنعمانی ص ۲۶۴ ح ۲۶

۲. الکافی ج ۳ ص ۴۸۲ ح ۱

نمی‌کردند و این ربطی ندارد که علامات حتمی برای رخداد ظهور و قیام را بیان کنند و الا این همه روایت که روز و ماه زمان ظهور و زمان خروج قائم را بیان کرده‌اند چیست؟

سابعاً بداء همواره در زمان خود معصومی رخ می‌داده که خبر قبلی را داده بوده و خود معصوم هم رخداد بداء را تایید می‌نموده، همچنانکه بداء در میقات موسی علیه السلام در زمان خود موسی علیه السلام اتفاق افتاد اما رخ دادن بداء در زمان غیبت تنها مساوی با گمراه شدن شیعیانی است که جز روایات اهل بیت چیز دیگری در دسترس ندارند لذا قطعاً درباره علامات حتمی و زمان خروج قائم بدائی رخ نخواهد داد.

و اما در مورد تنظیم میقات قائم به میقات موسی علیه السلام باید توجه داشت که نسبت به موسی علیه السلام ابتدا و انتهای وقت کاملاً مشخص بود و اهل بیت می‌گفتند ما چنین وقتی را برای قائم بیان نمی‌کنیم چون احتمال بداء وجود دارد، اما اینکه بگویند هر وقت سفیانی به حکومت رسید بعد از نه ماه قائم قیام می‌کند وقت را به صورت روشن بیان نکرده‌اند لذا منافاتی با «کذب الوقتون» ندارد. غیر از اینکه برای موسی علامتی برای باز گشتش گذاشته نشده بود اما درباره قائم علاماتی گذاشته شده که تخلف از آنها تنها باعث حیرت و سر در گمی می‌شود و بداء در آنها امکان ندارد.

اما راجع به سوالی که مطرح کردید همانگونه که گفتم در هیچ روایتی

چطور احمد اسماعیل بصری یک دفعه شد احمد الحسن یمانی؟ ۱۷۷۱

نگفته خروج یمانی با سفیانی به سمت کوفه است و این از شرق و او از غرب بلکه این در مورد خراسانی گفته شده که او از شرق و سفیانی از غرب، پس لطفاً از خودتان چیزی در نیاورید و به اهل بیت نسبت ندهید: «الْخُرَّاسَانِيُّ وَالسُّفْيَانِيُّ هَذَا مِنَ الْمَشْرِقِ وَ هَذَا مِنَ الْمَغْرِبِ يَسْتَبِقَانِ إِلَى الْكُوفَةِ كَفَرَسِي رِهَانٍ».^۱

از طرفی آنچه در روایات آمده فقط خروج یمانی است نه ظهور و دعوت و بیعت و لشکر و خروج، همچنانکه خروج او از یمن ذکر شده نه کوفه.

۱. الغیة للنعمانی ج ۲۵۵ و ص ۲۵۹

جلسه هفتم

شما چطور اعتقاد به سیزده امام
دارید و می‌خواهید با کتاب شیخ
طوسی آن را اثبات کنید؟

سؤال ۱۱. شیخ طوسی خودش در کتاب «غیبت» می‌گوید که دوازده امام بیشتر نداریم و فرقه منحرفی وجود داشت که سیزده امامی بودند و از بین رفتند، پس باطل بوده‌اند. شما چطور اعتقاد به سیزده امام دارید و می‌خواهید با همین کتاب شیخ طوسی آن را اثبات کنید؟

مدعی: ما در عقایدمان مقلد شیخ طوسی و بزرگتر از شیخ طوسی نیستیم. ما عقایدمان را از قرآن کریم و عترت پیغمبر، محمد و آل محمد می‌گیریم.

جواب: صحبت بر سر تقلید از شیخ طوسی نیست بلکه بر سر اینست که شیخ طوسی فاصله چندانی تا عصر غیبت صغری ندارد یعنی دورانی که عقائد کلی شیعه به همان گونه که از اهل بیت رسیده بوده دست نخورده باقی مانده و شیخ طوسی با دو سه واسطه به عموم بیانات اهل بیت و عقائد صحیح شیعه اشراف داشته است. بله ممکن است در بعضی مسائل جزئی اختلاف نظر بوده باشد اما در اصلی ترین مساله اعتقادی شیعه که بحث امامت و تعداد ائمه بوده، فرض اشتباه شیخ طوسی و شیخ مفید و شیخ صدوق معنا ندارد.

غیر از اینکه منظور شما از «ما» کیست؟ اگر منظور شما تک تک مردم هستند که به خوبی می‌دانید تک تک مردم سواد مراجعه به قرآن و روایات را ندارند و کمترین تقلیدی که می‌کنند تقلید از مترجم زبان عربی است چه برسد به اینکه خبر از تخصص های لازم نسبت به قرآن و روایات داشته باشند. پس راهی جز این ندارند که به متخصصین دین شناس مراجعه کنند و تابع آنچه که

آنها بدست آورده‌اند باشند. اما در مورد تعداد ائمه، مساله تقلید و تابعیت نیست بلکه خیلی بالاتر از اینهاست زیرا تمام فرقه‌های اسلامی اعم از سنی‌ها و شیعه‌های غیر دوازده امامی در طول دوران حضور ائمه و غیبت صغری و غیبت کبری می‌دانستند که ما شیعه دوازده امامی هستیم یعنی اعتقاد به حصر تعداد ائمه علیهم‌السلام در دوازده داریم نه اینکه طبق داستانی که احمد درباره دوران فترت بافته، شیعه در دوره غیبت کبری به انحراف عقیدتی کشیده شده و مثلاً اشتباهی به جای سیزده امام به دوازده امام معتقد گشته است.

و اما اگر منظور شما از ما خودتان هستید که شما در هیچ رشته‌ای از علوم اسلامی تخصص ندارید نه تفسیر، نه حدیث نه عقائد نه تاریخ تشیع و نه رجال و درایه. در این صورت مراجعه مستقیم به قرآن و روایات اشتباه محض است. اما برای اینکه بیشتر بدانید می‌گویم شیخ طوسی در کتاب «غیبت» عقائد خودش را ننوشته بلکه به عنوان کسی که اشراف کامل بر عقائد شیعه در عصر حضور ائمه دارد این کتاب را نگاشته و اعتقاد شیعه را درباره مهدویت بیان کرده است. همچنانکه کتابی به نام *العقائد الجعفریة* در اعتقادات شیعه بر اساس روایات اهل بیت علیهم‌السلام نگاشته و در آن هیچ سخنی از مهدیین نیاورده که می‌رساند چنین عقیده‌ای نزد شیعه جایگاهی نداشته است. همچنانکه شیخ صدوق که در دوره غیبت صغری به دنیا آمده و شاگرد پدرش بوده که دوره حضور ائمه علیهم‌السلام را درک و عقائد درست را از ایشان دریافت نموده، به واسطه روایاتی که بسیاری از آنها را از پدرش نقل نموده، کتاب اعتقادات شیعه را تالیف

شما چطور اعتقاد به سیزده امام دارید و می‌خواهید با کتاب شیخ طوسی آن را اثبات کنید؟ ۱۸۳۱

کرده که هر کس در آینده آمد و خواست بداند عقائد شیعه طبق بیانات اهل بیت علیهم‌السلام چیست به این کتاب مراجعه کند و در این کتاب نیز هیچ سخنی از مهدیین زده نشده است. و از همه جالبتر، شما که ادعا می‌کنید تابع احادیث اهل بیت هستید، حدیثی از اهل بیت علیهم‌السلام وجود دارد که صریحاً تعدی کردن از دوازده امام به سیزده امام و بیشتر را باطل می‌شمرد و اتفاقاً در کتاب غیبت طوسی هم ثبت شده است: «وَقَائِلٌ يَمُرُّ بِقَوْلِهِ إِنَّهُ يَتَعَدَّى إِلَى ثَالِثَ عَشَرَ فَصَاعِداً».^۱

مدعی: اصلاً این چیزی که شیخ طوسی گفته، از قضاء حرف درستی است، زیرا پیغمبر هم در وصیتش می‌فرماید: دوازده امام - نه سیزده امام - و دوازده تا مهدی؛ پس معلوم می‌شود مقام دوازده مهدی پایین‌تر از ۱۲ تا امام است. آنها هم خلیفه خدا و حجت خدا هستند و لکن امام به معنای خاص همان ۱۲ امام هستند. و اگر پیغمبر اکرم می‌خواست بگوید ۱۳ امام، تعارف که نداشت، در وصیت شریفش می‌فرمود ۱۳ امام.

پیامبر در وصیتش تنها مهدی اول را ذکر کرد چون مهدی اول همان فرستاده و وصی امام زمان است که قبل از امام زمان می‌آید. لذا باید با وصیت احتجاج کند. اما یازده مهدی دیگر بعداً در دولت عدل الهی می‌آیند و خود امام زمان، آنها را معرفی می‌کنند.

جواب: امام به معنای عام، اصطلاحی بوده که نسبت به امت‌های گذشته

۱. الغیبة للطوسی ص ۱۷۰

کاربرد داشته اما در امت اسلام مطابق روایات رسول خدا، امام یک معنا بیشتر ندارد لذا اگر گفتند دوازده امام منظورشان امام به همان معنای واحدی است که خودشان تعریف نموده‌اند. در نتیجه اگر شیخ طوسی گفته دوازده امام و نه بیشتر یعنی امام به همان معنای واحدی که در روایات مطرح است نه دوازده امام خاص و دوازده امام عام.

از طرفی مکتب نجف صراحتاً در بعضی مکتوباتش تصریح کرده که احمد امام سیزدهم است^۱ و اتفاقاً یکی از مستمسکات مهم شما حدیث لوح جابر می‌باشد که در آن وصی دوازدهم از فرزندان حضرت زهرا علیها السلام در ردیف دیگر اوصیاء بوده و هیچ فرقی با آنها داده نشده است.

اینها به کنار، با نصوص حصر تعداد خلفاء و اوصیاء در دوازده چه می‌کنید؟ آنجا که دیگر نمی‌توانید بگویید وصی به معنای عام و به معنای خاص، خلیفه به معنای عام و به معنای خاص و البته از شما بعید نیست.

از طرفی بر چه مبنایی می‌گویید مقام مهدیین پایین تر از ائمه است؟ صرف اینکه گفته شده دوازده امام و دوازده مهدی؟ این چه دلیلی است؟ و اما اگر به روایت ابوبصیر تمسک می‌کنید که مهدیین را امام نمی‌داند خوب است ادامه اش را هم بخوانید که تصریح می‌کند مهدیین «قوم من شیعتنا»، در حالیکه اگر مهدیین از فرزندان ائمه می‌بودند می‌گفت: «قوم من أبنائنا» زیرا به قول

۱ - قائم، مهدی، تسلی دهنده، علاء سالم ص ۴۹ عنوان یازده.

شما چطور اعتقاد به سیزده امام دارید و می‌خواهید با کتاب شیخ طوسی آن را اثبات کنید؟ ۱۸۵۱

خودتان اهل بیت که با کسی تعارف ندارند.

اما اینکه بقیه مهدی‌ها در دولت عدل می‌آیند را از کجا در آوردید؟ شما که ادعا می‌کنید این وصیت عاصم از ضلال است پس چرا بقیه مهدیین را ذکر نکرد تا فرقه‌ی جدا شده از شما یعنی رایاتی‌ها با ادعای عبد الله هاشم مبنی بر اینکه مهدی دوم است گمراه نشوند؟! من می‌گویم از آنجا که شما خیلی قائل به بداء هستید ممکن است نسبت به مهدی اول هم بداء شود و مهدی دوم همان قائم باشد که عبد الله هاشم نیز همین ادعا را دارد. پس چون امکان بداء درباره قیام مهدی اول بوده حتماً پیامبر باید در وصیت عاصم از ضلال لا اقل به مهدی دوم هم تصریح می‌کردند. زیرا به قول خودتان امام صادق (ع) فرمودند: اگر ما درباره مردی از اهل بیت چیزی گفتیم و در فرزند یا فرزند فرزندش رخ داد انکار نکنید^۱ لذا امکان اینکه مهدی دوم قائم باشد و قبل از امام زمان بیاید کاملاً وجود دارد.

اینکه مهدی اول فرستاده امام زمان است را از کجای وصیت در آوردید؟ اتفاقاً طبق نص وصیت، امام زمان به هنگام وفات خلافت را به احمد می‌دهند و چون در یازده فقره قبل، وفات به معنای مرگ به کار رفته در این فقره هم معنایش همین است.

مدعی: اینها همه به کنار، اصلاً این که قائم امر جدید می‌آورد، یعنی امر

۱. الکافی ج ۱ ص ۵۳۵ ح ۱

جدید است و اگر قرار بود شیخ طوسی از آن خبر داشته باشد که دیگر نمی‌شد امر جدید. امتحان شیعه در زمان ظهور با همین امر جدید است. امر یعنی ولایت و امامت. منتها این امامت به معنای عام است، یعنی مهدیین خلیفه و حجت خدا هستند اما در حد مقام ۱۲ امام نیستند. این را خود سید احمد الحسن در کتاب متشابهات توضیح داده که مقام ۱۲ امام با مقام ۱۲ مهدی متفاوت است. همان جور که مقام امام علی با مقام پیغمبر متفاوت است. اینها در کرسی و عرش و سرادقات عرش اعظم و مقام پیغمبر اکرم که مقام فتح مبین است، مقامات متفاوتی با هم دارند. به مقام دوازده امام به طور خاص اطلاق امام کرد و گفت ۱۲ امام است. ما شیعه اثنا عشری هستیم ۱۲ امام و ۱۲ مهدی. منتها مهدی اول مقام امامت را پیدا می‌کند. این در خود احادیث آمده. خود شیخ طوسی چند تا روایت آورده که دوازده امام از نسل علی و فاطمه؛ دوازدهم امام از نسل پیغمبر و امام علی؛ پیغمبر و علی پدران این ۱۲ تا هستند. سید خودش در کتاب متشابهات توضیح داده که چرا در بعضی جاها مهدی اول را امام حساب کردند، در بعضی جاها مهدی اول را مهدی حساب کردند، نه امام. این بخاطر تفاوت جهات و حیثیات و مقام های اوست.

جواب: اینکه مهدی امر جدید می‌آورد قبول، اما امر جدید به چه

معناست؟ به معنای امامت جدید؟

روایات تصریح می‌کنند که قائم امر جدید می‌آورد نه اینکه خود قائمیش امر جدید باشد. یعنی کسی که قائم بودنش ثابت شده امر جدیدی عرضه

شما چطور اعتقاد به سیزده امام دارید و می‌خواهید با کتاب شیخ طوسی آن را اثبات کنید؟ ۱۸۸۷

می‌کند در نتیجه مراد از امر معنای امامت و ولایت نیست.

و به عبارت علمی: معیار شناخت قائم، آوردن امر جدید نیست بلکه ملاک شناختن امر جدید، آمدن قائم موعود است.

دلیل سخن ما بر اینکه اظهار امر جدید، فرع ثبوت قائمیت آن فرد می‌باشد، روایات متعددی است که آوردن امر و کتاب و سنت جدید را مفاد بیعت با قائم کنار کعبه بین رکن و مقام می‌داند، یعنی زمانیکه قائم بودن او مشخص شد و مردم می‌خواهند با وی بیعت کنند:

• قائم بین رکن و مقام با مردم بر کتاب جدیدی بیعت می‌کند: «لَكَائِي

أَنْظُرُ إِلَيْهِ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ يُبَايِعُ النَّاسَ عَلَى كِتَابٍ جَدِيدٍ».^۱

• قائم بین رکن و مقام با مردم بر امر و کتاب و برهان جدیدی بیعت

می‌کند: «لَكَائِي أَنْظُرُ إِلَيْهِ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ يُبَايِعُ النَّاسَ بِأَمْرٍ جَدِيدٍ وَ

كِتَابٍ جَدِيدٍ وَ سُلْطَانٍ جَدِيدٍ مِنَ السَّمَاءِ».^۲

بلکه بالاتر از این، آوردن امر جدید بعد از قیام و خروج است:

• اصحاب قائم در مسجد کوفه خیمه هارا بر پا می‌کنند سپس امر

جدیدی به آنها می‌رسد: «ضَرَبَ أَصْحَابُ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْفَسَاطِيطَ فِي

مَسْجِدِ كُوفَانَ ثُمَّ يُخْرِجُ إِلَيْهِمُ الْمِثَالَ الْمُسْتَأْنَفَ أَمْرٌ جَدِيدٌ».^۳

۱. الغيبة للنعمانی ص ۱۹۴ و ص ۲۶۳

۲. الغيبة للنعمانی ص ۲۶۲

۳. الغيبة للنعمانی ص ۳۱۹

- قائم ما زمانی که قیام کند مردم را مثل رسول خدا به امر جدیدی دعوت می‌کند: «إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ دَعَا النَّاسَ إِلَى أَمْرٍ جَدِيدٍ كَمَا دَعَا إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ».^۱
 - قائم به امر و کتاب و قضاء جدید قیام می‌کند: «يُقِومُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ جَدِيدٍ وَ كِتَابٍ جَدِيدٍ وَ قَضَاءٍ جَدِيدٍ».^۲
- لذا اگر یک حدیث، اشاره‌ای به زمان اظهار این امر جدید نکرد حمل بر همین روایات می‌شود: «[مِمَّا] يَسْتَأْنِفُ الدَّاعِي مَنَّا دُعَاءً جَدِيداً كَمَا دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ».^۳
- ثانیاً اینها که گفتیم همه درباره امر جدید بود، اما امر خفی، در هیچ حدیثی نیامده که قائم یا مهدی علیه السلام امری خفی می‌آورد: «يَأْتِي بِأَمْرِ خَفِيِّ» - و این از عدم دقت پیروان احمد است - بلکه روایات متعدد می‌گویند مهدی به امر خفی هدایت می‌شود، چون «مهدی» اسم مفعول است و راوی هم از وجه تسمیه به همین صیغه می‌پرسد:
- وجه تسمیه مهدی اینست که به امری مخفی هدایت می‌شود: «إِنَّمَا سُمِّيَ الْمَهْدِيُّ مَهْدِيًّا لِأَنَّهُ يُهْدَى إِلَى أَمْرِ خَفِيٍّ».^۴

۱. الغيبة للنعمانی ص ۳۲۱ ح ۱

۲. الغيبة للنعمانی ص ۲۳۳ ح ۱۹

۳. الغيبة للنعمانی ص ۳۲۱ ح ۲

۴. الغيبة للنعمانی ص ۲۳۷

شما چطور اعتقاد به سیزده امام دارید و می‌خواهید با کتاب شیخ طوسی آن را اثبات کنید؟ ۱۸۹۱

و اینکه آن امر خفی، همان وصیت به مهدیین و دوئیت قائم و عقاید احمد بصری باشد، صرف ادعاست که دلیل روایی برایش وجود ندارد، بلکه بر عکس در روایاتی این امر خفی، علم غیب حضرت معرفی شده است:

الف) مهدی فقط از این جهت مهدی نامیده شده که به امر مخفی هدایت می‌شود حتی تا این حد که دنبال مردی می‌فرستد که مردم از او گناهی سراغ ندارند پس او را می‌کشد و حتی تا این حد که کسی در خانه اش حرفی می‌زند و می‌ترسد که دیوار بر او گواهی دهد: «إِنَّمَا سَمِّيَ الْمَهْدِيَّ لِأَنَّهُ يَهْدِي إِلَى أَمْرِ خَفِي، حَتَّى أَنَّهُ يَبْعَثُ إِلَى رَجُلٍ لَا يَعْلَمُ النَّاسُ (به و أهل الكوفة أَن) لَهُ ذَنْبًا فَيَقْتُلُهُ، حَتَّى أَنَّ أَحَدَهُمْ يَتَكَلَّمُ فِي بَيْتِهِ فَيَخَافُ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْهِ الْجِدَارُ».^۱

ب) مهدی فقط برای این مهدی نامیده شده که به امر مخفی هدایت می‌شود، به آنچه مردم در سینه دارند هدایت می‌شود، دنبال مردی می‌فرستد و او را می‌کشد و کسی نمی‌داند چرا او را کشته است: «إِنَّمَا سَمِّيَ الْمَهْدِيُّ مَهْدِيًّا لِأَنَّهُ يُهْدَى لِأَمْرِ خَفِيٍّ، يُهْدَى لِمَا فِي صُدُورِ النَّاسِ، يَبْعَثُ إِلَى الرَّجُلِ فَيَقْتُلُهُ لَا يَدْرِي فِي أَيِّ شَيْءٍ قَتَلَهُ».^۲

ج) پرسیدم برای چه ایشان مهدی نامیده شده؟ فرمود: چون او به امر مخفی هدایت می‌کند سراغ مردی از اصحابش می‌فرستد که کسی از او گناهی

۱. سرور أهل الإيمان ص ۱۱۲

۲. دلائل الإمامة ص ۴۶۶

ندیده و او را می‌کشد: «لَا يَشَيْءُ سُمِّيَ الْمَهْدِيَّ قَالَ لِأَنَّهُ يَهْدِي لِأَمْرِ خَفِيٍّ يَبْعَثُ إِلَى الرَّجُلِ مِنْ أَصْحَابِهِ لَا يُعْرِفُ لَهُ ذَنْبٌ فَيَقْتُلُهُ».^۱

البته در این نسخه «يَهْدِي لِأَمْرِ» به صیغه معلوم آمده، ولی تفسیری کرده که با صیغه مجهول می‌سازد و ربطی هم به ادعای احمد بصری ندارد. و نیز در روایات دیگر، آن امر خفی اظهار تورات و انجیل اصلی از غار انطاکیه و خروج گنج‌های مخفی معرفی شده است:

الف) مهدی فقط از این جهت مهدی نامیده شده که به امر مخفی هدایت می‌کند او تورات و سائر کتب خدا را از غار انطاکیه خارج نموده و بین اهل هر کتاب طبق همان کتاب حکم می‌نماید، و گنج‌های زمین را خارج می‌کند: «إِنَّمَا سُمِّيَ الْمَهْدِيَّ لِأَنَّهُ يَهْدِي لِأَمْرِ خَفِيٍّ يَسْتَخْرِجُ التَّوْرَةَ وَ سَائِرَ كُتُبِ اللَّهِ مِنْ غَارِ بَانْطَاكِيَّةَ فَيَحْكُمُ بَيْنَ أَهْلِ التَّوْرَةِ بِالتَّوْرَةِ وَ بَيْنَ أَهْلِ الْإِنْجِيلِ بِالْإِنْجِيلِ وَ بَيْنَ أَهْلِ الزَّبُورِ بِالزَّبُورِ وَ بَيْنَ أَهْلِ الْفُرْقَانِ بِالْفُرْقَانِ وَ تُجْمَعُ إِلَيْهِ أَمْوَالُ الدُّنْيَا كُلُّهَا مَا فِي بَطْنِ الْأَرْضِ وَ ظَهَرِهَا فَيَقُولُ لِلنَّاسِ تَعَالَوْا إِلَى مَا قَطَعْتُمْ فِيهِ الْأَرْحَامَ وَ سَفَكْتُمْ فِيهِ الدَّمَاءَ وَ رَكِبْتُمْ فِيهِ مَحَارِمَ اللَّهِ فَيُعْطَى شَيْئاً لَمْ يُعْطَ أَحَدٌ كَانَ قَبْلَهُ».^۲

در این نسخه نیز «یهدی» معلوم ثبت شده، اما اولاً همین متن در غیبت نعمانی و بحار الانوار به صورت مجهول ضبط شده و ثانیاً تفسیری که از امر

۱. الخرائج ج ۲ ص ۸۶۲

۲. علل الشرائع ج ۱ ص ۱۶۱ ح ۲

شما چطور اعتقاد به سیزده امام دارید و می‌خواهید با کتاب شیخ طوسی آن را اثبات کنید؟ ۱۹۱۱

خفی می‌کند با صیغه مجهول می‌سازد، و البته باز ربطی به ادعای احمد ندارد.

ب) مهدی فقط از این جهت مهدی نامیده شده که به امر مخفی هدایت می‌شود و تورات و سائر کتب خدا را از غار انطاکیه خارج می‌نماید: «إِنَّمَا سُمِّيَ الْمَهْدِيُّ مَهْدِيًّا لِأَنَّهُ يُهْدَى إِلَى أَمْرِ خَفِيٍّ وَيَسْتَخْرِجُ التَّوْرَةَ وَ سَائِرَ كُتُبِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ غَارٍ بِأَنْطَاكِيَّة».^۱

ج) و نعیم بن حماد نقل کرده: مهدی فقط به این علت مهدی نامیده شده که چون او به اسفار تورات هدایت می‌شود و آنها را از کوه‌های شام بیرون می‌آورد و جماعت کثیری از یهود بخاطر آن کتابها به او ایمان می‌آورند: «إِنَّمَا سُمِّيَ الْمَهْدِيُّ؛ لِأَنَّهُ يُهْدَى إِلَى أَسْفَارِ مِنَ أَسْفَارِ التَّوْرَةِ يَسْتَخْرِجُهَا مِنْ جِبَالِ الشَّامِ، يَدْعُو إِلَيْهَا الْيَهُودَ، فَيَسْلَمُ عَلَى تِلْكَ الْكُتُبِ جَمَاعَةٌ كَثِيرَةٌ».^۲

و همچنین طبق روایت شیخ طوسی مهدی به یک امر خفی هدایت نشده، بلکه سخن از همه امور مخفی است: پرسیدم به چه علت ایشان مهدی نامیده شده؟ فرمود: چون به همه امور مخفی هدایت می‌شود: «لِأَيِّ شَيْءٍ سُمِّيَ الْمَهْدِيُّ قَالَ لِأَنَّهُ يُهْدَى إِلَى كُلِّ أَمْرٍ خَفِيٍّ».^۳

بله در روایتی چنین آمده که مهدی به امری هدایت می‌کند که جمهور از آن گمراه شده‌اند: «إِذَا قَامَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَعَا النَّاسَ إِلَى الْإِسْلَامِ جَدِيداً وَ هَدَاهُمْ

۱. الغيبة للنعماني ص ۲۳۷

۲. الفتن ص ۲۵۱

۳. الغيبة للطوسي ص ۴۷۱

إِلَى أَمْرٍ قَدْ دُثِرَ فَضْلٌ عَنْهُ الْجُمْهُورُ وَإِنَّمَا سُمِّيَ الْقَائِمُ مَهْدِيًّا لِأَنَّهُ يَهْدِي إِلَى أَمْرٍ قَدْ ضَلُّوا عَنْهُ وَ سُمِّيَ بِالْقَائِمِ لِقِيَامِهِ بِالْحَقِّ^۱، ولی هر آشنای به حدیث می‌داند مراد از «جمهور» در روایات، اهل سنت هستند نه شیعه، و سنی‌ها از اصل امامت گمراه شده‌اند نه ۱۲ مهدی؛ غیر از اینکه متن همین روایت در نقل نسخه‌های متعدد به صورت مجهول ثبت شده: «يُهْدَى إِلَى أَمْرٍ مَضْلُولٍ عَنْهُ»^۲ که مساله هدایت شدن امام مهدی به امر مضلول مطرح است نه هدایت کردن.

اما نسبت به روایات دوازده امام از نسل علی و فاطمه یا پیامبر و علی، باید گفت عموم این روایات در کنار کم بودن تعدادشان، از نظر سند و دلالت مخدوش بوده و دارای نسخه بدل هستند اما شما با بی‌توجهی کامل، به هر نسخه‌ای که مطابق اعتقاداتان هست تمسک می‌کنید.

سؤال ۱۲. طبق حدیث وصیت، مهدیین و احمد امام نیستند پس چطور شما آنها را امام می‌دانید؟

مدعی: اولاً اگر امام نیستند، پس چطور حضرت رسول فرمودند امام زمان خلافت و وصیت را به او تسلیم کند: «فليُسلِمها إلى ابنه اول المقربين»؟ کسی که متن حدیث وصیت را نگاه کند، متوجه می‌شود که این حرف غلطی است. ثانیاً این همه حدیث در کتاب کافی، غیبت طوسی و منابع متعدد دیگر داریم که می‌گوید ۱۲ امام از نسل علی و فاطمه، همچنین حدیث لوح فاطمه زهرا که

۱. الإرشاد ج ۲ ص ۳۸۳

۲. إعلام الوری ص ۴۶۱

شما چطور اعتقاد به سیزده امام دارید و می‌خواهید با کتاب شیخ طوسی آن را اثبات کنید؟ ۱۹۳۱

خیلی روشن تر می‌گوید ۱۲ نفر از اولاد فاطمه، خوب امام علی که از اولاد فاطمه نبوده، و حدیث می‌گوید دوازده نفر از اولاد فاطمه بودند که آخری آنها قائم بود و ۳ تا محمد داخل این اسم‌ها بود، ۳ تا علی بود. یعنی چه؟ یعنی اسم مقدس امام علی بن ابی طالب جزء ۱۲ امام از نسل فاطمه نبوده چون مقام او بالاتر از ۱۲ امام است.

بنابراین این که به مهدی اول و دیگر مهدیین امام می‌گوییم، علتش واضح است ولی شما می‌خواهید انکار و اضمحلات کنید.

جواب: درباره حدیث وصیت باید دانست که ضمیر «ها» در «فلیسلمها» یا به وصیت بر می‌گردد و یا به خلافت و به هر کدام که برگردد ربطی به امامت ندارد زیرا درست است که خلافت و وصایت در دوازده امام ملازم با امامت است اما از آنجا که خود حدیث وصیت بین امامت و مهدویت فرق گذاشته و گفته دوازده امام و سپس دوازده مهدی متوجه می‌شویم که وصایت و خلافت مهدیین تلازمی با امامت ندارد. غیر از اینکه تسلیم وصایت یا خلافت تنها درباره مهدی اول بیان شده و درباره دیگر مهدیین سخنی گفته نشده تا مورد بحث قرار گیرد.

بماند که تک حدیث وصیت با احادیث فراوان حصر عدد اوصیاء و خلفاء اسلام در ۱۲ تعارض دارد و قابل اثبات نیست.

و این سخن تازه در صورت قبول قرائت متعارف حدیث وصیت است و الا همانطور که بعداً توضیح خواهیم داد طبق نسخه بدل حدیث وصیت و همچنین

طبق تفسیر جدیدی از حدیث وصیت، مهدیین همان دوازده امام هستند و چیزی به نام بیست و چهار وصی وجود خارجی ندارد.
و اما حدیث لوح، بارها توضیح داده ایم که حدیث لوح دارای چهار نسخه می باشد:

نسخه ۱ از ابو السفاتج: اوصیاء ۱۲ نفرند که اولینشان علی بن ابی طالب و ۱۱ نفر دیگر از فرزندان حضرت زهرا می باشند که آخرینشان قائم است و نام سه نفرشان محمد و نام چهار نفرشان علی است (سه محمد: امام محمد باقر، امام محمد جواد، و امام دوازدهم، و چهار علی: امام اول و چهارم و هشتم و دهم علیه السلام):

«لَوْحٌ يَكَادُ ضَوْؤُهُ يَغْشَى الْأَبْصَارَ وَ فِيهِ اثْنَا عَشَرَ اسْمًا ثَلَاثَةٌ فِي ظَاهِرِهِ وَ ثَلَاثَةٌ فِي بَاطِنِهِ وَ ثَلَاثَةٌ أَسْمَاءٌ فِي آخِرِهِ وَ ثَلَاثَةٌ أَسْمَاءٌ فِي طَرَفِهِ فَعَدَدْتُهَا فَإِذَا هِيَ اثْنَا عَشَرَ قُلْتُ أَسْمَاءٌ مِنْ هَؤُلَاءِ قَالَتْ هَذِهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ أَوَّلُهُمْ ابْنُ عَمِّي وَ أَحَدُ عَشَرَ مِنْ وَلَدِي آخِرُهُمُ الْقَائِمُ قَالَ جَابِرٌ فَرَأَيْتُ فِيهِ مُحَمَّدًا مُحَمَّدًا مُحَمَّدًا فِي ثَلَاثَةِ مَوَاضِعَ وَ عَلِيًّا عَلِيًّا عَلِيًّا فِي أَرْبَعَةِ مَوَاضِعَ».

نسخه ۲ از ابو الجارود: اوصیاء ۱۲ نفرند و بدون اینکه اشاره کند چند نفرشان از نسل حضرت زهرا هستند نام سه نفرشان محمد و نام چهار نفرشان علی است:

«لَوْحٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ فَعَدَدْتُ اثْنِي عَشَرَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ وَ أَرْبَعَةٌ مِنْهُمْ عَلِيٌّ».

شما چطور اعتقاد به سیزده امام دارید و می‌خواهید با کتاب شیخ طوسی آن را اثبات کنید؟ ۱۹۵۱

نسخه ۳ از ابو الجارود: اوصیاء ۱۲ نفرند از اولاد حضرت زهرا که نام سه نفرشان محمد و نام چهار نفرشان علی بوده (که به علاوه امام علی علیه السلام می‌شوند ۱۳ تا):

«لَوْحٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وَلَدِهَا فَعَدَدْتُ اثْنَيْ عَشَرَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ وَأَرْبَعَةٌ مِنْهُمْ عَلِيُّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ».

نسخه ۴ از ابو الجارود: اوصیاء ۱۲ نفرند از اولاد حضرت زهرا که نام سه نفرشان محمد و نام سه نفرشان علی بوده (که به علاوه امام علی علیه السلام می‌شوند ۱۳ تا):

«لَوْحٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وَلَدِهَا فَعَدَدْتُ اثْنَيْ عَشَرَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ عليه السلام ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ وَثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ عَلِيٌّ».

خوب ما اگر نتوانیم از میان این نسخه‌های مختلف، نسخه صحیح را بیابیم همه این نسخه‌ها نسبت به مورد اتفاق یعنی اصل دوازده وصی حجتند اما نسبت به مورد اختلاف یعنی اینکه همه این اوصیاء از فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام هستند یا اینکه سه نفرشان علی نام داشته‌اند از حجیت می‌افتند و البته نمی‌توان یک نسخه را به دلخواه خود انتخاب کرده و بقیه را کنار گذاشت.

اما در اینجا نسخه صحیح قابل تشخیص است: زیرا نسخه اول و دوم مخالفی با هم در تعداد اوصیاء و سه محمد و چهار علی ندارند و فقط نسخه اول تذکر می‌دهد اوصیاء از فرزندان حضرت زهرا ۱۱ نفرند که این همان عقیده شیعه است.

و اما نسخه سوم هم که می‌گوید اوصیاء ۱۲ نفر از اولاد حضرت زهرا علیها السلام بودند این را هم گفته که چهار نفر از آنان علی نام داشتند در حالیکه در میان فرزندان حضرت زهرا علیها السلام فقط سه نفر به نام علی هستند، لذا تنها راهی که برای درست شدن مضمون روایت وجود دارد اینست که بگوییم حضرت علی علیه السلام هم جزو همان اوصیاء دوازده‌گانه می‌باشند که چون غالب آنها یعنی ۱۱ نفرشان از فرزندان حضرت زهرا علیها السلام بوده‌اند از باب تغلیب، همه جزء فرزندان ایشان معرفی شده‌اند.

همچنانکه در روایتی، حضرت پیامبر امام علی علیه السلام را از باب تغلیب جزء فرزندان خود دانسته و فرموده‌اند: بعد از من امامانی از نسل من می‌باشند به تعداد نقباء بنی اسرائیل که اولینشان علی بن ابی طالب است:

«يَكُونُ بَعْدِي أَيْمَةٌ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَوَّامُونَ بِالْقِسْطِ كَعَدَدِ نُقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَوَّلُهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَهُوَ الْإِمَامُ وَ الْخَلِيفَةُ بَعْدِي وَ تِسْعَةٌ مِنَ الْأَيْمَةِ مِنْ صُلْبِ هَذَا وَ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى صَدْرِي وَ الْقَائِمُ تَأْسِعُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ فِي آخِرِ الزَّمَانِ»^۱

لذا با این بررسی متوجه می‌شویم نسخه چهارم دچار تصحیف شده و چهار علی را اشتباهاً سه علی بیان کرده، و آنچه حجت می‌باشد همان متن سه نسخه اول است.

غیر از اینکه هر سه بزرگوار ناقل این نسخه (یعنی شیخ کلینی و شیخ

شما چطور اعتقاد به سیزده امام دارید و می‌خواهید با کتاب شیخ طوسی آن را اثبات کنید؟ ۱۹۷۱

صدوق و شیخ طوسی)، آن را در باب حصر عدد ائمه در ۱۲ آورده و در این راستا به آن استدلال کرده‌اند که توجه به این نکته، رخداد تصحیف را در آن قطعی می‌کند.

همچنین شیخ طوسی روایت دیگری از لوح جابر نقل می‌کند که در آن تصریح شده نام امام علی (علیه السلام) هم در میان آن لوح بوده و آخرین وصی، فرزند امام حسن عسکری (علیه السلام) می‌باشد.^۱ و اینها همه در کنار روایات فراوانی است که عدد ائمه و اوصیا را دوازده نفر می‌داند و بطلان نسخه چهارم را آشکار می‌نماید.

اما احمد الحسن با بستن چشم خود بر همه آنچه گفته شد، بدون هیچ دلیلی نسخه چهارم را انتخاب نموده و می‌گوید: ضمیر «ثلاثة منهم علی» به فرزندان حضرت زهرا می‌خورد لذا طبق حدیث لوح، تعداد اوصیاء از فرزندان حضرت زهرا ۱۲ نفر می‌باشند که سه نفرشان علی نام دارند، و با خود امام علی (علیه السلام) می‌شوند ۱۳ نفر و من همان سیزدهمین هستم.

ولی در اینجا نکات مهمی - غیر از آنچه گفته شد - وجود دارد که وی از آنها غفلت نموده است:

الف) راوی نسخه‌های (ب) و (ج) و (د) یک نفر به نام ابوالجارود است یعنی او در دو نسخه گفته چهار نفر از اوصیاء علی نام داشته‌اند و در یک نسخه گفته سه نفر، و دو نقل بر یک نقل برتری دارد.

(ب) ابو الجارود رئیس فرقه زیدیه است که نزد شیعه اعتباری ندارد، و احتمال دارد که چون قائل به امامت زید بوده، نسخه را طوری نقل کرده که زید هم جزء اوصیاء پیامبر تلقی شود.

(ج) در نسخه های (ج) و (د) این جابر است که می گوید لوح درباره نام اوصیاء از فرزندان حضرت زهرا علیها السلام بوده که ۱۲ نفر بودند، اما در نسخه (الف) این حضرت زهرا هستند که می گویند لوح درباره همه اوصیاء است که ۱۱ نفر از فرزندان منند، و معلوم است که بین برداشت جابر و تصریح خود حضرت، کدام صحیح می باشد.

(د) در این نسخه ها نام تک تک اوصیاء گفته نشده، در حالیکه در چند نسخه دیگر از لوح جابر با چند سند نام تک تک ایشان ثبت شده است که ۱۱ نفرشان از اولاد حضرت زهرا علیها السلام می باشند:

الف) «لَوْحاً أَخْضَرَ... فَقَالَتْ هَذَا اللَّوْحُ أَهْدَاهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى رَسُولِهِ ص فِيهِ اسْمُ أَبِي وَاسْمُ بَعْلِي وَاسْمُ ابْنِي وَاسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وَلَدِي... فَضَلْتُ وَصِيكَ عَلَى الْأَوْصِيَاءِ وَأَكْرَمْتُكَ بِشَبْلِيكَ بَعْدَهُ وَبِسَبْطِيكَ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ... وَ... عَلِيِّ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ... وَابْنَهُ مُحَمَّدٌ... جَعْفَرٌ... انْتَجَبْتُ بَعْدَهُ مُوسَى... عَلِيٌّ... لَا تُقَرَّنَ عَيْنِيهِ بِمُحَمَّدٍ ابْنِهِ وَخَلِيفَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ... وَأَخْتِمُ بِالسَّعَادَةِ لِابْنِهِ عَلِيٍّ... أَخْرِجْ مِنْهُ... الْحَسَنَ ثُمَّ اكْمِلْ ذَلِكَ بِابْنِهِ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ... أُولَئِكَ أَوْلِيَائِي حَقًّا بِهِمْ أَدْفَعُ كُلَّ فِتْنَةٍ... أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ».

شما چطور اعتقاد به سیزده امام داریدومی خواهید با کتاب شیخ طوسی آن را اثبات کنید؟ ۱۹۹۱

این روایت را کلینی، صدوق، مفید، نعمانی و شیخ طوسی نیز در کتاب غیبت ثبت کرده است.^۱

ب) «صَحِيفَةُ بَيْضَاءٍ مِنْ دُرَّةٍ ... قَالَتْ فِيهَا أَسْمَاءُ الْأَيْمَةِ مِنْ وَلَدِي ... فَإِذَا أَبُو الْقَاسِمِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْمُصْطَفَى أُمُّهُ أَمْنَةُ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ الْمُزَنِيُّ أُمُّهُ فَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدِ بْنِ هَاشِمٍ بْنُ عَبْدِ مَنَافٍ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَرُّ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ التَّقِيِّ أُمُّهُمَا فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ أَبُو مُحَمَّدٍ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْعَدْلُ أُمُّهُ شَهْرَبَانُو بِنْتُ يَزْدَجَرْدَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ أُمُّهُ أُمُّ عَبْدِ اللَّهِ بِنْتُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقُ وَ أُمُّهُ أُمُّ فَرَوَةَ بِنْتُ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي بَكْرٍ أَبُو إِبْرَاهِيمَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ أُمُّهُ جَارِيَةٌ اسْمُهَا حَمِيدَةُ الْمُصَفَّاءُ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا أُمُّهُ جَارِيَةٌ اسْمُهَا نَجْمَةُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الزَّكِيُّ أُمُّهُ جَارِيَةٌ اسْمُهَا خَيْرُزَانُ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الْأَمِينِ أُمُّهُ جَارِيَةٌ اسْمُهَا سَوْسَنُ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الرَّفِيقُ أُمُّهُ جَارِيَةٌ اسْمُهَا سَمَانَةُ وَ تَكْنَى أُمُّ الْحَسَنِ أَبُو الْقَاسِمِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ هُوَ حُجَّةُ اللَّهِ الْقَائِمُ أُمُّهُ جَارِيَةٌ اسْمُهَا نَرْجِسُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ».^۲

ج و د) صاحب کفایة الأثر، و شیخ طوسی در امالی دو نسخه دیگر از این

۱. الکافی ج ۱ ص ۵۲۷ ح ۳، عیون أخبار الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۴۲، کمال الدین ج ۱ ص ۳۰۹، الاختصاص ص ۲۱۰، الغيبة للنعمانی ص ۶۲، الغيبة للطوسی ص ۱۴۴

۲. عیون أخبار الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۴۰

لوح را نقل نموده‌اند.^۱

و اگر از همه اینها بگذریم، آیا اصلاً معقول است که در لوح اوصیاء، نام ابو الأئمه و أفضل الأوصیاء امیر المومنین علیه السلام نیامده و فقط به نام اوصیاء از اولاد اکتفا شده باشد؟ در حالیکه ایشان سر سلسله اوصیاء هستند و اصلاً وصایت رسول خدا با ایشان آغاز می‌شود؛ مخصوصاً با توجه به اینکه رسول خدا هر کجا می‌خواستند اوصیاء بعد از خود را معرفی کنند ابتدا نام علی علیه السلام را به زبان جاری نموده و ایشان را با القاب و ویژگی‌های برجسته می‌ستودند!

اما از همه اینها که بگذریم در حدیث لوح هم سخنی از امامت به میان نیامده بلکه تنها بحث وصایت مطرح است که از ضمیمه آن به حدیث وصیت دوباره ثابت می‌شود که مهدیین امام نیستند. و بر فرض که اصلاً حدیث لوح بر امامت مهدی اول دلالت کند ربطی به دیگر مهدیین ندارد و چیزی برای آنها اثبات نمی‌کند.

مدعی: به نظر سید احمد نسخه درست حدیث لوح همانست که قرائت کردم چون مطابق حدیث وصیت است. اما همانطور که گفتم احادیث امامت مهدیین بیش از این حرفهاست بگونه‌ای که با سخنان باطل شما حق پوشانده نمی‌شود. به عنوان مثال در صلوات ابوالحسن ضرب اصفهانی آمده: «اللهم صل علی ولیک و ولایة عهدک و الأئمة من ولده: خدایا صلوات بفرست بر ولایت حضرت ولی عصر و ولی عهد های او و امامان از نسل او»؛ پس مهدیین امام هستند.

۱. کفایة الأثر ص ۱۹۶، الأملی للطوسی ص ۲۹۱-۲۹۲ ح ۱۳

شما چطور اعتقاد به سیزده امام دارید و می‌خواهید با کتاب شیخ طوسی آن را اثبات کنید؟ ۱۲۰۱۲

جواب: ما قبلاً جواب این صلوات را به تفصیل بیان کردیم اما شما باز دوباره آن را تکرار می‌کنید! و من هم مجبورم تکرار کنم:

به چه دلیلی کلمه «ولیک» را به حضرت ولی عصر ترجمه کردید؟ از کجای این زیارت در می‌آید که مراد از «وَلِيكَ» امام دوازدهم می‌باشد تا عبارت «وَالْأَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِهِ» به فرزندان ایشان تفسیر شود؟ ما می‌گوییم منظور از «ولیک» حضرت امیرالمومنین و مراد از «الائمه من ولده» نیز یازده امام از نسل ایشان می‌باشد، و برای این برداشت نیز روایات فوق متواتر درباره حصر ائمه در دوازده نفر را داریم. پس اینقدر تکرار نکنید که در صلوات ضراب اصفهانی تصریح به ائمه از فرزندان قائم شده. نخیر این چیزی است که شما بدون هیچ دلیلی فقط ادعا می‌کنید.

اما غیر از این، مساله دیگری را درباره صلوات ضراب اصفهانی باید دانست و آن اینکه:

اولاً شبیه همین متن در زیارت نامه دیگری در همان متن و همان صفحه به جای «من ولده» لفظ «من بعده» آمده: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى وُلَاةِ عَهْدِهِ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ» یعنی امامان بعد از امام دوازدهم که منطبق بر ائمه رجعت است.

و از آنجا که تصحیف لفظ «ولده» و «بعده» کاملاً قریب الوقوع می‌باشد نمی‌توان به نسخه زیارت اول اعتماد کرد و گفت که از نسل امام دوازدهم امامان دیگری خواهند بود.

ثانیاً این زیارت نامه توسط یک پیرزن نا شناس از مردی که نگفته کیست و

راوی گمان کرده امام زمان است بدست ما رسیده، حال آیا می‌توان دین خود را از چنین زیارت نامه‌ای گرفت؟!

اینها به کنار، در ابتدای این زیارت تصریح شده که حکمت صدور آن، صلوات بر تک تک ائمه و نام بردن ایشان است، و بعد، تنها کسانی که به عنوان آل محمد نام می‌برد شخص دوازده امام هستند، و چون هیچ کس دیگری را نام نمی‌برد متوجه می‌شویم مراد از «وَالْأَئِمَّةُ مِنْ وَلَدِهِ» در فقرات بعدی، همین دوازده امام می‌باشند که یازده نفرشان از فرزندان امام اول هستند، و غیر ایشان امامی نیست.

و با این بیان روشن می‌شود که بر خلاف توهم پیروان احمد، اصلاً این صلوات دلیل و نصی صریح بر عدم وجود امامی جز این ۱۲ امام مذکور در صلوات است.

اینها همه به کنار، در حدیث ابوبصیر تصریح شده که مهدیین امام نیستند. مدعی: متن حدیث ابوبصیر اینست که به امام صادق علیه السلام عرض می‌کند: از پدرت شنیدم که فرمود: بعد از قائم دوازده تا مهدی‌اند. حضرت فرمود: «پدرم فرمود: دوازده مهدی، و نگفت دوازده تا امام؛ بلکه آنها قومی از شیعیان ما هستند که مردم را به ولایت ما و شناخت حق ما دعوت می‌کنند». خوب ما اگر دنبال بهانه بنی اسرائیلی گرفتن نباشیم و دنبال فهم احادیث و کلمات اهل بیت باشیم بین این دو دسته روایت جمع می‌کنیم، لذا می‌گوییم: اولاً اگر مهدیین هیچ کاره‌اند و امام و خلیفه و حجت نیستند و صرفاً یک شیعیان خوبی‌اند، چرا

شما چطور اعتقاد به سیزده امام دارید و می‌خواهید با کتاب شیخ طوسی آن را اثبات کنید؟ ۱۲۰۳۱

پیغمبر اکرم اسمشان را در وصیت به عنوان اوصیای پیغمبر می‌آورد؟ چون فقط آدم‌ها یا علمای خوبی‌اند؟ این چه معنایی دارد؟ اگر اینها امام نیستند چرا در این احادیث متعدد بر مهدیین امام اطلاق شده است؟

اما اینکه پیغمبر بین ائمه و مهدیین فرق گذاشته پاسخش خیلی روشن است. اینها حجت خدا هستند و لکن نه آن امام به معنای خاص ۱۲ امام که مخصوص خودشان است و ابراهیم و انبیاء و مهدیین به آن مقام نرسیده‌اند. چون امام در آن مرتبه خاصی که خود سید احمد الحسن (علیه السلام) در کتاب متشابهاً توضیح داده، در مرتبه خاصی که ائمه اطهار در مقام عرش هستند، مهدیین در آن مقام نیستند. زیرا ۱۲ امام یک مقام خاصی دارند که در آن مقام ۱۳ تا و بیشتر و کمتر نمی‌شوند، و این یک مسأله روشنی است.

خداوند متعال در مورد حضرت ابراهیم می‌گوید: «إني جاعلك للناس اماماً: من تو را امام مردم قرار دادم»؛ این یعنی چه؟ یعنی اگر شما ایشان را قبول نکنی، می‌شوی ۱۳ امامی؟ نه. قرآن درباره ابراهیم می‌گوید: «إِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ» که اهل بیت فرمودند: «من شيعته، یعنی شيعه أمير المؤمنين: ابراهیم یکی از شیعیان أمير المؤمنين است». حالا یکی ممکن است بگوید: چطور می‌شود ابراهیم، هم از شیعیان امام علی باشد و هم خودش امام باشد؟ اما منافات ندارد. همچنانکه در حدیث ابوبصیر در مورد مهدیین حضرت می‌فرمایند: «آنها از شیعیان ما هستند»، اما در عین حال امام هم هستند و اصلاً ابراهیم چون از شیعیان أمير المؤمنين بوده واقعاً، لذا بخاطر همین شده امام.

جواب: وقتی در حدیث ابوبصیر تصریح شده که اینها امام نیستند و ضمیر «فلیسمها» نیز به وصایت یا خلافت می‌خورد وجه جمعش به اینست که مهدیین بر فرض ثبوت، خلافت و وصایت ظاهری دارند و فاقد مقام معنوی امامت می‌باشند، و الا بین حدیث ابوبصیر و حدیث وصیت تعارض وجود دارد و قابل جمع نیست. اما اینکه چرا پیامبر در وصیتشان از مهدیین یاد کرده‌اند و گفته‌اند که بعد از دوازده امام دوازده مهدی خواهد بود امامتی برای آنها ثابت نمی‌کند و همانگونه که گفته شد، خلافت و حکومت ظاهری آنها برای ذکرشان کفایت می‌کند.

حال وقتی که امامت مهدیین منتفی شد، دیگر آنها نمی‌توانند حجت خدا باشند زیرا طبق تصریح روایت امام کاظم علیه السلام حجت های ظاهری خدا سه دسته بیشتر نیستند: پیامبران مرسل، پیامبران غیر مرسل و ائمه: «إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ حُجَّةَ ظَاهِرَةٍ وَ حُجَّةَ بَاطِنَةٍ فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالْأَئِمَّةُ ع»^۱ اما اینکه در روایات دیگر نیز بر مهدیین امام تلقی شده و آنها امام به معنای عام هستند ادعایی بیش نیست و هر روایتی شما ذکر کنید به حول و قوه الهی جوابش را می‌دهیم.

اگر این حرفهایی که شما از خودتان در آوردید - که مهدیین امام به معنای عام هستند - درست بود ائمه خیلی راحت بیان می‌کردند که مهدیین امام هستند

شما چطور اعتقاد به سیزده امام داریدومی خواهید با کتاب شیخ طوسی آن را اثبات کنید؟ ۱۲۰۵۱

اما نه به معنایی که ما امام هستیم همچنانکه در مورد خداوند متعال فرمودند: خدا شئی هست اما نه مانند دیگر اشیاء: «إِنَّهُ شَيْءٌ لَا كَالْأَشْيَاءِ»^۱. پس مشخص است که چیزی به عنوان امام عام و امام خاص در امت اسلام نداریم و تمام روایاتی که درباره امامت مهدیین ادعا می‌کنید نیز جواب داده شده است.

به عبارت دیگر: همه حرف همین است که به چه دلیلی می‌گویید پیامبر به مهدیین وصیت کرده و آنها را جزء خلفای خودش شمرده؟ با تمسک به تک حدیثی که با سندی مخدوش تنها در یک کتاب ثبت شده؟ ما بارها عرض کرده ایم که وصیت وفات پیامبر دارای چهار روایت است که فقط در یکی از آنها سخن از مهدیین به میان آمده، لذا اصل مساله خلافت مهدیین قابل اثبات نیست. در نتیجه شما نمی‌توانید با تمسک به حدیث وصیت، عبارت «قوم من شیعتنا» در روایت ابوبصیر را تفسیر کنید چون اصل خلافت آنها فقط توسط یک حدیث قابل اثبات نیست غیر از اینکه در بعضی احادیث به حصر مهدیین در همین دوازده امام تصریح شده است آنها را چه پاسخ می‌دهید؟ از جمله:

• خدای متعال به پیامبرشان فرمودند: ای محمد من از صلب علی ۱۱

مهدی خارج می‌کنم که همه از نسل تو از بتول‌اند: «... فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ يَا مُحَمَّدٌ ... وَ أَعْطَيْتُكَ أَنْ أُخْرِجَ مِنْ صُلْبِهِ أَحَدَ عَشَرَ مَهْدِيًّا كُلُّهُمْ مِنْ

ذُرِّيَّتِكَ مِنَ الْبَكْرِ الْبَتُولِ وَآخِرُ رَجُلٍ مِنْهُمْ يُصَلِّيَ خَلْفَهُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ
يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ مِنْهُمْ ظُلْمًا وَجَوْرًا».^۱

- امام حسین (علیه السلام) می فرمایند: از ما دوازده مهدی هست که اولینشان علی بن ابیطالب و آخرینشان نهمین فرزند از من است که همان قائم می باشد که زمین را زنده و دین را پیروز می نماید و غیبتی دارد: «مِنَّا اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا أَوَّلُهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَآخِرُهُمُ التَّاسِعُ مِنْ وَلَدِي وَهُوَ الْإِمَامُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ يُحْيِي اللَّهَ فِي الْأَرْضِ بَعْدَ مَوْتِهَا وَيُظْهِرُ بِهِ دِينَ الْحَقِّ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ لَهُ غَيْبَةٌ...».^۲
- از ما دوازده مهدی وجود دارد که شش تایشان رفته اند و شش تایشان باقی مانده اند که خدا با ششمین مهدی باقیمانده آنچه دوست دارد می کند (یعنی غائب می شود): «مِنَّا اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا مَضَى سِتَّةٌ وَبَقِيَ سِتَّةٌ يَصْنَعُ اللَّهُ بِالسَّادِسِ مَا أَحَبَّ».^۳
- ما دوازده مهدی هستیم: «نَحْنُ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا».^۴

اما اینکه می گویند شیعه بودن با امام بودن منافاتی ندارد و اصلاً ابراهیم به خاطر شیعه بودن به امامت رسیده است. اولاً در هیچ روایتی بر ائمه شیعه

۱. کمال الدین ج ۱ ص ۲۵۱

۲. کمال الدین ج ۱ ص ۳۱۷

۳. کمال الدین ج ۲ ص ۳۳۸

۴. کمال الدین ج ۲ ص ۳۳۵

شما چطور اعتقاد به سیزده امام داریدومی خواهید با کتاب شیخ طوسی آن را اثبات کنید؟ ۱۲۰۷۱

اطلاق نشده، هیچ روایتی، و جواب روایت تفسیر منسوب را در ادامه خواهیم داد. ثانیاً به ادعای شما مهدیین از فرزندان قائم هستند و در روایات بر فرزندان ائمه هم شیعه اطلاق نشده، بلکه این دو از هم تفکیک شده‌اند: «اللَّهُمَّ أَرِهْ فِي ذُرِّيَّتِهِ وَشِيعَتِهِ»^۱.

و اگر مهدیین از فرزندان قائم بودند امام عَلَيْهِ السَّلَام خیلی راحت می‌توانستند بگویند: «قوم من ابناؤنا» نه «شِيعَتُنَا».

در نتیجه این تعبیر اصلاً با تعبیر حدیث وصیت سازگار نیست، زیرا هرگز در هیچ روایتی، از خلفاء و اوصیاء تعبیر به «شیعیان ما» نشده و حتی این تعبیر با سیادت مهدی‌های دوازده‌گانه هم نمی‌سازد چون معهود نیست که ائمه، از فرزندان خود تعبیر به «شیعیان ما» بکنند.

آنچه به وضوح از این تعبیر برداشت می‌شود اینست که مهدی‌های دوازده‌گانه منصب خاصی از جانب خدا یا ائمه ندارند و تنها عده‌ای از شیعیان مخلص‌اند که به جهت ایمان بالا از دیگران متمایز شده‌اند، و اصلاً معقول نیست خلیفه رسول خدا را تعبیر به «شیعیان ما» بکنند.

اما راجع به آیه «إِنْ مِنْ شِيعَتِهِ لِأَبْرَاهِيمَ»، از سیاق آیه کاملاً مشخص است که ضمیر «شِيعَتِهِ» به نوح بر می‌گردد:

«سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ (۷۹) إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۸۰) إِنَّهُ

۱. دلایل الإمامة (ط - الحديثة)؛ ص ۵۱

مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ (۸۱) ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ (۸۲) وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ (۸۳).^۱

یعنی اینکه ابراهیم در ابتدای امر، پیرو آیین نوح علیه السلام بود و بعد به مقام امامت و صاحب شریعت شدن رسید. در نتیجه ائمه علیهم السلام نیز اگر قرار باشد لفظ شیعه بر ایشان اطلاق شود ایشان شیعه پیامبر هستند نه شیعه امیر المومنین یعنی ابتدا پیرو شریعت ایشان بوده‌اند و بعداً خودشان به مقام شاریعت رسیده‌اند و البته چون دین اسلام دین خاتم بوده، هر چه ایشان گفته‌اند مطابق شریعت اسلام بوده است. و تفسیری که شما از آیه گفتید در یک روایت در قرن دهم بدون هیچ سندی با این تعبیر آمده: «رُوِيَ عَنْ مَوْلَانَا الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام»،^۲ این تاویل یا تطبیق آیه است نه تفسیر آن.

اما اینکه ابراهیم علیه السلام بخاطر شیعه بودن به مقام امامت رسیده ادعایی بی مدرک است بلکه شیعه بودن شرط نبوت بوده نه امامت همچنانکه در مورد حضرت آدم علیه السلام تصریح شده که وقتی ایشان به اسماء آنها خبر داد مسجود ملائکه قرار گرفت. از طرفی اگر شرط امامت را شیعه بودن بدانیم الیاس و خضر علیهم السلام هم طبق تصریح روایات ایمان به ولایت دوازده امام علیهم السلام داشتند و از شیعیان ایشان بودند اما امام نشدند.

غیر از اینکه استعمال لفظ شیعه بر یک پیامبر ارتباطی با استعمال این لفظ

۱. صافات

۲. تأویل الآيات الظاهرة ص ۴۸۵

شما چطور اعتقاد به سیزده امام داریدومی خواهید با کتاب شیخ طوسی آن را اثبات کنید؟ ۱۲۰۹۱

توسط ائمه بر یکدیگر ندارد چون عرض کردیم که هیچگاه بعضی ائمه بعضی امامان دیگر را شیعه نخوانده‌اند، ثانیاً شیعه در قرآن، غیر از شیعه اصطلاحی در روایات است برای همین لفظ شیعه در قرآن بر افراد معمولی هم اطلاق شده که حتی مورد توبیخ انبیاء قرار گرفته‌اند: «هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَ هَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ»^۱.

و اما اینکه اگر ما امامت ابراهیم را به معنای خاص بگیریم می‌شویم ۱۳ امامی، واقعاً سخن مضحکی است زیرا سخن ما درباره امامان امت اسلام است که بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده‌اند در نتیجه پذیرفتن امامت ابراهیم علیه السلام حتی اگر به معنای خاص باشد ما را سیزده امامی نمی‌کند.

همه اینها به کنار، وقتی روایت ابوبصیر دارد تصریح می‌کند که دوازده مهدی امام نیستند بلکه فقط شیعه ما هستند، شما چگونه می‌خواهید با لفظ شیعه، امامت آنها را ثابت کنید؟

مدعی: در روایات هم بر ائمه شیعه اطلاق شده است. یک مثال بزنم تا مسأله روشن تر بشود. عده ای از شیعیان آمدند خدمت آقا امام رضا دم درب حضرت ایستادند، مستخدم آمد و گفت: شما کی هستید؟ گفتند از شیعیان علی هستیم. رفت از امام رضا اجازه بگیرد. امام رضا راهشان نداد. دو سه روزی ماندند و اجازه نداد وارد بشوند و بالاخره با التماس و زاری به اینکه ما از راه دور

آمدیم، می‌خواهیم امام مان را ببینیم و فلان و از این حرفا اذن دخول گرفتند و وارد شده و سلام کردند اما امام رضا غضب کرد و جواب اینها را نداد. گفتند یا بن رسول الله ما اهل ولایتیم، دوستدار شما هستیم، شما چرا این جور برخورد می‌کنی؟ چرا غضب می‌کنی؟ فرمود: چون دروغ بزرگی گفتید. خدا و رسول خدا و علی بن ابی طالب بر شما غضب کردند و من هم غضب کردم. گفتند: یا بن رسول الله ما چه دروغی گفتیم؟ فرمود: همین که گفتید ما از شیعیان علی هستیم. «إِنَّمَا شِيعَةُ عَلِيٍّ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنَ وَسُلَمَانَ وَمُقَدَّادَ وَابُوذَرَ وَمُحَمَّدَ بْنَ أَبِي بَكْرٍ، الَّذِينَ لَمْ يَخَالِفُوا أَمْرَهُ شَيْئاً: فَقَطْ وَفَقَطْ، شِيعِيَانِ عَلِيٍّ إِمَامَ حَسَنِ وَإِمَامَ حُسَيْنَ وَسُلَمَانَ وَمُقَدَّادَ وَابُوذَرَ وَمُحَمَّدَ بْنَ أَبِي بَكْرٍ بَوَدُّنَا، كَمَا أَنَّ بَارَ هَمَّ بِأَمَامِ عَلِيٍّ مَخَالَفَتُكَ نَكْرَدُنَا، بِهَ إِينِهَآ مِي كُوِينَد شِيعَه عَلِيٍّ».

ببینید اینجا حضرت رضا وقتی می‌خواهد شیعیان علی را بشمارد اول می‌گوید: امام حسن و امام حسین. اصلاً امام حسن و امام حسین چرا امامند؟ چون شیعه علی هستند. مهدیین چرا به مقام امامت می‌رسند، به مقام خلافت و حجت الهی می‌رسند؟ بخاطر اینکه شیعیان واقعی ائمه هستند: «قَوْمٌ مِنْ شِيعَتِنَا يَدْعُونَ النَّاسَ لِمَوَالَاتِنَا وَمَعْرِفَةِ حَقِّنَا».

جواب: یک طوری می‌گویید یک مثال بزنم که گویی ده مثال در روایات هست. کاش تصریح می‌کردید که فقط یک مثال بیشتر ندارید و آن مثال هم از جهات زیادی مخدوش است، از جمله:

اولاً این حدیث منحصرراً در کتابی آمده که انتسابش به معصوم ثابت نیست

شما چطور اعتقاد به سیزده امام دارید و می‌خواهید با کتاب شیخ طوسی آن را اثبات کنید؟ ۱۲۱۱

پس قابلیت استدلال را ندارد، ثانیاً شامل مضامینی است که جعلی بودن آن را بر ملا می‌کند، از جمله :

الف) آن گروه مدت دو ماه معادل ۶۰ روز - نه دوسه روز که شما تحریفش کردید - هر روز به دیدار امام علیه السلام می‌شتافتند اما امام به ایشان اذن ملاقات نمی‌داد تا اینکه با التماس فراوان اذن دخول گرفتند.

ب) ولی وقتی وارد شده و سلام کردند امام جوابشان را نداده و حتی اجازه جلوس هم ندادند! و آنها اعتراض کردند که چرا در حق ما این ظلم عظیم و این تحقیر را روا می‌دارید؟!

یقیناً چنین رفتاری از یک عالم وارسته به دور است چه برسد به امام عالم، و از هیچ امامی چنین رفتاری دیده نشده است.

غیر از اینکه چه توجیهی برای جواب ندادن امام علیه السلام دارید در حالیکه جواب سلام واجب شرعی است؟ و نیز چه توجیهی برای ظالم خواندن امام علیه السلام توسط آن شیعیان دارید؟ مگر می‌شود کسی شیعه باشد و امامش را ظالم بداند؟ نیز چه توجیهی برای شیعه نبودن آنها دارید با اینکه ۶۰ روز هر روز اذن دخول گرفتند و با اینکه راهشان ندادند ول نکردند بروند و باز آمدند و باز آمدند با اینکه مسافر بودند و مسکن مستقل نداشتند؟ براستی چه کسی شیعه تر از آنهاست؟ همین الآن چند شیعه را پیدا می‌کنید که از شهر یا کشور دیگری در خانه امام بروند و ۶۰ روز اجازه بگیرد و راهش ندهند و باز هم بماند و اجازه بگیرد؟

ج) این نقل، امام حسن و امام حسین علیهما السلام را شیعه ای همسان سلمان و ابوذر و غیره می‌شمرد در حالیکه آنها خاک پای حسنین علیهما السلام بودند و اصلاً قابل مقایسه با هم نیستند.

و حال که جعلی بودن این روایت روشن شد دیگر نمی‌توان گفت در حدیثی بر ائمه، شیعه اطلاق شده است.

البته خود حدیث ابوبصیر هم قابل اثبات نیست زیرا غیر از مخدوش بودن سندش با روایات حصر مهدیین در همان دوازده امام ناسازگار است.

جلسه هشتم

یمانی چطور از بصره آمده مگر

نباید از یمن بیاید؟

سؤال ۱۳. یمانی چطور از بصره آمده مگر نباید از یمن بیاید؟

مدعی: اولاً معنای یمانی این نیست که حتماً باید از یمن بیاید، این یک یاء نسبت است، یعنی منسوب به یمان، یا منسوب به یمن، یا منسوب به یمین، کسی که از اصحاب الیمین باشد بهش می‌گویند یمانی، کسی اگر وزیر ایمن، یعنی وزیر دست راست امام مهدی باشد، بهش می‌گویند یمانی. پیغمبر اکرم می‌فرماید: «الإیمان یمان، و أنا مدعی: ایمان یمانی است و من یمانی ام». و باز می‌فرماید: «العلم یمانی، و الحکمة مدعی: علم یمانی است و حکمت یمانی» این یعنی چه؟

جواب: آخر در کدام کتاب لغت چنین آمده که به اصحاب یمین یا منسوب به یمان یا وزیر ایمن می‌گویند یمانی؟ آیا می‌شود چیزی را از پیش خود در آورد و به لغت عرب و سپس به اهل بیت علیهم‌السلام نسبت داد؟ یمانی در لغت فقط به معنای کسی است که اهل یمن می‌باشد. اما اینکه حتماً لازم نیست یمانی از یمن باشد، بارها گفته ایم لا اقل در ۸ روایت از اهل بیت علیهم‌السلام تصریح شده که خروج یمانی از یمن است و در یک حدیث نیز تصریح شده که از صنعاء می‌باشد: «ذُکِرَ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام السُّفْيَانِيُّ فَقَالَ أَنِّي يَخْرُجُ ذَلِكَ وَلَمَّا يَخْرُجُ كَاسِرٌ عَيْنِيهِ بِصَنْعَاءَ»^۱.

حال بر فرض یمانی را تاویل بردید با صنعاء چه می‌کنید؟ شاید بگویید

۱. الغيبة للنعمانی ص ۲۷۷ ح ۶۰

صنعا از صنعت است و احمد نیز رشته مهندسی عمران خوانده که مرتبط با صنعت می باشد پس می شود صنعا.

اما اینکه پیامبر فرموده باشند من یمانی هستم در بیانات اهل بیت وجود ندارد و اگر تنها در یک کتاب شیعی یعنی الاصول الستة عشر ثبت شده نیز سندش سنی است و به اهل بیت نمی رسد^۱ و آنچه به اهل بیت نسبت داده شده - آن هم تنها در یک مصدر از شیعه با سندی مخدوش - فقط این فقره است: «أَهْلُ الْيَمَنِ أَفْضَلُ الْإِيمَانُ يَمَانِيٌّ وَالْحِكْمَةُ يَمَانِيَّةٌ وَلَوْ لَا الْهَجْرَةُ لَكُنْتُ أَمْرًا مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ»^۲.

که سید رضی همین بیان را هم در کتاب المجازات النبوية جزء استعمالات مجازی گرفته است.^۳

غیر از اینکه در این نقل، «أنا یمانی» وجود ندارد و این از احادیث اهل سنت می باشد که بعضی از آنها درباره فقره اولش یعنی «الْإِيمَانُ يَمَانِيٌّ» سه احتمال ذکر داده اند: ۱) اینکه ایمان از مکه شروع شده و مکه از تهامه و تهامه از یمن بوده است ۲) اینکه مخاطب حضرت انصار مدینه بوده اند زیرا آنها اصالتاً یمانی و یاری کننده ایمان بوده اند ۳) اینکه حضرت این کلام را در منطقه تبوک فرمودند که مکه و مدینه بین حضرت و یمن بود لذا با اشاره به ناحیه یمن این را

۱. الاصول الستة عشر ص ۸۱

۲. الکافی ج ۸ ص ۷۰

۳. المجازات النبوية ص ۳۰۹

یمانی چطور از بصره آمده مگر نباید از یمن بیاید؟ ۱۲۱۷۱

فرموده‌اند و منظورشان مکه و مدینه بوده است همچنانکه به رکن یمانی از این جهت یمانی می‌گویند که در سمت ناحیه یمن است نه اینکه از یمن است: ابن اثیر در این باره می‌نگارد: «الإيمان يمان» إِنَّمَا قَالَ ذَلِكَ؛ لِأَنَّ الْإِيمَانَ بَدَأَ مِنْ مَكَّةَ وَهِيَ مِنْ تَهَامَةٍ، وَتَهَامَةٌ مِنْ أَرْضِ الْيَمَنِ، وَلِهَذَا يُقَالُ: الْكُعْبَةُ الْيَمَانِيَّةُ. وَقِيلَ: أَرَادَ بِهَذَا الْقَوْلِ الْأَنْصَارَ؛ لِأَنَّهُمْ يَمَانُونَ وَهُمْ نَصَرُوا الْإِيمَانَ وَالْمُؤْمِنِينَ وَآوَوْهُمْ فَنَسَبَ الْإِيمَانَ إِلَيْهِمْ. وَقِيلَ: إِنَّهُ قَالَ هَذَا الْقَوْلَ وَهُوَ بَتَبُوكَ، وَ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةَ يَوْمَئِذٍ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْيَمَنِ، فَأَشَارَ إِلَى نَاحِيَةِ الْيَمَنِ وَهُوَ يَرِيدُ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةَ.^۱

اگر دقت شود طبق هر سه احتمال، یمانی به معنای منسوب به یمن به کار رفته است نه منسوب به یمان و یمین و اصحاب یمین. بله در احتمال دوم این نکته هم ذکر شده که انصار یاران ایمان بودند اما این نمی‌رساند که منسوب به ایمان را یمانی می‌گویند. همچنانکه در نقلی علت نامگذاری ادریس این جهت ذکر شده که زیاد درس می‌خوانده است با اینکه در لغت، ادریس از درس گرفته نشده است و این یک نوع مجاز شایع در زبان عرب است که به جهت شباهت لفظی، اختلاف معنوی را نادیده می‌گیرند: «إِنَّمَا سُمِّيَ إِدْرِيسَ لِكَثْرَةِ مَا كَانَ يَدْرُسُ مِنْ حُكْمِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ».^۲

۱. النهاية ج ۵ ص ۳۰۰

۲. علل الشرائع ج ۱ ص ۲۷

مدعی: سید احمد الحسن در جواب سؤال ۱۴۴ کتاب متشابهات تبیین کرده که اولاً از نظر جغرافیایی، همه آل محمد أصالتاً یمانی اند. چون پیغمبر اکرم جزء یمَن بزرگ بود، زیرا مکه از استان تهامه بود و تهامه و کلاً منطقه جنوب عربستان جزء تقسیم بندی یمَن قدیم و یمَن بزرگ بود. مثل اینکه بگویند ایران یا خراسان، خوب ایران امروز کجا، ایرانی که ۱۰۰۰ سال پیش، یا دوسه هزار سال پیش بوده کجا. پس از نظر جغرافیایی پیغمبر اکرم اهل یمَن است و از طرفی همه آل محمد می شوند یمانی بخاطر انتساب جدشان به یمَن، همان جور که امروز خیلی ها را مثلاً می گویند تهرانی، در حالی که در عمرشان اصلاً دوسه بار بیشتر تهران نرفته اند، اما جد دهمشان اهل تهران بوده و معروف بوده به تهرانی. این که بگوییم یمانی چون که لقبش یمانی است حتماً باید از یمَن باشد، این حرف درستی نیست.

مثلاً سفیانی باید اهل سفیان باشد؟ نه. سفیانی چون از آل سفیان هست بهش می گویند سفیانی. یمانی هم چون از نسل پیغمبری است که خودش یمَن و یمانی بوده شده یمانی.

پس ثابت شد که یمانی لزومی ندارد حتماً از یمَن باشد بلکه ممکن است اصلاً از اهل یمَن نباشد، ممکن است منتسب به یمَن باشد، منتسب به یمان باشد، نه لزوماً منتسب به یمَن.

البته یمانی یک معنای ملکوتی و فوق مادی هم دارد و آن اینکه قرآن کریم می فرماید: «أصحاب الیمین و أصحاب الشمال». أصحاب الیمین یمانی ها

یمانی چطور از بصره آمده مگر نباید از یمن بیاید؟ ۱۲۱۹۱

هستند یعنی محمد و آل محمد و شیعیان آنها همه اهل یمین یعنی اهل یمن‌اند. پس دانستیم که این جور نیست که چون این آقا لقبش یمانی است، حتماً باید اهل یمن باشد.

جواب: اینکه مکه جزء تهامة بوده و تهامة هم جزء یمن بوده طبق بیان بعضی از اهل سنت برای درست کردن معنای حدیث است، اما طبق بیان بعضی دیگر از آنها که فقط نگاه جغرافیایی داشته‌اند این غلط می‌باشد. به عنوان مثال، مدائنی در این باره تصریح کرده که جزيرة العرب پنج قسمت بوده: تهامة، نجد، حجاز (مکه و مدینه)، عروض و یمن. و در این کلام صراحتاً یمن در مقابل منطقه تهامة و حجاز یعنی مکه و مدینه قرار گرفته است:

قال المدائني: جزيرة العرب خمسة أقسام: تهامة و نجد و حجاز و عروض و یمن. أما تهامة فهي الناحية الجنوبية من الحجاز، و أما نجد فهي الناحية التي بين الحجاز و العراق، و أما الحجاز فهو جبل سد من اليمن حتى يتصل بالشام و فيه المدينة و عمان، و أما العروض فهي اليمامة إلى البحرين.

همچنین واقدی می‌گوید: حجاز (مکه و مدینه) منطقه ای بین تهامة و نجد است و بدین خاطر حجاز نامیده شده که حاجز بین این دو منطقه بوده است:

و قال الواقدي: الحجاز من المدينة إلى تبوك، و من المدينة إلى طريق الكوفة، و من وراء ذلك إلى أن يشارف أرض البصرة فهو نجد، و ما بين العراق و بين وجرة و عمرة الطائف: نجد، و ما كان وراء وجرة إلى البحر فهو تهامة، و ما

کان بین تهامة و نجد فهو حجاز، سمي حجازاً لأنه يحجز بينهما.^۱ از طرفی اگر به قسمت آخر حدیث توجه می‌شد: «وَلَوْ لَا الْهِجْرَةُ لَكُنْتُ امراً مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ: اگر هجرت به مدینه نبود من مردی از اهل یمن بودم»، کاملاً مشخص می‌گشت که مکه از یمن نیست زیرا اگر مکه از یمن بود پیامبر چه به مدینه هجرت می‌کردند و چه نمی‌کردند یمنی بودند. و همین فقره اثبات می‌کند که حضرت نفرموده‌اند من یمانی هستم. حال بر فرض فرموده باشند من یمانی هستم، آیا معنایش اینست که مکه از یمن است؟ خوب اگر این بود چرا فقط به خودشان اختصاص داده‌اند و باید می‌فرمودند اهل مکه یمانی هستند یا می‌گفتند قریش یمانی هستند اما اینگونه نگفته‌اند. در نتیجه با توجه به دو فقره قبل که تمجید از اهل یمن کرده‌اند می‌خواهند تعلق خاطر خود را به یمن ابراز کنند و لذا - بر فرض قبول - فرموده‌اند: و من یمانی هستم و همانطور که گفته شد سید رضی این بیان را جزء مجازات نبوی دانسته که معنای حقیقی از آن اراده نشده است و احتمال آن برای ابطال استدلال شما کافی است.

از طرفی هیچ کس در مورد کسی که جد دهمش تهرانی بوده نمی‌گوید فلانی تهرانی است.

و اما سفیانی هیچ ربطی به یمانی ندارد زیرا ما مکانی به نام سفیان نداریم بلکه سفیانی منسوب به شخصی به نام ابوسفیان است و در روایات توضیح داده

یمانی چطور از بصره آمده مگر نباید از یمن بیاید؟ ۱۲۲۱

شده که سفیانی از نسل ابوسفیان می باشد. اما یمانی طبق تصریح اهل لغت، منسوب به مکانی به نام یمن می باشد نه صفتی به نام یمن. و بالأخره معلوم نشد که یمانی منسوب به یمن است چون مکه از یمن بوده، یا منسوب به یمن است یا منسوب به یمن است یا منسوب به اصحاب یمین است؟ شما خودتان هم نمی دانید چه می گوئید، چرا؟ چون از پیش خود حرف می زنید و برای همین نمی دانید یمانی بالأخره منسوب به کدامیک است. و البته نمی تواند منسوب به همه اینها باشد چون بر فرض که تسمیه یک چیزی چند وجه داشته باشد باید بین آن چند وجه اشتراک معنوی وجود داشته باشد تا بتوان در آن واحد با فرض آن معنای مشترک، اسم را برای آن مسمی جعل کرد، در حالیکه بین یمن و غیر آن وجه اشتراکی نیست.

اما آنچه درباره معنای ملکوتی گفتید، من که یقین دارم شما فرق بین یمن و یمین را نمی دانید ولی اگر سری به کتب لغت عرب بزنید خواهید دید که اسم منسوب به یمین و یمن را یمانی نمی گویند.

اما اینکه لازم نیست اهل یمن باشد، عرض شد طبق روایات متعدد، قیام یمانی از یمن است لذا بر فرض همه حرفهای شما را بپذیریم - و نمی پذیریم - که یمانی اهل یمن نیست اما قیامش از یمن خواهد بود.

مدعی: ما ثابت کردیم یمانی اهل یمن نیست بلکه چون جدش پیغمبر اکرم مکی بوده به او می گویند یمانی، اما از کجا می گوئیم یمانی اهل بصره است؟ دلیلش این است که یمانی موعود، باید با وصیت رسول الله بیاید. چون

در احادیث متعددی، یمانی صاحب پرچم هدایت معرفی شده و امام باقر در کتاب غیبة نعمانی می‌فرمایند: «لا یحلُّ لمسلمٍ أن یلتوی علیه ...: یمانی که قیام کرد بشتاب به سمت او و با او بیعت کن، با او قیام کن، و هیچ مسلمانی حق ندارد از او سرپیچی کند و اگر کسی از او سرپیچی کند اهل آتش است». پس قبل از امام مهدی کسی می‌آید با لقب و عنوان یمانی که باید از او اطاعت بکنیم. از آن طرف امام صادق در کتاب تفسیر عیاشی می‌فرماید: «بنشین زمین و از کسی اطاعت نکن تا کسی از اولاد امام حسین بن علی با وصیت پیغمبر، سلاح پیغمبر، و پرچم پیغمبر بیاید».

خوب ما می‌دانیم که وصیت و پرچم و سلاح نشانه‌های قائم و حجت خداست. یعنی قانون شناخت حجت این است: وصیت (نص تشخیصی)، پرچم دعوت به حاکمیت خدا، و سلاح که حقیقتش همان علم است.

خوب نتیجه این دو حدیث چه می‌شود؟ یمانی قبل از امام مهدی می‌آید باید با وصیت رسول الله بیاید. خوب احمد الحسن اولین کسی است که آمد ادعا کرد من یمانی هستم، مهدی اولم، اولین قائم از آل محمدم، وصی و فرستاده امام مهدی ام؛ و دلیلی آورد که ائمه اطهار گفته بودند با آن شناخته می‌شود یعنی وصیت پیغمبر و سلاح پیامبر و پرچم پیغمبر.

وصیت پیغمبر اکرم در کتابهای ما موجود بود یعنی در معتبرترین و قدیمی‌ترین کتاب شیعه، یعنی غیبت طوسی موجود است.

در آن وصیت نام کسی را برده به غیر از امام مهدی نام احمد، وصی و

یمانی چطور از بصره آمده مگر نباید از یمن بیاید؟ ۱۲۲۳

فرزند امام زمان. پس یمانی کیست که قبل از امام زمان می‌آید و ما باید از او اطاعت بکنیم؟ همین مهدی اول، احمد است که از بصره آمده.

جواب: اینکه در روایات متعدد یمانی را صاحب پرچم هدایت معرفی کرده دروغی آشکار است زیرا در این باره فقط دو حدیث از اهل بیت علیهم‌السلام رسیده که سند هر دو هم مخدوش است. اینکه فرموده‌اند هیچ مسلمانی حق ندارد از او سرپیچی کند فقط در یک روایت ضعیف آمده پس کو آن احادیث متعدد و قطعی الصدوری که ادعا می‌کنید؟ آیا با دو حدیث می‌توان عصمت و ولایت و وجوب اطاعت از کسی را اثبات کرد؟!

اما اینکه می‌گویید در روایت عیاشی آمده از هیچ کس اطاعت نکن تا کسی با وصیت و سلاح و پرچم بیاید. این هم دروغی آشکار است زیرا در روایت عیاشی چنین آمده: ملازم زمین باش و دست و پایی تکان نده تا اینکه علاماتی در یک سال ببینی. سپس علاماتی از جمله سفیانی را ذکر می‌کنند - که شما همه آنها را نادیده می‌گیرید - تا می‌رسد به اینکه سفیانی لشکری به مدینه می‌فرستد و مهدی و منصور از مدینه به مکه می‌گریزند و لشکر سفیانی در پی آنها روانه شده و در بیداء به زمین فرو می‌روند بعد قائم بین رکن و مقام ایستاده و خطبه می‌خواند و ۳۱۳ نفر به طور ناگهانی نزد او جمع می‌شوند و با او بیعت می‌کنند و این همان آیه و نشانه است. اینجاست که امام علیه‌السلام می‌فرمایند: با او عهد پیامبر و پرچم و سلاح ایشان است و در ادامه نیز می‌گویند: در این هنگام منادی از آسمان به اسم او و اسم پدرش ندا می‌دهد که همه اهل زمین

می‌شنوند، و در پایان می‌فرمایند: اگر هر چیزی بر شما مشتبّه شد عهد پیامبر و پرچم و سلاحش و نفس زکیه بر شما مشتبّه نمی‌شود و اگر اینها هم بر شما مشتبّه شد صوت آسمانی که به اسمش و امرش ندا می‌دهد مشتبّه نمی‌شود پس ملازم زمین باش و هرگز از مردی از آل محمد تبعیت نکن تا مردی از فرزندان حسین را ببینی که با او عهد نبی و پرچم و سلاح باشد.

اگر دقت شود در این حدیث طولانی، اولاً باید سفیانی بیاید و تا او نیاید قائم نمی‌آید، ثانیاً خسف بیداء رخ می‌دهد ثالثاً قائم بین رکن و مقام در کعبه نه در نجف و کوفه خطبه خوانده و با ۳۱۳ نفری که به طور ناگهانی از نقاط مختلف زمین جمع شده‌اند - و خود این جمع شدن را آیه و نشانه معرفی می‌کنند - و بیعت کرده از مکه خارج می‌شوند و در اینجاست که مساله عهد و پرچم و سلاح مطرح می‌گردد:

«عن جابر الجعفي عن أبي جعفر عليه السلام يقول الزم الأرض لا تحركن يدك ولا رجلك أبدا حتى ترى علامات أذكرها لك في سنة، و ترى مناديا ينادي بدمشق، و خسف بقرية من قراها، و يسقط طائفة من مسجدها، فإذا رأيت الترك جازوها فأقبلت الترك حتى نزلت الجزيرة و أقبلت الروم حتى نزلت الرملة، و هي سنة اختلاف في كل أرض من أرض العرب، و إن أهل الشام يختلفون عند ذلك على ثلاث رايات الأصهب و الأبقع و السفيناني، مع بني ذنب الحمار مضر، و مع السفيناني أخواله من كلب فيظهر السفيناني و من معه على بني ذنب الحمار حتى يقتلوا قتلا، لم يقتله شيء قط و يحضر رجل بدمشق فيقتل هو و من معه

يماني چطور از بصره آمده مگر نباید از یمن بیاید؟ | ۱۲۵۱

قتلا لم يقتله شيء قط و هو من بني ذنب الحمار، و هي الآية التي يقول الله تبارك و تعالى «فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ» و يظهر السفیانی و من معه حتی لا يكون همه إلا آل محمد ﷺ و شیعتهم، فیبعث بعثا إلى الكوفة، فیصاب بأناس من شیعة آل محمد بالكوفة قتلا و صلبا و تقبل رایة من خراسان حتی تنزل ساحل دجلة یخرج رجل من الموالي ضعيف و من تبعه، فیصاب بظهر الكوفة، و یبعث بعثا إلى المدينة فیقتل بها رجلا و یهرب المهدي و المنصور منها، و یؤخذ آل محمد صغیرهم و کبیرهم لا یتروک منهم أحد إلا حبس و یخرج الجيش فی طلب الرجلین و یخرج المهدي منها على سنة موسى خائفاً یترقب حتی یقدم مكة و تقبل الجيش حتی إذا نزلوا البیداء و هو جيش الهملات خسف بهم فلا یفلت منهم إلا مخبر فیقوم القائم بین الركن و المقام فیصلي و ینصرف و معه وزیره، فیقول: یا أيها الناس إنا نستنصر الله على من ظلمنا و سلب حقنا من یحاجنا فی الله فأنا أولى بالله و من یحاجنا فی آدم فأنا أولى الناس بآدم، و من یحاجنا فی نوح فأنا أولى الناس بنوح، و من یحاجنا فی إبراهيم فأنا أولى الناس بإبراهيم، و من یحاجنا بمحمد فأنا أولى الناس بمحمد ﷺ، و من یحاجنا فی النبیین فنحن أولى الناس بالنبیین و من یحاجنا فی کتاب الله فنحن أولى الناس بکتاب الله، إنا نشهد و کل مسلم الیوم إنا قد ظلمنا و طردنا و بغی علينا و أخرجنا من دیارنا و أموالنا و أهالینا و قهرنا، ألا إنا نستنصر الله الیوم و کل مسلم و یجیء، و الله ثلاثمائة و بضعة عشر رجلا فیهم خمسون امرأة یجتمعون بمكة على غیر میعاد قزعا کقزع الخریف یتبع

بعضهم بعضا و هي الآية التي قال الله « أَتَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعاً إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ » فيقول رجل من آل محمد ﷺ و هي القرية الظالمة أهلها - ثم يخرج من مكة هو و من معه ثلاثمائة و بضعة عشر يبائعونه بين الركن و المقام، و معه عهد نبي الله و رايته و سلاحه و وزيره معه، فينادي المنادي بمكة باسمه و أمره من السماء حتى يسمعه أهل الأرض كلهم اسمه اسم نبي، ما أشكل عليكم فلم يشكل عليكم عهد نبي الله ﷺ و رايته و سلاحه و النفس الزكية من ولد الحسين، فإن أشكل عليكم هذا فلا يشكل عليكم الصوت من السماء باسمه و أمره و إياك و شذاذ من آل محمد، فإن لآل محمد و علي راية و لغيرهم رايات، فالزم الأرض و لا تتبع منهم رجلا أبدا حتى ترى رجلا من ولد الحسين، معه عهد نبي الله و رايته و سلاحه فإن عهد نبي الله صار عند علي بن الحسين، ثم صار عند محمد بن علي وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ فالزم هؤلاء أبدا و إياك و من ذكرت لك فإذا خرج رجل منهم معه ثلاثمائة و بضعة عشر رجلا و معه راية رسول الله ص عامدا إلى المدينة حتى يمر بالبیداء، حتى يقول هكذا مكان القوم الذين يخسف بهم»^۱.

پس اولاً اظهار این سه شیء که مستمسک شمایست زمان و مکان خاصی دارد ثانیاً محفوف به قرائن متعدد پس و پیش است و از جمله علائم قبلش نفس زکیه می باشد که امام می فرمایند بر شما مشتبه نمی شود زیرا او طبق روایات ۱۵

۱. تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۶۴-۶۶ ح ۱۱۷

یمانی چطور از بصره آمده مگر نباید از یمن بیاید؟ ۱۲۲۷

روز قبل از این واقعه در کنار کعبه سر بریده شده است و از علانم بعد از اظهار این سه، صدای آسمانی است که همه اهل زمین نام و امر قائم را می‌شنوند. و این می‌رساند که عهد نبی هم قابلیت مشتبّه شدن را دارد پس چرا شما هر کس را که به خاطر اشکالات متعدد، حدیث وصیت غیبت را نمی‌پذیرد تکفیر نموده و تشبیه به عمر می‌کنید؟!

ثانیاً روشن می‌شود که مراد از عهد نبی، حدیث مکتوب در غیبت شیخ طوسی نیست زیرا می‌گوید هنگام خروج از مکه همراهش عهد نبی است یعنی همراهش کتاب غیبت طوسی است؟ نیز منظور از سلاح، علم نیست چون آن را نیز مقید به هنگام خروج از مکه دانسته‌اند و همچنین منظور از پرچم رسول خدا، دعوت به حاکمیت الله نیست چون خروج بدون پرچم نمی‌باشد بلکه مراد همان پرچم قیام است که اگر باز شود نصرت با آن خواهد بود. و همچنین مراد از صیحه رؤیای صادقه نیست زیرا اولاً این صیحه زمان و مکان خاصی دارد و ثانیاً همه اهل زمین می‌شنوند نه چند نفر و ثالثاً تأکید می‌کنند که اصلاً مشتبّه نمی‌شود در حالیکه خواب ماهیتاً دارای ابهام و شبهه و خیلی وقتها نیازمند تعبیر می‌باشد و نه تنها ماهیتاً که از جهت حجیت نیز دارای شبهات فراوان است.

با این توضیح مشخص شد که حدیث عیاشی نه تنها موید روایت اطاعت از یمانی نیست که مناقض آنست زیرا دستور می‌دهد از هیچکس اطاعت نکن تا این علامات و شخصی با آن نشانه‌ها ظهور کند در حالیکه هیچیک برای احمد ظهور نکرده است.

ذکر این نکته هم ضروری است که در روایت عیاشی نیامده که قائم در ابتدا برای اثبات خودش برای عموم، به عهد نبی استدلال می‌کند بلکه در آغاز یکه و تنها در مکه خطبه خوانده و سپس ۳۱۳ نفر ظاهر می‌شوند و پس از بیعت و خروج از مکه تازه سخن از عهد نبی به میان آمده است که در روایت دیگری تصریح می‌کند که قائم، این عهد را پس از تسخیر کوفه بالای منبر اظهار می‌دارند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«كَأَنِّي بِالْقَائِمِ عليه السلام عَلَى مَنبَرِ الْكُوفَةِ عَلَيْهِ قَبَاءٌ فَيُخْرِجُ مِنْ وَرْيَانِ قَبَائِهِ كِتَاباً مَحْتُوماً بِخَاتَمٍ مِنْ ذَهَبٍ فَيَقْرَأُهُ فَيَقْرَأُهُ عَلَى النَّاسِ فَيَجْفِلُونَ عَنْهُ إِجْفَالِ الْغَنَمِ فَلَمْ يَبْقَ إِلَّا النُّقْبَاءُ فَيَتَكَلَّمُ بِكَلَامٍ فَلَا يُلْحَقُونَ مَلَجاً حَتَّى يَرْجِعُوا إِلَيْهِ وَإِنِّي لَأَعْرِفُ الْكَلَامَ الَّذِي يَتَكَلَّمُ بِهِ»^۱.

از طرفی همین روایت در غیبت نعمانی ثبت شده و اصلاً ملاک شناخت قائم را عهد و رایت و سلاح ندانسته بلکه نسخه اینگونه ثبت شده که هر چه بر مردم از این نشانه‌ها مشتبه شود ولادت قائم از رسول خدا و وراثتش از علما به صورت متصل عالم بعد از عالم مشتبه نمی‌شود و اگر این دو نیز مشتبه شد صوت آسمانی که به نام خودش و پدرش و مادرش ندا می‌دهد مشتبه نمی‌شود:

«فَمَا أَشْكَلَ عَلَى النَّاسِ مِنْ ذَلِكَ يَا جَابِرُ فَلَا يُشْكِلَنَّ عَلَيْهِمْ وَلَا دُتُّهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَوَرِاثَتُهُ الْعُلَمَاءُ عَالِماً بَعْدَ عَالِمٍ فَإِنْ أَشْكَلَ هَذَا كُلُّهُ عَلَيْهِمْ فَإِنَّ

یمانی چطور از بصره آمده مگر نباید از یمن بیاید؟ ۱۲۲۹

الصَّوْتِ مِنَ السَّمَاءِ لَا يُشْكِلُ عَلَيْهِمْ إِذَا نُودِيَ بِاسْمِهِ وَاسْمِ أَبِيهِ وَ أُمِّهِ»^۱.

که از این نقل اولاً بر می آید که عهد همراه قائم هست اما برای عموم به آن استدلال نمی کند ثانیاً تنها ملاک بدون شبهه برای شناخت قائم صیحه آسمانی بعد از خروج سفیانی و خسف بیداء و اجتماع ناگهانی ۳۱۳ نفر بوده و محتوایش تصریح به نام و امر قائم یا نام و اسم پدر و مادر قائم می باشد. از طرفی این ثبت می گوید حتی اگر عهد نبی بر شما مشتبه شود ولادت او از رسول خدا بر شما مشتبه نمی باشد در حالیکه ولادت احمد از رسول خدا آنقدر مشتبه است که بواسطه وصیت و پرچم و سلاح اثباتش کرده اید و الا هیچ دلیلی بر سیادت او ندارید الا اینکه می گوئید اصل و نسب مشخصی نداشته است.

اینها همه به کنار، اصلاً به چه دلیلی عهد را ترجمه به وصیت شب وفات نمودید؟ آیا عهد در لغت به معنای وصیت است؟ کاملاً مشخص است که شما تابع افکار خود هستید و الا اگر سری به روایات می زدید می دید که عهد نبی هیچ ربطی به وصیت شب وفات ندارد.

اما آنچه درباره وصیت می گوئید، اولاً این را بارها تذکر دادیم که در وصیت تصریح کرده امام دوازدهم خلافت را هنگام وفات به فرزندش می دهد و با توجه به فقرات یازده گانه قبل که در همگی وفات به معنای مرگ آمده، در اینجا نیز به معنای مرگ است پس امام دوازدهم خودش قیام می کند خودش حکومت

۱. الغیة للنعمانی ص ۲۸۲

تشکیل می‌دهد و خودش حکمرانی می‌کند تا وفاتش برسد بعد به هر کس که حکومت را داد ما تابع او هستیم.

ثانیاً عرض کردیم حضرت نفرمودند با وصیت پیامبر می‌آید بلکه گفته‌اند با عهد پیامبر، و این عهد هم نشانه‌های زمانی و مکانی و غیر این دو دارد که توسط آن نشانه‌ها شناخته می‌شود نه اینکه علامت مستقلاً باشد.

مدعی: دلیل ما صرف این نیست که احمد با وصیت و سلاح و پرچم از بصره آمده، بلکه اصلاً نام بصره در روایات ذکر شده است. چون در وصیت آمده که احمد اولین مقربان است و مقربان همان ۳۱۳ نفر اصحاب حضرت هستند و باز گفته که اولین مومنان است یعنی چه؟ یعنی اولین کسی است که در زمان غیبت امام مهدی را می‌بیند و با ایشان بیعت می‌کند و از اصحاب ایشان می‌شود. حال به این حدیث در کتاب الملاحم و الفتن سید بن طاووس توجه کنید که درباره اصحاب امام مهدی می‌گوید: «أولهم من البصرة و آخرهم من الیَمَامة»، همچنین در کتاب بشارة الإسلام قریب به همین مضمون می‌فرماید: «أولهم من البصرة و آخرهم من الأبدال: اولین رجال و اصحاب امام زمان از بصره است»؛ توجه کردید؟

در نتیجه یمانی که نامش در وصیت شب وفات رسول خدا ذکر شده، و گفته شده اولین مقربان یعنی اولین از ۳۱۳ اصحاب امام زمان است در سه روایت که هر سه در این قسمت مشترک‌اند تصریح شده که: از بصره است: «أولهم من البصرة».

یمانی چطور از بصره آمده مگر نباید از یمن بیاید؟ ۱۲۳۱

جواب: اینکه می‌گویید مقربان همان اصحاب خاص یعنی ۳۱۳ نفر می‌باشند. این را از کجا می‌گویید؟ نیز از کجا می‌گویید که فرزند امام زمان جزء ۳۱۳ نفر اصحاب اوست؟ همچنین از کجا گفتید مقصود از اولین مومنان یعنی اولین مومنان به امام مهدی؟ و باز آن یعنی اولین کسی که امام را در غیبت می‌بیند و با ایشان در همان غیبت بیعت می‌کند اینها را از کجا در می‌آورید؟

اما روایت اولین از بصره، اولاً روایت اولهم من البصرة و آخرهم من الیمامة را سید بن طاووس تصریح کرده که از کتاب سللی سنی با سندی سنی نقل کرده و برای ما حجیت ندارد. و حدیث اولهم من البصرة و آخرهم من الابدال ادامه ای دارد که شما از نقل آن خودداری می‌کنید و آن اینکه می‌گوید: «فالذین من أهل البصرة رجالان اسم أحدهما علي و الآخر محارب: از بصره دو نفر هستند نفر اول نامش علی است و نفر دوم نامش محارب است»^۱، و هیچ نامی از احمد برده نمی‌شود.

ثانیاً در مقابل این دو حدیث، دو حدیث دیگر وجود دارد که تصریح می‌کند احدی از اهل بصره با قائم همراهی نمی‌کند:

«أنصارنا غیرکم ما يقوم مع قائمنا من أهل الكوفة إلا خمسون رجلاً، و ما من بلدة إلا و معه منهم طائفة إلا أهل البصرة فانه لا يخرج معه منهم إنسان»^۲.

۱. الزام الناصب ج ۲ ص ۱۶۵، بشارة الإسلام ص ۲۹۸

۲. شرح الأخبار ج ۳ ص ۳۶۶

و: «مَا مِنْ بَلَدَةٍ إِلَّا يَخْرُجُ مَعَهُ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ إِلَّا أَهْلَ الْبَصْرَةِ فَإِنَّهُ لَا يَخْرُجُ مَعَهُ مِنْهَا أَحَدٌ».^۱

همچنین در حدیث دیگری افرادی را که از بصره نام می‌برد و تصریح هم می‌کند که اولین اصحاب قائم از بصره است احمد در میان آنها نیست بلکه آنها را دو نفر به نام علی و محارب می‌داند که بدان اشاره کردیم.

نیز در روایت دیگری سه نفر را از بصره می‌شمرد اما اولین نفر را عبد الرحمن و دومین نفر را احمد بن ملیح ذکر می‌کند نه اولین نفر: وَ مِنَ الْبَصْرَةِ: عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ الْأَعْظَفِ بْنِ سَعْدٍ، وَ أَحْمَدُ بْنُ مُلَيْحٍ، وَ حَمَّادُ بْنُ جَابِرٍ.^۲ شما جواب کدامیک از این احادیث را دارید؟!

مدعی: واقعیت این است که مسأله وصیت، فقط یک اسم خالی نیست بلکه تمام اوصاف و جزئیات و تفاسیر یمانی را گفته‌اند. مثلاً در کتاب الملاحم و الفتن سید بن طاووس حدیثی از امام علی نقل می‌کند که حضرت فرمود: «المهدی مولده بالمُدینه» مهدی محل تولدش مُدینه است. مُدینه کجاست؟ قبلاً محققین مهدویت با این حدیث چه می‌کردند؟ می‌گفتند مُدینه است نه مُدینه، چون گمان می‌کردند مراد از مهدی، امام زمان است.

اما آیا انصافاً امام زمان متولد مُدینه است یا متولد سامرا؟ پس مجبور بودند حدیث را انکار یا یک توجیه غیر قابل قبول برایش درست کنند. اما زمانیکه

۱. سرور أهل الإيمان ص ۹۶

۲. دلائل الإمامة (ط - الحديث) ص ۵۷۴

یمانی چطور از بصره آمده مگر نباید از یمن بیاید؟ ۱۲۳۳

مهدی اول، اولین قائم از آل محمد، یمانی موعود، سید احمد الحسن آمد حالا تازه برای انصار مشخص شده معنای حدیث یعنی چه. چون ایشان اهل منطقه مدینه ی بصره است نه مدینه. پس هم فرمایش امام علی بر او تطبیق می کند و هم فرمایش رسول الله.

پس ثابت شد که منطقه جغرافیایی یمانی را به صورت مشخص و دقیق معرفی کرده اند: مدینه ی بصره.

جواب: اولاً هیچ نیازی به توجیه نیست زیرا این که مهدی متولد مدینه است یک روایتی از اهل سنت با سندی مرسل می باشد که توسط نعیم سنی ثبت شده و ربطی به احادیث اهل بیت علیهم السلام ندارد. و اتفاقاً در ادامه این روایت چیزهایی گفته شده که توسط یمانی ها سانسور می شود از جمله: (۱) طبق نسخه نعیم می گوید اسم مهدی اسم پدر حضرت علی علیه السلام است یعنی عمران و طبق نسخه خطی ابن طاووس می گوید اسم مهدی اسم پدر پیغمبر است یعنی عبد الله یا به قول شما اسماعیل پس چه ربطی به احمد دارد؟ (۲) محل هجرت مهدی بیت المقدس است در حالیکه احمد به عمرش بیت المقدس را ندیده و نخواهد دید (۳) صفاتی جسمانی برای مهدی ذکر می کند که هیچکدامش در احمد نبوده است (۴) می گوید پرچم مهدی که همان رایت پیامبر است پارچه ای مخملی به رنگ سیاه و مربعی شکل است (۵) می گوید این پرچم از زمان وفات رسول خدا باز نشده است در حالیکه هیچکدام از اینها با تاویل پرچم به حاکمیت الله نمی سازد:

«المهدی مولده بالمدينة من أهل بيت النبي ﷺ، واسمه اسم أبي، و مهاجرة بيت المقدس، كثر اللحية، أكحل العينين، براق الثنايا، في وجهه خال، أفنى أجلى، في كتفه علامة النبي، يخرج براية النبي ﷺ من مرط مخملة سوداء مربعة، فيها حجر لم ينشر منذ توفي رسول الله ﷺ، ولا تنشر حتى يخرج المهدى، يمدّه الله بثلاثة آلاف من الملائكة، يضربون وجوه من خالفهم وأدبارهم، يبعث و هو ما بين الثلاثين والأربعين»^۱.

حال با صرف نظر از همه این اشکالات، مگر شما قائل به بداء به آن وسعت نیستید؟ مگر نمی‌گویید حتی در علانم حتمی هم امکان بداء وجود دارد؟ مگر نمی‌گویید امام باقر علیه السلام فرموده اگر منتظر مهدی بودید که از یک طرف بیاید و از طرف دیگر آمد انکار نکنید؟ خوب طبق این مبنا هیچ اشکالی ندارد که امیر المومنین علیه السلام فرموده باشند مولّد مهدی مدینه است و بعد بداء شده و سامراء شده باشد مخصوصاً اینکه محل ولادت ایشان از حتمیات نبوده و امکان بداء در آن پررنگتر است.

ثانیاً اینکه مدینه را مدینه قرائت می‌کنید باید بدانید همانگونه که الفاظ حدیث سینه به سینه به مصدر اصلی می‌رسد قرائت الفاظ نیز اینگونه بوده است. در نتیجه اگر امروز این لفظ را مدینه می‌خوانند هزار سال پیش هم مدینه قرائت شده نه اینکه مدینه بوده و بعداً مدینه خوانده شده، الا اینکه دلیل قطعی در این زمینه وجود داشته باشد که ندارد. غیر از اینکه اگر حضرت گفته بودند: مدینه، آیا

۱. الفتن ابن حماد ص ۲۵۹، الملاحم و الفتن ص ۷۳

یمانی چطور از بصره آمده مگر نباید از یمن بیاید؟ ۱۲۳۵

نباید یک نفر پیدا می شد که بپرسد مَدینه کجاست؟ پس همین که راوی سکوت کرده، معلوم می شود حضرت جایی را نام برده اند که او می شناخته و آن مَدینه است نه مَدینه. بماند که احتمال دارد مراد از «مولد» محل رشد باشد نه محل تولد، یعنی اینکه حضرت مهدی علیه السلام بعد از شهادت پدر به مَدینه می روند که به همین در روایت صحیح السند ابوهاشم جعفری تصریح شده است.

سؤال ۱۴. آیا یمانی نباید از نسل زید بن علی باشد؟

مدعی: روایتی در کتاب فلاح السائل داریم، که امام صادق در ضمن نشانه های حوادث زمان ظهور می فرماید: «و خروج رجلٍ من وُلد عَمّی زید باليمن: و خارج شدن، خروج کردن مردی از نسل عموی ما زید در یمن»^۱، یعنی یک مرد زیدی از یمن قیام می کند. اتفاقاً این در زمان ما اتفاق افتاده، یعنی الآن این حوثیون که زیدی هستند از اولاد زید بن علی خروج کردند، قیام مسلحانه علیه دولت خبیث آل سعود خذلهم الله، و علیه حکومت خودشان یعنی حکومت زین العابدین. اما در این روایت فقط حضرت می گوید مردی از اولاد زید در یمن خروج می کند، نگفته که این یمانی موعود است. اما وقتی به حدیث معروف یمانی توجه کنید درباره او حضرت فرمود اطاعتش بر همه واجب است، هر کس از او سرپیچی کند اهل آتش می شود. نیز می فرماید: خروج سفیانی و خراسانی و یمانی به سمت کوفه - نه یمن و عربستان - در یک سال و یک ماه و یک روز است.

۱. فلاح السائل ص ۱۷۱

این یمانی است که حضرت فرموده اطاعتش واجب است، این را فرمود کسی که از ش سرپیچی کند اهل آتش است، این را فرمود وقتی خروج کرد به سمتش بشتابید. از کجا می‌آید؟ از بصره؛ به کجا نازل می‌شود؟ به کوفه. پس این یمانی موعود، غیر از آن شخص یمنی زیدیه است.

جواب: اولاً راوی در این روایت از علامت خروج مهدی می‌پرسد و امام فقط این پنج علامت را ذکر می‌کنند: پرچمی از مشرق، پرچمی از مغرب، فتنه بغداد، خروج مردی زیدی نسب از یمن، و انتهاب ستاره بیت. حال آیا معقول است که هیچکدام از اینها از علائم حتمی نباشد با اینکه راوی از علامتی می‌پرسد که بتواند خروج مهدی را تشخیص دهد؟

«قُلْتُ فَلَهُ عَلاَمَةٌ قَبْلَ ذَلِكَ قَالَ نَعَمْ عَلاَمَاتٌ شَتَّى قُلْتُ مِثْلُ مَا ذَا قَالَ خُرُوجُ رَايَةٍ مِنَ الْمَشْرِقِ وَ رَايَةٍ مِنَ الْمَغْرِبِ وَ فِتْنَةٌ تُظِلُّ أَهْلَ الزَّوْرَاءِ وَ خُرُوجُ رَجُلٍ مِنْ وَلَدِ عَمِّي زَيْدٍ بِالْيَمَنِ وَ انْتِهَابُ سِتَارَةِ الْبَيْتِ».^۱

در نتیجه لااقل یکی از این علامت هایی که حضرت فرموده‌اند باید از علائم حتمی باشد و در میان این پنج علامت، تنها علامتی که کمی واضح و قابل فهم می‌باشد همان خروج مردی زیدی از یمن است. و از آنجا که در احادیث دیگر خروج یمانی از علائم محتوم معرفی شده^۲، متوجه می‌شویم این رجل زیدی که از یمن خروج می‌کند همان یمانی معروف است. این در

۱. فلاح السائل ص ۱۷۱

۲. الغيبة للنعمانی ص ۲۵۲ ح ۱۱

یمانی چطور از بصره آمده مگر نباید از یمن بیاید؟ ۱۲۳۷۱

حالیست که در ۹ روایت تصریح شده که یمانی از یمن و صنعاء خروج می‌نماید و این رجل زیدی هم که خروجش از علائم خروج مهدی است از یمن خروج می‌کند و این هم مویدی است که رجل زیدی همان یمانی می‌باشد. ممکن است بگویید مراد از پرچم مشرق پرچم خراسانی و منظور از پرچم مغرب پرچم سفیانی است که سفیانی از علائم حتمی می‌باشد پس نیازی به حمل رجل زیدی بر یمانی نداریم. اما این صرف ادعاست که دلیلی بر آن ندارید.

ثانیاً چرا به آل محمد دروغ می‌بندید؟ در کجای روایت نعمانی گفته خروج یمانی به سمت کوفه است؟ بلکه در روایت نعمانی فقط خروج خراسانی و سفیانی را به سمت کوفه دانسته و از مکان خروج یمانی هیچ سخنی به میان نیاورده است:

«حَتَّى يَخْرُجَ عَلَيْهِمُ الْخُرَّاسَانِيُّ وَ السُّفْيَانِيُّ هَذَا مِنَ الْمَشْرِقِ وَ هَذَا مِنَ الْمَغْرِبِ يَسْتَبِقَانِ إِلَى الْكُوفَةِ كَفَرَسِي رِهَانٍ»^۱.

بله طبق روایتی یمانی و سفیانی برای رسیدن به جایی با هم در حال سبقتند اما نگفته کجا؟

«الْيَمَانِيُّ وَ السُّفْيَانِيُّ كَفَرَسِي رِهَانٍ»^۲.

البته طبق روایتی دیگر خراسانی و یمانی با هم به سمت کوفه مسابقه

۱. الغيبة للنعمانی ص ۲۵۵

۲. الغيبة للنعمانی ص ۳۰۵ ح ۱۵

می‌گذارند اما در همان روایت تصریح شده که قائم غیر از یمانی است: «حَتَّى يَنْزِلُوا الْكُوفَةَ طَالِبِينَ بِدِمَاءِ آبَائِهِمْ فَبَيْنَمَا هُمْ عَلَى ذَلِكَ إِذْ أَقْبَلَتْ خَيْلُ الْيَمَانِيِّ وَ الْخُرَّاسَانِيِّ يَسْتَبِقَانِ كَأَنَّهُمَا فَرَسَا [فَرَسًا] رِهَانًا».^۱

ثالثاً این را چند بار توضیح داده ایم که اطاعت از یمانی مقید به زمان خروجش شده نه به صورت مطلق که می‌رساند این وجوب اطاعت تنها در راستای امر قیام می‌باشد نه در همه امور که از آن عصمت و حجیت در آید. تازه اصلاً کجا گفته اطاعت از یمانی واجب است؟ روایت می‌گوید وقتی خروج کرد بر مسلمانی حلال نیست بر ضد او بشورد و با او مخالفت کند که هر کس این کار را بکند اهل جهنم است نه هر کس از او اطاعت نکند: «وَ إِذَا خَرَجَ الْيَمَانِيُّ فَأَنْهَضْ إِلَيْهِ فَإِنَّ رَأْيَهُ رَأْيُهُ هُدًى وَ لَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَلْتَوِي عَلَيْهِ فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ لِأَنَّهُ يَدْعُو إِلَى الْحَقِّ وَ إِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ».^۲

اما اینکه یمانی از بصره می‌آید دروغی آشکار است که هیچ مستندی جز تاویلات خود ساخته ندارد.

مدعی: ما دلیل داریم که اثبات کند غیر از یمانی موعود در عصر ظهور یک یمانی دیگر هم داریم. در کتاب غیبت طوسی روایت شده: «يُخْرِجُ قَبْلَ السَّفِيَانِي مَصْرِي وَ يَمَانِي: قَبْلَ از سَفِيَانِي، يَك مَصْرِي وَ يَك يَمَانِي خُرُوجِ

۱. سرور أهل الإيمان ص ۵۳

۲. الغيبة للنعماني ص ۲۵۶

یمانی چطور از بصره آمده مگر نباید از یمن بیاید؟ ۱۲۳۹۱

می‌کند»^۱ خوب دقت کنید قبل از سفیانی یک مصری و یک یمانی خروج می‌کند. خوب چه شد بالاخره یمانی قبل از سفیانی خروج می‌کند یا هم زمان با سفیانی؟ جواب اینست که یمانی موعود همزمان با سفیانی و خراسانی خروج می‌کند آن هم به سمت کوفه.

جواب: اولاً این یک تک روایت است که نمی‌تواند در مقابل چند روایت که بیانگر همزمان بودن خروج یمانی و سفیانی است ایستادگی کند. ثانیاً جمع بستن بین دو روایت متعارض وقتی صحیح است که شاهد و دلیلی داشته باشد و الا جمع بی دلیل و تبرعی نزد عقلاء ارزشی ندارد. لذا نمی‌توان گفت چون این روایت گفته خروج یمانی قبل از سفیانی است و آن یکی گفته همزمان با اوست بگوییم پس دو تا یمانی داریم.

طور دیگری هم می‌توان جواب داد و آن اینکه:

در رابطه با زمان خروج یمانی ۷ روایت نقل شده، سه تا تصریح می‌کند زمانش با خروج سفیانی همزمان است، دو تا می‌گویند قبل از سفیانی است، دو تا ابهامی دارد که باید بررسی شود:

(۱) امام باقر علیه السلام: «خُرُوجُ السُّفْيَانِيِّ وَالْيَمَانِيِّ وَالْخُرَّاسَانِيِّ فِي سَنَةٍ وَاحِدَةٍ فِي شَهْرٍ وَاحِدٍ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ نِظَامُ الْخَرْزِ يَتَّبِعُ بَعْضُهُ بَعْضاً».^۲

۱. الغيبة للطوسی ص ۴۴۷

۲. الغيبة للنعمانی ص ۲۵۵-۲۵۶

- (۲) امام صادق علیه السلام: «خُرُوجُ الثَّلَاثَةِ السُّفْيَانِيَّ وَ الْخُرَّاسَانِيَّ وَ الْيَمَانِيَّ فِي سَنَةٍ وَاحِدَةٍ فِي شَهْرٍ وَاحِدٍ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ».^۱
- (۳) «قد يكون خروجه و خروج اليماني من اليمن مع الرايات البيض في يوم واحد، و شهر واحد، و سنة واحدة».^۲
- (۴) «الْيَمَانِيَّ وَ السُّفْيَانِيَّ كَفَرَسِي رَهَانٍ».^۳
- (۵) «ذَكَرَ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام السُّفْيَانِيَّ فَقَالَ أَنَّى يَخْرُجُ ذَلِكَ وَلَمَّا يَخْرُجْ كَاسِرٌ عَيْنِيهِ بِصَنْعَاءَ».^۴
- (۶) «يَخْرُجُ قَبْلَ السُّفْيَانِيَّ مِصْرِيَّ وَ يَمَانِيَّ».^۵
- (۷) «وَ خُرُوجُ السُّفْيَانِيَّ ... خُسِفَ بِهِمْ ... وَ يَبْعَثُ مِائَةً وَ ثَلَاثِينَ أَلْفًا إِلَى الْكُوفَةِ وَ يَنْزِلُونَ الرُّوحَاءَ وَ الْفَارَقَ فَيَسِيرُ مِنْهَا سِتُونَ أَلْفًا حَتَّى يَنْزِلُوا الْكُوفَةَ ... يَسُوقُهَا رَجُلٌ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ... إِذْ أَقْبَلَتْ خَيْلُ الْيَمَانِيَّ وَ الْخُرَّاسَانِيَّ يَسْتَبِقَانِ كَأَنَّهُمَا فَرَسِي رَهَانٍ».^۶

در روایت اول ابتدا تصریح می‌کند که خروج سفیانی و یمانی در یک سال و یک ماه و یک روز است اما بلا فاصله می‌گوید اینها مثل دانه های تسبیح

۱. الإرشاد ج ۲ ص ۳۷۵

۲. كفاية المهتدى ص ۶۴۷

۳. الغيبة للنعماني ص ۳۰۵ ح ۱۵

۴. الغيبة للنعماني ص ۲۷۷ ح ۶۰

۵. الغيبة للطوسي ص ۴۷۷

۶. سرور أهل الإيمان ص ۵۱-۵۳

یمانی چطور از بصره آمده مگر نباید از یمن بیاید؟ ۱۲۴۱

هستند که بعضی پشت سر بعضی دیگر می‌آیند. خوب این عبارت یعنی چه؟ اگر در یک روز خروج می‌کنند چگونه پشت سر هم می‌باشند نه با هم؟ یعنی ساعت خروجشان با هم فرق می‌کند. یکی چند ساعت جلوتر از دیگری خروج می‌نماید؟ من تا به حال ندیدم در روایات روی ساعت سخن گفته باشند. حال اگر این باشد پس با آن دوروایتی که می‌گوید خروج یمانی قبل از سفیانی است جور در می‌آید و یمانی چند ساعت زودتر خروج می‌کند. اما اگر این مراد نباشد تنها راه درست در آمدن روایت اینست که بگوییم منظور از خروجشان در یک سال و یک ماه و یک روز، نزدیک بودن زمان خروج آنها با هم است نه همزمان، و الا با این فقره چه می‌کنید که می‌گوید مانند دانه های تسبیح یکی بعد از دیگری می‌آیند؟

اشکال نشود که روایت دوم این فقره را ندارد و فقط گفته خروجشان در یک سال و یک ماه و یک روز است، زیرا این دو نسخه از یک روایت نیست که بگوییم یک نسخه اضافی دارد و کنار گذاشته می‌شود بلکه دو روایت مستقل از دو امام می‌باشد. غیر از اینکه شما خودتان بارها به اضافاتی که در یک روایت هست و در یک روایت نیست تمسک کرده اید.

اما روایت سوم، درست که خروج آن دو را در یک روز می‌داند اما در عوض تصریح می‌کند که خروج یمانی از یمن است همچنین می‌گوید پرچمش سفید است در حالیکه درباره پرچم قائم و پرچم اهل مشرق روایات متعدد داریم که سیاه است. خوب شما این تناقضات را چطور حل می‌کنید؟

اما روایت چهارم فقط می‌گوید یمانی و سفیانی مانند دو اسب مسابقه هستند اما این نمی‌رساند که خروجشان در یک روز است. لذا می‌شود که خروج یمانی یکی دو روز زودتر اتفاق افتاده باشد. غیر از اینکه سفیانی دو خروج دارد خروجی در شامات که منجر به فتح ۵ منطقه و تشکیل حکومت می‌شود: «ملك كور الشام الخمس: دمشق، حمص، فلسطين، الأردن وقنسرین»^۱، و خروجی به سمت کوفه: «و يبعث السفیانی جيشاً إلى الكوفة»^۲.

از طرفی لا اقل در ۹ روایت تصریح شده که خروج یمانی از یمن و صنعاء می‌باشد. حال دو سوال در اینجا مطرح می‌شود: اولاً همزمان بودن خروج یمانی با کدامیک از دو خروج سفیانی است؟ ثانیاً دوئیت محل خروج سفیانی و یمانی با مسابقه دادن آن دو به سمت یک جا سازگاری ندارد. در نتیجه متوجه می‌شویم مراد از همزمان بودن خروج یمانی با سفیانی خروج دوم یمانی به سمت کوفه است که همزمان با خروج دوم سفیانی به آن منطقه می‌باشد و مسابقه آن دو این گونه مفهوم پیدا می‌کند. با این توضیحات مشخص شد که بین روایات تعارضی نیست تا حمل بر دو یمانی شود بلکه هر دو دسته از یک یمانی و یک سفیانی سخن می‌گویند منتها این دو، دو خروج دارند.

اما روایت پنجم تصریح می‌کند که یمانی - همان شکننده دو چشم سفیانی - قبل از خروج او از صنعاء خروج می‌نماید. و این یمانی به هیچگونه

۱. کمال الدین ج ۲ ص ۶۵۱ ح ۱۱

۲. الغیة للنعمانی ص ۲۸۰

یمانی چطور از بصره آمده مگر نباید از یمن بیاید؟ ۱۲۴۳۱

قابل تاویل نیست چون تصریح می‌کند این همان یمانی است که با سفیانی در می‌افتد و البته مراد از شکننده چشمها این نیست که او را می‌کشد.

و اما روایت ششم، با توضیحی که نسبت به روایت چهارم بیان کردیم روشن شد اینکه خروج یمانی قبل از خروج سفیانی دانسته شده خروج اول یمانی است که البته می‌تواند بعد از خروج اول سفیانی باشد.

و اما روایت هفتم، فقط می‌گوید وقتی سفیانی خروج کرد و برای کشتن امام به مدینه لشکر فرستاد و خسف بیداء شد و حضرت خروج کرده و وارد کوفه شدند یمانی هم تازه به کوفه می‌رسد اما این نمی‌رساند که زمان خروج یمانی با سفیانی همزمان بوده یا نه، زیرا خروج یک بحث است و رسیدن یک حرف دیگر، لذا ممکن است خروج یمانی به سمت کوفه با خروج سفیانی همزمان باشد اما زمان رسیدنشان متفاوت باشد زیرا سفیانی از دمشق به کوفه می‌تازد اما یمانی از یمن می‌آید و طبیعتاً باید دیرتر برسد؛ در نتیجه این روایت هم تعارضی ندارد.

اما اینکه قیام اوسی‌ها را همان قیام رجل زیدی نسب دانستید صرف ادعاست که هیچ دلیلی بر آن ندارید.

مدعی: ما دو تا یمانی داریم ولی فقط موظف به شناخت و اطاعت از یمانی موعود هستیم که اوصاف معصومین برایش ذکر شده، یعنی حجت خداست، و حجت خدا هم با وصیت شناخته می‌شود. در وصیت هم نام مهدی اول احمد آمده که متولد مُدینه بصره است که فرستاده امام زمان است. ما نه تنها

زمانی که این یمانی خروج کرد موظفیم به سمتش بشتابیم و با او بیعت کنیم، بلکه زمانی که دعوت هم می‌کند موظف به اطاعت هستیم چون توی همان حدیث دارد: «یدعو إلی صاحبکم: دعوت می‌کند به سمت صاحب الزمان»، «یدعوا إلی الحق و إلی طریق مستقیم: دیگران دعوت به باطل می‌کنند، این دعوت به حق و صراط مستقیم می‌کند».

پس این جور نیست که بگوییم، منتظریم ببینیم چه کسی هم زمان با سفیانی خروج می‌کند. نه چون این یمانی اوصاف معصومین و حجت خدا را دارد، پس اگر کسی آمد و دلیل شناخت حجت یعنی وصیت و پرچم رسول الله را آورد و گفت من یمانی ام هر چند ۲۰ سال ۳۰ سال دیگر خروج بکند، حجت خداست و ما موظف به اطاعت از او هستیم.

دقت کنید! هر کسی از یمن خروج کرد و آمد بهش می‌گویند یمانی، اما یمانی در عصر ظهور متعدد است پس باید دانست که ما موظف به اطاعت از کدامیک هستیم.

امام صادق فرمود: «بنشین زمین، و دست و پایت را تکان نده، تا زمانی که مردی از اولاد حسین را ببینی که همراه او وصیت و پرچم و سلاح پیغمبر است». پس اگر یمانی اینها را داشته باشد ما به سمتش حرکت می‌کنیم.

جواب:

اولاً دعوت یمانی به خودش نیست به صاحب ما حضرت قائم علیه السلام است در حالیکه احمد به خودش دعوت می‌کند و قائم را خودش می‌داند.

یمانی چطور از بصره آمده مگر نباید از یمن بیاید؟ ۱۲۴۵۱

ثانیاً درست است که یمانی دعوت به صاحب می‌کند اما امام علیه السلام برای پیوستن به او زمان تعیین کرده‌اند و آن، زمان خروجش است نه ۲۰ سال ۳۰ سال جلوترش: «وَ إِذَا خَرَجَ الْيَمَانِيُّ فَانْهَضْ إِلَيْهِ فَإِنَّ رَأْيَتَهُ رَأْيُهُ هُدًى وَ لَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَلْتَوِي عَلَيْهِ فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ لِأَنَّهُ يَدْعُو إِلَى الْحَقِّ وَ إِلَى طَرِيقِ مُسْتَقِيمٍ».

در نتیجه دقیقاً همین جور است که منتظریم ببینیم چه کسی هم زمان با سفیانی خروج می‌کند بعد به او بپیوندیم. ثالثاً شاید بتوان از خود روایت در آورد که دعوت یمانی همزمان با خروجش است، زیرا ابتدا می‌گوید وقتی خروج کرد به سمت او برو، بعد می‌گوید بر مسلمان حلال نیست بر ضد او شورش کند چون یمانی دعوت به حق و راه راست می‌کند.

رابعاً اینکه یمانی اوصاف معصومین را دارد به غیر از همین تک روایت چه دلیلی دارید؟ هیچ روایتی؛ اما ما روایات متعدد داریم که او حجت خدا نیست از جمله:

الف) راوی در مورد یکی از خروج کنندگان پرسید که او همان یمانی است؟ امام پاسخ دادند نه یمانی علی را دوست دارد در حالیکه این از علی برائت می‌جوید: «لَمَّا خَرَجَ طَالِبُ الْحَقِّ قِيلَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: نَرْجُو أَنْ يَكُونَ هَذَا الْيَمَانِيُّ فَقَالَ: لَا، الْيَمَانِيُّ يُوَالِي عَلِيًّا علیه السلام، وَ هَذَا يَبْرَأُ»^۱.

۱. أمالی الطوسی ص ۶۶۱ ح ۱۹

آیا براستی اگر یمانی حجت و معصوم و بلکه به ادعای شما وصی و خلیفه حضرت علی علیه السلام بود باید اینطور او را معرفی می کردند که علی را دوست دارد؟ یا لا اقل باید می گفتند یمانی از خالص ترین شیعیان علی و نزدیک ترین افراد به اوست؟ بلکه حتی از این بیان در نمی آید که یمانی شیعه دوازده امامی باشد چون زیدی ها هم دوستدار علی علیه السلام هستند.

ب) حضرت قائم به کوفه می رسند و بعد یمانی به کوفه می رسد: «رَجُلٌ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ تَظْهَرُ بِالْمَشْرِقِ وَ تُوجَدُ رِيحُهَا بِالْمَغْرِبِ كَالْمِسْكِ الْأَذْفَرِ يَسِيرُ الرُّعْبُ أَمَامَهَا بِشَهْرٍ حَتَّى يَنْزِلُوا الْكُوفَةَ طَالِبِينَ بِدِمَاءِ آبَائِهِمْ فَيَبِينَمَا هُمْ عَلَى ذَلِكَ إِذْ أَقْبَلَتْ خَيْلُ الْيَمَانِيِّ وَالْخُرَّاسَانِيِّ يَسْتَبِقَانِ كَأَنَّهُمَا فَرَسِي [فَرَسًا] رَهَانٍ»^۱.

به تصریح این روایت، یمانی غیر از قائم و حجت خداست.

اما این حدیث که بنشینید تا کسی با وصیت و پرچم بیاید دروغ محض است و قبلاً عرض کردیم روایت گفته با او عهد نبی - نه وصیت - و پرچم رسول خداست ولی اینها را نشانه شناخت قائم ندانسته بلکه علامات قبل و بعد از عهد و پرچم ذکر نموده و حتی برای خود عهد و پرچم علامات گفتی که بر ادعاهای شما منطبق نیست و توضیحش گذشت.

اما اینکه می گویند ۲۰ سال ۳۰ سال دیگر خروج کند. من تحدی می کنم که احمد هرگز خروج نخواهد کرد چون خودش که رفته و دیگر نخواهد آمد و

یمانی چطور از بصره آمده مگر نباید از یمن بیاید؟ ۱۲۴۷

مکتب نجف هم تا پایان عمر شیوخ اربعه اش نمی‌تواند آنقدر یار جمع کند که بخواهد حتی کشور عراق را به تصرف خود در آورد چه به برسد به جهان. حدس من اینست که با طولانی شدن اختفای احمد لاجرم باید مهدی دوم را با ادعای بداء بفرستند تا جریان یمانی بر نشاط خودش باقی بماند.

غیر از اینکه اگر ظهور یمانی که به قول شما همان قائم است نشانه‌هایی دارد خروج او هم علامت‌های متعدد زمانی و مکانی و غیره دارد که در روایات متعدد بیان گشته است. لذا بر فرض که ظهور احمد بصری کاملاً مطابق با روایات باشد اما اگر خروجش مخالف روایات باشد همین روشن می‌کند که او کذاب است و چون نشانه کذب داشته است خداوند رگ حیاتش را قطع ننموده است.

مدعی: الان کسانی که به روایت زیدی بودن یمانی احتجاج می‌کنند انصافاً به چیزی که می‌گویند اعتقاد ندارند. زیرا این‌ها می‌گویند مردی از زید در یمن خروج می‌کند، از آن طرف طیف این آقایان می‌گویند الان در زمان ظهور زندگی می‌کنیم و تمدن نوین اسلامی و نمی‌دانم سفیانی توی شام دارد فلان می‌کند و...، یعنی قبول هم دارند که در زمان ظهوریم.

خوب اولاً زیدی‌ها که در یمن خروج کرده‌اند اگر شما واقعاً راست می‌گویید و به این احادیث اهل بیت اعتقاد دارید، خوب اطاعت از یمانی که واجب است بروید یمن اطاعت کنید دیگر. این خطاب به آقای پناهیان است. آقای پناهیان که به همین سادگی درباره این مسائل اظهار نظرهای عجیب و

غریب می‌کند. آقای پناهیان اگر به گفته شما واقعاً این حوثی‌های یمنی، همان یمانی موعود در روایات هستند خوب حضرت باقر می‌فرماید: اطاعت از یمانی واجب است و هر کس از او سرپیچی کند اهل آتش است. خوب خود جنابعالی و مقتدای تان و همه همراهان تان ول کنید بروید بشوید سرباز حوثی‌ها، دیگران را رها بکنید و بگویید حوثی‌ها مفترض الطاعة است، اما ول نمی‌کنید!

چرا؟ چون شما اصلاً دنبال یمانی موعود نیستید. دارید بازی در می‌آورید. دنبال این نیستید که مردم را به سمت داعی الله دعوت کنید.

چرا مردم را متأسفانه بالای منبر رسول الله فریب می‌دهی و به همین سادگی در مورد مسأله یمانی اظهار نظر می‌کنی؟

جواب: اولاً اینکه آقای پناهیان مسائل فعلی یمن را بر قیام یمانی تطبیق داده به خود ایشان مربوط است، و ربطی به همه متخصصین مهدویت و به بنده که دارم با شما مناظره می‌کنم ندارد، ثانیاً بارها توضیح دادیم که واجب الاطاعة بودن یمانی تنها در یک روایت آن هم با سندی مخدوش نقل شده لذا اصل مدعا قابل اثبات نیست، تازه از طرفی طبق همان حدیث، وجوب اطاعت از یمانی مقید به خروج او شده و اطاعت مطلق برای او مطرح نکرده است.

سؤال ۱۵. اگر یمانی ظهور کرده، پس چرا فقط یک عده خاصی آن هم از طریق تلگرام متوجه شدند؟ در روایات متعدد دارد وقتی امام مهدی علیه السلام ظهور می‌کند صیحه عمومی زده شده و همه مردم می‌فهمند.

یمانی چطور از بصره آمده مگر نباید از یمن بیاید؟ ۱۲۴۹۱

مدعی: زمان رسول خدا می گفتند: اگر پیغمبر ظهور کرده چرا بعد از ۱۳ سال ما فهمیدیم؟ پیغمبر اکرم ۱۳ سال در مکه دعوت می کند، ظاهراً ۵۵ نفر به ایشان ایمان می آورند. دعوت غربیانه و مظلومانه در مکه. بیشترین عده وقتی از اسلام شنیدند که پیغمبر از دنیا رفته بود، تازه بعضی کشورهای اطراف نفهمیده بودند. اکثر این ها صدای پیغمبر به گوششان نرسیده بود. خوب اگر پیغمبر، پیغمبر همه جهانیان بود، برای چه مردم نفهمیده بودند؟ دعوت یمانی علیه السلام هم دعوت جهانی است، دعوت منجی بشریت است، دعوت امام مهدی است و لکن مردم به تدریج می شنوند تا صدایش به همه برسد و این که یک عده خاصی در تلگرام شنیدند، این طور نیست. فقط صفحه فیس بوک ایشان ۷۰۰ هزار نفر لایک کردند و در فیس بوک ۷۰۰ هزار نفر مطالب ایشان را دنبال می کنند. پس بالاخره دعوت ایشان کم کم منتشر می شود.

اینکه در روایت دارد وقتی امام مهدی ظهور کند همه صدایش را می شنوند و متوجه می شوند، بله الآن همه دارند تدریجاً صدایش را می شنوند دیگر. از طرفی در کتاب البرهان حدیث است که پیغمبر اکرم وقتی مبعوث به رسالت شد، صدایی زد. یعنی به همه ارواح مؤمنین، ارواح مردم تا قیامت صدا زد که من محمد، رسول خدا هستم، لبیک بگویید. و همه مؤمنان تا قیامت لبیک گفتند. این که همه صدای او را شنیدند یعنی چه؟ همه شنیدند صدای او را در ملکوت. و آنهایی که اهل ملکوت بودند و اهل ایمان در ملکوت بودند، ندای پیغمبر را لبیک گفتند. اما در زمین چه؟ در زمین هر کسی در زمان خودش

شنید. بعضی ها چندین قرن بعد از شهادت پیغمبر اکرم دعوت رسول الله را شنیدند. مهم این است که دعوت امام مهدی جهانی است امروز در اقصی نقاط دنیا از ملیت ها و ادیان مختلف، این دعوت را شنیدند، ایمان آوردند و عده ای به زبان خودشان دارند تبلیغ می کنند. یعنی آن صیحه جبرئیل و ندای آسمانی با آن پیغام ملکوتی ظهور منجی را دارند به تمام عالم می رسانند.

می گویند ظهور مهدی یعنی چه؟ حدیثی در کتاب ملاحم و الفتن سید بن طاووس هست که: «حینئذ یظهر المهدی علی افواه الناس» یعنی اسمش سر زبانها می افتد. اسم مبارکش، اوصافش، روایاتی که به او اشاره دارد، نصوص تورات و انجیل بر سر زبانهای مردم می افتد و از او حرف می زنند. یعنی به این معناست که امر او ظاهر شده.

جواب: شما سه ادعا کردید:

اول) جهانی بودن دعوت قائم علیه السلام منافاتی با تدریجی بودنش ندارد، دوم) جهانی بودن دعوت در عالم ملکوت است نه زمین، سوم) جهانی بودن یعنی از هر قوم و ملیتی بشنوند هر چند یک نفر.

درباره ادعای اول باید گفت: قیاس یمانی به پیامبر طبق معمول، قیاس باطلی است زیرا در مورد ایشان چنین بیان نشده بود که یکدفعه همه مردم صدای ایشان را می شنوند لذا جهانی بودن دین ایشان با گسترش تدریجی اش منافاتی ندارد، در حالیکه در مورد حضرت مهدی علیه السلام تصریح شده که به هنگام ظهورشان صیحه جهانی زده شده و همه متوجه ظهور و دعوت ایشان می شوند

یمانی چطور از بصره آمده مگر نباید از یمن بیاید؟ ۱۲۵۱

پس این دو ربطی به یکدیگر ندارد.

اما اینکه ۷۰۰ هزار لایک هستند حرف مضحکی است زیرا اولاً ۷۰۰ هزار کجا و ۸ میلیارد آدم در روی کره زمین کجا؟ آن هم بعد از گذشت ۱۸ سال از ظهور جناب احمد؛ به نظر گسترش دعوت او با این همه وسائل تبلیغی و شبکه ماهواره ای و تلگرام و فیسبوک و پالتاک و تبلیغات رنگی و کاغذی و چهره به چهره و چه و چه خیلی تدریجی است! ثانیاً با رباتهای متعددی که در فضای مجازی وجود دارد می شود یک شبکه ۵۰۰۰۰ هزار عضو داشته باشد در حالیکه ۴۸۰۰۰ نفرش عضو مجازی و به عبارت دیگر ربات باشند.

پس نمی توان از ۷۰۰ هزار لایک چنین نتیجه گرفت که دعوت احمد به هفتصد هزار نفر رسیده است. ثالثاً برای سرویس های جاسوسی هیچ کاری ندارد که با لایک کردن در شبکه های مربوط به جریان های منحرف، عده و عده آنها را زیاد نشان دهند لذا باز هم نمی توان از ۷۰۰ هزار لایک چنین نتیجه گرفت که هفتصد هزار نفر مطالب فیسبوک امام اینترنتی را دنبال می کنند.

و اما ملکوتی بودن ندای پیامبر هیچ ربطی به صیحه مربوط به قائم علیه السلام ندارد زیرا همانگونه که گفته شد تصریح روایات متعدد است که همه مردم دنیا - نه فقط مومنان در عالم ملکوت - آن را می شنوند غیر از اینکه قرار نیست دعوت قائم علیه السلام مانند دعوت پیامبر هزاران سال طول بکشد که تاویل به عالم ملکوت ببرید و بگویید کسی بعد از چند قرن خواهد شنید.

و اما اینکه از هر ملیتی دعوت احمد را شنیده اند پس جهانی است. اولاً

ثابت کنید از هر ملیتی شنیده‌اند. من یقین دارم شما حتی نمی‌دانید چند ملیت در دنیا وجود دارد چه برسد که بدانید دعوت احمد به آنها رسیده است یا نه. ثانیاً اینکه چون از هر ملیتی بالاخره یکی شنیده پس جهانیان دعوتش را شنیده‌اند تاویل مضحکی است که نزد عقلا جایگاهی ندارد.

و اما حدیث سید بن طاووس، بارها این نکته را تذکر داده ام که سید در کتاب ملاحم و فتن تصریح کرده که احادیث چهار کتاب سنی را جمع نموده نه احادیث اهل بیت علیهم‌السلام از طریق شیعه را، پس با اسم سید بن طاووس مردم را گول زنید و صراحتاً بگویید حدیث نعیم بن حماد کذاب و جعل:

«حدَّثنا نعیم، حدَّثنا الولید و رشدین عن ابن لهیعة عن أبي قبیل عن أبي رومان عن علي، قال: «إذا نادى مناد من السماء أنَّ الحقَّ في آلِ محمد، فعند ذلك يظهر المهدي على أفواه الناس، و يشربون حبه، فلا يكون لهم ذكر غيره».

غیر از اینکه این نقل در بعضی نسخه های کتاب نعیم وجود ندارد^۱ و کسانی که از او نقل کرده‌اند نیز نقلشان دارای نسخه بدل است و می‌گوید: بعد از صیحه، مهدی برای عده ای از مردم ظاهر می‌شود: «يظهر المهدي على اقوام من الناس»^۲ نه «على افواه الناس»، و این دقیقاً مطابق نظر شیعه است که

۱. و جدیر ذکره أنَّ هذا الحديث غير موجود في النسخة التي اعتمدها من كتاب «الفتن» لابن حَمَّاد طبعة دار الفكر بتحقيق سهيل زكَّار، لكنَّه موجود في ۱: ۳۳۴ برقم ۹۶۵ من طبعة مكتبة التوحيد القاهرة، بتحقيق سمير أمين الزهيري، سنة الطبع ۱۴۱۲ هـ. العرف الوردی پاورقی ۱ ص ۱۲۳

۲. الملاحم، ابن المنادی پاورقی ۲ ص ۱۹۶

یمانی چطور از بصره آمده مگر نباید از یمن بیاید؟ ۱۲۵۳۱

حضرت مهدی علیه السلام بعد رخداد صیحه برای ۳۱۳ نفر ظاهر می شوند و به همین خاطر است که سفیانی از محل اختفای ایشان مطلع شده لشکری برای قتل آن حضرت به سمت مدینه می فرستد. ذکر این نکته نیز بد نیست که این روایت که خواندید در ملاحم سید نیست بلکه در التشریف بالمنن می باشد.^۱

نتیجه اینکه شما خواستید با تک روایتی سنی و نیز دارای نسخه بدل، معنای ظهور جهانی مهدی علیه السلام را تاویل به ظهور نام او ببرید که بحمد الله نا موفق بودید.

۱. التشریف بالمنن ص ۱۲۹ ح ۱۳۶

جلسه نهم

نظر علماء و فقهاء شيعه درباره

احمد الحسن چیست؟

سؤال ۱۶. نظر علماء و فقهای شیعه درباره احمد الحسن چیست؟ آیا ایشان را تأیید کردند؟

مدعی: نظر علماء و فقهاء زمان ابراهیم درباره ابراهیم چه بود؟ آیا فتوا ندادند که واجب است بر همه هیزم جمع کنند تا این مدعی کذاب را بسوزانند؟ نظر علماء و بزرگان زمان موسی چه بود؟ آیا این نبود که می‌خواهد افساد در زمین بکند و شما را از دینتان خارج کند؟ زمان بعثت عیسی آیا این نبود که او را بکشید؟ این نبود که او دارد جوانان ما را گمراه می‌کند، او را بکشید، علیه علماء حرف می‌زند؟ نظر علمای صحابه پیغمبر یعنی همان کسانی که شاگردان مستقیم پیغمبر اکرم بودند درباره امام علی چه بود؟ آیا همه شان جمع نشدند بر محور ابوبکر و بر ترک علی بن ابی طالب؟ همه شان خیانت نکردند به فاطمه؟ تاریخ برای عبرت گرفتن است نه برای داستان سرایی.

نظر علماء در زمان قیام امام حسین چه بود؟ حتی علمای شیعه فتوا به قتلش ندادند؟ آیا نگفتند حسین از دین خدا خارج شده و خون او مباح است؟
جواب: اینکه نظر علماء زمان ابراهیم و موسی انحراف و قتل ایشان بوده دروغی آشکار است که از خودتان در آوردید بلکه نظر حکومت این بود و اصلاً نامی از علماء در مورد این دو پیامبر وجود ندارد. اما قیاس عملکرد علماء یهود با علماء اسلام قیاسی مع الفارق است زیرا علمای یهود و مسیح در خود قرآن مورد نکوهش قرار گرفته‌اند که آنها کلمات کتاب را تحریف می‌کردند و احکام

خدا را تغییر می دادند در حالیکه درباره علماء شیعه احادیث فراوانی از پیامبر و اهل بیت ایشان صادر شده که جایگاه بسیار رفیعی برای آنها مخصوصاً در عصر غیبت ولی خدا قائل هستند.

اما اینکه اصحاب پیامبر همه شاگردان پیامبر و جزو علما بودند دروغی شاخدار است و حتی خود اهل سنت با وجود اعتقادشان به عدالت جمیع صحابه چنین چیزی را ادعا نکرده اند که شما ادعا می کنید. بلکه در میان آنها افراد انگشت شماری بودند که عالم به دین تلقی می شدند و عموم آنها به مخالفت با ولایت امیر المومنین علیه السلام برخاستند بلکه در مقابل کودتای غصب خلافت دست و پای خود را گم کرده و به جهت رعب و وحشتی که بر پا شده بود سکوت کردند و تنها کسانی که سکوت نکردند آن ۵ نفر یا ۷ نفر بودند که روایت اصطلاح غیر مرتد را بر آنها نهاد نه اینکه همه واقعاً بت پرست شدند. اما اینکه نظر علماء و حتی علماء شیعه بر وجوب قتل امام حسین و ارتداد ایشان بوده واقعاً دروغی تاریخی است.

در آن زمان از صحابه پیامبر که به قول شما شاگرد و عالم دین بودند پنج شش نفر زنده بودند که همه شان مخالف قتل حضرت بودند و اتفاقاً امام حسین علیه السلام برای عدم جواز قتلشان ارجاع به همان ها دادند.^۱ و اما شیعه، اصلاً

۱. الإرشاد ج ۲ ص ۹۷. و آن صحابه به ترتیبی که امام حسین علیه السلام ذکر کرده اند از این قرارند: جابر بن عبد الله انصاری، ابو سعید خدری، سهل بن سعد ساعدی، زید بن ارقم و انس بن مالک. و البته در آن زمان پسر خلیفه دوم هم که مخالف قتل امام علیه السلام بود وجود داشت اما امام علیه السلام نامی از او نبردند.

نظر علماء و فقهاء شيعه درباره احمد الحسن چیست؟ ۱۲۵۹۱

مرجعى به عنوان فتوا دهنده نداشت تا بخواهد فتواى قتل امام خودشان را بدهند.
مدعى: شما به روايات زمان ظهور نگاه كنيد؛ نظر علمای شیعه در رابطه با
قائم آل محمد چه خواهد بود؟

«على جان بعد از من فتنه كور و لغزنده اى خواهد بود كه هر وليجه و
بطانه اى در آن سقوط مى كند». وليجه يعنى محبوب دل ها، مردم روى او
حساب باز مى كنند اعم از علمای دين و غير آنها، و بطانه يعنى كسى كه مردم
اسرار باطنى خود را با او در ميان مى گذارند. خوب در زمان ظهور كه به طور
صریح به ما گفتند: «فقهای آن زمان بدترین و پست ترین فقهای زیر آسمان
هستند، فتنه از آنها بيرون مى آید و به آنها بر مى گردد». ديگر برای ما چه اهميتی
دارد كه نظر آنها را در رابطه با قائم آل محمد بدانيم؟

البته نظر آنها امروز در رابطه با قائم آل محمد روشن است. عده اى از آنها
فتوا به قتل سيد احمد الحسن داده اند، عده اى از آنها ساكت اند، عده اى از آنها
انكار مى كنند، عده انگشت شماری از آنها در حال تحقيق درباره اين دعوت
هستند و گفتند ما تصديق و تكذيب نمى كنيم.

اگر ما به حبل الله متوسل باشيم تاريخ دعوت انبياء و خلفای خدا را ببينيم،
قرآن كريم را بخوانيم، روايات مربوط به علمای زمان ظهور مهدی را بخوانيم،
ديگر اصلاً اين سؤال را نمى پرسيم.

اصلاً اگر علماء سيد احمد الحسن را تأييد مى كردند بنده شخصاً يك
مقدار درباره دعوت سيد احمد الحسن شك مى كردم، چون مى دانم اين با

روایات ظهور تطبیق نمی‌کند، زیرا ائمه فرمودند: دشمنان قائم همین‌ها هستند، اما الحمد لله اکثر فقهای شیعه دشمن دعوت سید احمد الحسن هستند و هر چه می‌توانند علیه این دعوت و علیه انصار کار می‌کنند.

جواب: در طول تاریخ غیبت، همیشه این علما بوده‌اند که مقابل جریان‌های انحرافی و مدعیان دروغین ایستاده‌اند و نگذاشته‌اند جامعه شیعه با هجمه‌های گوناگون مدعیان به انحراف کشیده شود، و الا مردم که عموماً از آگاهی دینی پایینی برخوردار بوده و هستند و به راحتی نمی‌توانند بین مدعی کذاب و حق و باطل تشخیص دهند. اتفاقاً مستمسک فرقه بابیت و بهائیت برای عدم همراهی علمای شیعه با این دو جریان، همین علم کردن نقلیهایی بود که فقهای دوره ظهور را گمراه و گمراه‌کننده می‌خواند، و شما نیز از همین سناریو استفاده می‌کنید.

آیا واقعاً معقول است که بگویید در میان شیعه حتی یک عالم با تقوا پیدا نمی‌شود و همه شان فاسق و فاجر و دنیا پرستند؟ اگر شیعه در این سطح از انحطاط به سر می‌برده که اصل حقانیت مکتبش زیر سوال است. اما انگیزه مخالفت علما چیست؟ امام شما همه آنها را متهم به شهرت طلبی و دنیا دوستی می‌کند در حالیکه من خودم از نزدیک علمای بسیاری را دیده‌ام که در عین جایگاه بالای اجتماعی در کمال زهد و دنیا گریزی و در نهایت تقوا یک عمر را سپری کردند افرادی مثل آیت الله بهجت، آیت الله علی صافی و آیت الله لطف الله صافی که هر سه سالها دوران ظهور احمد را درک کردند و به او ایمان

نظر علماء و فقهاء شیعه درباره احمد الحسن چیست؟ ۱۲۶۱

نیاوردند و هیچکدام از انگ های احمد نیز به آنها نمی چسبد. البته احمد تقصیری ندارد چون اصلاً این بزرگان را از نزدیک ندیده و به احتمال قوی اصلاً نمی شناسد.

اما آنچه از روایت سقوط کل ولیجه و بطانه خواندید، من فقط برای اینکه نوع خیانت علمی شما را روشن بکنم که چطور قسمتی از روایت را می گیرید و بر سر علم می کنید و بقیه اش که بر ضررتان است حذف می کنید قدری متن این روایت را بررسی می کنم:

پیامبر می فرمایند: یا علی زمانیکه من مُردم کینه های قوم نسبت به تو ظاهر می شود و بعد از من فتنه شدیدی است که هر ولیجه و بطانه در آن سقوط می کند و این زمانی است که شیعه پنجمین فرزند تو از هفتمین را از دست بدهند ... آنها در نهایت یأس به سر می برند سپس ندایی به آنها داده می شود که فرد نزدیک آن را می شنود و آن ندا سه تا در رجب است ... و در سومی بدری بارزی همراه با قرن شمس می بینید که می گوید خدا فلانی را فرستاده است و به اسم و نسب قائم تا خود حضرت علی علیه السلام ندا می دهد و فرج حاصل می شود؛ قائم نهمین ائمه بعد از حسین می باشد:

«فَإِذَا مِتُّ ظَهَرَتْ لَكَ ضَعَائِنُ فِي صُدُورِ قَوْمٍ وَ سَيَكُونُ بَعْدِي فِتْنَةٌ صَمَاءُ صَيْلَمٍ يَسْقُطُ فِيهَا كُلُّ وَلِيَجَةٍ وَ بَطَانَةٍ وَ ذَلِكَ عِنْدَ فَقْدَانِ شِيعَتِكَ الْخَامِسِ مِنَ السَّابِعِ مِنْ وَلَدِكَ يَحْزَنُ لِفَقْدِهِ أَهْلُ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ فَكُمُ مُؤْمِنِينَ وَ مُؤْمِنَةٍ مُتَأَسِّفٌ مُتَلَهِّفٌ حَيْرَانٌ عِنْدَ فَقْدِهِ ثُمَّ أَطْرَقَ مَلِيًّا ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَقَالَ بِأَبِي وَأُمِّي سَمِيعِي وَ

شَبِيهِ وَ شَبِيهِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَلَيْهِ جُبُوبُ الثُّورِ أَوْ قَالَ جَلَابِيبُ الثُّورِ يَتَوَقَّدُ مِنْ شُعَاعِ الْقُدْسِ كَأَنِّي بِهِمْ آيَسٌ مَنْ كَانُوا ثُمَّ نُودِيَ بِإِنْدَاءٍ يَسْمَعُهُ مِنَ الْبُعْدِ كَمَا يَسْمَعُهُ مِنَ الْقُرْبِ يَكُونُ رَحْمَةً عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَعَذَاباً عَلَى الْمُنَافِقِينَ قُلْتُ وَمَا ذَلِكَ النَّدَاءُ قَالَ ثَلَاثَةُ أَصْوَاتٍ فِي رَجَبٍ أَوَّلُهَا أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ الثَّانِي أَرْفَتِ الْأَرْفَةَ وَ الثَّالِثُ تَرَوْنَ بَدْرِيّاً بَارِزاً مَعَ قَرْنِ الشَّمْسِ يُنَادِي الْآنَ اللَّهُ قَدْ بَعَثَ فُلَانٌ بَنَ فُلَانٍ حَتَّى يَنْسُبَهُ إِلَى عَلِيٍّ فِيهِ هَلَاكُ الظَّالِمِينَ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَأْتِي الْفَرْجُ وَ يَشْفِي اللَّهُ صُدُورَهُمْ وَ يُذْهِبُ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَكَمْ يَكُونُ بَعْدِي مِنَ الْأَئِمَّةِ قَالَ بَعْدَ الْحُسَيْنِ تِسْعَةٌ وَ التَّاسِعُ قَائِمُهُمْ»^۱

این روایت صراحت دارد که یاس مردم تا رخداد صیحه ادامه دارد و بعد از آن فرج حاصل می شود و لکن صیحه را سه صوت می داند در ماه رجب نه خواب آن هم در هر ماه و سالی، و همراه آن صوت علامات می است و نیز تصریح می کند که قائم نهمین امام بعد از امام حسین (علیه السلام) نه دهمین لذا متوجه می شویم فقره «من ولدك» صفت خامس است نه سابع، و یا تصحیف «من ولدی» است که قائم با احتساب حضرت فاطمه (علیه السلام) می شود پنجمین از هفتمین فرزندان. و الا اگر منظور فرزند امام دوازدهم باشد با کلمه فقدان چه می کنید که می گوید آن فتنه و سقوط کل ولیجه و بطانه به هنگام فقدان این فرزند پنجم رخ می دهد نه قبل یا هنگام ظهورش؟ لذا ربطی به ولیجه و بطانه قبل از فقدان او ندارد.

نظر علماء و فقهاء شیعه درباره احمد الحسن چیست؟ ۱۲۶۳

و همین روایت از امام رضا علیه السلام با عین همین متن رسیده الا اینکه می گویند آن فتنه هنگام فقدان سومین فرزند من رخ می دهد که مراد وفات امام عسکری علیه السلام است و هیچ جور بر فرزند امام دوازدهم تطبیق نمی کند:

«قَالَ لِي الرِّضَا علیه السلام إِنَّهُ يَا حَسَنُ سَيَكُونُ فِتْنَةٌ صَمَاءٌ صَيَلَمُ يَذْهَبُ فِيهَا كُلُّ وَلِيَجَةٍ وَ بَطَانَةٍ وَ فِي رَوَايَةٍ يَسْقُطُ فِيهَا كُلُّ وَلِيَجَةٍ وَ بَطَانَةٍ وَ ذَلِكَ عِنْدَ فَقْدَانِ الشَّيْعَةِ الثَّالِثِ مِنْ وَلَدِي يَحْزَنُ لِفَقْدِهِ أَهْلُ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ كَمَنْ مِنْ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ مُتَأَسِّفٍ مُتَلَهِّفٍ حَيْرَانَ حَزِينٍ لِفَقْدِهِ ثُمَّ أَطْرَقَ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَ قَالَ بِأَبِي وَ أُمِّي سَمِيُّ جَدِّي وَ شَبِيهِي وَ شَبِيهِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَلَيْهِ جُيُوبُ الثَّوْرِ يَتَوَقَّدُ مِنْ شُعَاعِ ضِيَاءِ الْقُدُسِ كَأَنِّي بِهِ آيَسٌ مَا كَانُوا قَدْ نُوذُوا نِدَاءً يَسْمَعُهُ مَنْ بِالْبُعْدِ كَمَا يَسْمَعُهُ مَنْ بِالْقُرْبِ يَكُونُ رَحْمَةً عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ عَذَاباً عَلَى الْكَافِرِينَ فَقُلْتُ بِأَبِي وَ أُمِّي أَنْتَ وَ مَا ذَلِكَ النِّدَاءُ قَالَ ثَلَاثَةُ أَصْوَاتٍ فِي رَجَبٍ أَوَّلُهَا أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ وَ الثَّانِي أَرْفَتِ الْأَرْفَةُ يَا مَعْشَرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الثَّالِثُ يَرُونَ يَدًا بَارِزًا مَعَ قَرْنِ الشَّمْسِ يُنَادِي أَلَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ فُلَانًا عَلَى هَلَاكِ الظَّالِمِينَ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَأْتِي الْمُؤْمِنِينَ الْفَرَجُ وَ يَشْفِي اللَّهُ صُدُورَهُمْ وَ يَذْهَبُ غَيْظُ قُلُوبِهِمْ»^۱

فقط به جای بدری بارزی، گفته يد بارز، و در نسخه دیگری بدن بارز ثبت شده است: «يَرُونَ بَدَنًا بَارِزًا مَعَ قَرْنِ الشَّمْسِ»^۲.

و با سند دیگری نیز از همین امام ثبت شده که می گوید فقدان سومین

۱. الغيبة للنعماني ص ۱۸۰-۱۸۱ ح ۲۸

۲. دلائل الإمامة (ط - الحديثة) ص ۴۶۱ ح ۴۵، مختصر البصائر ص ۴۹۸

فرزندم که باز بر فرزند امام دوازدهم انطباق ندارد.^۱

حال کدامیک از اینها با عقاید شما سازگار است؟ سقوط هر ولیجه و بطانه هنگام فقدان فرزند پنجم؟ استمرار یأس تا رخداد صیحه؟ صوت بودن صیحه نه رؤیایی بودن آن؟ همگانی بودن شنیدن صیحه؟ نهمین بودن قائم؟

اینها همه به کنار، از کجای روایت در آوردید که این سقوط مربوط به آستانه ظهور قائم است؟ زیرا این روایت تصریح می‌کند سقوط کل ولیجه و بطانه هنگام فقدان ایشان یعنی از ابتدای وفات امام عسکری علیه السلام آغاز می‌شود و لازمه اش اینست که حتی نواب اربعه و تمام علمای بزرگ آن دوران مثل پدر شیخ صدوق و مرحوم کلینی نیز سقوط کرده‌اند الا اینکه بگویید منظور از کل ولیجه همه شان نیست بلکه بسیاری از آنهاست که اگر اینگونه بگویید ما نیز همین را نسبت به آستانه ظهور می‌گوییم که مراد همه علما نیستند و تنها بخشی از علما سقوط می‌کنند نه همه شان.

تازه همه حرف هایی که زدیم در صورتی است که ولیجه و بطانه را شامل علما هم بدانیم و الا این حدیث هیچ ربطی به جایگاه علما در آخر الزمان ندارد.

و اما روایت فقهای آخر الزمان: اولاً حدیث می‌گوید بر مردم زمانی می‌آید نه بر شیعه، و در روایات بسیار هست که لفظ ناس بر اهل سنت اطلاق شده

۱. کمال الدین ج ۲ ص ۳۷۱ ح ۴

نظر علماء و فقهاء شیعه درباره احمد الحسن چیست؟ | ۱۲۶۵

چون آنها اکثریت جامعه را تشکیل می‌دادند لذا معلوم نیست که مراد از فقهاء آن زمان فقهای شیعه و سنی باشد بلکه می‌تواند مرادش فقهای اهل سنت باشد که در آن زمان به اوج فتنه‌گری می‌رسند. همچنانکه اصطلاح فقهاء اصطلاحی سنی است که بر عالمان احکام شرعی اطلاق می‌کرده‌اند و این نیز قرینه‌ای بر اراده عالمان اهل سنت می‌باشد. از طرفی فقهاء یعنی عالمان احکام شرعی لذا شامل عالم قرآن (مفسر) عالم اعتقادی (متکلم) عالم حدیث شناس (محدث) عالم رجالی، عالم اخلاقی و هیچ عالم دیگری نمی‌شود. در نتیجه سخنی درباره فسق این عالمان نمی‌زند و اتفاقاً بسیاری از مخالفان احمد عالمان قرآنی و اعتقادی و حدیث شناس و رجالی هستند که شبّهات او را به خوبی پاسخ می‌دهند و بطلان وی را آشکار می‌نمایند.

اینها همه به کنار از کجای حدیث دانستید که مراد از این فقهاء فقهای در آستانه ظهور می‌باشد؟ چون روایت اشاره‌ای به محدوده زمانی نکرده و فقط فرموده زمانی بیاید که چنین شود. خوب شاید مرادش زمان حمله مغول بوده که جامعه اسلامی در انحطاط عجیبی به سر می‌بردند:

«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَبْقَى مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رِسْمُهُ وَمِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ يُسَمَّوْنَ بِهِ وَهُمْ أَبْعَدُ النَّاسِ مِنْهُ مَسَاجِدُهُمْ عَامِرَةٌ وَهِيَ خَرَابٌ مِنَ الْهُدَى فَقَهَاءُ ذَلِكَ الزَّمَانِ شُرُفُ فَقَهَاءٍ تَحْتَ ظِلِّ السَّمَاءِ مِنْهُمْ خَرَجَتِ الْفِتْنَةُ وَإِلَيْهِمْ تَعُودُ»^۱

۱. الکافی ج ۸ ص ۳۰۸

اما اینکه موضع علما با احمد دشمنی بوده، زیرا حکم قتل او را داده‌اند و عده ای هم ساکتند و چه و چه. چرا به محققانی که در نجف و ایران نه فتوا به قتلش داده‌اند و نه دشمنی کرده‌اند و فقط به حرفهای باطل او پاسخ های محکم داده‌اند هیچ اشاره ای نمی‌کنید؟ آیا آن نظرات هم به جرم فسق و دنیاپرستی باید دور ریخته شود؟ و اما علمای ساکت بر دو قسمند آنها که اینقدر بطلان این جریان و حرفهایش را آشکار می‌دانند که ارزشی برای وقت گذاشتن جهت پاسخ دادن به آنرا قائل نیستند و عده ای هم چون در مساله مهدویت تخصص کافی ندارند بر متخصصان این مساله تکیه کرده‌اند. و اما آنها که فتوای قتل احمد را داده‌اند ما که کسی را نمی‌شناسیم ولی اگر کسی فتوا داده باشد راه به خطا نرفته است زیرا وقتی احمد غیر متدین به خودش را کافر معرفی می‌کند^۱ کافری که اگر قیام یمانی شکل بگیرد کشته خواهد شد، احمدی که علمای دین را حکام طاغوت و بدتر از کافران حربی و اسرائیل معرفی می‌کند،^۲ احمدی که با ادعای امر جدید در صدد نسخ شریعت اسلام است، احمدی که فتوا به جواز خیانت و دزدی از دستگاه دولتی داده است^۳، احمدی که اعتقادات ۱۴۰۰ ساله شیعه را به باد تمسخر گرفته و انحرافات بزرگی بنا نهاده است، خونس حرمتی ندارد.

۱ - عقائد الإسلام ص ۷۳، ۸۳

۲ - فتنه گوساله احمد الحسن قسمت دوم ص ۵۱

۳ - الجواب المنیر پرسش ۱۳۷ و ۳۴۶.

نظر علماء و فقهاء شیعه درباره احمد الحسن چیست؟ | ۲۶۷

سؤال ۱۷. بر فرض علما به کنار، چرا عرفای بزرگی مثل آقای بهجت که در عصر معاصر زندگی می کردند به احمد ایمان نیاوردند؟ آیا این دلیل بطلان جریان احمد نیست؟

مدعی: اگر مخالفت و دشمنی عرفا دلیل بر باطل بودن دعوت بود، دلیل حضرت موسی باطل می شد، چون عارف بسیار بزرگ آن زمان بلعم باعورا که به تعبیر قرآن کریم آیات الهی به ایشان داده شده بود و در روایت اهل بیت آمده که اسم اعظم داشت و پایین تر از عرش را می دید و مستجاب الدعوه بود. این عارف بزرگ ربانی چه کار کرد؟ آمد درباری فرعون شد. درباری طاغوت شد و به همین سبب او را گماشتند که بر حضرت موسی نفرین کند تا نابود شود. عارف خیلی معروف و مشهور دیگر در زمان حضرت موسی سامری بود. چکار کرد؟ نگذاشت مردم وصایت و ولایت هارون را قبول کنند و با یک کاری شبیه معجزه همه مردم را به مذهب بت پرستی برگرداند و مرتد کرد. اگر این میزان و معیار درستی بود، خوب باید دعوت بسیاری از حجت های خدا زیر سؤال می رفت.

جواب: واقعاً برای شما متأسفم که انسان پاکی چون عبد صالح بهجت خوبان را قیاس به بلعم باعورایی می کنید که طبق عقیده مشهور گرفتار عذاب الهی گشته و زبانش مانند سگ از دهانش بیرون افتاده و در ملأ عام مفتضح شده است.

این را بارها تکرار کردم که به گفته امام صادق علیه السلام اولین کسی که قیاس کرد

ابلیس بود^۱ و مقایسه هرگز نمی‌تواند حق و حقیقت را ثابت کند بلکه بر عکس، باعث مشتبه شدن حق و باطل می‌گردد و برای همین کار شیطان معرفی گشته است^۲. شما اگر دلیل دارید آن را بیان کنید و مثلاً ثابت کنید که مرحوم بهجت عارف نبوده و فلان فسق را داشته نه اینکه به صرف لغزیدن کسی به نام بلعم باعوراء، همه عرفا و از جمله مرحوم بهجت را قیاس به او کنید.

و به عبارت دیگر: قیاس عارفی چون بلعم که فاسق شدنش قطعی است با عارفی چون بهجت که صالح بودنش تا پایان عمر قطعی است قیاس مع الفارق است.

اما برای اینکه قضیه بلعم کمی روشنتر شود نکاتی را عرض می‌کنم:

نکته الف) در قرآن هیچ نامی از بلعم نیامده^۳ بلکه در سوره اعراف آیه ۱۷۵-۱۷۶ از کسی یاد می‌کند که بعضی از روایات و عده‌ای از مفسرین گفته‌اند منظور بلعم است. ولی این قطعی نیست و مرحوم طوسی و طبرسی تذکر داده‌اند که در این باره اختلاف وجود دارد که مراد کیست.

بعضی گفته مراد بلعم بن باعورای مستجاب الدعوه است که بر دین موسی بود، بعضی گفته‌اند مقصود امیه بن ابی الصلت بوده که می‌دانسته به زودی قرار است پیامبری ظهور کند و امید داشت خودش باشد و زمانیکه پیامبر اسلام به

۱. الکافی ج ۳ ص ۱۰۴ ح ۲

۲. علل الشرائع ج ۱ ص ۸۹ ذیل ح ۴

۳. نام بلعم در روایات و مصادر شیعه و سنی، بلعم بن باعور، بلعم بن باعوراء، بلعم بن ابر، بلعم بن بحور، بلعام بن عامر و ... ثبت شده است.

نظر علماء و فقهاء شیعه درباره احمد الحسن چیست؟ ۱۲۶۹

نبوت رسید حسد کرد و کفر ورزید، برخی گفته‌اند منظور ابو عامر بن نعمان صیفی است که پیامبر ﷺ وی را فاسق نامید و به نفرین خودش با حالت کفر مرد، عده ای گفته‌اند مراد منافقان اهل کتاب هستند که پیامبر را می‌شناختند و انکار می‌کردند، و برخی گفته‌اند این تنها یک مثال است و مصداق خاصی اراده نشده است و شیخ طوسی این نظر را مناسب با عقاید شیعه معرفی می‌کند.^۱

پس نزد مفسرین اتفاق نظری وجود ندارد که مراد بلعم عارف باشد که به ضرر قاطع می‌گوید قرآن بلعم را به عنوان عارف فاسق مثال زده است.

و اما در روایات، در اینکه این دو آیه درباره بلعم نازل شده تنها سه روایت از معصوم رسیده که هر سه فاقد سند یا دارای سند غیر معتبر می‌باشند: یکی در تفسیر قمی، یکی در تفسیر عیاشی، و یکی هم در تفسیر تبیان و مجمع البیان.

اما روایت تفسیر قمی از حسین بن خالد نقل شده که نمی‌دانیم کیست و اشکال محتوایی هم دارد و آن اینکه می‌گوید: فرعون به بلعم گفت: «خدا را بر ضد موسی و اصحابش بخوان: قَالَ فِرْعَوْنُ لِبَلْعَمِ ادْعُ اللَّهَ عَلَى مُوسَى وَ أَصْحَابِهِ لِيَحْبِسَهُ عَلَيْنَا»، در حالیکه فرعون اصلاً خدا را قبول نداشت و خود را خدا می‌دانست. غیر از اینکه در نقل راوندی قضیه بلعم بعد از وفات موسی و دعای او نیز بر ضد یوشع معرفی شده نه موسی.^۲

۱. التبیان ج ۵ ص ۳۱-۳۲، مجمع البیان ج ۴ ص ۷۶۸-۷۶۹

۲. قصص الأنبياء ﷺ (للاوندی) ص ۷۳

و اما روایت عیاشی بدون سلسله سند از فرد مجهولی به نام سلیمان لبّان نقل شده که نامش در میان ده ها هزار سند حدیث فقط همین یکبار ذکر گشته است و اشکال محتوایی نیز دارد که بعداً متذکر می‌شویم.^۱

و اما روایت مجمع البیان اصلاً معلوم نیست از معصوم رسیده باشد زیرا: اولاً مرحوم طبرسی در چاپ فعلی با لفظ «قال ابو جعفر علیه السلام» نه «رُوی عن ابی جعفر» آن را از تفسیر مرحوم طوسی گرفته و ایشان نیز از طبری سنی گرفته، در حالیکه کلام طبری هیچ دلالتی ندارد که مرادش از «ابو جعفر» امام باقر علیه السلام است بلکه با توجه به نوع گوییش که: «ابو جعفر گفته: ... و ممکن است مراد بلعم باشد» کاملاً مشخص است منظور امام باقر علیه السلام نیست.

ثانیاً چنین روایتی در هیچ کتاب حدیثی و غیر حدیثی شیعه ثبت نشده است الا ثبت مرحوم طوسی و طبرسی و لکن لفظی که آن دو ثبت کرده‌اند نیز به بیان معصوم نمی‌خورد، و همین دو امر تردید ما را نسبت به روایت بودن این کلام تقویت می‌کند.

ثالثاً خود طبری هم هر قولی را نقل می‌کند با سلسله سند ثبت می‌کند اما در اینجا بدون سند و مستقیم از خود ابو جعفر نقل می‌نماید و این می‌رساند که مرادش از «ابو جعفر» کسی است که می‌توانسته بدون واسطه از او نقل کند. همچنانکه از امام باقر علیه السلام هم با ذکر سلسله سند نقل می‌کند نه با لفظ «قال».^۲

۱. تفسیر العیاشی ج ۲ ص ۴۲ ح ۱۱۸

۲. جامع البیان ج ۳ ص ۷۳، ج ۱۰ ص ۴۷، ج ۲۳ ص ۱۲۹

نظر علماء وفقهاء شيعه درباره احمد الحسن چیست؟ ۱۲۷۱

رابعاً اصلاً این قسمت از عبارت، کلام خود طبری است نه ابوجعفر، لذا حتی اگر مراد او از «ابوجعفر» امام باقر علیه السلام هم باشد، باز جمله مذکور ربطی به معصوم ندارد؛ در نتیجه تنها دو روایت مجهول در این زمینه وجود دارد که انسان منصف نمی تواند طبق آن دو حکم کند که قرآن درباره بلعم باعورا سخنی گفته است.

کلام مرحوم طبرسی: «قال أبو جعفر عليه السلام الأصل في ذلك بلعم ثم ضربه الله مثلاً لكل مؤثر هواه على هدى الله من أهل القبلة».^۱
کلام مرحوم طوسی: «قال أبو جعفر عليه السلام في الأصل بلعم ثم ضرب مثلاً لكل مؤثر هواه على هدى الله تعالى من أهل القبلة».^۲

کلام طبری سنی: «قال أبو جعفر: و الصواب من القول في ذلك أن يقال: إن الله تعالى ذكره أمر نبيه صلى الله عليه وآله أن يتلو على قومه خبر رجل كان الله آتاه حججه و أدلته، و هي الآيات. و قد دللنا^۳ على أن معنى الآيات الأدلة و الأعلام فيما مضى بما أغنى عن إعادته، و جائز أن يكون الذي كان الله آتاه ذلك بلعم».^۴

نکته ب) غیر از این دو روایت، دو روایت دیگر از معصوم رسیده که فقط نام بلعم را ذکر کرده و هیچ اشاره ای ندارد که آیات ۱۷۵-۱۷۶ سوره اعراف درباره او نازل شده اند. و آن دو روایت از این قرارند:

۱. مجمع البيان ج ۴ ص ۷۶۹

۲. التبيان ج ۵ ص ۳۲

۳. از اینجا کلام خود طبری است.

۴. جامع البيان ج ۹ ص ۸۴

اول) «فَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنَ الْبَهَائِمِ إِلَّا ثَلَاثَةٌ، حِمَارُ بُلْعَمَ بْنِ بَاعُورَاءَ وَذِئْبُ يُوسُفَ وَكَلْبُ أَصْحَابِ الْكَهْفِ».^۱

این روایت می‌گوید: از حیوانات چهار پایان وارد بهشت نمی‌شوند مگر سه تا: الاغ بلعم باعورا، گرگ یوسف و سگ اصحاب کهف. در حالیکه اولاً در داستان یوسف گرگی وجود نداشته تا بخواهد به بهشت برود^۲ و ثانیاً چرا گوسفند اسماعیل و ناقه صالح و هدهد سلیمان و اسب و شتر و الاغ پیامبر و شتر امام سجاد (علیه السلام) که در عزای ایشان خود را کشت جزء حیوانات بهشتی شمرده نشده‌اند؟ ثالثاً در جلد یکم تفسیر قمی، این حدیث را ادامه همان روایت اول که متذکر شدیم قرار داده است^۳ پس حدیث مستقلی حساب نمی‌شود، رابعاً این روایت هیچ اشاره ای ندارد که بلعم که بوده و چه شده.

دوم) «فَقَدْ أَهْلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ شَدَّادَ بْنَ عَادٍ وَ ثَمُودَ بْنَ عَبْدُودٍ وَ بُلْعَمَ بْنَ بَاعُورٍ وَ أَسْبَغَ عَلَيْهِمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً وَ أَمَدَّهُمْ بِالْأَمْوَالِ وَ الْأَعْمَارِ وَ أَنْتَهُمْ الْأَرْضُ بِبَرَكَاتِهَا لِيَذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ وَ لِيَعْرِفُوا الْإِهَابَةَ لَهُ وَ الْإِنَابَةَ إِلَيْهِ وَ لِيَنْتَهُوا عَنِ الْإِسْتِكْبَارِ فَلَمَّا بَلَغُوا الْمُدَّةَ وَ اسْتَتَمُوا الْأُكْلَةَ أَخَذَهُمُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَ اصْطَلَمَهُمْ

۱. تفسیر القمی ج ۲ ص ۳۳

۲. البته در جلد یکم تفسیر قمی لفظ «یوسف» وجود ندارد و علت بهشتی شدن گرگ خوردن فرزند نگهبان ظالم است که باعث اندوه وی شد.

۳. تفسیر القمی ج ۱ ص ۲۴۸

۴. فی «ع، ل، م، ن، بح، بن، جت، جد» و شرح المازندرانی: «بحور»، و فی «بح» و حاشیه «جد»: «بحورا».

نظر علماء و فقهاء شيعة درباره احمد الحسن چیست؟ | ۲۷۳ |

فَمِنْهُمْ مَنْ حُصِبَ^۱ وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ أحرَقَتْهُ الظُّلَّةُ^۲ وَمِنْهُمْ مَنْ أودَتْهُ الرَّجْفَةُ^۳ وَمِنْهُمْ مَنْ أَرْدَتْهُ الْخَسْفَةُ^۴ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ^۵.

این روایت با سندی بسیار خراب^۶ بلعم را طور دیگری معرفی می‌کند که در نکته (ج) خاطر نشان می‌شویم.

نکته ج) آیا بلعم عارف بوده و بعد فاسق شده؟

۱) در دو روایت مجهول تفسیر قمی و تفسیر عیاشی گفته شده که او دارای اسم اعظم بوده، در حالیکه در روایت عیاشی مغیره بن شعبه به بلعمی که اسم اعظم داشته تشبیه شده و همین تشبیه، مراد از اسم اعظم را با ابهام روبرو می‌کند زیرا مغیره اسم اعظم نداشته و فاسقی بیش نبوده، اما در نقل راوندی چنین ثبت شده که مردم گمانشان این بوده که او اسم اعظم داشته: «وَ كَانَ عِنْدَهُمْ أَنَّ بَلْعَمَ أُوتِيَ الْإِسْمَ الْأَعْظَمَ»^۷، ولی معلوم نیست که مرادشان از اسم اعظم چیست زیرا

۱. أي رمى بالحصباء وهي الحصى من السماء.

۲. الظلة: السحاب. وفي بعض النسخ [الظلمة].

۳. أي أهلكته الزلزلة.

۴. أي أهلكته الخسف والسيخ في الأرض كفارون.

۵. الكافي ج ۸ ص ۲۹-۳۰

۶. در سلسله سندش سه نفر نا شناخته، یک نفر سنی غیر موثق و یک نفر غالی تضعیف شده وجود

دارد: الكافي ج ۸ ص ۱۸

۷. قصص الأنبياء ﷺ (للاواندي) ص ۱۷۳

در همان نقل آنها کافر بودند^۱ و یوشع شهر آنها را محاصره کرده بود.

(۲) شیخ طوسی این مطلب را رد کرده و تصریح می‌کند: امکان ندارد کسی که عارف شده فاسق گردد: «لان عندنا لا يجوز ان يرتد المؤمن الذي عرف الله على وجه يستحق به الثواب»^۲.

(۳) در روایت کافی، بلعم نه عارفی بزرگ بلکه مردی پولدار و دارای عمر طولانی و برکات زمین معرفی شده و گرفتار عذاب خاص الهی گشته^۳ و پدرش او را به علت کثرت ثروت یا کثرت حماقتش یا کثرت دروغگو بودنش یا کثرت فضول بودنش بحور نامیده بود.^۴

(۴) مسعودی در اثبات الوصیه می‌گوید: طبق روایاتی بلعم ذره ای از دین خارج نشد: «وقد روي في «بلعم» أحاديث توجب انه لم يخرج عن شيء من دینه و هو من ولد لوط عليه السلام»^۵.

(۵) شیخ صدوق می‌گوید: بلعم اسم اعظم داشت اما خدا آن را در اختیار او قرار داد و بعداً پس گرفت تا به مردم بفهماند فقط کسانی که لیاقت اسم اعظم را دارند بدیشان عطا می‌گردد و الا دوباره ماجرای بلعم باعورا تکرار می‌شود: «كبلعم بن باعوراء حين أراد أن يدعو على كلیم الله موسى بن عمران عليه السلام فأنسي

۱. همان، مجمع البیان ج ۴ ص ۷۶۸

۲. التبیان ج ۵ ص ۳۲

۳. الکافی ج ۸ ص ۲۹

۴. شرح الکافی للمازندرانی ج ۱۱ ص ۲۶۵

۵. اثبات الوصیه ص ۶۵

نظر علماء و فقهاء شيعه درباره احمد الحسن چیست؟ | ۱۲۷۵

ما كان أوتي من الاسم فانسلك منها ... وإنما فعل عز وجل ذلك ليعلم الناس أنه ما اختص بالفضل إلا من علم أنه مستحق للفضل وأنه لو عم لجاز منهم وقوع ما وقع من بلعم»^۱.

که این بیان می‌رساند اولاً بلعم عارف نبوده و اسم اعظم با وجود عدم لیاقت به او داده شده بوده، ثانیاً بلعم یک قضیه منحصر به فرد است که دیگر تکرار نمی‌شود.

و همه اینها به کنار، خود تعبیر قرآن درباره او که: «وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ» می‌رساند او عارف نبوده و جایگاهی پیش خدا نداشته است.

خوب است بدانید شما و امامتان که اینقدر به تورات عنایت دارید، در تورات سفر اعداد باب ۲۲ بند پنجم تا آخر باب ۲۴ بلعم باعورا پیامبر معرفی شده^۲ و قطعاً امکان ندارد پیامبری بر ضد پیامبر دیگر قیام نموده و فاسق شود. با این توضیحات واضح شد: بر فرض که بلعمی بوده و اسم اعظم داشته، عارف نبوده، و بر فرض که عارف بوده، چون فسق علنی مرتکب شده و نزد ملأ عام مفتضح شده دیگر کسی او را عارف و سخنش را معتبر نمی‌دانسته و قیاس او با مرحوم بهجت که تا آخر عمر با پاکی تمام بندگی خدا را کرد ظلم به شریعت است.

۱. کمال الدین ج ۲ ص ۶۴۰

۲. قاموس قرآن ج ۳ ص ۲۸۸

اما ادعای شما درباره عارف بودن و عالم بودن سامری سخن مضحکی است که از توضیحاتی که درباره عارف بودن بلعم بیان کردم جواب آن هم روشن می‌شود.

سؤال ۱۸. آیا دعوت احمد ساخته دست وهابیت، انگلستان، آمریکا و صهیونیسم نیست چرا که موجب تفرقه در دین شده است؟

مدعی: تفرقه در شیعه یعنی چه؟ به نظر شما پیغمبر اکرم و امام علی خودشان یک فرقه بودند یا نبودند؟ اصلاً چرا در صدر اسلام به پیروان امام علی می‌گفتند رافضه، یعنی یک عده ای انگشت شمار از بدنه مسلمین جدا شدند، همه مسلمین حول محور شورای سقیفه جمع شدند و با ابوبکر بیعت کردند، اما این عده قلیل جدا شدند و حول محور علی بن ابی طالب جمع شدند. خوب این اتهامی که امروز به پیروان سید احمد الحسن زده می‌شود عین همان اتهامی است که به پیروان امام علی زده می‌شد.

جواب: این قیاسی که شما کردی حرف همه فرقه های منحرف از شیعه است؛ همه آنها می‌توانند با چنین قیاسی خود را بر حق بدانند کما اینکه در طول تاریخ همین کار را کرده‌اند که اگر ما در اقلیت هستیم همیشه حق در اقلیت بوده است. آری به گفته امام صادق علیه السلام اولین کسی که قیاس کرد شیطان بود.

اما کناره گیری شیعه از جامعه بواسطه مطرح کردن روایات بی سند و تمسک به احادیث متشابه و جمع شبهات فرقه های مختلف نبود که شما خود را به شیعه قیاس می‌کنید. بلکه مستمسک شیعه حدیثی بود که ۱۰۰ هزار نفر ۸۰

نظر علماء و فقهاء شيعه درباره احمد الحسن چیست؟ | ۲۷۷ |

روز پیش از پیامبرشان شنیده بودند و بخاطر دفاع از آن حقیقت از جامعه کناره گیری کردند اما کناره گیری شان نیز موقت بود و پس از تثبیت خلافت غصبی هرگز به عنوان تفرقه انداز در جامعه شناخته نشدند. درست بر عکس شما که با تمسک به احادیث بی سند و متشابه و تاویلات خود ساخته و یعنی یعنی کردنهای تان مذهبی جدید را به عنوان امر جدیدی که قائم جدید آورده به خورد مردم می دهید و با جدا کردن مردم از رهبران دینی و متخصصان دین شناس، جامعه شیعه را به سمت بی ثباتی و نداشتن رهبر سوق می دهید.

مدعی: اصلاً شیعه اهل بیت در زمان ظهور و قیام قائم، همان ۱۰۳۱۳ نفری هستند که در آغاز با قائم بیعت می کنند. خوب همه شما می فهمید که الان، ۵۰۰ میلیون شیعه اسمی و شناسنامه ای داریم اما آیا اینها واقعاً شیعه هستند؟ پس چرا فقط ده هزار و سیصد و سیزده نفر بیعت می کنند، پس بقیه چه؟ چون اینها پرچم های دیگر و رهبران دیگر را نفی می کردند و فقط با قائم بیعت کردند. پس بگوییم اینها یک فرقه شدند و از شیعه جدا شدند؟

این حرف غلطی است؛ اینها از شیعه جدا نشدند. اینها پیروان حقیقی آل محمداند. شیعه یعنی همین ها. بقیه هستند که از ولایت اهل بیت جدا شدند و رفتند با ولیجه های دیگر بیعت کردند، با امامان دروغین و مدعیان کذاب دیگر بیعت کردند. اما این گروه ۱۰۳۱۳ نفر که با قائم بین رکن و مقام بیعت کردند شیعه اند. کدام قائم؟ پیغمبر اکرم فرمود: «بیایع بین رکن و المقام، اسمہ احمد و عبدالله و مهدی و هذه اسمائہ ثلاثہا: بین رکن و مقام با قائم بیعت می کنند،

نامش احمد، عبدالله و مهدی است». خوب اگر به حدیث وصیت مراجعه کنید، می‌بینید احمد، عبدالله، مهدی، فرزند و وصی و فرستاده امام زمان است. اولین اصحاب امام زمان است. حال پیروان او اهل حق‌اند یا دیگران؟

اصلاً محور اتحاد چیست؟ محور اتحاد شیعه ولایت اهل بیت است آن هم نه ولایت تخیلی، نه امام تخیلی، امام واقعی که در زمین است. در زیارت جامعه کبیره می‌گوییم به وسیله موالات شما اهل بیت تفرقه‌ها تبدیل به ائتلاف و تشکل واحدی می‌شود. اتحاد در جایی غیر از ولایت اهل بیت اصلاً پیدا نمی‌شود، یعنی یا اصلاً اتحادی نیست یا اتحاد بر محور باطل است. همه مردم جمع بشوند حول معاویه، حول عثمان، این چه اتحادی است؟ اتحاد نحسی است. این می‌شود مثل اتحاد جماهیر شوروی، می‌شود مثل ایالات متحده آمریکا، متحد است اما چه نوع اتحادی؟ اتحاد بر باطل چه فایده‌ای دارد؟ ما اتحاد بر محور خلیفه الله را نیاز داریم. خوب خلیفه الله از چه راهی شناخته می‌شود؟ با وصیت رسول الله، نص تشخیصی، علم و دعوت به حاکمیت خدا.

اما این مساله که آیا اینها کار انگلیس را می‌کنند؟ عین همین شبهه را به پیغمبر اکرم نیز می‌کردند. سوره نحل آیه ۱۰۳: «وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ، إِنَّمَا يَعْلَمُهُ...: آنها به پیغمبر اکرم می‌گفتند: این حرف‌هایی که تو آوردی، اینها را یک بشری به تو یاد داده است»، یعنی تو دست نشانده‌ای. این‌ها را به تو یاد داده‌اند که بیایی به مردم بخورانی.

نظر علماء و فقهاء شیعه درباره احمد الحسن چیست؟ ۱۲۷۹

ما اصل سخنان این است که این حرف ها همیشه در زمان همه انبیاء بوده. بله انگلیس و غیر او ممکن است بیایند روایات اهل بیت را بررسی بکند، همان طور که در تلاویو مرکز شیعه شناسی درست کردند و عین همان چیزهایی که برای قائم گفته شده را در یکی دیگر پیاده می کنند، یک مهدی دروغین درست می کنند.

من فقط یک سؤال برای کسانی که اهل عقل اند مطرح می کنم: اگر قرار بود اینها بیایند با همان قانون معرفت حجت که ائمه اطهار فرمودند، آن را فقط صاحب امر می آورد، کسی را بسازند، پس معنایش این است که، آنها توانستند رو دست بزنند، یعنی قدرت شیاطین از قدرت خدا بالاتر بود العیاذ باللله. در حالی که دین ما این جور نمی گوید و دست خدا بالاتر از همه دست ها و اراده اش بالاتر از همه مخلوقاتش است و مخلوقات خدا که نمی توانند خدا را دور بزنند و فریب دهند.

پس انگلیس نمی تواند، با همان وصیتی که تنها نوشته بازمانده از گمراهی و راه اصلی شناخت قائم است، بیاید شخصی را بسازد و الا آیا ما روز قیامت حق نداریم به اهل بیت عصمت و طهارت بگوییم شما با احادیث تان ما را فریب دادید؟ شما که می دانستید قرار است در قرن ۱۵ یک آدم کذابی بیاید با همین قانون معرفت حجت که شماها بیان کردید ما را گمراه کند پس چرا این قانون را گفتید؟ چرا یک قانون دیگر نگفتید که بتوانید از دست شیاطین مصونش بدارید؟

جواب: اولاً اجتماع ۱۰۳۱۳ نفر به گرد قائم آل محمد ربطی به تفرقه در شیعه ندارد زیرا اینها صرفاً بخاطر کمال خلوصی که داشته‌اند زودتر از بقیه به شرف بیعت با امامشان می‌رسند نه اینکه بقیه اصلاً شیعه نیستند و فقط اسمشان شیعه است. زیرا در روایات متعدد این حقیقت بیان شده که ایمان مراتبی داشته و هر کس در رتبه ای قرار دارد و کسی که در رتبه بالاتر است حق ندارد به کسی که در رتبه پایین تر است بگوید تو ایمان نداری تو شیعه نیستی:

«إِنَّ الْإِيمَانَ عَشْرُ دَرَجَاتٍ بِمَنْزِلَةِ السَّلَامِ يُصْعَدُ مِنْهُ مَرْقَاةً بَعْدَ مَرْقَاةٍ فَلَا يَقُولَنَّ صَاحِبُ الْإِثْنَيْنِ لِصَاحِبِ الْوَاحِدِ لَسْتُ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَى الْعَاشِرِ فَلَا تُسْقِطُ مَنْ هُوَ دُونَكَ فَيُسْقِطَكَ مَنْ هُوَ فَوْقَكَ»^۱

همچنانکه خود شما ادعا می‌کنید همینک عده تان چند صد هزار نفر است، خوب درباره همینها چه می‌گویید؟ چرا فقط ۱۰۳۱۳ نفرشان با احمد بیعت خواهند کرد؟ چون بقیه تان کافرند یا فقط ایمانشان در آن حد نیست که اولین بیعت کنندگان باشند؟

ثانیاً اینکه راه شناخت قائم وصیت و دعوت به حاکمیت و علم است را بارها جواب دادیم که هیچ روایتی چنین نگفته و تاویلات خود ساخته شما نیز مخالف احادیث فراوان اهل بیت علیهم‌السلام است. پس اگر ما به حرف های امام شما ایمان نمی‌آوریم نه بخاطر نداشتن ایمان است، نه به خاطر عدم پیروی از اهل

نظر علماء و فقهاء شیعه درباره احمد الحسن چیست؟ ۱۲۸۱

بیت است، نه به خاطر اینکه فقط ۱۰۳۱۳ نفر به امام زمان ایمان دارند، و نه تقلید کورکورانه از غیر معصوم است، بلکه بر عکس ما هم احادیث اهل بیت را به دقت مطالعه کردیم و حرفهای شما را هم گوش داده و بر احادیث اهل بیت عرضه نمودیم و بطلان دعاوی شما برای ما آشکار شده است.

اما راجع به بیعت احمد بین رکن و مقام، این را هم بارها توضیح داده ایم که اولاً سلسله سند این حدیث سنی هستند و ثانیاً در نسخه دیگری محمد ثبت شده نه احمد و ثالثاً در حدیث دیگری تصریح شده آنکه با او بین رکن و مقام بیعت می کنند محمد امام دوازدهم است.

و تازه شما رکن و مقام را هم تاویل به نجف می برید که این هم دعاوی بدون دلیل است.

سؤال ۱۹. با وجود این همه مدعی دروغین، چطوری به این شخص اعتماد بکنیم؟

مدعی: کثرت مدعیان دروغین هیچ وقت معنایش این نیست که مدعی صادق را هم باید تکذیب بکنیم. ما پیرو دلیل هستیم، ببینیم چه کسی با قانون معرفت حجت آمده. اگر کسی صاحب قانون معرفت حجت بود او را تصدیق می کنیم و کاری با بقیه نداریم. الآن فرض کنید در زمان حضرت محمد مصطفی هستیم. انصافاً پیغمبر اکرم یک انسان بود و آمد و گفت من فرستاده خدا هستم، به من وحی می شود. فرض کنید در همان زمان ۴ نفر مدعی کذاب نبوت هم بودند. آیا معنایش این است که چون آنها مدعی کذاب نبوت بودند ما

باید ایشان را هم کذاب بدانیم، یا نه باید از دلیل پیروی می‌کردیم ببینیم ایشان قانون معرفت حجت را دارد یا ندارد؟

به طور ساده عرض کنم هر کس می‌آید می‌گوید من فرستاده خدا هستم، ما از او یک شاهد و بینه می‌خواهیم. الآن یکی می‌آید و می‌گوید من نایب امام زمانم هستم. نایب امام زمان یعنی چه؟ یعنی خود امام مهدی باید تو را معرفی کرده باشد یا اجدادش باید خبر داده باشند و به طور مشخص بگویند فلانی فرزند فلانی، با این اوصاف نایب امام زمان است و در چنین زمانی می‌آید با چنین ادله‌ای. اگر چنین ادله‌ای داشت خوب ما می‌گوییم این نایب امام زمان است.

خوشامد و بدآمد ما که دلیل تصدیق و تکذیب نیست. کثرت باطل دلیلی بر باطل بودن مدعی صادق نیست.

به عنوان مثال در روایت معروفی در کتاب تفسیر عیاشی، امام صادق می‌فرماید: «ما أشکل علیکم فلم یُشکل علیکم عهد نبی الله و رایته و سلاحه: هر چیزی برای شما ایجاد شبهه نکند، وصیت پیغمبر، پرچم پیغمبر، سلاح پیغمبر (که این سه قانون شناخت حجت است) اینها برای شما ایجاد شبهه و اشکال نمی‌کند.» اگر کسی آمد و این چیزها را همراه داشت ما وظیفه داریم که او را تصدیق نکنیم. حالا ۱۰۰ مدعی کذاب هستند، خوب باشند به شما چه ارتباطی دارد؟ در روایت امام صادق داریم که حضرت به مفضل بن عمر می‌فرمایند: ۱۲ پرچم شبیه هم بلند می‌شود که هیچ کدام از هیچ کدام قابل

نظر علماء و فقهاء شیعه درباره احمد الحسن چیست؟ ۱۲۸۳

شناخت نیست، یعنی همه مشتبه هستند، باطل مطلق نیستند، باطل مشوب به حق هستند، شبهه دارند. مفضل شروع کرد به گریه کردن که ما چه کار کنیم یا بن رسول الله در چنین زمانی؟ حضرت اشاره به خورشید کرد و فرمود: امر و ولایت ما از این روشن تر است. چون وقتی خدای متعال کسی را بفرستد، او را خودش معرفی می کند. چطور معرفی می کند؟ با عهد نبی الله، یعنی وصیت پیغمبر، آن هم کدام وصیت؟ همان که رسول الله فرمود: چیزی برایتان می نویسم که تا ابد گمراه نشوید یعنی این تنها نوشته بازدارنده از گمراهی است. خوب اگر به این هم اعتماد نکنیم به چه چیزی اعتماد بکنیم؟ اگر ما این را هم زیر سؤال ببریم فردا خود امام مهدی را با چه چیزی خواهیم شناخت؟ اگر به مهر و امضای پیغمبر که پای این وصیت خورده، که این شما را گمراه نمی کند، کسی مردم را با این گمراه نمی کند، کسی با این گمراه نمی شود، این را هم فاقد اعتبار بدانیم و بگوییم ممکن است ما را گمراه بکند پس بفرمائید با چه چیزی قرار است از گمراهی نجات پیدا کنیم؟

جواب: امام صادق (ع) هرگز نفرمودند راه شناخت قائم عهد نبی و رایت و سلاح است بلکه ابتدا از خروج سفیانی و رخداد خسف بیداء و فرار قائم به مکه و اجتماع ۳۱۳ نفر گرد ایشان و صیحه آسمانی که همه اهل زمین بشنوند سخن می گویند بعد می گویند وقتی از مکه خروج کرد با او عهد نبی و رایت و سلاح ایشان است و بعد می گویند اگر این سه تا بر تو مشتبه شد صیحه آسمانی بر احدی مشتبه نمی شود. پس در حقیقت ملاک شناخت قائم مجموعه این امور

می‌باشد و در صدر همه اینها صیحه است. غیر از اینکه علامت بودن پرچم و سلاح و رایت را در ظرف مکانی مکّه و ظرف زمانی بعد از خسف بیداء و اجتماع ۳۱۳ نفر و هنگام خروج از مکّه دانسته‌اند و همین‌ها ثابت می‌کند مراد از پرچم و سلاح شی‌ای خارجی است نه آن تاویلاتی که شما می‌گویید.

در ثانی از کجا در آوردید که مراد از عهد نبی همان وصیت پیامبر است؟ و همچنین وقتی وصیت وفات پیامبر سه روایت دیگر دارد که در دو تا تصریح به دوازده نفر شده نه بیشتر و در یکی دیگر اسامی تک‌تک این خلفای دوازده‌گانه نیز ذکر شده و هیچ اشاره‌ای به مهدیین و خلافت آنها نگشته چرا به تک‌روایتی موهوم چسبیده‌اید و آن سه روایت را نا‌دید می‌گیرید؟ و از همه مهم‌تر همین وصیتی که شما آن را عاصم از گمراهی می‌دانید به خاطر ذکر نکردن نام مهدی دوم موجب گمراهی گروه بزرگی از یمان‌ها شده و به نام رایاتی‌ها قائل به ظهور مهدی دوم شده‌اند.

جلسه دهم

آیا درباره تشخیص حقانیت ادعای

احمد نباید به علما و کارشناسان دین

مراجعه کنیم؟

سؤال ۲۰. آیا درباره تشخیص حقانیت ادعای احمد نباید به علماء و کارشناسان دین مراجعه کنیم. مردمی که درس دین نخوانده‌اند نباید سراغ متخصصین دین بروند؟

مدعی: اگر منظورتان از مراجعه به علماء، تقلید از علماست، به گواهی آیات و روایات اهل بیت و دلیل عقلی اصل تقلید در دین از غیر معصوم باطل است. و از جمله آیات قرآن کریم به حسب تفسیر اهل بیت آیه: «إِتَّخِذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» است.

ما هیچ دلیلی بر حجیت تقلید نداریم، نه از قرآن، نه از عترت و نه حتی دلیل عقلی؛ حال اگر قبول کنیم که تقلید در مسائل شرعی اشکال ندارد خوب در تمام رساله‌های توضیح المسائل صفحه اول، دوم نوشته، تقلید مخصوص به احکام شرعی است یعنی در اصول دین تقلید کردن باطل است. پس شما اگر مقلد هم باشید در این جا به فتوای همان مرجع تقلیدتان حق ندارید تقلید کنید. جواب: اولاً این ادعا که هیچ دلیلی بر تقلید نداریم نه از قرآن و نه از عترت واقعاً از طرف شما بعید است. شما که تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام را قبول دارید و به روایات آن استناد می‌کنید چطور این حدیث را در آن ندیده اید که می‌گوید:

«بین تقلید شیعه از علمای شان و تقلید یهود از علمای شان فرق است زیرا آنها از علمایی تقلید می‌کردند که می‌دانستند صریحاً دروغ می‌گویند و حرام

خوارند و رشوه می گیرند و احکام را از روی عمد تغییر می دهند و شدیداً متعصبند تعصبی که به خاطر آن حتی دست از دین بر می دارند ... و اما در میان شیعه فقیه‌یی که مراقب نفسش باشد حافظ دینش باشد مخالف هوسش باشد مطیع امر مولایش باشد برای مردم تقلید از او رواست»:

«قَالَ رَجُلٌ لِلصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِذَا كَانَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمُ مِنَ الْيَهُودِ لَا يَعْرِفُونَ الْكِتَابَ إِلَّا بِمَا يَسْمَعُونَهُ مِنْ عُلَمَائِهِمْ لَا سَبِيلَ لَهُمْ إِلَى غَيْرِهِ فَكَيْفَ ذَمَّهُمْ بِتَقْلِيدِهِمْ وَ الْقَبُولِ مِنْ عُلَمَائِهِمْ وَ هَلْ عَوَامُّ الْيَهُودِ إِلَّا كَعَوَامَّنَا يُقَلِّدُونَ عُلَمَاءَهُمْ فَإِنْ لَمْ يَجْزُ لَأُولَئِكَ الْقَبُولُ مِنْ عُلَمَائِهِمْ لَمْ يَجْزُ لَهُؤُلَاءِ الْقَبُولُ مِنْ عُلَمَائِهِمْ فَقَالَ ع بَيْنَ عَوَامَّنَا وَ عُلَمَائِنَا وَ بَيْنَ عَوَامِّ الْيَهُودِ وَ عُلَمَائِهِمْ فَرْقٌ مِنْ جِهَةٍ وَ تَسْوِيَةٌ مِنْ جِهَةٍ أَمَّا مِنْ حَيْثُ اسْتَوْفَا فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ ذَمَّ عَوَامَّنَا بِتَقْلِيدِهِمْ عُلَمَاءَهُمْ كَمَا ذَمَّ عَوَامَّهُمْ وَ أَمَّا مِنْ حَيْثُ افْتَرَقُوا فَلَا قَالَ بَيْنَ لِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ عَوَامَّ الْيَهُودِ كَانُوا قَدْ عَرَفُوا عُلَمَاءَهُمْ بِالْكَذِبِ الصَّرِيحِ وَ بِأَكْلِ الْحَرَامِ وَ الرِّشَاءِ وَ بِتَغْيِيرِ الْأَحْكَامِ عَنْ وَاجِبِهَا بِالشَّفَاعَاتِ وَ الْعِنَايَاتِ وَ الْمُصَانَعَاتِ وَ عَرَفُوهُمْ بِالتَّعَصُّبِ الشَّدِيدِ الَّذِي يُفَارِقُونَ بِهِ أَذْيَانَهُمْ وَ أَنْهُمْ إِذَا تَعَصَّبُوا أَزَالُوا حُقُوقَ مَنْ تَعَصَّبُوا عَلَيْهِ وَ أَعْطَوْا مَا لَا يَسْتَحِقُّهُ مَنْ تَعَصَّبُوا لَهُ مِنْ أَمْوَالِ غَيْرِهِمْ وَ ظَلَمُواهُمْ مِنْ أَجْلِهِمْ وَ عَرَفُوهُمْ بِتَقَارِفُونَ الْمُحَرَّمَاتِ وَ اضْطَرُّوا بِمَعَارِفِ قُلُوبِهِمْ إِلَى أَنْ مَنْ فَعَلَ مَا يَفْعَلُونَهُ فَهُوَ فَاسِقٌ لَا يَجُوزُ أَنْ يُصَدَّقَ عَلَى اللَّهِ وَ لَا عَلَى الْوَسَائِطِ بَيْنَ الْخَلْقِ وَ بَيْنَ اللَّهِ فَلِذَلِكَ ذَمَّهُمْ لِمَا قَلَّدُوا مَنْ قَدْ عَرَفُوا وَ مَنْ قَدْ عَلِمُوا أَنَّهُ لَا يَجُوزُ قَبُولُ خَبَرِهِ وَ لَا تَصْدِيقُهُ فِي حِكَايَاتِهِ وَ لَا الْعَمَلُ بِمَا يُؤَدِّيهِ إِلَيْهِمْ عَمَّنْ لَمْ يُسَاهِدُوهُ وَ وَجَبَ عَلَيْهِمُ النَّظَرُ

آیا درباره تشخیص حقانیت احمد الحسن نباید به علماء و کارشناسان دین مراجعه کنیم؟ ۱۲۸۹۱۴

بِأَنفُسِهِمْ فِي أَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ ص إِذْ كَانَتْ دَلَائِلُهُ أَوْضَحَ مِنْ أَنْ تَخْفَى وَأَشْهَرُ مِنْ أَنْ لَا تَظْهَرَ لَهُمْ وَكَذَلِكَ عَوَامٌ أَمَّتِنَا إِذَا عَرَفُوا مِنْ فُقَهَائِهِمُ الْفُسُقَ الظَّاهِرَ وَالْعَصَبِيَّةَ الشَّدِيدَةَ وَالتَّكَالُبَ عَلَى حُطَامِ الدُّنْيَا وَحَرَامِهَا وَإِهْلَاكِ مَنْ يَتَعَصَّبُونَ عَلَيْهِ وَإِنْ كَانَ لِإِصْلَاحِ أَمْرِهِ مُسْتَحَقًّا وَالتَّرَفُّفِ بِالْبِرِّ وَالْإِحْسَانِ عَلَى مَنْ تَعَصَّبُوا لَهُ وَإِنْ كَانَ لِلْإِذْلَالِ وَالْإِهَانَةِ مُسْتَحَقًّا فَمَنْ قَلَّدَ مِنْ عَوَامِنَا مِثْلَ هَؤُلَاءِ الْفُقَهَاءِ فَهُمْ مِثْلُ الْيَهُودِ الَّذِينَ ذَمَّهُمُ اللَّهُ تَعَالَى بِالتَّقْلِيدِ لِفَسَقَةِ فُقَهَائِهِمْ فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَانِتًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالَفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ

این روایت را مرحوم طبرسی نیز در کتاب احتجاج آورده^۲، همان کتابی که در مقدمه اش تصریح می‌کند من فقط روایات متواتر و مشهور یا لااقل موافق عقل و شرع را در آن ثبت کرده‌ام.^۳

اشکال نکنید که این فقط یک تک روایت است، زیرا شما در خیلی جاها به تک روایت تمسک می‌کنید و آن را در حکم خبر متواتر می‌گیرید مثل اینکه لفظ شیعه بر ائمه اطلاق شده است که فقط یک روایت آن هم در همین تفسیر منسوب در این باره وجود دارد.

اما غیر از این، روایات دیگری نیز هست، از جمله:

در همان تفسیر از پیامبر نقل می‌کند: اگر هر عالم علمش را به عالم بعدی

۱. التفسیر المنسوب ص ۲۹۹-۳۰۰

۲. الاحتجاج ج ۲ ص ۴۵۷-۴۵۸

۳. الاحتجاج ج ۱ ص ۱۴

ندهد و بمیرد مردم جاهلان را به عنوان رهبران دینی انتخاب می‌کنند و از آنها می‌پرسند و آنها نیز فتوا به غیر علم می‌دهند و گمراه می‌شوند و گمراه می‌کنند:

«عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: أَنَّ اللَّهَ لَا يَقْبِضُ الْعِلْمَ انْتِزَاعًا يَنْتَزِعُهُ مِنَ النَّاسِ وَلَكِنْ يَقْبِضُهُ بِقَبْضِ الْعُلَمَاءِ فَإِذَا لَمْ يُنْزَلْ عَالِمٌ إِلَى عَالِمٍ يَصْرِفُ عَنْهُ طُلَّابُ حُطَامِ الدُّنْيَا وَحَرَامِهَا وَيَمْنَعُونَ الْحَقَّ أَهْلَهُ وَيَجْعَلُونَهُ لِغَيْرِ أَهْلِهِ وَاتَّخَذَ النَّاسُ رُؤُسَاءَ جُهَالًا فَسَنَلُوا فَافْتَوْا بِغَيْرِ عِلْمٍ فَضَلُّوا وَأَضَلُّوا»^۱

در این روایت اهل فتوا و فتوا دادن ذم نشده بلکه فتوا دادن جهال مذمت شده است.

نیز در روایت دیگری امام باقر علیه السلام به ابان فرمودند: در مسجد بنشین و برای مردم فتوا بده که من دوست دارم در میان شیعه ام افرادی مثل تو باشند:

«اجلس في مسجد المدينة و افت الناس فاني أحب أن يرى في شيعتي مثلك»^۲.

دقت شود حضرت نمی‌گویند بنشین و حدیث بخوان بلکه می‌گویند فتوا بده. خوب وقتی فتوا دادن در زمان خود معصومین علیهم السلام جایز بوده آیا در عصر غیبت که مردم به هیچکس دسترسی ندارند حرام است؟! و از این روایات زیاد است، من فقط جهت آشکار کردن این دروغ که تقلید مستند شرعی ندارد مشتی از خروار را ذکر کردم.

۱. التفسير المنسوب ص ۵۲-۵۳

۲. رجال النجاشی ص ۱۰

آیا درباره تشخیص حقانیت احمد الحسن نباید به علماء و کارشناسان دین مراجعه کنیم؟ ۱۲۹۱۴

و اما در قرآن آیه نفر وجود دارد که توضیح آن جای دیگری می‌طلبد.

و اما اینکه عقل هیچ دلیلی بر تقلید نمی‌بیند، این دروغ هم با روشن شدن تخصصی بودن دین کاملاً آشکار می‌گردد: اولین وجه تخصصی بودن دین، زبان آنست که عربی قرآنی می‌باشد و عموم مردم عربی قرآنی یاد ندارند لذا باید به مترجم مراجعه کنند و این اولین مرحله از تقلید است.

مراد از عربی قرآنی اینست که زبان قرآن غیر از عربی بودن دارای لغات و اصطلاحات خاصی است که نیاز به یادگیری در سایه آموزش علوم عربی مثل صرف و نحو و معانی و بیان و بدیع و لغت و تفسیر دارد.

خوب آیا شما انتظار دارید همه مردم کار و کسب و زندگی خود را رها کنند و بروند سالها این علوم را فرا بگیرند؟ آیا نظر اسلام این بوده است؟ نه، در آیه نفر صریحاً اعلام می‌کند که همه نمی‌توانند دنبال فقاہت در دین بروند.

بماند که در قرآن آیات متشابه هست، آیات عام هست، آیات مجمل هست، آیات ناسخ و منسوخ هست که هر کسی از آنها آگاهی ندارد.

تازه این درباره قرآن بود که فقط پانصد آیه پیرامون احکام دارد، اما روایات که بالغ بر ۱۲۰۰۰ هزار حکم شرعی را در بر گرفته چه؟ همه مردم بروند ۱۱۰ جلد بحارالانوار و ۳۰ جلد وسایل الشیعه را فرا بگیرند؟ آیا این معقول است؟

حال بماند که در میان روایات، چقدر احادیث تقیه ای داریم، چقدر روایات جعلی داریم، چقدر روایاتی داریم که مخالف مذهب شیعه بوده و توسط پنج امامی ها، شش امامی ها، غلات، هفت امامی ها، سنی ها و ملحدان

متظاهر به تشیع وارد احادیث شیعه شده است.^۱ خوب مردم بروند معیار تشخیص همه این موارد را هم یاد بگیرند تا تحت تاثیر احادیث دروغین منحرف نشوند؟!

لازمه این حرف اینست که همه مردم باید خودشان مجتهد باشند و اتفاقاً فقها هم همین را می‌گویند که اصل اولی اینست که هر کس خودش مجتهد باشد یا اگر نیست در دین احتیاط کند که کمتر از اجتهاد هم نیست، و اگر نمی‌تواند احتیاط کند باید از یک مجتهد که رفته همه اینها را یک عمر وقت گذاشته و بدست آورده تقلید کند. حال اگر مجتهد در بعضی موارد هم اشتباه کرد اشکالی ندارد مثل اینکه اگر راوی حدیث را از امام اشتباه نقل کرده باشد، چون هیچ راه دیگری غیر از این وجود نداشته است.

اما اینکه تقلید در اصول دین جایز نیست، شما اصلاً می‌دانید دلیل این فتوا چیست و اصلاً منظور از اصول دین چیست؟

منظور از اصول دین در رساله، تنها اعتقاداتی است که اثباتش توسط عقل صورت می‌پذیرد که چون همه در داشتن عقل مساوی هستند باید خودشان اصول خود را اثبات کنند و حق ندارند از شخص دیگری تقلید نمایند زیرا او در داشتن عقل با آنها مساوی است. اما عقایدی که با عقل ثابت نمی‌شود بلکه

۱. از جمله امام صادق (علیه السلام) درباره مغیره بن سعید فرمودند: خدا مغیره بن سعید را لعنت کند، او کتب اصحاب پدرم را می‌گرفت و احادیثی که پدر نفرموده بود را در آنها وارد می‌کرد. رجال الکشی ص ۲۲۴

آیا درباره تشخیص حقانیت احمد الحسن نباید به علماء و کارشناسان دین مراجعه کنیم؟ ۱۲۹۳۱۹

مستندش نقل است مثل اینکه امت اسلام چند امام دارد یا معاد جسمانی است یا روحانی یا جایگاه خواب در شناخت دین و شریعت چه مقدار است؟ همه اینها مسائلی است که باید با بررسی قرآن و روایات ثابت شود و همانطور که در چند سطر قبل توضیح دادیم تمام مردم نمی‌توانند مراجعه مستقیم به قرآن و روایات داشته و خودشان همه مسائل دین اعم از عقائد و احکام را بدست آوردند.

اتفاقاً در روایتی از امام هادی علیه السلام به این مساله تصریح شده که اگر بعد از غیبت حضرت قائم نبودند علمایی که به او دعوت کنند و با برهانهای الهی از دین محافظت نمایند و بندگان ضعیف الاعتقاد را نجات دهند احدی باقی نمی‌ماند الا مرتد می‌شد:

«وَعَنْهُ عليه السلام قَالَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عليه السلام لَوْ لَا مَنْ يَبْقَى بَعْدَ غَيْبَةِ قَائِمِكُمْ عَنِ الْعُلَمَاءِ الدَّاعِينَ إِلَيْهِ وَالدَّالِّينَ عَلَيْهِ وَالدَّائِبِينَ عَنْ دِينِهِ بِحُجَجِ اللَّهِ وَ الْمُتَّقِدِينَ لِضُعْفَاءِ عِبَادِ اللَّهِ مِنْ شِبَالِكِ إِبْلِيسَ وَ مَرْدَتِهِ وَ مِنْ فِخَاخِ النَّوَاصِبِ لَمَا بَقِيَ أَحَدٌ إِلَّا أَزْتَدَ عَنْ دِينِ اللَّهِ وَ لَكِنَّهُمْ الَّذِينَ يُمَسِّكُونَ أَرْمَةَ قُلُوبِ ضُعَفَاءِ الشَّيْعَةِ كَمَا يُمَسِّكُ صَاحِبُ السَّفِينَةِ سُكَّانَهَا أُولَئِكَ هُمُ الْأَفْضَلُونَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»^۱.

و اما پاسخ آیه ای که قرائت کردید اینست که با توجه به روایات ذیل آیه، مقصود آن، مردمی است که با وجود علم به باطل بودن حکم علمایشان باز از آنها تبعیت کرده، به فتوای آنها استناد می‌نمودند مثل اینکه می‌دانستند ربا حرام

است اما چون علمایشان حلال کرده بودند آنها هم ربا می خوردند، یا مثل اینکه یقین داشته باشند حجاب بر زن واجب است اما فقیه دنیا پرستی بیاید فتوا دهد برهنگی زنان اشکال ندارد و زنهای برون خود را برهنه کنند. چنین تقلیدی است که قرآن از آن مذمت کرده، در حالیکه تقلیدی که شیعه می کند با علم به باطل بودن فتوای مجتهد نیست و الا بر او هم چنین تقلیدی حرام است، و این معنای رب قرار دادن علما من دون الله است. از جمله امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه می فرمایند: «منظور از رب قرار دادن آنها این نبود که نمازشان را برای آنها می خواندند و روزه شان را برای ایشان می گرفتند بلکه آنها را در معصیت خدا اطاعت می کردند: وَ اللَّهُ مَا صَلَّوْا لَهُمْ وَلَا صَامُوا وَلَكِنْ أَطَاعُوهُمْ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ»^۱.

مدعی: سخن ما در تقلید همانست که گفتم، جواب روایت تفسیر منسوب را هم در جای خود دارم. اما اگر منظورتان از مراجعه کردن، از این باب باشد که شما از اهل علم و عمل مشورت بگیرید، من در این جا یک مساله عقلی برای شما تبیین می کنم: بنده آمدم ادعای اجتهاد کردم و گفتم من مجتهد و فقیه هستم. شما آیا برای اینکه درباره امر من تحقیق کنید که این فلانی واقعاً مجتهد هست یا نه می روید به شاطر و بقال مراجعه کنید و بگویید به نظر شما این مجتهد هست یا نه؟ هر کس این کار را بکند شما می خندید و فکر می کنید این

آیا درباره تشخیص حقانیت احمد الحسن نباید به علماء و کارشناسان دین مراجعه کنیم؟ ۱۲۹۵

کارش اوج حماقت است، چرا؟ می‌گویید: اگر می‌خواهیم ادعای این مدعی
اجتهاد را بررسی کنیم یا باید به مجتهدین بالاتر از خودش مراجعه کنیم و از آنها
تحقیق و تبیین کنیم یا لااقل به مجتهدینی که در حد خودش هستند.

حال شخصی آمده ادعا می‌کند من رسولم، فرستاده ام، خلیفه خدا هستم.
ما برای اینکه در مورد امر این تحقیق کنیم - نه تقلید که از اساس باطل است -
می‌توانیم به کسانی مراجعه کنیم که اصلاً مقامشان با او قابل مقایسه نیست؟
یعنی به نظر شما جایگاه علماء و فقهاء نسبت به جایگاه مهدی چقدر است؟
فاصله آنها خیلی بیشتر از فاصله یک مجتهد تا بقال و شاطر است. یعنی همان
جوری که من اگر ادعای اجتهاد کردم شما مراجعه کنید به بقال همه مردم حکم
به سفاقت شما می‌کنند، اگر شخصی آمد ادعای نبوت کرد، ادعای رسالت کرد،
ادعای امامت کرد، شما بروید به علماء و فقهاء مراجعه کنید، این خیلی احمقانه
تر و سفیهانه تر است، چون فاصله نبی و خلیفه الله با جایگاه علماء و فقهای که
در مدارس رفتند و یک سری علوم اصطلاحی را یاد گرفتند خیلی بیشتر از فاصله
یک مجتهد تا بقال و شاطر است. پس ما باید به چه کسی مراجعه کنیم؟ به
کسی که در حد همان خلیفه الله یا بالاتر از اوست. یعنی یا باید به خدا مراجعه
بکنیم یا باید به خلفاء خدا مراجعه بکنیم که تقریباً مقامشان در همان حد
خداست. برای تحقیق و تبیین باید به آنها مراجعه کرد نه به کسی که مقامش
بسیار پایین تر است.

به علاوه وقتی شما به روایات زمان ظهور نگاه بکنید می‌بینید که در

احادیث متعدد آمده: اولین دشمنان قائم، اولین مخالفان قائم، اولین کسانی که قائم را تکذیب می‌کنند و حتی فتوا به قتلش می‌دهند، فقها هستند. خوب کدام عاقلی می‌آید برای تحقیق در رابطه با ادعای قائم به کسانی مراجعه کند که طبق احادیث پیغمبر اکرم و اهل بیت پیغمبر بدترین خلق خدا در زمان ظهورند و مردم را همان‌ها همراه می‌کنند؟ امام احمد الحسن می‌فرماید: شما را به خدا قسم می‌دهم آیا قبل از اینکه بروید سراغ علماء و در مورد امر من سؤال کنید، رفتید سراغ پیغمبر و اهل پیغمبر درباره وضعیت و حال علمای آخر الزمان سؤال کنید؟ خیلی کلام حکیمانه است. شما قبل از این که به فقهاء مراجعه کنید تا در رابطه با احمد الحسن پرسید چرا نرفتید سراغ خدا و پیغمبر و اهل بیت در مورد خود علمای آخر الزمان سؤال کنید و پرسید آیا آنها قابل اعتماد هستند یا نه؟

چطور شد شما وقتی بچه‌ات مریض بشود و دکتر جوابش کند نه بیت آقای سیستمی دخیل می‌بندی نه به فلان دفتر سیاسی؟ فقط مستقیم می‌روی در خانه حضرت ابوالفضل العباس، اما این‌جا در رابطه با شناخت قائم به ابوالفضل العباس مراجعه نمی‌کنی؟ یعنی به نظر شما حضرت عباس نمی‌تواند جواب شما را بدهد؟ یا العیاذ بالله بخیل است و جواب شما را نمی‌دهد؟ یعنی وقتی کار به این‌جا رسید ائمه اطهار دیگر به نظر شما مرده‌اند و پاسخی نمی‌دهند؟ دیگر اینجا باید به کسانی مراجعه کنیم که اهل بیت فرمودند اولین دشمنان قائم آل محمداند؟ عقل شما این را می‌گوید؟ چرا به ائمه مراجعه نمی‌کنید؟ چرا به خدا مراجعه نمی‌کنید؟

آیا درباره تشخیص حقانیت احمد الحسن نباید به علماء و کارشناسان دین مراجعه کنیم؟ ۱۲۹۷/۱

جواب: هر چند شما کلاً اهل قیاس هستید که بنیان گزارش شیطان بوده، اما گاهی قیاس هایی می کنید که انسان در عقل شما شک می کند.

آن شاطر هیچ چیز از اجتهاد نمی داند که بتواند تشخیص دهد این مدعی اجتهاد، واقعاً مجتهد است یا نه، در حالیکه علمای دین کاملاً به معیارهای شناخت مدعی حق از باطل واقفند و تنها همین ها بوده اند که همیشه کذب مدعیان دروغین را برای مردم آشکار کرده اند و الا مردم که آگاهی چندانی از دین ندارند.

شما می گوید چرا به ائمه مراجعه نکنیم. اگر منظورتان مراجعه علمی است که شیعه فقط دسترسی به احادیث آنها دارد و همانطور که توضیح داده شد غیر متخصص نمی تواند حق را از میان صدهزار حدیث مخلوط با تقیه و تحریف و جعل تشخیص دهد و اگر منظورتان توسل به حضرت عباس است که برویم متوسل شویم تا حق را به ما نشان دهند، مستند شرعی این ادعا چیست؟ مستندتان جواز شفا گرفتن است؟ آخر شفا گرفتن که یک امر دنیوی است چه ربطی به کشف حقانیت مدعی دارد که امری دینی و اخروی است؟ چگونه از قیاس یکی به دیگری حجیت توسل به ائمه برای فهم عقاید و دین درست را استنباط می کنید؟ کجا ائمه چنین دستوری به ما دادند؟! اصل خود این مساله بحثی تخصصی است که شما فتوایش را داده اید و کسانی که به حرف شما در این باره گوش دهند از شما تقلید کرده اند.

اما اینکه چون احادیث گفته‌اند بدترین دشمنان قائم علما و فقها هستند پس الآن همه علما و فقها فاسق و بی دینند و نباید به آنها مراجعه کرد. اولاً عموم این روایات از اهل سنت بوده و اصلاً توسط اهل بیت بیان نشده است، و آنها که توسط شیعه نقل شده ضعیف سندی دارد و معلوم نیست از معصوم صادر شده باشد. ثانیاً خیلی از آنها مقید به آخر الزمان نیست و فقط خبر می‌دهد زمانی می‌رسد که علما بد می‌شوند در حالیکه ممکن است این صدها سال قبل اتفاق افتاده باشد، ثالثاً هیچ دلیلی نداریم که الآن آخر الزمان است تا آن روایات که درباره آخر الزمان یا قائم می‌باشد را بر علمای فعلی تطبیق دهیم، رابعاً این روایات دارای معارض های فراوان است، از جمله پیامبر فرمودند: زمانی بر اتمم برسد که از علما فرار می‌کنند همانگونه که گوسفند از گرگ فرار می‌کند چون چنین کنند خدا آنها را به سه چیز مبتلا می‌کند: برکت از اموالشان می‌رود، گرفتار سلطان ستمگر می‌شوند، بدون ایمان از دنیا می‌روند:

«سَيَأْتِي زَمَانٌ عَلَى أُمَّتِي يَقْرُونَ مِنَ الْعُلَمَاءِ كَمَا يَقْرُ الْغَنَمُ عَنِ الذِّئْبِ فَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ ابْتَلَاهُمُ اللَّهُ تَعَالَى بِثَلَاثَةِ أَشْيَاءٍ الْأَوَّلُ يَرْفَعُ الْبَرَكَهَ مِنْ أَمْوَالِهِمْ وَ الثَّانِي سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا جَائِرًا وَ الثَّالِثُ يَخْرُجُونَ مِنَ الدُّنْيَا بِلَا إِيْمَانٍ»^۱

نیز امام صادق علیه السلام فرمودند: زمانیکه صالح از قوم خود غائب بود خدا عادل تر از آن بود که زمین را بدون عالم رها کند، عالمی که مردم را به سوی خدا

آیا درباره تشخیص حقانیت احمد الحسن نباید به علماء و کارشناسان دین مراجعه کنیم؟ ۱۲۹۹/۴

هدایت کند، و مردم نیز بر دین خدا بودند تا صالح بازگشت و مثل قائم مثل صالح است:

«إِنَّ صَالِحًا عَلَيْهِ السَّلَامُ غَابَ عَنْ قَوْمِهِ زَمَانًا... قُلْتُ هَلْ كَانَ فِيهِمْ ذَلِكَ الْيَوْمَ عَالِمٌ بِهِ قَالَ اللَّهُ أَعَدَلُ مِنْ أَنْ يَتْرُكَ الْأَرْضَ بِلَا عَالِمٍ يَدُلُّ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَلَقَدْ مَكَثَ الْقَوْمُ بَعْدَ خُرُوجِ صَالِحٍ سَبْعَةَ أَيَّامٍ عَلَى فِتْرَةٍ لَا يَعْرِفُونَ إِمَامًا غَيْرَ أَنَّهُمْ عَلَى مَا فِي أَيْدِيهِمْ مِنْ دِينِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ كَلِمَتُهُمْ وَاحِدَةٌ فَلَمَّا ظَهَرَ صَالِحٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ اجْتَمَعُوا عَلَيْهِ وَإِنَّمَا مَثَلُ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَثَلُ صَالِحٍ»^۱.

خوب این مساله همینکه در حال رخ دادن است و اگر به ادعای شما الآن آخر الزمان باشد پیامبر دوری کردن از علما را مساوی با خروج از دنیا بدون ایمان دانسته اند.

اینها همه به کنار، یکی از راه های فهم صحت روایت، تطبیق محتوای آن با خارج است. مثلاً اگر یک روایت با سند صحیح بگوید هر خوابی که مومن می بیند صادق است، خوب ما که از بیرون می دانیم همه خوابهای مومن صادق نیست و اتفاقاً خواب صادق خیلی کم پیش می آید. در نتیجه یا باید اطلاق روایت را کنار بگذاریم و بگوییم منظور همه خوابهای مومن نبوده، یا باید در موضوع تصرف کنیم و بگوییم منظور هر مومنی نیست بلکه خالص ترین مومنان مرادند و یا باید روایت را کنار بگذاریم چونکه با واقعیت بیرونی تطبیق ندارد. در

۱. کمال الدین ج ۱ ص ۱۳۶-۱۳۷ ح ۶

مورد علما نیز همین گونه است. شما فکر می‌کنید شیعه فقط آقای سیستانی و آقای مکارم و آقای کورانی را دارد که مدام با شبهه وارد کردن به رفتار و اعمال آنها می‌خواهید همه علما را فاسق و کذاب معرفی کنید؟ شیعه دهها هزار عالم دارد و زندگی خیلی از اینها پیش روی ماست و می‌بینیم که چطور زاهدانه و متقیانه زندگی می‌کنند، امام شما که اینقدر سنگ آیت الله باقر صدر و محمد صدر را به سینه می‌زند تا نظر حامیان مقتدا صدر و مخالفان آیت الله سیستانی را به خود جلب کند مگر فاصله آن دو شهید با دیگر علما چقدر است که به یکباره همه فاسق و فاجر و بی‌دین شده‌اند؟ مگر شهیدان صدر شاگرد علمای قبلی نبودند و مگر همان دو شاگردانی پرورش نداده‌اند که همینک جزو علما هستند. شما از چند ده هزار عالم شیعه در اقصی نقاط دنیا فقط چند نفر ایرانی و چند عراقی را می‌شناسید اما نسبت به همه آنها حکم می‌کنید که فاسق و کذابند فقط بخاطر اینکه چند حدیث گفته علمای آخر الزمان یا زمان قائم فاسق و کذابند؟ نه آقا جان بیا واقعیت خارجی را از نزدیک ببین تا بفهمی مراد آن احادیث چه بوده؟ آیا فقهای بعد از خروج و اثبات قائمیت نبوده؟

زیرا طبق روایات فراوان، قائم آل محمد امام دوازدهم علیه السلام است که بین ظهور تا قیامش فقط سه ماه و ۱۷، ۱۸ روز فاصله است لذا عموم مردم او را بعد از خروج می‌شناسند در نتیجه فقهایی که بعد از اثبات قائمیت او با وی به مخالفت بر می‌خیزند فاسق و کذاب می‌باشند حال آیا این علما و فقها از شیعه‌اند؟ حتی یک حدیث در این باره ندارید اما ما چندین حدیث می‌آوریم که

آیا درباره تشخیص حقانیت احمد الحسن نباید به علماء و کارشناسان دین مراجعه کنیم؟ ۱۳۰۱۱۴

سخن از فقهای زیدیه و بتریه می‌زند^۱، یا سخن از کسانی که شعارشان خوانخواهی عثمان است^۲، و با توجه به این احادیث در می‌یابیم که مراد فقها و علمای شیعه نیست که آنها پیوسته حامی و حافظ مذهب شیعه بوده‌اند. بلکه منکر این نمی‌شویم که ممکن است عالمی در شیعه پایش بلغزد و با امام مخالفت کند همچنانکه وکلای امام کاظم علیه السلام چنین کردند اما این عمومیت ندارد و شامل همه علمای شیعه نمی‌شود.

مدعی: اینکه الآن آخر الزمان است ادله فراوانی دارد و اینکه مراد همه علما هستند چه شیعه و چه سنی از اطلاق روایات بدست می‌آید و ما هم روایات را ول نمی‌کنیم برویم سراغ تطبیق، پس وقتی روایات گفته‌اند علما فاسق هستند حتماً هستند و نیازی به تحقیق ندارد. اما جالب اینجاست که خود این شخص مدعی که آمده و می‌گوید من وصی و فرستاده امام زمانم، خودش می‌گوید درباره حقانیت من از خدا و اهل بیت سؤال کنید آنها شهادت می‌دهند. این ادعا خیلی ادعای بزرگی است. ایشان می‌گوید در رابطه با من از قرآن سؤال کنید، استخاره با قرآن بگیرید، آن هم شهادت به حقانیت من می‌دهد. اول دعوتش در عراق می‌فرمود: سرتان را بگذارید بر سجده و عهد کنید سرتان را از سجده بلند نکنید تا خدای متعال به شما جواب بدهد و من را به شما معرفی کند که حق هستم یا باطل. ایشان می‌گوید: سه روز، روزه بگیرید و توسل به حضرت زهرا

۱. دلائل الإمامة ص ۴۵۵-۴۵۶

۲. الغیبة للطوسی ص ۴۷۵

بکنید و دعای رؤیا بخوانید تا خود ائمه اطهار به شما پاسخ بدهند در رؤیا، در بیداری، در مکاشفه، با معجزه، با هر طریقی که خودشان صلاح می‌دانند. این امر دیگر به دست آنهاست، به دست ما نیست.

جواب: عزیزم احمد اگر توجه داشت می‌فهمید که تا حقانیت خودش را برای ما ثابت نکند نمی‌تواند برای ما دستور العمل شناخت حجت خدا بپیچد و دعا و روزه و استخاره ای را مطرح کند که در شریعت اسلام وجود ندارد. به چه دلیل من باید به دستور احمد سرم را به سجده بگذارم و تا خدا جوابم را نداده از سجده بلند نکنم؟ خیلی روشن است که من وقتی به دستور العملی اقدام کنم که در دین نیامده، عمل به بدعت کردم و راه تسلط شیطان را بر خودم باز نمودم و لذا هر چه در این باره ببینم یا بشنوم شیطانی و باطل است نه رحمانی.

چه شد؟ تا دیروز که شما دم از قانون معرفت حجتی می‌زدید که از آدم تا خاتم واحد بوده است اما نوبت به احمد که می‌رسد قانونی طرح می‌کنید که برای امت اسلام وجود نداشته است؟ قانون دعای رؤیا، قانون سه روز روزه، قانون استخاره برای شناخت حجت خدا؟

نه آقا جان مساله به این سادگی که شما می‌گویید نیست. اگر ادله روایی احمد متقن بود هیچ نیازی به خواب و روزه و استخاره نبود، اینها را کسی مطرح می‌کند که طریقتش از اهل بیت جداست و ادله سستش برای کسی قانع کننده نیست لذا با بدعت جلو می‌آید تا از نیروهای شیطانی مدد گیرد، و طبیعی است

آیا درباره تشخیص حقانیت احمد الحسن نباید به علماء و کارشناسان دین مراجعه کنیم؟ ۱۳۰۳۱

که اگر کسی تن به بدعت دهد از ولایت خدا خارج شده خدا هم مسئولیتی جهت حفظ او از گمراهی ندارد.

مدعی: استخاره در اسلام نیست؟ تا دیروز آقایان علماء دفتر استخاره داشتند، ساعت استخاره داشتند، در مورد هر کبیر و صغیری برای مردم استخاره می گرفتند و می گفتند استخاره شما را هدایت می کند. این جا که رسید قائم آل محمد آمده و می گوید قرآن شهادت به من می دهد اگر کسی با این ادله قانع نشد، نفسش مطمئن نشد، استخاره به قرآن بگیرد. می گوید: نه نه نه، این راه نیست. از علماء سؤال کنید! چه شد؟ تا دیروز به مردم می گفتید که مردم در هر کبیر و صغیرتان مراجعه کنید به اهل بیت خدا، آنها به شما جواب می دهند اما به این جا که رسید دیگر ائمه اطهار همه مرده شدند؟ دیگر ائمه اطهار همه ساکتند، حرف نمی زنند؟ مردم باید به علماء مراجعه کنند، از علماء سؤال پرسند؟ حسبنا الله و نعم الوکیل.

جواب: اولاً که علماء هیچگاه تبلیغ استخاره نکردند و نگفتند در هر صغیر و کبیری استخاره کنید و حتی بسیاری از دفاتر اصلاً استخاره نمی گیرند یا در مورد مسائل مهم مثل ازدواج و طلاق استخاره نمی کنند. ثانیاً علماء هرگز نگفتند استخاره شما را هدایت می کند بلکه جایگاه استخاره تنها رفع تحیر در امورات دنیوی است. لذا قبل از ظهور احمد هم اگر کسی زنگ می زد و می گفت می خواهم درباره حقانیت صوفیه یا عرفان حلقه یا اهل سنت یا وهابیت یا انقلاب یا ضد انقلاب یا هر چیزی دیگری از این قبیل استخاره کنم همین

جوابی را می‌دادند که الآن به شما می‌دهند: استخاره هیچ جایگاهی نسبت به مسائل دینی و تشخیص ضلالت از هدایت ندارد.

ثالثاً چقدر ادله احمد سست و بی اساس بوده که گفته اگر با اینها قانع نمی‌شوید بیایید با ادله ای سست تر مثل خواب و استخاره قانع شوید؟

مدعی: دلیل حقانیت احمد این است که پیغمبر اکرم و اهل بیت او را معرفی کرده‌اند. آن هم چه جور معرفی؟ اسمش را گفته‌اند، اوصافش را گفته‌اند، زمان ظهورش را گفته‌اند: هنگامی که کف دستی در آسمان ظاهر می‌شود، ملخ‌های قرمز به مزارع کشاورزی حمله می‌کنند. دقیقاً زمان ظهورش را گفته‌اند: عبدالله در عربستان به درک واصل می‌شود، قبلش فهدی در عربستان به هلاکت می‌رسد. رنگ پوستش را گفتند، شکل و شمایلش را گفتند، نام پدرش را گفتند، منطقه دقیق محل تولدش را گفتند. خوب اگر ما اهل تحقیق و تبیین هستیم، چرا به آل محمد مراجعه نمی‌کنیم؟ چه شد؟ آل محمد تا دیروز حجت بودند، مراجعه به آنها می‌کردید، الآن دیگر حجت نیستند؟ استخاره دیگر حجت نیست؟ توسل به اهل بیت حجت نیست؟ مکاشفه حجت نیست؟ کتاب‌های علماء را نگاه کنید پر است از رؤیا و مکاشفه، پر است از استخاره اما اینجا که رسید بدعت شد و باطل؟!

جواب: کجا اهل بیت او را معرفی کرده‌اند؟ در ضمن روایات ضعیفی که اصل صدورش از آنها قابل اثبات نیست؟ بفرمایید اهل سنت او را معرفی کرده‌اند زیرا بسیاری از احادیث مورد استناد شما مال اهل سنت است نه شیعه.

آیا درباره تشخیص حقانیت احمد الحسن نباید به علماء و کارشناسان دین مراجعه کنیم؟ ۱۳۰۵۱۹

کف دست ادعایی هم ۹ سال بعد از ظهور احمد اتفاق افتاده و با علائمی که در روایت گفته شده نیز تطبیق ندارد. ملخ های سرخ هر از گاهی حمله می کنند و اصلاً ملخ به تنهایی نشانه ظهور نیست بلکه این در کنار سه علامت دیگر در همان حدیث و در کنار دهها و صدها نشانه دیگر در احادیث دیگر ذکر شده که شما از همه آنها چشم پوشی می کنید. چرا اسمی از سفیانی نمی آورید که امام صادق علیه السلام فرمودند:

«سفیانی به عنوان علامت ظهور برای شما کفایت می کند: كَفَاكُم بِالسُّفْيَانِيِّ عَلاَمَةً»^۱

و فرمودند: در خانه بنشین تا اینکه به تو خبر برسد سفیانی خروج کرده، چون این خبر را شنیدی به سوی ما بیا حتی اگر شده با پای پیاده: «يَا سَدِيرُ الزَّمِ يَبْتَكَ وَ كُنْ جَلْسًا مِنْ أَحْلَاسِهِ وَ اسْكُنْ مَا سَكَنَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ فَإِذَا بَلَغَكَ أَنَّ السُّفْيَانِيَّ قَدْ خَرَجَ فَارْحَلْ إِلَيْنَا وَ لَوْ عَلَى رِجْلِكَ»^۲

و فرمودند: سفیانی از علائم حتمی است که بدون شک واقع می شود: «إِنَّ السُّفْيَانِيَّ مِنَ الْمُحْتَمِمْ الَّذِي لَا بَدَّ مِنْهُ»^۳

نیز فرمودند: «زمانیکه سفیانی پنج منطقه را تصرف کرد منتظر فرج باشید: إذا ملك كور الشام الخمس: دمشق، حمص، فلسطين، الاردن وقسرين، فتوقعوا

۱. الکافی ج ۸ ص ۲۶۴ ح ۳۸۱

۲. الکافی ج ۸ ص ۲۶۴-۲۶۵ ح ۳۸۳

۳. الغيبة للنعمانی ص ۳۰۱

عند ذلك الفرج».^۱

اما قصه عبد الله و فهد از احادیث اهل بیت نیست منقول از مسند احمد است و تازه فهد هم نگفته فقط گفته نامش نام حیوانی است و تازه مرگ عبد الله حدود ۱۵ سال پس از ظهور احمد رخ داده پس چگونه علامت ظهور او بوده؟ اما رنگ پوست که هیچ، تمام خصوصیات صورت و بدن هم گفته شود باز قابلیت انطباق بر دهها نفر را دارد و اتفاقاً علی محمد باب عموم آن نشانه ها را منطبق بر خود می دانست: رنگی سفید، ابروان کمانی، ابروان از هم گشاده، بینی کشیده و قلمی و ... این نشانه های کلی راه شناخت حجت خدا نیست بلکه راه شناخت مدعیان دروغینی است که فاقد این نشانه ها می باشند. تازه شما که خودت احمد را ندیدی و از مکتب نجف تقلید می کنی. و البته خوب است این را بدانید که خود مکتب نجف درباره رنگ پوست احمد اختلاف دارد و معلوم نیست رنگ او سفید بوده یا تیره، ابروانش کمانی و نازک بوده یا پر پشت و صاف؛ حال شما که اصلاً او را ندیده اید به رنگ پوستش استدلال می کنید؟ اما اینکه اهل بیت نام پدرش را گفتند کجا گفتند؟ شما به روایتی از اهل سنت استناد می کنید که گفته نام پدرش نام پدر من است و بعد از خودتان در می آورید که مراد از پدر، جد بیستم یعنی اسماعیل بوده؛ پس این را اهل بیت نگفته اند. نام دقیق منطقه ولادتش را گفته اند؟ این تنها در یک روایت از اهل سنت وارد شده و قرائت متنش هم مدینه بوده اما شما از پیش خودتان مدینه می خوانید

۱. کمال الدین ج ۲ ص ۶۵۱-۶۵۲ ح ۱۱

آیا درباره تشخیص حقانیت احمد الحسن نباید به علماء و کارشناسان دین مراجعه کنیم؟ ۱۳۰۷۱۹

و ادعا می‌کنید منطقه ولادت احمد مُدینه بوده در حالیکه او در روستای الهویر متولد شده است.

غیر از اینکه در ادامه این روایت چیزهایی گفته شده که توسط یمانی‌ها سانسور می‌شود از جمله: (۱) می‌گوید نامش نام پدر پیامبر است (۲) محل هجرت مهدی بیت المقدس است در حالیکه احمد به عمرش بیت المقدس را ندیده (۳) صفات جسمانی برای مهدی ذکر می‌کند که هیچکدامش در احمد نبوده است (۴) می‌گوید پرچم مهدی که همان رایت پیامبر است پارچه‌ای مخملی به رنگ سیاه و مربعی شکل است (۵) می‌گوید این پرچم از زمان وفات رسول خدا باز نشده است در حالیکه هیچکدام از اینها با تاویل پرچم به حاکمیت الله نمی‌سازد.

اما اینکه کتب شیعه پر از خواب و مکاشفه است خوب باشد این چه ربطی به شناخت مدعی قائمیت دارد؟ کدام فقیه شیعه، خواب و مکاشفه را راه شناخت قائم معرفی کرده است؟ وقتی حدیث صحیح السند می‌گوید حتی امر مستحبی مثل اذان با خواب ثابت نمی‌شود^۱، شناخت حجت که رکن اساسی دین می‌باشد با خواب قابل شناخت و اثبات است؟!

مدعی: خود ائمه اطهار فرمودند: وقتی که قائم ما بیاید ما اهل بیت را می‌بینید که دورش جمع شدیم. امام صادق فرمودند: «فاذا رأیتونا قد اجتمعنا

۱. الکافی ج ۳ ص ۴۸۲ ح ۱، علل الشرائع ج ۲ ص ۳۱۲ ح ۱

علی رجل فانهدو الينا بالسلاح: وقتی ما اهل بیت را دیدید که دور یک نفر جمع شدیم - یعنی بهش اشاره می‌کنیم، کسی را نشان می‌دهیم اوقائم است - با سلاح به سمت ما بیاوید». خوب احمد الحسن می‌گوید: چه جور ممکن است امروز ائمه اطهار را دور یک نفر ببینیم، در حالی که اینها از دنیا رفته‌اند، در زمان‌های مختلف زندگی کرده‌اند؟ آیا این غیر از رؤیا و مکاشفه صادقانه است؟ یعنی آن جایی که رؤیا و مکاشفه را ائمه اطهار تأیید کردند و نشانه‌اش را هم گفتند، اسم این صاحب امر را می‌برند، اسم همان شخصی که در وصیت آمده را می‌گویند، یعنی اسم سید احمد الحسن را می‌برند و معرفی می‌کنند، این جا که دیگر رسید رؤیا حجت نیست، رؤیای معصوم حجت نیست، مکاشفه حجت نیست، استخاره حجت نیست، روایات حجت نیست، قرآن حجت نیست، تورات و انجیل حجت نیست، پس چه کسی حجت است؟ تقلید از مراجع در عقیده که خودشان می‌گویند باطل است؟!

جواب: اولاً مگر شما نمی‌گویید اهل بیت گفتند ما اهل بیت را می‌بینید دور یک نفر جمع شدیم و به او اشاره می‌کنیم؟ پس چگونه خواب دیدن یک معصوم را بر جمع شدن اهل بیت گرد احمد تطبیق می‌دهید؟ در نتیجه حقانیت احمد تنها وقتی ثابت می‌شود که همه اهل بیت یعنی چهارده معصوم در یک خواب بیاوند و بگویند این احمد بصری بر حق است. حال کدامیک از شماها چنین خوابی دیده‌اید؟ بر فرض شما دیده‌اید خوب ما که چنین خوابی ندیده‌ایم و خواب کسی برای دیگری حجیت ندارد.

آیا درباره تشخیص حقانیت احمد الحسن نباید به علماء و کارشناسان دین مراجعه کنیم؟ ۱۳۰۹۱۴

ثانیاً حدیث می‌گوید وقتی دیدید ما گرد یک نفر جمع شدیم با سلاح به سمت ما دوان دوان بیایید و این یعنی قیام رخ داده؛ پس اجتماع نشانه خروج است نه ظهور. اما کدامیک از شما با سلاح به سمت احمد رفته اید و کو خروج احمدی که ۱۸ سال است ظهور کرده و هنوز نتوانسته در تمام دنیا ده هزار نفر جمع کند؟

ثالثاً روایت نمی‌گوید وقتی دیدید ما گرد کسی جمع شده ایم به سمت او بروید بلکه می‌گوید به سمت خود ما که جمع شده ایم بیایید: «فَانْهَدُوا إِلَيْنَا بِالسَّالِحِ».

این یعنی چه؟ این یعنی شما و امامتان در الفاظ و معانی روایات دقت نمی‌کنید و اصلاً کاری به روایت ندارید بلکه آنچه در ذهن خود هست را می‌خواهید بر روایات اهل بیت علیهم‌السلام تحمیل کنید.

اگر به صدر روایت توجه می‌کردید شاید معنای درست را می‌فهمیدید. روایت می‌گوید هنگامی که پرچم‌های سیاه از خراسان آشکار شد (یعنی قیام ابو مسلم خراسانی اوج گرفت) ابوبکر حضرمی با ابان به امام عرضه داشتند نظر شما چیست؟ (یعنی آیا ما هم با این قیام همراهی کنیم یا نه) آنگاه امام آن جمله را فرمودند، کنایه از اینکه ما (یعنی شخص امام صادق نه همه اهل بیت) ابو مسلم را تایید نکردیم پس بنشینید تا وقتی که ما کسی را تایید کنیم بعد با سلاح بیایید. با این توضیح کاملاً مشخص است که حضرت این کلام را برای اظهار ضلالت قیام ابو مسلم و نسبت به آن دوران بیان کرده‌اند نه برای شناخت قائم آل

محمد آن هم توسط خواب:

«دَخَلْتُ أَنَا وَابْنُ عَلِيٍّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَذَلِكَ حِينَ ظَهَرَتِ الرَّايَاتُ السُّودُ بِخُرَاسَانَ فَقُلْنَا مَا تَرَى فَقَالَ اجْلِسُوا فِي بُيُوتِكُمْ فَإِذَا رَأَيْتُمُونَا قَدْ اجْتَمَعْنَا عَلَى رَجُلٍ فَأَنْهَدُوا إِلَيْنَا بِالسَّلَاحِ».^۱

حال اگر این را نپذیرید و بگویید در حدیث دیگری تصریح به اجتماع بنی فاطمه شده. می‌گوییم چه بهتر، چون در آن روایت زمان این اجتماع و علامت آن تصریح گشته است. اما زمانش می‌فرمایند: «صاحب شما کسی نیست الا کسی که بنی فاطمه بر او اجتماع کنند زمانیکه رجب شد با نام خدا رویاورید و اگر دوست داشتید این آمدن را تا شعبان به تاخیر بیندازید و اگر دوست داشتید روزه هم بگیرید شاید موجب تقویت شما شود». بعد درباره علامت فرمودند: «و سفیانی به عنوان علامت برای شما کافی است»:

«إِذَا كَانَتِ الرَّايَاتُ وَالْأَلْوِيَةُ أَجْدَرُ أَنْ لَا يَسْمَعَ مِنَّا إِلَّا مَعَ مَنْ اجْتَمَعَتْ بَنُو فَاطِمَةَ مَعَهُ فَوَاللَّهِ مَا صَاحِبُكُمْ إِلَّا مَنْ اجْتَمَعُوا عَلَيْهِ إِذَا كَانَ رَجَبٌ فَأَقْبِلُوا عَلَى اسْمِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ إِنْ أَحْبَبْتُمْ أَنْ تَتَأَخَّرُوا إِلَى شَعْبَانَ فَلَا ضَيْرَ وَ إِنْ أَحْبَبْتُمْ أَنْ تَصُومُوا فِي أَهَالِيكُمْ فَلَعَلَّ ذَلِكَ أَنْ يَكُونَ أَقْوَى لَكُمْ وَ كَفَاكُمْ بِالسُّفْيَانِيِّ عَلامَةً».^۲

خوب این حدیث چه می‌گوید؟ ماه رجب چه خصوصیتی دارد؟ چطور رفتن به سمت اهل بیت را تا بعد از ماه روزه به تاخیر بیندازیم و سه ماه به سمت

۱. الغيبة للنعمانی ص ۱۹۷ ح ۶

۲. الکافی ج ۸ ص ۲۶۴ ح ۳۸۱

آیا درباره تشخیص حقانیت احمد الحسن نباید به علماء و کارشناسان دین مراجعه کنیم؟ ۱۳۱۱۴

ایشان نرویم و چرا به محض دیدن اجتماع بنی فاطمه نرویم؟ از طرفی سفیانی چه ارتباطی با این اجتماع دارد؟ و اصلاً سفیانی علامت چیست؟ اینها سوالاتی است که شما و امامتان از جوابش عاجز است. اما من برای شما توضیح می‌دهیم.

سفیانی در ماه رجب در منطقه شام خروج می‌کند و در رجب سال بعد سه صیحه در رجب داده می‌شود که در سومی بدنی هم در قرن شمس آشکار می‌گردد:

«كَانِي بِهِ (بِهِمْ) آيَسَ مَا كَانُوا قَدْ نُودُوا نِدَاءً يَسْمَعُهُ مَنْ بِالْبُعْدِ كَمَا يَسْمَعُهُ مَنْ بِالْقُرْبِ يَكُونُ رَحْمَةً عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَعَذَاباً عَلَى الْكَافِرِينَ فَقُلْتُ يَا أُمِّي أَنْتَ وَمَا ذَلِكَ النِّدَاءُ قَالَ ثَلَاثَةُ أَصْوَاتٍ فِي رَجَبٍ أَوَّلُهَا أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ وَالثَّانِي أَرْفَتِ الْآرْفَةَ يَا مَعْشَرَ الْمُؤْمِنِينَ وَالثَّالِثُ يَرَوْنَ يَدًا بَارِزًا مَعَ قَرْنِ الشَّمْسِ يُنَادِي أَلَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ فُلَانًا عَلَى هَلَاكِ الظَّالِمِينَ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَأْتِي الْمُؤْمِنِينَ الْفَرَجُ وَيشْفِي اللَّهُ صُدُورَهُمْ وَيُذْهِبُ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ»^۱.

در این زمان هنوز قائم آل محمد ظهور نکرده است، برای همین امام می‌فرمایند می‌خواهی با نام خدا بیایی، نمی‌خواهی تا روزه تاخیر بینداز. اما کجا بیایی؟ مکه؛ زیرا آنجا محل ظهور و خروج قائم آل محمد است. وقتی رمضان شد و مردم مشغول روزه بودند در شب بیست و سوم صیحه ظهور داده می‌شود که طبق تصریح روایات متعدد همه اهل زمین آن را می‌شنوند:

۱. الغيبة للنعمانی ص ۱۸۱، مختصر البصائر ص ۴۹۸

«يَكُونُ الصَّوْتُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فِي لَيْلَةِ جُمُعَةٍ لَيْلَةِ ثَلَاثٍ وَعِشْرِينَ فَلَا تُشْكُوا فِي ذَلِكَ وَاسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَفِي آخِرِ النَّهَارِ صَوْتُ الْمَلْعُونِ إِبْلِيسَ يُنَادِي أَلَا إِنَّ فُلَانًا قُتِلَ مَظْلُومًا لِيُشَكَّكَ النَّاسُ وَيَفْتَنَهُمْ فَكُم فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ مِنْ شَاكٍّ مُتَحِيرٍ قَدْ هَوَى فِي النَّارِ فَإِذَا سَمِعْتُمُ الصَّوْتَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فَلَا تُشْكُوا فِيهِ أَنَّهُ صَوْتُ جَبْرَيْلَ وَعَلَامَةُ ذَلِكَ أَنَّهُ يُنَادِي بِاسْمِ الْقَائِمِ وَاسْمِ أَبِيهِ حَتَّى تَسْمَعَهُ الْعَذْرَاءُ فِي خَدْرِهَا فَتُحَرِّضُ أَبَاهَا وَأَخَاهَا عَلَى الْخُرُوجِ وَقَالَ لَا بُدَّ مِنْ هَذَيْنِ الصَّوْتَيْنِ قَبْلَ خُرُوجِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَوْتٌ مِنَ السَّمَاءِ وَهُوَ صَوْتُ جَبْرَيْلَ بِاسْمِ صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ وَاسْمِ أَبِيهِ وَالصَّوْتُ الثَّانِي مِنَ الْأَرْضِ وَهُوَ صَوْتُ إِبْلِيسَ اللَّعِينِ يُنَادِي بِاسْمِ فُلَانٍ أَنَّهُ قُتِلَ مَظْلُومًا يُرِيدُ بِذَلِكَ الْفِتْنَةَ فَاتَّبِعُوا الصَّوْتَ الْأَوَّلَ»^۱.

با این توضیح روشن شد که اجتماع بنی فاطمه زمان دارد و علامت دارد و بدون زمان و آن علامت که سفیانی باشد اجتماعی رخ نمی دهد. حال چه آن اجتماع را به رؤیا تاویل بریم و چه آن را کنایه از تایید روایات اهل بیت نسبت به شخص قائم بدانیم.

سؤال ۲۱. اگر احمد واقعاً قائم آل محمد و فرستاده و وصی امام مهدی هست اصلاً چه نیازی به تبلیغات شما دارد؟ خدا خودش آن کمکش می کند، نباید نیازی به شما داشته باشد.

آیا درباره تشخیص حقانیت احمد الحسن نباید به علماء و کارشناسان دین مراجعه کنیم؟ ۱۳۱۳

مدعی: قرآن کریم می‌فرماید: «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ: اگر خدا را یاری کنید، خدا شما را یاری نموده و ثابت قدمتان می‌کند». به نظر شما خدا، خدا نیست اگر بگویند پیامبر مرا یاری کنید؟ شما در مورد قائم مناقشه می‌کنید، خدای متعال که خداست، می‌گوید: اگر خدا را یاری کنید ... خوب یعنی چه خدا را یاری کنید؟ یعنی خلیفه خدا را یاری کنید، تجلی خدا را یاری کنید. این طرز تفکر که اگر فلانی قائم است ما چرا باید کمکش کنیم، طرز تفکر یهود است. قرآن کریم در سوره مائده آیه ۲۴ می‌فرماید: «قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَن نَدْخُلُ...»، قرار بود اینها وارد ارض مقدس شوند و آنجا را تصرف کنند و بشود مرکز حاکمیت عدل الهی موسی بن عمران. گفتند: ای موسی ما هرگز داخل نمی‌شویم تا زمانی که این طواغیت و مستکبرین در آنجا هستند، تو و خدایت بروید و بجنگید، ما اینجا نشسته ایم. طرز تفکر آنها این بود که این اگر حق است، خوب خودش و خدایش قدرتش را دارند، بروند و بجنگند. مسأله این است که، «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كَرْهٌ لَّكُمْ: قتال و جنگ و جهاد بر شما واجب شده است، اگر چه شما بدتان می‌آید»، چون مخالف با آسایش و رفاه است.

خدای متعال نیازی به یاری شما ندارد اما ما نیاز داریم به اینکه امتحان جهادمان را پس بدهیم و مرحله اول جهاد همان تبلیغ است. مگر پیغمبر اکرم منجی نبود؟ او که مقامش خیلی بالاتر از سید احمد الحسن بود. پس چرا عده‌ای را می‌فرستاد که تبلیغ کنند؟ این یک فرصت و امتحانی بود برای آنها، نه

اینکه خدای متعال نمی‌تواند قائم را یاری کند، نمی‌تواند پیغمبر و منجی را یاری کند. خدا می‌تواند این کار را بکند و لکن می‌خواهد ما را امتحان کند.

جواب: اولاً آیه‌ای که درباره تفکر یهود آوردید هیچ ربطی به سوال ندارد زیرا سوال می‌گوید قائم نیازی به اثبات توسط تبلیغ شما ندارد، در حالیکه تفکر یهود عدم یاری قائم بود نه عدم اثبات قائم. یعنی کسی که حجیتش برای آنها ثابت شده بود را در جنگ یاری نکردند و گفتند تو و خدا بروید بجنگید، نه مثل شما که دارید برای اثبات قائمیت احمدی له له می‌زنید که خودش گذاشته رفته. و اما تبلیغ پیامبر، چه قیاسی بین نبوت و امامت و قائمیت وجود دارد؟ و چه دلیلی دارید که قائم مانند نبی نیاز به تبلیغ دارد و این کار را می‌کند؟ طبق روایات فراوان، ظهور و خروج حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه آنقدر علائم شناخت دارد که نیازی به تبلیغ شما و امثال شما نیست. شمایی که از گذشته خودت خوب با خبری و همین الآن هم بددهنی‌ها و بی اخلاقی‌هایت آبروی مکتب نجف را برده و اعتراض عده‌ای از یمانی‌ها را مثل موسوی و کهن دل بلند کرده است. و اما اینکه اولین مرحله قتالی که قرآن مطرح کرده، تبلیغ است، حرفی من درآوردی است که هیچ دلیل روایی برای آن وجود ندارد.

سؤال ۲۲. اگر احمد قائم آل محمد است، چرا قیام نکرده و از

شیعیان دفاع نمی‌کند؟

مدعی: همین سؤال در رابطه با امام مهدی مطرح می‌شود و اتفاقاً دلیل اصلی زیدیه و بسیاری از اهل سنت که اعتقاد به امام زمان ندارند این است که

آیا درباره تشخیص حقانیت احمد الحسن نباید به علماء و کارشناسان دین مراجعه کنیم؟ ۱۳۱۵۱۴

امام به چه دردی می خورد؟ امامی که قیام نکرده، چطور قائم آل محمد است؟ جواب اینست که یمانی قائم است چون قیام می کند و از آل محمد است، یعنی وصی امام زمان است، از اوصیاء است، دوازدهمین امام از نسل علی و فاطمه علیهم السلام است. پس قائم آل محمد است. همچنانکه در اصل لقب قائم برای امام مهدی نیز هست پس چرا قیام نکرده؟ به دلیل اینکه زمینه اش فراهم نشده است. اینکه شیعیان مظلوم اند، اسیرند، گرفتارند، اینها دلایلش در حقیقت تقصیر خودشان است نه امام مهدی، نه یمانی. اگر آنها قائم را یاری کرده بودند، هیچ وقت وضعیت به این جا نمی رسید. در حدیثی از امام علی هست: زمانی می بینم که شیعیان من فوج فوج کشته می شوند، اسیر می شوند و... چنان و چنین می شوند. و از دیگر مصائب آخر الزمان ... صحبت کرد. راوی عرض کرد، یا امیر المؤمنین آیا، افضل شیعه شما در آن زمان کم است که این همه بیچاره و بدبخت می شوند، حضرت فرمود: نه، و لکن نصرت و پیروزی را طلب می کنند از جایی که جای آن نیست. به همین جهت این گرفتاری ها برای شان پیش می آید. این عذابی که الآن متأسفانه کل عالم امت اسلام و جهان تشیع به آن مبتلاء شده اند، ناشی از تقصیر خودشان در حق خلیفه الله است. اگر داعی الله را لیبیک بگویند، خوب قائم آل محمد قیام می کند. حضرت فرمود: ده هزار نفر داشته باشد قیام می کند. امروز ده هزار نفر هنوز برای قیام قائم اسم نویسی نکردند.

جواب: اولاً اشکال اهل سنت این نیست که چرا قائم قیام نکرده پس به چه

درد می‌خورد بلکه می‌گویند امامی که غائب است چگونه هدایت بشر را در زمان غیبت بر عهده دارد و امام غائب به چه درد می‌خورد؟ و اشکال زیدیه نیز مبتنی بر مبنای باطل ایشان است که می‌گویند امامی که قیام مسلحانه نکند امام نیست و هر سیدی که قیام مسلحانه بکند امام هست و ربطی به قائم بودن و نبودن حضرت قائم علیه السلام ندارد. ثانیاً مثل همیشه قیاسی که کردید باطل است زیرا اگر امام زمان علیه السلام قیام نکرده چون هنوز ظهور نکرده‌اند امام احمد سالهاست ظهور کرده و سؤال ما از علت عدم قیام او مربوط به بعد از ظهور است پس ربطی به امام زمانی که غائب هستند ندارد. بله ممکن است بگویید خوب احمد یاری ندارد تا قیام کند اما شما که ادعا می‌کنید تعدادتان از ۱۰۰۰۰ نفر خیلی بیشتر است و از آن طرف هم ادعا می‌کنید اگر حلقه ۱۰۰۰۰ نفری کامل شود قائم قیام می‌کند پس چرا تا به حال قیام نکرده؟ می‌دانید چرا؟ چون احمد بصری قائم موعود نیست و اصلاً قرار نیست قیام کند بلکه تا جایی که بشود مکتب نجف غیبت او را کش می‌دهد و بعد از آن مجبور است مهدی دوم را رو کند.

جلسه یازدهم

چطور می‌توانید زنده بودن

احمد الحسن را اثبات کنید؟

سؤال ۲۳. معروف است که احمد در سال ۲۰۰۸ کشته شده و در جراید عراق هم این مسأله مطرح شد. چطور می‌توانید زنده بودن او را اثبات کنید؟

مدعی: این دروغ را دولت بنی عباس عراق منتشر کرد، ولی کسی که کشته می‌شود، جنازه‌ای از او ارائه می‌شود، تصویری از جنازه‌اش ارائه می‌شود. اینها یک دروغی گفتند که رسانه‌های شان منتشر کردند می‌خواستند نور دعوت یمانی را خاموش کنند ولی به نتیجه نرسیدند و الا امروز می‌دانند که یمانی زنده و سالم و مقتدر است. الحمدلله.

جواب: اولاً هر کشته‌ای جنازه ندارد. در ماجرای درگیری انصار احمد با پلیس عراق، حسینه آنها آتش گرفت و بعضی از اجساد کلاً از بین رفتند و بعضی دیگر اصلاً قابل شناسایی نبود. ثانیاً اینکه می‌گویند او کشته شده چون همه کسانی که در حسینه یا اطراف آن بودند یا کشته شدند و یا دستگیر شدند که چون احمد در میان دستگیر شدگان نبود یقین کردند در میان کشته شدگان است. پس هیچ دروغی در کار نبوده بلکه اطمینانی عقلایی است. بله ممکن است امریکا او را در واپسین لحظات نجات داده و مخفی کرده باشد اما این فقط یک احتمال است که مستند قابل ارائه ندارد.

مدعی: اما اینکه ما از کجا می‌فهمیم ایشان زنده است به همان دلیلی که

می‌فهمیم امام زمان زنده است. ما از کجا می‌فهمیم امام مهدی زنده است؟ بخاطر این که می‌دانیم امام مهدی خلیفه خداست و طبق حدیث وصیت باید تا زمانی که وصایت و خلافت را به فرزندش مهدی اول تسلیم کند زنده باشد. و طبق احادیث، بعد از آن هم زنده است، چون مهدی اول همان یمانی است که قبل از امام زمان ظهور و قیام می‌کند و امام زمان بعدش تشریف می‌آورد و حکومت می‌کند. پس مهدی اول که با احتجاج به وصیت آمده زنده خواهد ماند.

این شخصی که هنوز در فیسبک دارد به حدیث وصیت احتجاج می‌کند، مهدی اول است پس زنده است.

از طرفی این کسی که الان دارد علم آل محمد را اظهار می‌کند، کتاب توهّم الحاد را می‌نویسد که شرق و غرب عالم را به چالش می‌کشد. کتاب عقاید الإسلام را می‌نویسد که اگر حوزه‌های علمیه بعد از ده سال این کتاب را بشناسند از نظر مبانی علمی زیر و رو می‌شوند، معلوم است که همان حجت خدا و امام بر حق است پس یمانی زنده مانده است.

جواب: سخن درباره مهدی اول نیست بلکه درباره احمد بصری است که شما ادعا می‌کنید مهدی اول است پس زنده است، در نتیجه با یک ادعا نمی‌توانید یک ادعای دیگر را ثابت کنید. اما اینکه می‌گویید با وصیت آمده پس بر حق است، بارها جوابش را دادیم که در هیچ روایتی راه شناخت قائم آل محمد احتجاج به وصیت معرفی نشده است بلکه در روایت عیاشی که مورد

چطور می‌توانید زنده بودن احمد الحسن را اثبات کنید؟ ۱۳۲۱

احتجاج شماسست علانمی برای ایشان ذکر شده که سفیانی و خسف و اجتماع ناگهانی ۳۱۳ نفر و صبیحه است و بعد از آن از عهد نبی و رایة و سلاح سخن می‌گوید.

اما اینکه چون یک کسی دارد کتاب های توهّم الإلحاد و عقائد الاسلام را می‌نویسد که هیچ کس نتوانسته جواب آنها را بدهد پس همو احمد بصری است. اولاً این کتاب ها را مکتب دارد می‌نویسد و اشتباهات ادبی و تایپی در این کتابها کاملاً مشخص است ثانیاً این دو کتاب مخصوصاً عقائد الاسلام پر از مطالب سخیف و غلط می‌باشد که بی سوادِ نویسنده را بر ملا می‌کند. ثالثاً کتاب وهم الإلحاد هیچ مطلب جدیدی ندارد و تنها تکرار کننده حرفهای باطل داروینسم و ملحدین، و توجیهات بعضی مسلمان نماها برای رفع تعارض بین نظریه داروین با متون کتب ادیان الهی است. همچنین مشتمل بر نظریات سخیف علمی مثل دو جنسه بودن حضرت مریم برای توجیه باردار شدن ایشان است.

رابعاً اینکه ادعا می‌کنید جواب این دو کتاب داده نشده دروغی بیش نیست بلکه در نقد وهم الإلحاد مقالات تخصصی متعددی نوشته شده که تاکنون هیچ پاسخی از سوی اتباع احمد ارائه نشده است. شما برای آگاهی به کانال تخصصی نقد کتاب وهم الإلحاد مراجعه کنید:

(<https://t.me/naghdevehmeelhad>)

جواب عقائد الاسلام نیز در کتاب های متعددی که درباره موضوعات

مختلف پیرامون جریان یمانی نگاشته شده داده شده است. مثلاً حرف هایی که درباره حجیت خواب گفته در کتاب مستقلی پاسخ داده شده، یا چیزهایی که درباره معجزه یا عصمت زده در مقالات و جزوات و کانال های متعدد پاسخ داده شده است، اما «قلوبهم غلف و لهم اذان لا یسمعون بها».

سؤال ۲۴. بعضی می گویند احمد الحسن بعد از حوادث ۲۰۰۸ به

امارات گریخته، علت چیست؟ چرا فرار کرده؟

جواب: اولاً این دروغ است و اصلاً ایشان هیچ وقت به امارات نرفته، بعضی هم می گویند عراق است، باز در جایی شنیدم که رفته مغرب و یک جایی خواندم رفته روسیه. پس از نظر این کذاب ها ایشان کل دنیا را گشته! حال اصلاً فرض محال بگیرید ایشان فرار کرده، خوب قرآن کریم می گوید: حضرت موسی از مصر بیرون آمد در حالیکه می ترسید و مراقب بود دستگیرش نکنند. قرآن کریم می فرماید: موسی بن عمران وقتی به مصر برگشت، گفت: از شما فرار کردم وقتی که از شما ترسیدم، خواستید مرا بکشید و خداوند به من حکم نبوت و رسالت داد.

جواب: بعضی دروغها را دشمنان شیعه در شیعیان رواج می دهند تا آنها را دروغ پرداز جلوه دهند و الا آنچه که معروف است فقط فرار به امارات می باشد نه مغرب یا روسیه.

اما قیاس فرار احمد به فرار حضرت موسی علیه السلام طبق معمول بی ربط است.

چطور می‌توانید زنده بودن احمد الحسن را اثبات کنید؟ ۱۳۲۳

زیرا موسی وقتی فرار کرد خلیفه خدا نبود و هنوز برای هدایت مردم مبعوث نشده بود و دعوتش را آغاز نکرده بود، اما فرار احمد بعد از گذشت ۸ سال از آن همه ادعاست که: من رسول قائم هستم، من خود قائم هستم، من پرچم قائم هستم، من مهدی اول هستم، من یمانی موعود هستم، هر کس تا تاریخ ۱۳ رجب ۱۴۲۵ به من ایمان نیاورد کافر است. بعد یکدفعه گذاشت و رفت! انصافاً آیا این دو فرار شکل هم است؟

اما اینکه چرا گریخت؟ چون در اقدام نظامی که به راه‌انداخت شکست خورد و دیگر نمی‌توانست در عراق بماند و اصلاً با وجود شیوخ مکتب نجف نه تنها نیازی به حضور و ظهور او نبود که پذیرش امام پس پرده راحتتر است. زیرا برای مردمی که او را ندیده‌اند قصه می‌بافند که او چنین و چنان بوده و این همه نفر دارند شهادت می‌دهند و آن بیچاره‌ها هم باور می‌کنند.

سؤال ۲۵. چرا هیچ اثری و حتی عکسی از ایشان وجود ندارد؟

مدعی: اثر که از ایشان وجود دارد ۵۱ جلد کتاب، و ارتباط با مردم، پاسخ گویی به سؤال متشابهاات قرآن و تورات و انجیل و احادیث و... در فیسبوک. اما اینکه عکسی از ایشان وجود ندارد، خوب همین سؤال در رابطه با امام زمان مطرح است. چرا عکسی از امام زمان نداریم. مگر دلیل حقانیت امام مهدی و مهدی اول این است که باید عکس وجود داشته باشد؟ این طور نیست و الا امامت همه خلفای خدا می‌رود زیر سؤال. البته در مراکز دولتی عراق از ایشان

عکس وجود داشت، چون ایشان یک شخصیت دانشگاهی در بصره بود اما خدای متعال اراده کرد - و در حقیقت این آیه ای از آیات خدای متعال بود - زمانی که دستور پیگیری و قتل ایشان را دادند تمام عکس های ایشان ناپدید شد. پس اینکه دشمنان از ایشان عکسی ندارند بخاطر حفظ جان ایشان بود و خدای متعال این آیه را نشان داد. این موهبت الهی محقق شد که عکس های ایشان ناپدید شود. اما چرا دوستان ایشان از ایشان عکسی ندارند، من خودم این سؤال را شخصاً از شیخ صادق محمدی پرسیدم. گفتم چرا عکسی از ایشان نگرفتید؟ شیخ صادق گفت: ما در آغاز دعوت یکی دو مرتبه این درخواست را از ایشان مطرح کردیم و گفتیم اجازه می دهید از شما عکسی بگیریم؟ ایشان فرمودند: عکس بگیرید که چه کار کنید؟ گفتم مثلاً بنزیم به دیوار. ایشان فرمودند: من آمدم که شما را دعوت به خدا پرستی کنم، آنوقت شما می خواهید من را بپرستید؟

یک بیانی در فیس بوک دارند که: من این گونه نیستم که اگر به حکومت برسم و متصدی امور بشوم مثل این آقایان عکسم را به همه در و یوار بزنند و مثل جبارها و مستکبرین عمل بکنم.

جواب: واقعاً قیاس مضحکی بود؟ امام زمان اگر عکس ندارد چون ظاهر نبوده اند که کسی عکس ایشان را بگیرد ولی احمد دبستان و دبیرستان و دانشگاه رفته و در تمام این دوره ها عکس داشته. اما اینکه عکسها غیب شده این را

چطور می‌توانید زنده بودن احمد الحسن را اثبات کنید؟ | ۱۳۲۵

موهبت آمریکایی بدانید نه موهبت الهی، چون اگر پرونده دانشگاه احمد عکس نداشته باشد فاقد اعتبار است و این درسی که سالها خوانده لغو و بیهوده خواهد شد. از طرفی گم شدن عکس احمد چه ربطی به حفظ جان او دارد؟ اگر او خودش تا ۲۰۰۸ ظاهر بوده که می‌توانستند به مکتبش بریزند و تکه تکه اش کنند و اگر هم خدا مانع این کار بوده که عکس این وسط چه دخلی دارد؟ نه آقا جان مساله به این سادگی که شما می‌گویید نیست؛ گم شدن عکس برای اینست که نشانه های جسمی احمد با نشانه قائم نمی‌ساخته لذا امام بی عکس و نشان خیلی راحت تر می‌تواند رد گم کند.

اما اینکه صادق محمدی گفته عکس بگیریم که بزنیم به دیوار واقعاً سخن احمقانه ای بوده. وقتی خودش بوده عکسش را بزنند به دیوار که چه؟ ما عکس احمد را برای دیوار نمی‌خواهیم برای تطبیق چهره او با چهره ای که از قائم در روایات معرفی شده می‌خواهیم و برای همین عکسهای او گم شده است.

اما با کمال تاسف باید بگوییم این موهبت الهی فقط مربوط به مراکز دولتی است و الا بعضی از همکلاسی های احمد در دانشگاه عکس او را دارند و منتشر کرده‌اند و استادش در حوزه به نام شیخ علی اسدی و هم حجره‌ایش نیز آن را تایید کرده‌اند برای همین گفتم گم شدن عکس احمد موهبتی آمریکایی است.

سؤال ۲۶. چرا احمد بعد از ظهور از ترس پنهان شده است؟

مدعی: در غیبت نعمانی داریم که: «لَا بُدَّ لِلْغَلَامِ مِنْ غِيْبَةٍ قَبْلَ أَنْ يَقُومَ،

قیل: لم ذلک، قال: یخاف و اوماً بیده إلی بطنه» - چند حدیث در همین مضمون داریم: آن جوان ناچار است از یک غیبتی قبل از قیامش». خوب مسلماً این در رابطه با امام زمان نیست چرا؟ چون اولاً امام زمان علیه السلام دو تا غیبت داشته نه یک غیبت، ثانیاً قبل قیامش نه، بلکه از آغاز تولدش، تقریباً از ۵ سالگی به غیبت رفت.

نکته مهم اینست که ترس حجت خدا بر جان خودش نه بخاطر جان دوستی، بلکه بخاطر این مأموریت و رسالتی است که از سوی خدا دارد و به همین جهت باید جانش حفظ شود. او می ترسد از این که رسالت و امانتی که خدای متعال بر دوش او گذاشته، به انجام نرسد. همچنان که در قرآن کریم می فرماید: حضرت موسی بن عمران ترسید و فرار کرد در حالی که می ترسید و مراقب بود دستگیرش نکنند. در احادیث هم داریم که قائم یک خصلتی از موسی بن عمران به ارث می برد بنابراین ترس از قتل، حقیقتش ترس از جان نیست پس به همان دلیلی که امام مهدی علیه السلام غیبت کردند مهدی اول هم غیبت می کند.

جواب: اولاً امام زمان علیه السلام دو غیبت نداشته اند زیرا زمانی غیبت دو تا حساب می شود که میانش ظهوری باشد، و اینکه می گویند غیبت صغری و غیبت کبری به لحاظ مراتب غیبت بوده نه اینکه یکبار غائب شده بعد ظاهر شده و دو مرتبه غائب گشته است. ثانیاً در کجای این روایت گفته یک غیبت دارد تا بر احمد بصری تطبیق شود؟ این «یک» را از کجا آوردید؟ شما که نسبت به عدد و

چطور می‌توانید زنده بودن احمد الحسن را اثبات کنید؟ [۱۳۲۷]

جمله شرطیه قائل به مفهوم نیستید از کجا از کلمه «غیبتی دارد» فهمیدید یعنی یک غیبت دارد؟ از طرفی چطور شد وقتی این همه نصوص درباره دوازده امام را جلوی شما می‌گذاریم می‌گویید این احادیث به تعدادی از ائمه اشاره کرده‌اند و عدد مفهوم ندارد خوب ما هم نسبت به این حدیث می‌گوییم در آن به یک غیبت اشاره شده و به غیبت دیگر اشاره نشده است.

ثالثاً عین همین حدیثی که خواندید به جای «قبل قیامه» دارد: قبل «ظهوره»: «إِنَّ لِلْقَائِمِ غَيْبَةً قَبْلَ ظُهُورِهِ قُلْتُ وَلِمَ قَالَ يَخَافُ وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى بَطْنِهِ قَالِ زُرَّارَةُ يَعْني الْقَتْلَ».^۱

در حالیکه احمد قبل از ظهورش غیبتی نداشته تا بر او تطبیق کند.

رابعاً در بعضی از احادیث اضافاتی دارد که بر احمد تطبیق نمی‌کند، از جمله: «إِنَّ لِلْقَائِمِ غَيْبَةً قَبْلَ أَنْ يَقُومَ قُلْتُ لَهُ وَلِمَ قَالَ يَخَافُ وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى بَطْنِهِ ثُمَّ قَالِ يَا زُرَّارَةُ وَهُوَ الْمُنتَظَرُ وَهُوَ الَّذِي يَشْكُ النَّاسُ فِي وَلَادَتِهِ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ هُوَ حَمْلٌ وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ هُوَ غَائِبٌ وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ مَا وُلِدَ وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ وُلِدَ قَبْلَ وَفَاةٍ أَبِيهِ بِسَتَيْنِ».^۲

خوب کدامیک از این علامات در احمد وجود داشت؟ مردم در ولادتش شک داشته‌اند؟ مردم گفته‌اند او هنوز حمل است؟ مردم گفته‌اند او هنوز به دنیا

۱. علل الشرائع ج ۱ ص ۲۴۶ ح ۹

۲. کمال الدین ج ۲ ص ۳۴۲ ح ۲۴

نیامده است؟ مردم گفته‌اند او دو سال قبل از وفات پدرش به دنیا آمده است؟ هیچکدام.

«إِنَّ لِقَائِمٍ مِّنَا غَيْبَةً يَطُولُ أَمْدُهَا».^۱

خوب آیا شما برای احمد قائل به طول امد هستید؟

خامساً عين همین عبارت درباره امام دوازدهم علیه السلام هم وارد شده، از جمله: «مِنَّا اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا أَوَّلُهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ عليه السلام وَآخِرُهُمُ التَّاسِعُ مِنْ وَلَدِي وَهُوَ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ يُحْيِي اللَّهَ فِي الْأَرْضِ بَعْدَ مَوْتِهَا وَيُظْهِرُ بِهِ دِينَ الْحَقِّ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ لَهُ غَيْبَةٌ يَزِيدُ فِيهَا قَوْمٌ وَيَنْبُتُ عَلَى الدِّينِ فِيهَا آخَرُونَ».^۲

و: «إِنَّ بَعْدَ الْحَسَنِ ابْنَهُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ الْمُنتَظَرُ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ لِمَ سُمِّيَ الْقَائِمُ قَالَ لِأَنَّهُ يَقُومُ بَعْدَ مَوْتِ ذِكْرِهِ وَازْتِدَادِ أَكْثَرِ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ فَقُلْتُ لَهُ وَلِمَ سُمِّيَ الْمُنتَظَرُ قَالَ لِأَنَّ لَهُ غَيْبَةً يَكْثُرُ أَيَّامُهَا وَيَطُولُ أَمْدُهَا».^۳

سادساً اینکه قبل از قیامش غیبت دارد نمی‌رساند که از آغاز تولدش غائب نبوده است زیرا قبلیت زمانی، مثبت ابتدای زمانی نیست.

اما اینکه دلیل غیبت امام مهدی علیه السلام دلیل غیبت مهدی اول است. اولاً مثل اینکه حرف امامتان یادتان رفته که علت غیبت امام را دوران فترت می‌شمرد که

۱. کمال الدین ج ۲ ص ۴۸۰

۲. عیون أخبار الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۶۸ ح ۳۸

۳. کمال الدین ج ۲ ص ۳۷۸ ح ۳

چطور می‌توانید زنده بودن احمد الحسن را اثبات کنید؟ ۱۳۲۹

چون قابلی وجود ندارد غیبت می‌نماید در صورتی که علت ظهور مهدی اول اینست که دوران فترت تمام شده و قابل به وجود آمده پس باید بیاید و تبلیغ کند. ثانیاً به قول خودتان امام مهدی از همان اول تولد غائب بوده در حالیکه مهدی اول ظهور کرده، اظهار رسالت کرده، دعوت کرده، تبلیغ کرده پس چه وجه اشتراکی بین این دو هست که علت غیبت شان را یکی می‌دانید؟ اما اینکه اگر غائب نشود کشته می‌شود این مربوط به قبل از ظهور است که اگر قبل از فرا رسیدن وقت ظهور غائب نباشد کشته می‌شود ولی بعد از ظهور دیگر مرگی برای قائم نخواهد بود و تنها فراری که برای او ذکر شده فرار از لشکر سفیانی در آستانه خروج است.

و اما تشبیه فرار موسی به قائم هر چند در بعضی روایات آمده^۱ اما خودش توضیح داده که مانند موسی که از یک شهر معین به شهر دیگری فرار کرد قائم هم مانند موسی وقتی سفیانی به دنبال او بفرستد از شهر معین مدینه به شهر معین مکه می‌گریزد نه به ناکجا آباد، و اینست وجه شبه این دو فرار:

«... و یبعث السفیانی بعثاً إلى المدینة فیفر المهدی عليه السلام منها إلى مكة، فیبلغ أمیر جیش السفیانی أن المهدی قد خرج من المدینة فیبعث جیشاً علی أثره - فلا یدرکه حتی یدخل مكة خائفاً یترقّب علی سنة موسی بن عمران»^۲.

۱. کمال الدین ج ۱ ص ۲۸ ح

۲. تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۲۴۵ ح ۱۴۷، الغیبة للنعمانی ص ۲ ح ۶۷

و اما اینکه قائم خصلتی از موسی بن عمران به ارث می برد چه دلیلی دارید که آن خصلت حتماً فرار ایشان باشد بلکه در خود روایات وجه اشتراک قائم و موسی بیان شده است، از جمله:

(الف) شباهت در مخفی بودن ولادت و غائب شدن از قوم خود: «فِي الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سُنَّةٌ مِنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَقُلْتُ: وَمَا سُنَّتُهُ مِنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ؟ قَالَ: خَفَاءُ مَوْلِدِهِ، وَغَيْبَتُهُ عَنْ قَوْمِهِ»^۱.
و: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى ذِكْرُهُ أَدَارَ فِي الْقَائِمِ مِنَّا ثَلَاثَةً أَدَارَهَا لِثَلَاثَةٍ مِنَ الرُّسُلِ قَدَّرَ مَوْلِدَهُ تَقْدِيرَ مَوْلِدِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ»^۲.

(ب) شباهت جسمی: «بِأَبِي وَأُمِّي سَمِيٍّ وَشَبِيهِي وَشَبِيهَ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ»^۳، و: «ذَلِكَ الْمُسْرَبُ حُمْرَةُ الْغَائِرِ الْعَيْنَيْنِ الْمُسْرِفِ الْحَاجِبَيْنِ الْعَرِيضِ مَا بَيْنَ الْمُنْكَبَيْنِ بِرَأْسِهِ حَزَازٌ وَبَوَجهِهِ أَنْثَرُ رَحِمَ اللَّهُ مُوسَى»^۴.

(ج) اصلاح شدن امر در یک شب: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِيُصْلِحَ لَهُ أَمْرَهُ فِي لَيْلَةٍ كَمَا أَصْلَحَ أَمْرَ كَلِيمِهِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ ذَهَبَ لِيَقْتَسِسَ لِأَهْلِهِ نَاراً فَرَجَعَ وَهُوَ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَفْضَلُ أَعْمَالٍ شِيعَتِنَا انْتِظَارُ الْفَرَجِ»^۵.

۱. کمال الدین ج ۱ ص ۱۵۲ ح ۱۴

۲. الغيبة للطوسی ص ۱۶۹

۳. کفایة الأثر ص ۱۵۸-۱۵۹

۴. الغيبة للنعمانی ص ۲۱۵ ح ۳

۵. کفایة الأثر ص ۲۸۱

چطور می‌توانید زنده بودن احمد الحسن را اثبات کنید؟ ۱۳۳۱

(د) دوام ترس، طولانی بودن غیبت، مخفی بودن ولادت و سختی شیعیان در دوره غیبت: «وَأَمَّا شَبَّهُهُ مِنْ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَدَوَامُ خَوْفِهِ وَطُولُ غَيْبَتِهِ وَخَفَاءُ وَلَادَتِهِ وَتَعَبُ شِيعَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِمَّا لَقُوا مِنَ الْأَذَى وَالْهَوَانِ إِلَى أَنْ أَمَرَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي ظُهُورِهِ وَنَصْرِهِ وَآيَدِهِ عَلَى عَدُوِّهِ»^۱.

و اگر در بعضی روایات سنت موسی در قائم علیه السلام، ترس و غیبت معرفی شده^۲، جوابش همان است که موسی قبل از ظهور ترسان بود و اما بعد از ظهور نه از فرعون ترسید و نه فرار کرد و نه غائب شد، و اما غیبتش از قومش در بیابان تیه نه بخاطر ترس که به خاطر تنبیه قومش بود.

مدعی: ما احادیث زیادی در رابطه با غیبت مهدی اول داریم، از جمله روایت اصبع بن نباته که در کتاب غیبت طوسی می‌گوید: امام علی علیه السلام داشت روی زمین تصویر رسم می‌کرد، فکر می‌کرد. اصبع بن نباته عرض کرد: آقا جان چه شده، می‌بینم شما متفکرید و دارید در زمین نقشه می‌کشید، آیا رغبتی به زمین دارید؟ فرمود: نه، به خدا قسم هرگز در زمین رغبتی نداشتم و لکن داشتم فکر می‌کردم درباره مولودی که از پشت یازدهمین فرزند من است. خوب یازدهمین فرزند امام علی علیه السلام می‌شود امام زمان و فرزندی که از پشت امام زمان علیه السلام است می‌شود مهدی اول. فرمود: «او همان کسی است که زمین را پر از

۱. کمال الدین ج ۱ ص ۳۲۷ ح ۷

۲. کمال الدین ج ۱ ص ۳۲۲ و ج ۲ ص ۵۷۷

عدل و داد می‌کند همچنان که پر از ظلم و ستم شده». بعد فرمود: «او حیرت و غیبتی دارد که ۶ روز یا ۶ ماه یا ۶ سال طول می‌کشد». پس غیبت مهدی اول را ائمه اطهار پیش بینی و بیان کردند و علتش را هم بیان کردند.

جواب: احادیث زیاد؟ خود مهدیین شش تا حدیث بیشتر ندارد که همانها با هم ناسازگار است آنوقت برای غیبت مهدی اول احادیث زیاد داریم؟ حق اینست که هیچ حدیث محکمی در این باره وجود ندارد الا تاویلات خود ساخته شما در کنار استناد به احادیث بی سند و ضعیف.

و اما حدیثی که به آن استناد کردید.

اولاً این روایت دارای سه نسخه بدل است:

الف) واجد یاء در «ظَهْرِي»: در نسخه های متعدد مثل کافی، الامامة، کمال الدین، اثبات الوصية، کفاية الاثر، تقریب المعارف و إعلام الوری، از پشت یازدهمین ثبت نشده بلکه «از پشت من» ضبط شده است: «مِنْ ظَهْرِي الْحَادِي عَشَرَ مِنْ وَلَدِي»^۱ یعنی یازدهمین فرزندم نه فرزندی از یازدهمین فرزندم. پس چه توجیهی وجود دارد که چشم از این همه نسخه بپوشیم و فقط نسخه دلخواه خود را ببینیم، آیا این غیر از تزویر و نفاق است؟

۱. الکافي ج ۱ ص ۳۳۸ ح ۷ طبق نسخه های «بع»، «جد» و مطبوع، الإمامة والتبصرة من الحيرة ص ۲۰، کمال الدین ج ۱ ص ۲۸۹، اثبات الوصية ص ۲۷۰ (البته در ص ۲۶۶ طبق نسخه دیگر ثبت کرده است)، کفاية الاثر ص ۲۲۰، تقریب المعارف ص ۴۲۹، إعلام الوری (ط - الحديث) ج ۲ ص ۲۲۸

چطور می‌توانید زنده بودن احمد الحسن را اثبات کنید؟ ۱۳۳۱

حال کلاً چند کتاب مطابق قرائت شما ثبت کرده‌اند؟ چهار کتاب به نامهای غیبت طوسی، دلائل الامامه، اختصاص و هداية الكبرى که سه تایش از کتب روایی ضعیف محسوب می‌شود، اما نسخه‌ای که ما خواندیم در کتب درجه یک شیعه و با تعداد بیشتر ثبت شده است.

ب) فاقد «الْحَادِي عَشَرَ مِنْ وَلَدِي»: در غیبت نعمانی کلاً فاقد این فقره است: «مَوْلُودٌ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِي هُوَ الْمَهْدِيُّ»^۱ که طبق این نسخه هم اشکالی پیش نمی‌آید.

ج) فاقد یاء در «ظَهْرِي» ولی با تنوین: در یک قرائت چنین آمده: «من ظهري» به معنای «بعد از این دوره»^۲، یعنی مولودی که بعد از این دهر به وجود می‌آید که او یازدهمین فرزند از نسل من است.

ثانیاً استدلال به این نسخه در صورتی درست است که «مِنْ وَلَدِي» را صفت برای «الْحَادِي عَشَرَ» بگیریم در حالیکه می‌تواند صفت برای «مَوْلُودٌ» باشد یعنی مولودی از نفر یازدهم که آن مولود از نسل من است، پس چه دلیلی وجود دارد که آن را بگونه نخست ترجمه کنیم، آیا این غیر از تعصب بیجا و کور است؟

آری یاران احمد دلیلی برای این انتخاب ندارند اما دلیل ما برای پذیرفتن

۱. الغيبة للنعمانی ص ۶۱

۲. مرآة العقول ج ۴ ص ۴۳

دیگر نسخه ها، روایات فراوانی است که مهدی امت و همانی که دنیا را پر از عدل و داد می کند را فرزند امام حسن عسکری و نهمین فرزند امام حسین علیه السلام معرفی می نماید نه فرزند یازدهمین فرزند از امیر المومنین علیه السلام، از جمله:

الف) «... ثُمَّ مُحَمَّدٌ بْنُ الْحَسَنِ مَهْدِيٌّ الْأُمَّةِ اسْمُهُ كَاسِمِي وَطَيْبَتُهُ كَطِيبَتِي يَأْمُرُ بِأَمْرِي وَيَنْهَى بِنَهْيِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا يَثْلُو بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ حَتَّى يَرِدُوا عَلَيَّ الْحَوْضِ شُهَدَاءً».^۱

ب) «... التَّاسِعُ مَهْدِيُّهُمْ يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا».^۲

اما نسبت به قسمت آخر حدیث که مدت غیبت این یازدهمین فرزند را مشخص کرده، ما مجبور نیستیم این را بپذیریم زیرا با صرف نظر از اینکه دو نفر از روات این حدیث مجهول و مهمل هستند، این قسمت مخالف احادیث فراوان می باشد و قرار هم نیست ما هر روایتی را بپذیریم و الا باید این روایت را هم بپذیریم که امام دوازدهم برادری به نام موسی دارد^۳ یا این روایت که پرچم را کسی از فرزندان جعفر به قائم می دهد^۴ که نه با عقیده شیعه می سازد و نه با عقیده شما یمانی ها.

۱. کتب سلیم ج ۲ ص ۷۶۳

۲. کفایة الأثر ص ۴۷، ۹۹، ۱۷۶

۳. کمال الدین ج ۲ ص ۴۶۷

۴. الغیبة للنعمانی ص ۲۴۷

چطور می‌توانید زنده بودن احمد الحسن را اثبات کنید؟ | ۱۳۳۵

غیر از اینکه احتمال دارد حضرت مدت حیرت را بیان کرده باشند نه مدت غیبت را زیرا در ابتدا می‌فرمایند مهدی غیبتی دارد و حیرتی، در نتیجه منظورشان از ۶ روز و ۶ ماه و ۶ سال، مراتب سه گانه حیرت است زیرا در اوایل شروع غیبت، بسیاری از شیعیان در حیرت فرو رفتند و نمی‌توانستند عدم دسترسی به امام را برای خود هضم کنند. و مراتب حیرت یعنی: اولین حیرت که شدیدترین آن بوده تا شش روز بعد از وفات امام عسکری علیه السلام جریان داشته که عده ای دنبال جعفر کذاب راه افتادند، دومین حیرت که متوسط بوده تا شش ماه که عده ای ادعای نیابت کردند و مردم را گمراه نمودند، و سومین حیرت که ضعیف بوده تا شش سال که عده ای از طولانی شدن غیبت به شک افتادند، و بعد از آن غیبت امام علیه السلام به صورت امری طبیعی در آمده:

«لعل السائل سأل عن مقدار زمان الغيبة و الحيرة معاً فأجاب ع بأن زمان مجموعهما أحد الازمنة المذكورة و بعد ذلك ترتفع الحيرة و تبقى الغيبة و الترديد بالنسبة الى تفاوت مراتب الاشخاص فقد ترتفع حيرة شخص بعد ستة أيام و ترتفع حيرة الاخر بعد ستة أشهر أو ست سنين»^۱.

غیر از اینکه اصلاً این قسمت در نقل کتاب دلائل الامامه ص ۵۳۰ و کمال الدین ج ۱ ص ۲۸۹ و یک نقل از غیبت طوسی ص ۳۳۶ و اعلام الوری ج ۲ ص ۲۲۸ وجود ندارد و در غیبت نعمانی هم به جای ۶ روز و ۶ ماه و ۶

۱. شرح الکافی للمازندرانی ج ۶ ص ۲۳۷

سال، «سبت من الدهر» ثبت شده^۱ که شما به هیچیک از این نکات اشاره نمی‌کنید و از آن طرف هم می‌گویید: مردم از علما نپرسید، تقلید نکنید، خودتان بیایید ادله یمانی را بررسی کنید. خوب مردم بیچاره که نمی‌دانند این روایت چند نسخه بدل دارد و کدام نسخه معتبر است و چه احتمالاتی نسبت به معنای حدیث وجود دارد.

سؤال ۲۷. چرا احمد الحسن در یک برنامه تلویزیونی حاضر نشد تا به صورت کلی تبلیغ خود را به صورت علنی و تصویری برای تمام مردم دنیا مخابره کند؟

مدعی: خوب ایشان بارها مردم جهان را مورد خطاب قرار داده است. پنج تا شش تا سخنرانی عمومی داشته‌اند. یعنی بیانیه صوتی انشاء کردند و اینها ضبط شده و در سایت رسمی انصار امام مهدی عربی و فارسی موجود است. اگر قرار بود مشکل حل شود خوب با اینها حل می‌شد. چند وقت پیش که می‌خواست در برنامه نشست هفتگی در دانشگاه خودشان در نجف یک فایل صوتی از ایشان پخش شود، نیروهای دولتی عراق تمام خیابان‌ها را بسته بودند حالا شما توقع دارید مثلاً ایشان بیاید یک برنامه تلویزیونی زنده پخش کند؟ باید از آن کسانی که امنیت قائم آل محمد را به خطر انداختند و آنهایی که راه خدا را سد می‌کنند، و حجت‌های خدا را تهدید می‌کنند، باید از آنها پرسید

چطور می‌توانید زنده بودن احمد الحسن را اثبات کنید؟ | ۱۳۳۷

نه از قائم آل محمد، و این شاء الله به زودی چشمانمان به جمال نورانی امام مهدی و فرزندانش روشن می‌شود هنگامی که امنیت آنها تأمین بشود.

جواب: من تحدی کردم که احمد هرگز خروج نخواهد کرد و شما باید یا منتظر مهدی دوم باشید و یا قائل به عمر نوح برای احمد که با مرگ شیوخ مکتب نجف، شیوخ جدیدی توسط او نصب شوند. اما سوال ما مربوط به دوره اختفاء احمد نیست مربوط به دوره ای است که حضور داشته و ادعا می‌کند با همه تحدی کردم و درخواست مباحله نمودم. خوب آیا اگر کسی در سایت خودش درخواست مباحله کرد که اصلاً معلوم نیست به گوش چه کسی رسیده و به گوش چه کسی نرسیده می‌تواند ادعا کند که هیچ کس قبول مباحله با من نکرد؟

ادعای شما مثل ادعای بهائیت است که می‌گویند بهاء الله به همه ملوک دنیا نامه نوشت و آنها را دعوت به آیین بهائیت کرد و مدرکش هم نامه‌های موجود از اوست. در حالیکه این نامه‌ها فقط نوشته شده اما ارسال نگشته و الا دست شما چکار می‌کند باید دست آن ملوک باشد. البته احمد که امام عالم است و یهود نمی‌تواند فیس بوکش را حک کند خیلی راحت می‌تواند کلیپی از خودش ارائه دهد و در سایت خودش یا این همه فضاهای مجازی ارائه دهد. اما حقیقت این است که جا تر است و بچه مفقود.

سؤال ۲۸. از کجا معلوم این صدایی که در صفحه فیس بوک است متعلق به احمد الحسن باشد؟

جواب: این شبهه معمولاً بیشتر از سمت منافقین و جرزان به تعبیر امام

احمد الحسن مطرح می‌شود. من یک سؤال از شما می‌پرسم، اگر خود سید احمد الحسن ظاهر شود و بیاید در یک برنامه تلویزیونی، از کجا معلوم نگویید این خود سید احمد الحسن نیست؟ همین سؤال در مورد شخص و مصداق خارجی او که مردم ببینند و صدایش را بشنوند وجود دارد. از طرفی ما از کجا می‌فهمیم این صفحه مبارک صفحه فیس بوک احمد الحسن است؟ این مکتب، مکتب امام احمد الحسن است؟ این کتاب‌ها، کتاب‌های امام احمد الحسن است؟ این صدا، صدای احمد الحسن است؟

اولاً بخاطر شهادت ثقات یعنی تمام اصحاب و مقربین و تربیت شده‌گان مکتب ایشان، تمام شیوخ مکتب ایشان، کسانی که در زمان ظهور ایشان به عنوان نماینده معتمد معرفی شده بودند مثل شیخ ناظم عقیلی، مثل سید حسن حمامی، مثل سید واثق حسینی، مثل دکتر علاء السالم، مثل شیخ صادق محمدی، همه اینها دارند شهادت می‌دهند و از همه مهم‌تر برادر خود امام احمد الحسن، سید محمد که دارند شهادت می‌دهند، این صدا، صدای خود ایشان است، این کتاب‌ها، کتابهای خود ایشان است، این مکتب‌ها، مکتب‌های خود ایشان است که تأسیس کرده است. به علاوه از این بالاتر، کسی که در این صفحه فیس بوک مطلب می‌نویسد اولاً علم آل محمد را اظهار کرده، و قبل از چاپ شدن کتاب توهم الحاد که کتاب قرن و معجزه علمی قرن است، ایشان این سؤالات را در صفحه فیس بوک مطرح کرد و گفت علمای ادیان بیایند و این‌ها را پاسخ دهند. بعد ایشان کتاب توهم الحاد را اظهار کرد. مناظرات و مسائل

چطور می‌توانید زنده بودن احمد الحسن را اثبات کنید؟ ۱۳۳۹۱

و مطالب علمی ایشان در صفحه فیس بوک و در سایت رسمی مکتبه و انتشارات مرکز اصطلاحات امام مهدی، شرکت نجمة الصباح دارد اظهار می‌شود. همین علم دلیل بر این است که این شخص امام است مگر ما از کجا مصداق را تشخیص دادیم؟ از علمش.

از طرف دیگر، همین که ایشان در صفحه مبارک فیس بوک احتجاج به وصیت کرده و در یکی از پست های فیس بوک می‌گوید: من دلیل خودم را در ادعای وصایت مطرح کردم و آن وصیت پیغمبر اکرم بود که از جهت صدور و دلالت، قطعی است چون هم متواتر است و هم محفوف به قرائن قطعی است و دلالتش هم روشن، و ائمه اطهار نیز فرمودند قائم با وصیت شناخته می‌شود. کسی که دارد مطالب فیس بوک را می‌نویسد در حقیقت احتجاج به وصیت کرده، احتجاج به علم کرده، پرچم حاکمیت خدا، پرچم البیعة لله را به احتزار درآورده. خوب به همین دلیل می‌فهمیم کسی که دارد این کتاب ها را می‌نویسد، این علم را اظهار می‌کند، این صفحه مبارک فیس بوک را اداره می‌کند این خود امام احمد الحسن است. اگر کسی این را قبول نکند بعداً اگر خود ایشان ظاهر شد از کجا می‌تواند تشخیص بدهد که این خود امام است؟

جواب: اولاً تقلید صدا و ساختن صدا با این همه پیشرفت تکنولوژی امری پیش پا افتاده است و علم روز می‌تواند صدای خود شما را طوری بسازد که خود شما هم نتوانی تشخیص دهی پس گواهی داداش و شیوخ را کنار بگذارید. اما راجع به علم احمد که فقط ادعاست و اینقدر حرف های غلط و اشتباه

و مخالف روایات اهل بیت و موافق احادیث اهل سنت و تناقضات دارد که منبع جهل است نه علم. شما فکر می‌کنید همه دانشمندان عالم کتاب و هم الالحاد را خوانده‌اند و نتوانسته‌اند جوابش را بدهند که آن را علم آل محمد می‌خوانید.

نه آقا جان کدام دانشمند در جهان اصلاً نام احمد را شنیده و او را کسی حساب کرده که برود کتاب او را بخواند؟ کدام احمد؟ احمدی که صدها میلیون شیعه قبولش ندارند؟ آنها بر فرض هم بخواهند کتابی در رد الحاد بخوانند می‌روند کتاب یک عالم مشهور شیعه را می‌خوانند که در دنیای تشیع و اسلام به علم مشهور باشد نه کسی مثل احمد که نه خودش هست نه عکسش.

اما شیوخ مکتب که خود شما هم می‌دانی هیچ شخصیت ویژه‌ای ندارند و تعدادشان هم به تواتر نمی‌رسد و تازه همانگونه که نواب امام کاظم علیه السلام خیانت کردند و پولها را در غیاب حضرت بالا کشیدند و مذهب را منحرف کردند امکانش در مورد این شیوخ هم هست الا اینکه مانند نواب اربعه بر دست اینها معجزاتی ظاهر شود که ثبات و اتصال ایشان با حجت خدا را به طور مستمر امضا کند. از طرفی شما این جواب را به چه کسی می‌دهی؟ به کسانی که خود احمد را قبول ندارند می‌گویی شیوخ مکتبش گواهی می‌دهند که او زنده است یا این صدای خودش است؟ عقل هم خوب چیزی است. سوال ما سوالی برهانی است لذا نمی‌شود طبق مبنای خودتان که شیوخ، مورد اعتماد احمد بودند استدلال کنید.

اما احتجاج به یک نوشته در کتاب غیبت طوسی به عنوان وصیت که اگر

چطور می‌توانید زنده بودن احمد الحسن را اثبات کنید؟ ۱۳۴۱

شیخ طوسی ثبتش نکرده بود الآن اصلاً وجود نداشت، بارها این را توضیح داده ایم که حتی یک روایت نداریم که راه شناخت قائم را احتجاج به وصیت و پرچم و سلاح معرفی کرده باشد و این دروغی آشکار از شماست. اما اینکه حدیث وصیت متواتر است خودتان خوب می‌دانید خبر واحدی است که فقط یک راوی ناشناخته نقلش نموده است، و اینکه قرائن قطعیه دارد هم ادعایی بیش نیست و اتفاقاً قرائن قطعی بر کذبش وجود دارد و آن، احادیث متواتر و قطعی در کتب معتبر شیعه است که شما همه را نادیده می‌گیرید.

جلسه دوازدهم

چرا احمد زود آمده؟ پس

سفیانی و خراسانی کجایند؟

سؤال ۲۹. خروج یمانی و سفیانی و خراسانی در یک روز است. چرا احمد زود آمده؟ پس سفیانی و خراسانی کجایند؟
 مدعی: کجا داریم که خروج اینها در یک روز است؟ اگر می‌خواهید روایت بخوانید، باید کامل بخوانید:

امام باقر در حدیث معروف یمانی می‌فرماید: زمانی که بین بنی عباس اختلاف و تفرقه و تشتت شود، در این هنگام خراسانی و سفیانی وارد کوفه می‌شوند. بعد فرمود: این سه یعنی خراسانی و سفیانی و یمانی در یک سال و یک ماه و یک روز وارد می‌شوند بر دولت بنی عباس در کوفه. یعنی خروج آنها به سمت کوفه در یک زمان است؛ این اولاً.

ثانیاً شما مستحضرید که خروج و قیام عقلاً یک شرایطی دارد، یعنی خراسانی یا سفیانی که می‌خواهند به سمت کوفه قیام کنند، یا حرکت و هابیت تکفیری وقتی می‌خواهد خروج کند، سال‌ها قبلش، ده‌ها سال قبلش آمده، ادعایش را مطرح کرده، مدارس علمی‌اش را به اسم خودش مطرح کرده، شاگرد تربیت کرده، تجهیز لشکر کرده، همه این کارها را قبلش انجام داده که قیام می‌کند. قیام که یک دفعه از زیر زمین در نمی‌آید. بنابراین سفیانی و خراسانی نیز قبل از قیام و خروجشان به سمت کوفه، هم ظهور دارند، هم دعوت، هم بیعت و هم خروج‌های دیگر.

این خیلی مهم است، بعضی وهابیت قبل از اینکه وارد کوفه شود، جریان سفیانی، خروج داشته، خراسانی ها هم قطعاً خروج دیگری داشته‌اند و ای بسا یمانی هم داشته باشد.

پس آنی که امام باقر می‌فرماید: خروج این سه به سمت کوفه است که محل حکومت بنی عباس می‌باشد، اینها در یک زمان است، و این معنایش این نیست که ظهورشان هم در یک زمان است. البته حسب واقع خارجی ظهور اینها هم تقریباً در یک زمان بوده یعنی در یک زمان مطرح شد که جریان سفیانی دارد یارگیری می‌کند، جریان خراسانی هم دارد یارگیری می‌کند. عراقی ها آرم سرایا الخراسانی زدند بر لباسشان. و جریان یمانی هم در همین زمان دارد تعلیم و تربیت اصحاب و انصارش می‌کند و یارگیری می‌کند.

جواب: کجای این روایت گفته یمانی هم به کوفه وارد می‌شود؟ در این روایت فقط همزمانی خروج یمانی با سفیانی و خراسانی را بیان کرده است.

اما اینکه چون خراسانی و سفیانی عقلاً باید یارگیری کنند پس یمانی هم باید سالها قبل از خروجش ظهور نموده و شروع به دعوت نماید. ظاهراً شما یادتان رفته که یمانی شما همان قائم موعود است که در روایات فراوان گفته امر او فلتة، دفعة، مثل روز قیامت رخ می‌دهد^۱ و این تصریح است که قائم مقدمه سازی ندارد. از طرفی بر فرض که مقدمه خروج، ظهور باشد، هیچ دلیل عقلی

چرا احمد زود آمده؟ پس سفیانی و خراسانی کجایند؟ ۱۳۴۷۱

بر طولانی بودن آن وجود ندارد برای همین طبق روایات بین ظهور حضرت قائم تا خروج ایشان کمتر از چهار ماه فاصله است؛^۱ پس اگر هم یمانی ظهوری داشته باشد لازم نیست ۱۸ سال یا ۳۰ سال طول بکشد.

اما به نظر شیعیان که یمانی را غیر از قائم می‌دانند هیچ اشکالی ندارد که یمانی فردی دارای قدرت باشد که در آستانه خروج حضرت قائم علیه السلام خروج نماید لذا نیازی به دعوت و مدرسه و بیعت ندارد چون اینها بدون عنوان یمانی برایش فراهم است.

اما این سخن مضحک که ظهور سفیانی و خراسانی تقریباً در یک زمان بوده! اصلاً کو خراسانی و سفیانی؟ از آن طرف تقریباً در یک زمان بوده یعنی چه؟ روایت می‌گوید در یک روز و یک ماه و یک سال است نه تقریباً در یک زمان. از طرفی بر فرض خراسانی و سفیانی تقریباً در یک زمان بوده‌اند اما یمانی شما چه؟ روایت می‌گوید خروج هر سه در یک زمان است.

سؤال ۳۰. در روایتی که مستند شما برای عصمت یمانی است در مورد او تعبیر «أهدی الرايات» آمده و «أهدی» اسم تفضیل است لذا می‌رساند که پرچم خراسانی هم هدایتگر است. اما شما می‌گویید که تنها پرچم هدایت، پرچم یمانی است؛ چرا؟

مدعی: اولاً ما عصمت یمانی را از تعبیر «أهدی الرايات» اثبات نمی‌کنیم

بلکه «أهدى الرايات» اثبات می‌کند که پرچم یمانی هدایت‌گر است و هدایت‌گرترین است؛ همین.

در جواب سؤال ۱۴۴ کتاب متشابهات امام احمد الحسن بحث عصمت یمانی از طریق دو تعبیر اثبات شده است: یکی تعبیر «یدعو الی الحق و الی طریق مستقیم» که یمانی دعوت به غیر حق و غیر طریق مستقیم نمی‌کند نه عمداً و نه سهواً. یکی هم از این تعبیر که «لا یحلُّ لمسلم أن یلتوی علیه...» یعنی هیچ مسلمان حق اعراض و رو برگرداندن از یمانی ندارد و هر کس از او رو برگرداند اهل آتش است.

اما در رابطه با «أهدى الرايات» بله ظاهرش اینست که پرچم‌های دیگر هم یک خطی از هدایت دارند، ولی اگر به قرآن کریم و روایات اهل بیت مراجعه کنید، می‌بینید أفعّل تفضیل مثل «أهدى الرايات» و امثال آن به معنی أفعّل تعیین هم آمده. به عنوان مثال قرآن کریم می‌فرماید: «آیا کسی که به حق هدایت می‌کند، أحق و شایسته‌تر است برای اینکه اطاعت شود یا آن کسی که خودش هدایت نشده مگر اینکه دستش را بگیرند و هدایتش کنند». حال اگر به روایات ذیل آیه نگاه کنید می‌بینید «آیا کسی که به حق هدایت می‌کند» را به وجود مقدس امیر المؤمنین علی علیه السلام یا آل محمد تفسیر کرده‌اند. خوب آیا اینجا هم شما می‌فرمایید «أحق» صفت تفضیل است؟ یعنی آیا آل محمد أحق و شایسته‌ترند برای تبعیت؟ در این صورت دیگران هم شایسته تبعیت خواهند بود همانها که هدایت نمی‌شوند مگر اینکه هدایتشان کنند. در حالیکه اینگونه نیست و

چرا احمد زود آمده؟ پس سفیانی و خراسانی کجایند؟ ۱۳۴۹۱

«أحق» أفعال تعیین است نه أفعال تفضیل و از این موارد زیاد داریم؛ این یک مسأله.

مطلب دیگر اینکه اگر «أهدی» صفت تفضیلی هم باشد مشکلی ایجاد نمی‌کند. چون یمانی که به حق هدایت می‌کند به همه حق هدایت می‌کند یعنی هیچ باطلی در دعوتش وجود ندارد. خوب دیگرانی هستند که به مقداری از حق هدایت می‌کنند یعنی دعوتشان مشوب است، حق و باطل با هم است، اما چون باطل در دعوتشان هست نمی‌شود به طور کلی گفت آنها مطلقاً به حق هدایت می‌کنند اما در مورد یمانی گفته‌اند: «یدعو الی الحق» و در حدیث امام صادق (ع) آمده: «یهدی الی الحق: مطلقاً به حق هدایت می‌کند»، یعنی هیچ باطلی در دعوت او نیست.

امام احمد الحسن در رابطه با بعضی پرچم داران عصر ظهور، این تعبیر را به کار برده که «مقداری از حق را آوردند» یعنی مثلاً اینکه حکومت از آن خلیفه خداست را قبول کردند منتها در رابطه با اینکه در زمان غیبت باید چه کار کرد به بیراهه رفتند، پس چیزی از حق و هدایت را آوردند و به همان اندازه می‌شوند هدایت‌گر.

به علاوه در ادامه همان حدیث می‌فرماید: «هی رایة هدی: پرچم یمانی پرچم هدایت است». این یعنی چه؟ امام علی می‌فرمایند: «إِنَّ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ رَايَةً مِنْ تَقَدَّمَ مَرْقٍ وَ مِنْ تَأَخَّرَ عَنْهَا زَهَقَ وَ مِنْ تَبَعَهَا لَحِقَ: ما اهل بیت یک پرچم داریم که هر کس بزند جلو مارق است تعدی کرده تجاوز کرده، هر کس

هم از ش عقب بیفتند هلاک می شود و هر کس پیرو آن پرچم باشد ملحق به اهل بیت می شود»^۱، خوب آیا این پرچم هدایت نیست؟ خوب این پرچم زمان ظهور دست کیست؟ این دعوت، دعوت چه کسی است؟ آیا غیر از یمانی است که «اهدی الرايات» است و هدایتگرتر از او وجود ندارد؟

امام احمد الحسن در خطبه حج می فرماید: علمای گمراه آخر الزمان کسانی که مقداری از حق و هدایت را آوردند تحمل نکردند پس چه طور ممکن است من را تحمل کنند در حالیکه من همه حق را آوردم. همه حق یعنی حاکمیت خدا در همه شئون از طریق نصب خلیفه منصوب و منصوب.

نکته دیگر اینست که ما از کجا ادعا کنیم خراسانی هم هدایت می کند یا سفیانی هم هدایت می کند؟ این نیاز به نص دارد. شما یک نص در رابطه با اینکه خراسانی هم هدایتگر است بیاورید؛ چنین نصی وجود ندارد و ما نصی نداریم که بگوید خراسانی یا سفیانی هم هدایت گر هستند. آن پرچم هایی که از سمت خراسان قیام می کند و آن پرچم های سیاه خلیفه الله مهدی ربطی به جریان خراسانی ندارد. آن خود دعوت قائم آل محمد است که قبل از امام مهدی می باشد.

جواب: اولاً این را بارها تذکر داده ایم که «اهدی الرايات» بودن یمانی فقط در دو حدیث ضعیف السند وارد شده که مثبت حکم شرعی هم نیست چه برسد

۱. کمال الدین ج ۲ ص ۶۵۴ ح ۲۳. متن روایت «محق» هست نه «زهق».

چرا احمد زود آمده؟ پس سفیانی و خراسانی کجایند؟ ۱۳۵۱

به عقیده ای فرعی و چه برسد به اثبات عصمت و شناخت حجت. و اینکه می‌گویید ما از «اهدی الرايات» اثبات عصمت نمی‌کنیم خلاف واقع است زیرا بعضی یاران شما به این فقره هم استناد می‌کنند. ثانیاً به نظر ما عصمت باید منصوص باشد لذا نیاز به نص دارد و با استنباط اثبات نمی‌شود.

ثالثاً اینکه خود فرد «اهدی» باشد غیر از اینست که پرچمش «اهدی» باشد زیرا اگر خود فرد «اهدی» باشد شاید از آن عصمت در بیاید اما اگر پرچم قیامش «اهدی» بود این فقط مشروعیت اصل قیام را ثابت می‌کند و حرمت مخالفت را تنها در رابطه با قیام می‌رساند نه بیشتر. پس اینکه هر کس با او مخالفت کند اهل جهنم است بخاطر خود او نیست بلکه به خاطر دعوت اوست به امام مهدی علیه السلام: «هی رأیة هدی لانه یدعو الی صاحبکم»^۱.

اما اینکه «اهدی» افعّل تعیین است دلیل می‌خواهد. بله ما «افعل تعیین» داریم و «اهدی» هم گاهی در معنای تعیین به کار رفته اما این نمی‌رساند که هر جا به کار رفته باشد برای تعیین است.

اما اینکه می‌گویید اگر به معنای تفضیل باشد هم اشکال ندارد چون بعضی ها بعضی از حق را آشکار کردند، مثل اینکه حواس تان نیست که رأیت یمانی در مقابل رأیت خراسانی و سفیانی اهدی معرفی شده، لذا اگر معنای تفضیل داشته باشد لازمه اش اینست که هم خراسانی و هم سفیانی مقداری از حق را آورده باشند!

۱. الغیة للنعمانی ص ۲۵۶

غیر از اینکه اهدی بودن رأیت یمانی تنها نسبت به آن دو پرچم سنجیده شده پس نسبی است نه مطلق، که از آن عصمت استنباط شود.

اما اینکه حضرت علی علیه السلام فرمودند: «ما اهل بیت یک پرچم داریم» قبول، ولی از کجا در آوردید که یمانی از اهل بیت است؟

در مورد یمانی فقط همین قدر داریم که: «الْیَمَانِیُّ یُوَالِی عَلِیًّا (عَلِیْهِ السَّلَامُ)»^۱، و یکی هم اینکه «یدعو الی صاحبکم»؛ همین.

اما اینکه مقداری از حق این بود که گفتند حکومت از آن خلیفه خداست، ولی نسبت به زمان غیبت به بیراهه رفتند. شما بفرمایید حاکمیت الله در زمان خلیفه غائب به چه نحو می باشد؟ از یک طرف جامعه بدون حکومت نمی تواند باشد، از طرف دیگر حکومت از آن خدا و خلیفه اوست ولی خلیفه غائب است، خوب باید چکار کرد؟ تنها راهی که وجود دارد اینست که علمای دین که بیشترین آگاهی را نسبت به مکتب اهل بیت علیهم السلام دارند حکومت جامعه شیعه را در دست بگیرند تا وقتی که قائم آل محمد ظهور کند. از طرفی درباره ولایت فقیه حتی همزمان با خود ائمه علیهم السلام روایت وجود دارد^۲ چه برسد به دوران غیبت. پس اگر فقهاء در دوره غیبت قائل به ولایت فقیه شدند این ولایت را نیز از بیانات خود اهل بیت علیهم السلام بدست آورده اند که در راستای حکومت خلیفه خدا و

۱. أمالی الطوسی ص ۶۶۱ ح ۱۹

۲. مراد، مقبوله عمر بن حنظله است.

چرا احمد زود آمده؟ پس سفیانی و خراسانی کجایند؟ ۱۳۵۳۱

حاکمیت الله است. پس چطور مقداری از حق را پیموده‌اند و مقداری به بیراهه رفته‌اند؟ از طرفی اینکه حکومت حق اهل بیت بوده که اصلاً مذهب شیعه بر همین بنا شده و تمام علما به همین قائل بوده‌اند پس یعنی چه بعضی علما بعضی از حق را پیموده‌اند؟

اما اینکه اگر یک کسی مسأله درستی در دعوتش هست به همان اندازه هدایتگر می‌باشد. این واقعاً مضحک است و در این صورت تمام قیام‌های ضد استکباری پرچم هدایت می‌شوند مثل قیام زید، قیام نفس زکیه، قیام محمد بن جعفر، قیام ابو السرایا و ... چون یک مسأله درست در دعوتشان بود و آن مبارزه با ظالمان ستمگر اموی و بنی العباس می‌بود در حالیکه ائمه علیهم‌السلام هرگز این قیام‌ها و پرچمشان را دارای هدایت ندانستند.

سؤال ۳۱. روایت مورد استناد یمانیون برای عصمت یمانی، اشکال متنی و دلالتی دارد، چون تعبیر «اهدی الرايات» به این معناست که اقلأ باید سه پرچم هدایت باشد که یمانی از آنها هدایتگر تر باشد، در حالیکه سفیانی قطعاً هدایتگر نیست و در نتیجه باید می‌گفت: «اهدی الرايتين».

مدعی: در جواب سؤال قبل عرض کردیم که اولأ اهدی و کلاً اُفعل تفضیل در بسیاری از موارد در قرآن و احادیث به معنی اُفعل تعیین آمده یعنی فقط این هدایتگر است ثانیاً از همین اهدی الرايات، اگر اُفعل تفضیل باشد، می‌شود استفاده کرد که هر کدام از آنها یعنی خراسانی و سفیانی به مقداری از حق هدایت می‌کنند زیرا اینها لشکر کشی می‌کنند برای برقراری حکومت اسلامی،

خراسانی حکومت شیعی مد نظرش را می‌خواهد در عراق محقق کند و سفیانی حکومت خلافت سنی وهابی خودش را. پس معلوم می‌شود اینها اهل دموکراسی نیستند چون اگر کسی بخواهد براساس فرآیند دموکراتیک حکومتی را بر پا کند نیازی به لشکر کشی ندارد، این که می‌آید لشکر کشی می‌کند به عراق یعنی قائل به حکومت اسلامی است یعنی می‌داند اصل اینکه حکومت و حاکمیت در دست مردم نیست، به عهده مردم نیست و به عهده خداست پس نسبت به همین مقدار، انتقادش صحیح است، منتها برایش شبهه شده و خیال می‌کند که خلیفه خدا خودش است در حالیکه هیچ نصی ندارد، بر خلاف یمانی که نامش در وصیت آمده.

سفیانی هم همین طور، اصل اینکه حاکمیت خدا را قبول دارد و قائل به دموکراسی نیست، مثل جبهه تکفیری داعش که می‌گویند مردم حق ندارند خلیفه تعیین کنند و ابوبکر بغدادی مصداق خلیفه اسلامی است. پس به همین مقدار در همین اصل راست می‌گویند، لذا یمانی می‌شود اهدی الرايات، چرا؟ چون به همه حق هدایت می‌کند. امام صادق فرمود: «پرچم های زیادی برای قیام بلند می‌شود»، یعنی کسانی که قائل به دموکراسی نیستند و می‌گویند باید حکومت اسلامی باشد نه حکومت لیبرال دموکراسی.

جواب: اولاً عرض شد که اصل قرار داد افعال تفضیل برای رساندن معنای تفضیل است نه تعیین الا جایی که قرینه بر اراده معنای تعیین داشته باشیم. ثانیاً اینکه خراسانی خروج می‌کند چون می‌خواهد حکومت اسلامی بر قرار کند

چرا احمد زود آمده؟ پس سفیانی و خراسانی کجایند؟ ۱۳۵۵

چون برایش شبهه شده که خودش خلیفه خدا هست. این حرفها را از کجا در می‌آورید؟ خروج خراسانی برای مقابله با سفیانی است نه تشکیل حکومت اسلامی، از طرفی خراسانی چقدر باید احمق باشد که گمان کند خودش خلیفه خداست؟ مگر در قاموس تفکر شیعه کسی غیر معصوم منصوب می‌تواند خلیفه خدا باشد؟ از شما تعجب است کسی را که اینقدر انحراف فکری دارد دارای مقداری از هدایت بدانید به این بهانه که دموکراسی را قبول ندارد. ثالثاً مگر تشکیل حکومت اسلامی به جنگ و خروج است که هر کس خروج کرد بشود داعی به حکومت اسلامی؟ این دقیقاً تفکر اهل سنت می‌باشد که انعقاد امامت و خلافت را دارای سه راه می‌دانند که یکیش قهر و غلبه توسط جنگ و خروج می‌باشد.

رابعاً همانطور که عرض شد هرگز به کسی که از هزار حرف و کارش یکیش درست است نمی‌گویند بر هدایت است بلکه صفت هدایت تنها وقتی اطلاق می‌شود که عموم کارها و حرفهایش درست باشد و خطاهایش بسیار اندک. لذا اینکه فردی مثل سفیانی را نیز دارای مقداری از هدایت تلقی کنید که یمانی از او اهدی می‌باشد واقعاً مضحک است.

خامساً ادعای داعش حکومت اسلامی به طریق غاصبان خلافت می‌باشد که اتفاقاً توسط مردم ایجاد شده نه توسط خدا. شما اصلاً نفهمیده اید حکومت اسلامی یعنی چه. حکومت اسلامی یعنی حکومتی که خلیفه آن منصوب از جانب خدا یا خلیفه خدا باشد در حالیکه در حکومت داعش یا سفیانی اصلاً

چنین چیزی مطرح نیست. پس این طور نیست که هر کس دموکراسی را قبول نداشته باشد حکومتش اسلامی است.

اما اینکه هر کس پرچم بلند می‌کند به خاطر تشکیل حکومت اسلامی و بر ضد دموکراسی پرچم بلند می‌کند. این هم سخن مضحکی است زیرا همانگونه که عرض شد خراسانی و همچنین یمانی برای مقابله با سفیانی خروج می‌کنند و کوچکترین اشاره‌ای در روایات نیست که آنها داعیه تشکیل حکومت دارند.

مدعی: اینها همه به کنار، امام صادق در حدیثی فرمود: «... ۱۲ نفر از سادات بنی هاشم قیام می‌کنند که همه آنها مردم را به سمت خودشان دعوت می‌کنند»، یعنی می‌خواهند حکومت اسلامی بر پا کنند لکن خلیفه خدا را نمی‌شناسند یا نمی‌خواهند از او تبعیت کنند آنها مردم را به اطاعت و تقلید از خودشان و می‌دارند. حضرت صادق فرمود: «بنشین و بچسب به زمین، از هیچ کسی اطاعت نکن تا کسی را ببینی از اولاد حسین که همراه او وصیت پیغمبر، پرچم پیغمبر و سلاح پیغمبر است». یعنی خیلی‌ها قیام می‌کنند، خیلی‌ها می‌خواهند حکومت اسلامی بر پا کنند اما اینها همه شان باطل‌اند. در اصلشان راست می‌گویند منتها در تطبیقش اشتباه کرده‌اند. شما بچسب به زمین، تا کسی با وصیت پیغمبر، پرچم پیغمبر و سلاح پیغمبر بیاید، یعنی کسی که با این سه تا آمد قائم است، کسی که با این سه تا آمد، پرچم هدایت به دست دارد، این اهدی الرايات است. چون هم اصل حکومت دینی را قبول دارد که حاکمیت به

چرا احمد زود آمده؟ پس سفیانی و خراسانی کجایند؟ ۱۳۵۷

دست خداست و هم اینکه او مصداق حاکمیت خدا و دعوت کننده به سمت امام مهدی است.

جواب: بارها عرض کردیم که امام صادق علیه السلام چنین چیزی نفرموده‌اند و شما حدیث ایشان را، هم تقطیع می‌کنید و هم تاویل می‌برید. تقطیعش به اینست که این سه مورد، علامت شناخت حضرت نیستند بلکه اینها خودشان سه نشانه برای شناخته شدن دارند که عبارتند از زمان خاص، مکان خاص و قرین خاص که شما همه آنها را سانسور می‌کنید. و تاویلش به اینست که عهد نبی را ترجمه به وصیت نبی می‌کنید در حالیکه عهد نبی ربطی به وصیت ایشان ندارد و امام شما فاقد عهد نبی می‌باشد. غیر از اینکه عهد و رایت و سلاح را به هنگام خروج حضرت مطرح کرده‌اند نه ظهور ایشان و کاملاً از روایت آشکار است که مراد سه شیء خارجی است نه تاویلاتی که شما مطرح می‌کنید و توضیح اینها در اولین جلسات گذشت.

سؤال ۳۲. در حدیث داریم که بین خروج یمانی با خروج امام مهدی شش ماه فاصله است، در حالیکه یمانی شما هجده سال پیش خارج شده و هنوز امام زمان علیه السلام نیامده. این را چگونه توجیه می‌کنید؟

مدعی: ظهور و دعوت یمانی یک مقوله است که متقدم بر خروج یمانی و سفیانی و خراسانی به سمت کوفه می‌باشد. آن روایت یا روایاتی که برای خروج یمانی و سفیانی و خراسانی به سمت کوفه زمان تعیین می‌کند، فاصله آن تا زمان ظهور امام مهدی را بیان می‌کند که شش ماه یا هشت ماه است. روایت دیگری

هم داریم که این یک امر مشتبهی است.

امام صادق فرمود: آن یک علامت را بشناس، وقتی آن علامت را شناختی دیگر به تو ضرری نمی‌زند این امر و حاکمیت و انقلاب امام مهدی، مقدم شود یا مؤخر شود، جلو بیفتد یا عقب بیفتد. یعنی این یک مسأله متشابهی است. از طرفی زمانی که ائمه اطهار بیان کرده‌اند در آن بداء ممکن است. ما وظیفه داریم که آن یک علامت را بشناسیم. آن یک علامت چیست و کیست که باید اطاعتش کنیم؟ یمانی است و مهدی اول. ما وظیفه داریم او را بشناسیم، حال اگر در زمان خروجش بداء حاصل شود، در زمان ظهور امام مهدی بداء حاصل شود، اینها ارتباطی به ما ندارد و این روایتی که زمان تعیین می‌کند در آن بداء ممکن است. چیزی که جزء محکومات است ما وظیفه داریم به آن تمسک بکنیم. از کجا می‌گوییم آن علامت، یمانی است؟ از اینکه به ما گفتند بنشین زمین تا کسی را ببینی که همراه او وصیت پیغمبر و سلاح پیغمبر است، او می‌شود امام شما. وقتی امامت را شناختی، فرقی ندارد که امر حاکمیت امام مهدی، ظهور امام مهدی، انقلاب امام مهدی عقب بیفتد یا جلو بیفتد.

جواب: در روایات اهل بیت علیهم‌السلام اصلاً چیزی به عنوان ظهور یمانی مطرح یا حتی اشاره هم نشده، این را شما از خودتان در آوردید و نامش را دلیل عقلی گذاشته‌اید که هر خروجی نیازمند ظهور است در حالیکه اگر خروج یمانی را بر ضد سفیانی بدانیم مقدمات خروجش می‌تواند در چند روز فراهم شود و نیازی به گذشت ۲۰ سال و ۳۰ سال نیست.

چرا احمد زود آمده؟ پس سفیانی و خراسانی کجایند؟ ۱۳۵۹۱

اما اینکه خروج یمانی را به سمت کوفه می‌دانید این تنها در یک حدیث آمده که اتفاقاً در آن تصریح شده که قائم آل محمد غیر از یمانی است.

اما اینکه امام صادق علیه السلام فرمودند آن یک علامت را بشناس که اگر شناختی مقدم و موخر شدن انقلاب امام مهدی به تو ضرر نمی‌زند، خوب همان امام نیز زمان ظهورش را مشخص کرده‌اند و اگر مهم نبود اصلاً بیان نمی‌کردند. اما اینکه امکان بداء در آن زمان هست چطور امکان بداء در تولد مهدی از مدینه نیست و شما بدون هیچ دلیلی آن را مدینه می‌خوانید اما نوبت به زمان خروج یمانی که می‌رسد امکان بداء در آنست؟ یعنی هر حدیثی به نفع شما نیست بداء می‌شود و هر حدیثی به نفع شما هست بداء در آن محال می‌باشد؟

نه آقا جان بداء به این گله گشادی که شما فکر می‌کنید نیست غیر از اینکه بداء در مورد نشانه‌ها رخ نمی‌دهد و الا از نشانه بودن می‌افتد و باعث گمراهی مردم می‌شود همچنانکه رخداد بداء تنها توسط معصوم بیان می‌شود که اگر بیان نکرد بدائی رخ نداده است.

اما حدیث بنشین در خانه ات را بارها توضیح داده ایم که هرگز آنچه شما می‌گویید را نگفته و این افتراء بر معصوم است.

سؤال ۳۳. در سند حدیث معروف یمانی، دو نفر واقعی وجود دارند:

حسن بن علی بن حمزه و پدرش. چطور به این روایت اعتماد می‌کنید؟
مدعی: اولاً ما علم رجال را می‌زانی برای تمییز و غربال احادیث اهل بیت علیهم السلام نمی‌دانیم؛ اگر ما اعتراف به علم رجال داشتیم، آن وقت این سؤال قابل

طرح بود و شما می‌توانستید بگویید این حدیث طبق میزان خودتان قابل استدلال نیست. اما ما چون علم رجال را بدعت می‌دانیم به این جهت که قرآن کریم و اهل بیت پیغمبر به ما نگفته‌اند احادیث را به وسیله رجال غربال کنید، بلکه بالعکس، یعنی دلیل بر نفی علم رجال از قرآن و احادیث و حتی عقل داریم.

اما حالا اگر بخواهیم در رابطه با رجال این حدیث بحث کنیم می‌گوییم: علی بن ابی حمزه بطائنی که یکی از رؤوس واقفیه و ملعون است، این قدر روایت از امام صادق، امام کاظم و حتی از امام رضا نقل کرده که اگر بخواهیم روایات او را از جوامع حدیثی شیعه کنار بگذاریم یک ضربه سهمگینی به بدنه و پیکره شیعه می‌خورد، چه در بُعد احکام، چه در بعد عقاید، چه در بعد معارف دیگر. ایشان تا زمانی که پیرمرد شد، در مکتب حق و صراط مستقیم و در اطاعت از خلیفه الله و امامی بوده و آخر عمرش شیطنت می‌کند و بعد از شهادت امام کاظم واقفی می‌گردد. خوب رجالیون با احادیث فراوان و پرشماری که از ایشان و امثال ایشان در مجامع حدیث است چه کار می‌کنند؟

نکته مهم اینکه حتی طبق میزان همان رجالی به این جور احادیث می‌گویند موثق. مثلاً می‌گویند موثق علی بن حمزه، یعنی طبق میزان خودشان این احادیث معتبر است، مورد وثاقت و اعتماد است اگر چه اصطلاح صحیح را برایش به کار نمی‌برند؛ این در رابطه با میزان رجالی.

یک بحث دیگر داریم که چون آنها این احادیث را در زمانی نقل کردند که

چرا احمد زود آمده؟ پس سفیانی و خراسانی کجایند؟ ۱۳۶۱

عقیده شان فاسد نبوده نمی گویند تمام مثلاً چند هزار حدیثی که قبلاً از او نقل شده را بریزید دور.

جواب: اولاً شما علم رجال را قبول ندارید ما که قبول داریم پس نمی توانید برای ما به روایتی استناد کنید که طبق مبنای ما ضعیف است. اینکه علم رجال و همه رجالی های شیعه از جمله شیخ مفید و شیخ طوسی و علامه حلی و علامه مجلسی و علامه بحر العلوم را بدعت گزار و بدعت کار می دانید پرده از دشمنی آشکار شما با شیعه بر می دارد زیرا مکتب شیعه را همین بدعت گزارانی که شما می گوید حفظ کرده اند. از طرفی پرده از غرور بی نهایت شما بر می دارد که فکر می کنید آنچه شما با این همه کم سواد می فهمید علمای عظیم الشان شیعه نمی فهمیدند و عقلشان به اشکالاتی که شما به رجال دارید نمی رسیده است. اما اینکه هیچ دلیلی بر صحت علم رجال وجود ندارد نیز از ناآگاهی شماست و همه اشکالات شما در کتب رجال پاسخ داده شده است که جایش اینجا نیست. من فقط به طور خلاصه عرض می کنم که حذف علم رجال از مکتب شیعه مساوی با حذف معیار تشخیص حدیث صحیح از باطل است که بستر را کاملاً برای سوء استفاده فرقه های منحرف از احادیث جعلی و بی سند و باطل فراهم می کند.

اما اینکه علی بن ابی حمزه اینقدر احادیث دارد که اگر از شیعه حذف شود ضربه سهمگینی به بدنه شیعه در همه موضوعات وارد می شود. این حرف را کسی می تواند بزند که همه احادیث او را دیده باشد که در چه

موضوعاتی وارد شده است و چقدر کارایی دارد و اگر حذف شود چه می‌شود، نه مثل شمایی که هیچ چیز از رجال نمی‌دانید، پس ادعای بدون مطالعه نفرمایید. طبق شمارش، علی بن حمزه ۵۴۵ حدیث در کتب اربعه دارد^۱ که مضمون بسیاری از آنها در احادیث دیگران هم وارد شده، مضمون بسیاری از آنها مخالف مذهب شیعه و اصلاً قابل پذیرش نیست و مضمون بعضی دیگر مربوط به بعضی مستحبات و آداب و اخلاق است که حذف آن به بدنه شیعه ضربه سهمگین نمی‌زند.

اما اینکه رجالی‌ها با احادیث ایشان چکار می‌کنند، این را شیخ طوسی فرموده که اصحاب شیعه به روایات منفردی که راویان غیر دوازده امامی نقل کرده‌اند اعتماد نمی‌کنند بلکه فقط وقتی به احادیث آنها استناد می‌نمایند که موید و شاهی در روایات شیعه دوازده امامی داشته باشد همچنانکه با احادیث اهل سنت نیز همین گونه رفتار می‌نمایند.^۲

در نتیجه بر فرض که نشود همه احادیث علی بن ابی حمزه را به علت فراوانیش کنار گذاشت، اما می‌شود احادیث منحصر به فردش را کنار گذاشت و اتفاقاً حدیث معروف یمانی که «لا یحل لمسلم ان یلتوی علیه» فقط توسط علی بن ابی حمزه نقل شده، همان کسی که امام کاظم علیه السلام درباره او فرمودند: تو و

۱. معجم رجال الأحادیث ج ۱۱ ص ۲۲۷

۲. عدة الأصول ج ۱ ص ۱۵۰

چرا احمد زود آمده؟ پس سفیانی و خراسانی کجایند؟ ۱۳۶۳۱

اصحابت شبیه الاغ هستید: «یا علی أنت و أصحابك شبه الحمير».^۱
و اما اینکه طبق معیار رجالی ها روایات علی بن ابی حمزه موثق است.
خواهشاً این را دیگر جایی نگویند که بی سوادى شما را بیشتر آشکار می کند زیرا
رجالی ها به حدیثی می گویند موثق که در سلسله روایتش فردی غیر دوازده
امامی باشد اما توسط رجالی ها توثیق شده باشد نه کسی مثل علی بن ابی حمزه
که به تصریح علی بن حسن بن فضال - که از روات طراز اول می باشد - بسیار
دروغگو و متهم است: «علی بن ابی حمزة کذاب متهم».^۲
آنچه گفته شد درباره علی بود اما راوی دیگر یعنی حسن بن علی وضعش
از پدرش خرابتر است.

از اینها گذشته در سند این حدیث به غیر از دو نفر واقعی، یک نفر زیدی
(ابن عقده) و یک نفر مجهول (احمد بن یوسف) هم وجود دارد که شما با
زرنگی از کنار آن رد می شوید. همچنین در آن اسماعیل بن مهران هست که به
تصریح بعضی رجالی ها چون خیلی از ضعفا نقل حدیث می کند^۳ به منفردات
او نمی شود اعتماد کرد و حدیثش تنها به عنوان شاهد و موید کاربرد دارد.
اما اینکه چون آنها آخر عمر گمراه شدند احادیث قبلشان مورد اعتماد
است، خوب شما از کجا تشخیص دادید که علی بن ابی حمزه، این حدیث

۱. رجال الکشی ص ۴۰۳

۲. رجال الکشی ص ۴۰۳

۳. رجال ابن الغضائری ص ۳۸

یمانی را قبل از گمراه شدن نقل کرده؟ این حدیث را فقط پسرش حسن که او هم واقعی بوده نقل کرده و این کاملاً مشخص می‌کند حدیث را وقتی که واقعی شده بوده نقل کرده که کسی غیر از حسن واقعی از او نقل نکرده است.

مدعی: یک نکته دیگر اینکه چرا اصلاً فقهای ما می‌روند دنبال رجال؟ هدفشان چیست؟ اینست که اجتماع شواهد کنند تا بفهمند این حدیث چقدر احتمال دارد از وجود مقدس امام صادر شده باشد. خوب، یکی از امارات خیلی مهمی که برای حصول اطمینان به صدور حدیث به کار می‌آید بحث داعی بر کذب و افتراء است. مثل اینکه حدیثی از عایشه نقل شده در مورد فضیلت مثلاً امام حسن مجتبی یا سید الشهداء یا آقا امیرالمؤمنین و حدیثی هم از عایشه در مورد فضیلت ابوبکر نقل شده. با مطالعه تاریخ می‌فهمیم عایشه دلیل و انگیزه و داعی برای جعل حدیث فضیلت ابوبکر و عمر داشته اما دلیل و داعی و انگیزه نداشته که در مورد فضائل خمسه طیبه که خودش عامل کشته شدن آنها بوده، خودش برنامه ریزی کرده برای شهادت امام مجتبی و امام حسین بیاید حدیث جعل بکند.

جواب: اولاً عایشه در زمان معاویه مرده و اصلاً زمان امام حسین نبوده که برای شهادت ایشان برنامه ریزی کند اینقدر پرت و پلا نگوید. ثانیاً اتفاقاً عایشه در مورد نقل فضائل حسنین داعی و انگیزه داشته و آن به خاطر کدورتی بود که با معاویه پیدا کرده بود و از لج او این احادیث را می‌گفت، و الا در زمان خلفای سه گانه و تا قبل از شهادت برادرش محمد بن ابی بکر توسط معاویه سعی بلیغ

چرا احمد زود آمده؟ پس سفیانی و خراسانی کجایند؟ ۱۳۶۵

در کتمان فضائل اهل بیت علیهم السلام می نمود. در نتیجه حتی به فضائلی که عایشه از اهل بیت علیهم السلام نقل کرده نمی توان اعتماد نمود الا اینکه شاهد و گواهی در میان احادیث شیعه داشته باشد. زیرا هیچکاری ندارد که در لا به لای بیان فضیلت چند مطلب خلاف واقع و دروغ هم بگویی تا به مذهب شیعه ضربه بزنی. همچنانکه شیخ صدوق از یک سنی حدیثی درباره اینکه علی و فاطمه محبوب ترین افراد نزد رسول خدا بوده اند ذکر می کند که در ضمن آن آمده که ایشان با هم دعوایشان شد و پیامبر مدتی وقت گذاشت تا آن دو را آشتی دهد، نیز همچنانکه اهل سنت روایت «علی بعد از من ولی همه مومنان است» را با اسناد فراوان نقل کرده اند اما در ضمنش این مطلب آمده که بین علی علیه السلام و خالد سر یک کنیز زیبای غنیمت جنگی دعوا بوده. می دانم اینها را شما نمی فهمید من اینها را فقط برای مردم بیچاره ای می گویم که گول شما را خورده اند و فکر می کنند در روی کره زمین فقط شما هستید که درست می فهمد و درست می گوید.

مدعی: خیلی با گوشه و کنایه حرف می زنی مواظب حرف زدنت باش، من فقط به خاطر سید احمد الحسن این همه جسارت را تحمل می کنم و الا چنان جوابت را می دادم که نتوانی سرت را بلند کنی.

اما برای اینکه مشخص شود چه کسی نمی فهمد مثالی ذکر می کنم:

حدیث غدیر به طرق متعدد از عامه نقل شده؛ مفادش چیست؟ مفادش خلافت و امامت امام علی است. در اینجا نمی‌گوییم این روایت صحیح نیست بخاطر اینکه روایانش امامی و عدل و ثقه و ... نبوده‌اند بلکه صحابه پیغمبر بودند که همه شان بعد از پیغمبر خدا مرتد شدند و برگشتند به بیعت با طاغوت. این را نمی‌گوییم چون اولاً به طرق متعدد نقل شده، خبر واحد نیست، متواتر است، خدا رحمت کند علامه امینی را که کتاب الغدیر را برای اثبات تواتر این حدیث نوشت، و وقتی شد متواتر دیگر قطعی الصدور است و دیگر ما دنبال ظنونی مثل رجال نمی‌رویم، حتی اگر قائل به علم رجال باشیم که نیستیم.

از طرفی می‌گوییم صحابه پیغمبر و اهل سنت چه داعی و انگیزه ای داشتند برای اینکه به دروغ چیزی را به پیامبر نسبت دهند که با عقائد خودشان سازگار نیست.

حالا شما می‌خواهید بگویید علی بن ابی حمزه این حدیث دو صفحه و نیم را ساخته؟ خوب این حدیث چه می‌گوید؟ آیا این حدیث دارد عقاید باطل و اقفیه را اثبات می‌کند یا دقیقاً بالعکس؟ قطعه قطعه کلمات و تعبیر این حدیث شریف که دو صفحه است، که یک بخشی از آن حدیث شریف یمانی است، این مفاد همان روایات مشهور ائمه اطهار است. چه آنجا که در مورد یمانی صحبت می‌کند، چه آنجا که در مورد پرچم‌های سیاه صحبت می‌کند، چه آنجایی که درباره سفیانی صحبت می‌کند، همه اش مضمون روایات دیگر

چرا احمد زود آمده؟ پس سفیانی و خراسانی کجایند؟ | ۱۳۶۷

است؛ پس اثبات کننده منویات واقفیه نبوده که بگوییم قرینه بر عدم صدور آن وجود دارد. الغرض اینجور روایات را می گویند موثقه.

جواب: اولاً ما در مورد حدیث غدیر اصلاً کاری به منقولات اهل سنت نداریم بلکه پیش روی ما بیانات اهل بیت علیهم السلام و مستمسک ما احادیث آل محمد می باشد نه مثل شما که ۷۰ درصد مستندات تان احادیث اهل سنت است. اگر علما دنبال اثبات تواتر حدیث غدیر در کتب اهل سنت رفته اند به خاطر این نبوده که ولایت امیر المومنین علیه السلام را برای شیعه اثبات کنند بلکه این روشی جدلی است که با احادیث طرف مقابل برای خود او مطلبی را به اثبات برسانی. علامه امینی کتاب الغدیر را برای اثبات ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام به اهل سنت نوشت این چه ربطی به بحث یمانی دارد که بحثی درون شیعی است؟

ثانیاً طبق بیان خودتان وقتی تواتر روایتی ثابت شد دیگر کسی به رجال کار ندارد اما مگر حدیث اطاعت از یمانی یا اهدی الرايات بودن او متواتر است که ما چشم از رجال سندش بپوشیم. در مورد اهدی الرايات بودنش فقط همین حدیث واقفی و یک روایت مرسل از سیف بن عمیره وجود دارد و در مورد واجب الاطاعه بودنش فقط همان حدیث واقفیه هست. این حدیث را چه قیاس به حدیث غدیر؟!

اما اینکه چرا اهل سنت حدیث غدیر را ثبت کرده اند به خاطر اینکه اینقدر

اسنادش فراوان بود که نمی‌شد مخفیش کنند ولی آمدند چند کار بر سر این حدیث در آوردند که اتفاقاً از تخصص های شما یمانی هاست: اولاً که حدیث را تقطیع کردند و سر و ته و وسطش را انداختند تا قرائن فراوانی که بر معنای ولایت دلالت می‌کند مخفی بماند ثانیاً دست به تاویلات من در آوردی و خنک نسبت به معنای حدیث غدیر زدند تا ذهن ها را از حقیقت مطلب منحرف سازند. ثالثاً فقط حدیث را ثبت کردند اما برای مردم نمی‌خواندند مثل شما که همیشه سعی در لاپوشی سفیانی دارید چون می‌دانید اولین علامت قطعی شناخت حضرت قائم علیه السلام سفیانی است، بلکه می‌روید سراغ ملخ سرخ و مرگ سفید و کف دست که هیچ کدامشان نه متواترند و نه قرائن قطعی بر صدورشان وجود دراد.

اما آنچه درباره انگیزه نقل علی بن ابی حمزه گفتید، همیشه شگرد کسانی که می‌خواهند مطالب باطل و من در آوردی را به خورد دیگران دهند اینست که حق را باطل می‌آمیزند تا مخاطب که حقایق را در کلام او می‌بیند از باطل هایش غافل شود. اینکه ما یک سفیانی داریم که از علائم ظهور است قبول، در روایات دیگر آمده، اما اینکه یک یمانی داریم که پرچمش اهدی الرايات است و «لا یحل لمسلم ان یلتوی علیه» این در کدام روایت دیگر آمده؟ حال انگیزه اش چه بوده که این را بگوید؟ اتفاقاً افرادی که از ائمه جدا می‌شده‌اند چون دیگر به منبع علم متصل نبودند مجبور می‌شدند برای حفظ جذابیت فرقه خویش، حرف

چرا احمد زود آمده؟ پس سفیانی و خراسانی کجایند؟ ۱۳۶۹

های جدید و من در آوردی بسازند که شیعه های دوازده امامی با آن مطالب بیگانه‌اند. برای همین است که می‌بینیم این مطلب فقط توسط علی بن ابی حمزه نقل شده نه هیچ کس دیگر. الغرض اینجور روایات را نمی‌گویند موثقه.

مدعی: یک نکته دیگر در اینجا وجود دارد و آن اینکه اصلاً بحث یمانی مبتنی بر این حدیث نیست. یعنی ما نیاز چندانی به این حدیث و امثال این حدیث نداریم. چرا؟ به جهت اینکه اگر کسی بخواهد با خط کش علم رجال برود جلو بحث های اعتقادی، کلاً متزلزل می‌شود یعنی حتی ولادت وجود مقدس صاحب الزمان را نمی‌شود با این بدعت رجال اثبات کرد؛ تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

جواب: اینکه با علم رجال نمی‌شود ولادت امام زمان (عجله الله تعالی فرجه) را ثابت کرد از شما نیست چون شما اصلاً رجال نخوانده‌ای و احادیث ولادت امام (عجله الله تعالی فرجه) را هم بررسی سندی نکرده‌ای، بلکه این گفته بعضی مدعیان علم است و حال طوری حرف می‌زنید که انگار خودتان رفتید تک تک احادیث ولادت را نگاه کردید. من این را برای مردم عزیز می‌گویم:

در مورد ولادت امام زمان (عجله الله تعالی فرجه) ادله متعددی وجود دارد که حتی اگر بر فرض احادیثی که در خصوص چگونه به دنیا آمدن ایشان همه ضعیف باشد هیچ خدشه‌ای در اثبات ولادت آن حضرت ایجاد نمی‌کند، از جمله:
دلیل اول) ۱۳۶ روایت تصریح می‌کند قائم آل محمد امام دوازدهم و

آخرین حجت خدا می باشد. ۱۴۶ روایت تصریح می کند قائم موعود فرزند امام عسکری علیه السلام است. ۱۴۸ حدیث تصریح می کند که قائم نهمین فرزند امام حسین علیه السلام می باشد. خوب از ضمیمه کردن این روایات فراوان به هم نتیجه می گیریم قائم موعود و امام دوازدهم متولد شده اند زیرا امام عسکری علیه السلام وفات نموده اند.

دلیل دوم) ۲۱۴ حدیث تصریح می کند که امام دوازدهم متولد خواهد شد و غیبت می نماید.

دلیل سوم) واقعه نواب اربعه: اگر براسی قائم متولد نشده بود نواب اربعه نمی توانستند قاطبه جریان شیعه را به دور خود حفظ کنند و هیچکس الا نادری با ایشان به مخالفت برنخیزد که آخر کو این امامی که می گوید به دنیا آمده و غائب شده. همین عملکرد قاطبه شیعیان نسبت به نواب اربعه کاملاً روشن می کند که شیعه نسبت به ولادت امام دوازدهم علیه السلام و انتصاب نواب اربعه مطمئن بوده است.

دلیل چهارم) خبر دادن امام عسکری علیه السلام از ولادت فرزندشان و نیز رؤیت ایشان توسط جمعی از شیعیان در زمان حیات پدر بزرگوار که شیخ مفید تصریح می کند روایاتش کثیر است.

دلیل پنجم) دیدار عده ای از شیعیان با آن حضرت در دوره غیبت صغری که شیخ طبرسی عده زیادی را نام می برد.

دلیل ششم) دیدار افراد فراوانی در غیبت کبری با آن حضرت.

چرا احمد زود آمده؟ پس سفیانی و خراسانی کجایند؟ ۱۳۷۱

دلیل هفتم) گواهی عده زیادی از علمای اهل سنت نسبت به ولادت آن حضرت که به بیش از صد نفر می‌رسند.^۱

حال هر چند هر کدام از این دلیل‌ها برای اثبات ولادت امام دوازدهم کفایت می‌کند اما از ضمیمه همه اینها به یکدیگر برهانی شکل می‌گیرد که با هیچ منطق و استدلالی قابل انکار نیست.

پس این شبهه که علم رجال جلوی اثبات ولادت قائم را می‌گیرد سخن مضحکی بیش نیست.

مدعی: ما با همین میزان سقیم و عقیم رجال می‌توانیم عصمت یمانی را اثبات کنیم بدون اینکه نیاز به حدیث غیبت نعمانی داشته باشیم، چگونه؟ چون در کتاب ارشاد شیخ مفید، حدیثی از امام صادق نقل شده که در بین آن سه پرچم هدایت گر ترین پرچم‌ها، پرچم یمانی است چون او دعوت به حق می‌کند. دعوت به حق یعنی ابداً دعوت به باطل نمی‌کند، یعنی او عصمت دارد و شما را به سمت باطل نبرده و از حق خارج نمی‌کند.

و جالب این است که در قرآن کریم دو بار یا سه بار این تعبیر آمده، یکی در مورد خدا، یکی در مورد قرآن، یکی هم در مورد پیغمبر: «إِنَّكَ تَدْعُو إِلَى الْحَقِّ» و امثال اینها. پس این دعوت به حق کردن که در حدیث به سند صحیح در کتاب ارشاد شیخ مفید آمده، اثبات کننده عصمت یمانی است و همین کفایت می‌کند و سایر فقراتش توضیح دهنده روایات دیگر است.

۱. این ادله در کتب متعدد کلامی شیعه مورد بررسی قرار گرفته است.

جواب: این چه جور استدلالی است؟ می‌گوییم حدیث نعمانی ضعیف سندی دارد می‌روید به یک حدیث مرسل استناد می‌کنید؟ این را ما خودمان همان اول گفتیم که در مورد اهدی الرايات بودن یمانی فقط دو تا حدیث داریم. استدلال به روایت ارشاد چه ربطی داشت به استفاده از میزان سقیم و عقیم رجال؟ اتفاقاً طبق میزان سقیم و عقیم رجال، حدیث ارشاد خیلی ضعیف تر از حدیث غیبت نعمانی است چون اصلاً سلسله سند ندارد و در غیبت طوسی هم که این سند با سلسله سند از فضل بن شاذان از سیف بن عمیره نقل شده اولاً طریق شیخ طوسی به فضل بن شاذان ضعیف است و ثانیاً فضل بن شاذان از سیف بن عمیره نقل نمی‌کند.

من می‌گوییم حدیث ارشاد اصلاً سند ندارد شما می‌گویید سندش صحیح است؟ حال بر فرض که سند داشت و سندش هم صحیح بود اما در مورد مسائل اعتقادی صحت سند به تنهایی کفایت نمی‌کند و باید حدیث در حد متواتر یا قطعی الصدور باشد که هیچکدامش در اینجا موجود نیست.

اما اینکه «تدعو الی الحق» چون در مورد خدا و قرآن و پیامبر به کار رفته پس هر جا به کار برود به معنای مطلق عصمت است، این درست نیست چون رتبه دعوت به حق با توجه به دعوت کننده اش سنجیده می‌شود یعنی دعوت به حق در مورد معصومین علیهم‌السلام مطلق می‌باشد و آنها به هر چه دعوت کنند حق است در حالیکه نسبت به غیر معصوم مطلق نیست. مثلاً سلمان در مقابل غصب خلافت ایستادگی می‌کند و مردم را به بیعت با امیر المومنین علیه‌السلام فرا

چرا احمد زود آمده؟ پس سفیانی و خراسانی کجایند؟ ۱۳۷۳۱

میخواند، خوب این دعوت به حق است اما مثبت عصمت او نیست. با این توضیح روشن می شود که عصمت دایره دعوت به حق را مشخص می کند نه اینکه دعوت به حق مثبت عصمت کسی باشد.

مدعی: ما اگر حتی قائل به علم رجال بودیم، حتی اگر علم رجال از سوی قرآن و عترت و از سوی دلیل عقلی اثبات شده بود، نیازی به این حدیث نداشتیم. این حدیث باشد یا نباشد برای ما فرقی ندارد، چون ما در رابطه با قانون معرفت حجت بحث می کنیم. دو حالت دارد: شما یا یمانی را حجت خدا می دانی یا نمی دانی؟ اصلاً این حدیث را بگذاریم کنار، اگر یمانی حجت خدا نباشد خوب اهمیت ندارد ما درباره اش بحث کنیم. ما که بیکار نیستیم بیاییم اینجا حرف بزنیم که یمانی و خراسانی و سفیانی و جمکرانی و کفترانی و ... به ما چه ربطی دارد که اینها چه شخصیت هایی هستند. صد مدل از این شخصیت ها در عصر ظهور هستند. اگر کسی بگوید یمانی حجت خدا نیست خوب اصلاً درباره اش بحث نکن. چون ما همه دینمان به شناخت امامان است، می خواهیم امام را بشناسیم می خواهیم داعی الله را بشناسیم. اما اگر کسی بگوید یمانی حجت خدا هست، حالا چه بخاطر این حدیث، چه بخاطر کتاب ارشاد شیخ مفید، چه احادیث دیگر، بالاخره یمانی که حجت خداست باید با چه چیزی خودش را اثبات کند؟ با قانون شناخت معرفت حجت، یعنی دقیقاً با همان چیزی که محمد رسول الله خودش را اثبات کرد که من حجت خدا هستم، دقیقاً همان را باید بیاورد و هر چیز دیگر بیاورد به درد ما نمی خورد. بنابراین چون ما

یمانی را حجت خدا می دانیم اصلاً بحث با یک روایت و دو تا روایت نیست. به علاوه ما هجده بیست روایت در مورد یمانی داریم. پس اصل وجود یمانی و اینکه او هدایت کننده است و دعوت کننده به صاحب الزمان است قطعی است حتی کسانی که علاقه شدیدی به ضرب و شتم احادیث دارند و همه احادیث را می خواهند به سینه دیوار بکوبند، آنها هم اعتراف کردند که در اصل یمانی، انکاری نیست چون متواتر معنوی است.

جواب: بحث بر سر اصل یمانی نیست که بگویید فلان قدر حدیث داریم بلکه بحث بر سر عصمت و حجیت یمانی است. شما بیکار نیستید؟ شما خودتان به تبعیت از امامتان با این دو تا حدیث زور می زنید عصمت و حجیت یمانی را ثابت کنید بعد می گوئید ما به این دو حدیث کاری نداریم و بحث بر سر اینست که یمانی را حجت می دانیم یا نه؟ اصلاً معلوم هست شما چه می گوئید؟ ما اگر دلیل محکم بر حجت بودن یمانی داشتیم که دیگر بحثی نبود. حرف سر اینست که درباره عصمت و حجیت شخص یمانی فقط همین دو حدیث مخدوش وجود دارد. اما آن هجده حدیث، فقط درباره اصل خروج یمانی است که بعضی از آنها درباره مردی از یمن است که خود شما می گوئید معلوم نیست مرادش همان یمانی معروف باشد اما حالا ادعا می کنید هجده حدیث داریم؟! نه تایش تصریح می کند خروج یمانی از یمن و صنعاست که مخالف اعتقاد شما می باشد بعد می گوئید هجده حدیث داریم؟ بعضی از این احادیث منقولات اهل سنت است و ربطی به بیانات اهل بیت علیهم السلام ندارد بعد

چرا احمد زود آمده؟ پس سفیانی و خراسانی کجایند؟ ۱۳۷۵۱

می‌گویید هجده حدیث داریم؟ از طرفی مگر شما نمی‌گویید ما دو تا یمانی داریم؟ خوب از این هجده حدیث چند تایش مربوط به یمانی اول و چند تایش مربوط به یمانی دوم است؟ اگر نصفش کنیم هر یمانی تنها دارای ۹ حدیث می‌باشد که نه متواتر لفظی است و نه متواتر معنوی.

اصلاً هجده حدیث داریم اما ملاک تواتر معنوی چیست؟ و اصلاً تواتر معنوی یک اصطلاح رجالی است که شما اصل آن را بدعت می‌شمارید. اگر هجده حدیث تواتر معنوی می‌آورد در میان کتب شیعه بعضی از موضوعات باطل دارای ۵۰ حدیث است پس آنها به طریق اولی تواتر معنوی دارند.

اصلاً تواتر معنوی دارند اما درباره چه؟ درباره خروج یمانی؛ همین. اما تفصیلاتش و اینکه اصلاً یمانی شیعه دوازده امامی است و اینکه رایتش رایت هدایت است هم تواتر معنوی داریم؟ آیا چیزی که تنها در دو روایت مخدوش آمده تواتر معنوی درست می‌کند؟!

اما اینکه یمانی باید دقیقاً با همان چیزی که پیامبر خودش را اثبات کرد حقانیت خودش را اثبات کند. این را از کجا در آوردید؟ از کجا در آوردید که قانون معرفت حجت از آدم تا خاتم یکی بوده و بین پیامبر و امام هم هیچ فرقی در این باره نیست؟

ما کاری به انبیاء گذشته نداریم که خودشان را با چه چیزی اثبات کرده‌اند اما براستی پیامبر اسلام خودش را با چه چیزی اثبات کرد؟ با قرآن که به تصریح

آیات متعدد معجزه ای گویا بود و تحدی کرد و تصریح کرد که اگر این قرآن از جانب بشر است شما هم مثلش را بیاورید. اما ائمه علیهم السلام با چه چیز خودشان را اثبات کردند؟ با نص متصل و مباشر نه نص غیر متصل و غیر مباشر. یعنی پیامبر نص به دوازده امام و نص به علی نمود، علی نص به دوازده امام و حسن نمود، حسن نص به دوازده امام و حسین نمود، حسین نص به دوازده امام و سجاد نمود. اینها که گفتیم راه اصلی بود اما به اقتضاء شرایط راه دیگری برای اثبات نشان می دادند از جمله محاجه علمی با اهل کتاب، استناد به ودایع رسول خدا برای بعضی شیعیان، استدلال به علم شریعت در مقابل مدعیان بی سواد مانند عبد الله افطح، اظهار معجزات فراوان به فراخور احوال و ... اما قائم موعود با چه چیز شناخته می شود؟ او که غائب بوده و برای شیعیان عصر ظهور نص مباشر ندارد. به زودی جوابش از بیانات اهل بیت نه ساخته های فرقه یمانی بیان می شود.

مدعی: ما به شخص مخالف می گوییم: یا شما قبول دارید یمانی حجت خداست یا ندارید، اگر قبول دارید خوب به این حدیث چه کار دارید؟ اگر کسی آمد به شما اثبات کرد که من مهدی ام، قائم آل محمدم، بعد گفت که من یمانی ام، دیگر نمی گوییم مهدی و قائم بودند را قبول کردیم، اما یمانی بودند را نه، زیرا وقتی که صد آید نود هم پیش ماست. اما اگر کسی بگوید این یمانی که در روایات وصف شده، حجت خدا نیست، می پرسیم شما مهدی را چگونه

چرا احمد زود آمده؟ پس سفیانی و خراسانی کجایند؟ ۱۳۷۷

می‌شناسی؟ مهدی اسمش چیست؟ اسم پدرش چیست و با چه قانونی بیاید او را می‌شناسی؟ خوب سید احمد الحسن با همان قانون آمده. حالا وقتی اثبات کرد که من مهدی ام، قائم آل محمد، صاحب الأمر، پس ما وظیفه اطاعت از او را داریم و حجت خداست. حال اگر این شخص گفت من یمانی ام، می‌گوییم تو آقای مایی، تو صاحب مایی، تو همه کاره مایی.

جواب: اینکه ما قبول داشته باشیم یمانی حجت خداست که از رو هوا نمی‌شود دلیل می‌خواهد. شما دلایل را دو روایت ضعیف قرار دادید پس اگر این دو را بگذاریم کنار دیگر هیچ دلیلی بر حجت بودن یمانی وجود نخواهد داشت. اما اینکه اگر کسی آمد و مهدی بودن خودش را ثابت کرد بعد گفت من همان یمانی هستم از همین حرف باطلش معلوم می‌شود ادله مهدی بودنش هم مخدوش بوده و کسانی که به او ایمان آورده‌اند فریب خورده‌اند زیرا نه تنها هیچ دلیلی بر یکی بودن یمانی با مهدی نداریم که بر عکس ادله متعددی بر دوئیت اینها داریم، از جمله: ۹ حدیث که تصریح می‌کند خروج یمانی از یمن و صنعاست و دهها حدیث که می‌گوید خروج مهدی از مکه است. این یک تفکر غلط است که وقتی امامت کسی بر ما ثابت شد دیگر هر حرف غلط و متناقض و مخالف شرع زد باید بپذیریم، زیرا شناخت حجت خدا معیار دارد و یکی از معیارهایش همین هاست. و اتفاقاً یکی از حربه‌های شیعه برای اثبات بطلان صدها فرقه که رهبرانشان ادعای حجت بودن داشته‌اند همین حرف‌های غلط و متناقض و مخالف شرع بوده است، و این راهکار را خود قرآن به ما یاد داده که

می‌فرماید: «اگر قرآن از طرف غیر خدا بود اختلاف زیادی در مطالب آن وجود داشت»^۱ و در مورد احمد نیز همین گونه است.

اما اینکه مهدی را با چه می‌شناسیم؟ این یک بحث مفصلی است که از فهم امثال شما بیرون است ولی به طور خلاصه می‌گوییم: امام مهدی علیه السلام دارای دو نوع نشانه است: نشانه های نفی و نشانه های اثباتی. نشانه های نفی یعنی چیزهایی که با آن مدعی باطل شناخته می‌شود اما مدعی حق نه، مثلاً علم به احکام شریعت که در باره عبد الله افطح و عبد الله حسن و زید به کار رفت زیرا آنها از احکام دین آگاهی نداشتند و در پاسخ سوالات شرعی باز ماندند پس معلوم شد امام نیستند اما این نمی‌رساند که هر کس پاسخ احکام شرعی را داشت پس حجت خداست. در مورد امام زمان علیه السلام نشانه های نفی مثل ادعای اینکه امام عسکری فرزند نداشته و امام دوازدهم سیدی از نسل دیگر ائمه است مانند ادعای علی محمد باب، یا اینکه قائم آل محمد سیدی حسنی است نه حسینی. خوب کسی که با این ادعاها بیاید ادعای مهدی بودن بکند معلوم است که باطل می‌باشد. و اما نشانه های اثباتی خیلی زیاد است که خود بر دو قسم می‌باشد: نشانه های قبل از ظهور و نشانه های بعد از ظهور که شما همه اینها را با هم قاطی کرده اید و چیزی را نشانه ظهور می‌شمیرید که مثلاً شش سال، نه سال یا پانزده سال بعد از ظهور احمد رخ داده است. حال آن نشانه ها چیست؟

چرا احمد زود آمده؟ پس سفیانی و خراسانی کجایند؟ ۱۳۷۹

مهمترینش سفیانی و صیحه می‌باشد که امام زمان علیه السلام در توقیع سمري فقط به همین دو تصریح نمودند و اصلاً حرفی از یمانی به میان نیاوردند: «أَلَا فَمَنْ ادَّعى المُشَاهَدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْيَانِيَّ وَ الصَّيْحَةِ فَهُوَ كَاذِبٌ مُفْتَرٍ».^۱

و برای همین است که شما زحمت کشیدید و هر چه توانسته اید به این حدیث که مخالف مرام شماست اشکال سندی و متنی وارد کرده اید.

مدعی: جمع حرف من این شد که اولاً ما به علم رجال اعتراف نداریم و آن را فاسد و بدعت می‌دانیم. ثانیاً اگر هم به علم رجال اعتقاد داشتیم این حدیث می‌شد موثق، و به علاوه حدیث صحیح هم در این باب داریم. ثالثاً درباره مسأله یمانی روایات متواتر داریم پس اصل وجود یمانی و ویژگی های اصلی آن قابل انکار نیست. رابعاً ما یمانی را یک عنوان مُشیر می‌دانیم یعنی اشاره دارد به شخصی که حجت است پس خود این کلمه یمانی فی حد ذاته اهمیتی ندارد. یمانی اگر با قانون شناخت حجت اثبات کرد که من مهدی و قائم آل محمدم، حالا اگر بعدش بگوید یمانی هستم، دیگر جای بحث ندارد. شما بفرمایید من اصلاً تهرانی هستم، شما ۵۰ تا ادعا هم برای ما لیست بکنی، همش را سمعاً و طاعتاً سیدی و مولای قبول می‌کنیم چون تو حجت خدا هستی.

جواب: جمع حرفهای ما هم این شد که: اولاً شما اعتراف به رجال ندارید ما که داریم پس لطفاً با حدیث ضعیف و بی سند برای ما احتجاج نفرمایید.

۱. کمال الدین ج ۲ ص ۵۱۶ ح ۴۴

ثانیاً این حدیث نمی‌شود موثق چون نه حسن و نه پدرش علی توثیق ندارند، به علاوه حدیثی که شما می‌گویید صحیح است اصلاً سلسله سندش ذکر نشده است و مرسل می‌باشد. ثالثاً ما درباره یمانی روایات متواتر نداریم و بر فرض که هجده حدیث ادعایی شما را متواتر بدانیم فقط بر خروج یمانی اتفاق نظر دارند نه ویژگی های اصلی آن. رابعاً شما لازم نیست یمانی را عنوان مشیر بگیرید زیرا اسم منسوب ذاتاً عنوان مشیر است اما اشاره به چه دارد؟ در ۹ حدیث تصریح شده که خروج او از یمن و صنعاست و اصلاً یمانی اسم منسوب به یمن است در نتیجه چون یمانی فقط با خروجش در روایات مطرح شده می‌رساند که وجه نسبتش همان یمنی بودن و خروجش از آنجاست مانند عنوان خراسانی که هم خراسانی است و هم خروجش از خراسان است و قیاسی بین این دو با سفیانی وجود ندارد زیرا سفیان اسم منطقه ای نیست بلکه منسوب به ابو سفیان است و این عنوان، مشیر به دشمنی خاص او با شیعه و صاحب الامر می‌باشد. اما اینکه عنوان یمانی فی حد ذاته اهمیتی ندارد اتفاقاً خیلی هم اهمیت دارد و آن اینکه هر کسی از هر کجا مثل بصره پا نشود و بگوید من یمانی هستم و خود را از نشانه های نزدیکی ظهور بشمارد و بعد به اسم یمانی دستور قیام و کشتار مردم بی گناه را صادر کند.

از طرفی یمانی اصلاً داخل در قانون معرفت حجت نیست زیرا هیچ حجت خدایی را نمی‌یابید که دارای عنوان مشیر بوده باشد. اما اینکه مهدی بگوید من تهرانی هستم سمعاً و طاعتاً چون با قانون

چرا احمد زود آمده؟ پس سفیانی و خراسانی کجایند؟ ۱۳۸۱

معرفت حجت آمده است! خوب وقتی تهرانی نیست و هیچ وجهی برای تهرانی بودنش هم وجود ندارد معلوم می‌شود دروغگو و کذاب است و کسانی که به او ایمان آورده‌اند فریب خورده‌اند. شما فکر می‌کنی هیچکس پیدا نشده که با تاویل بردن قانون معرفت حجت موجب ایمان افراد زیادی به خود شود؟ علی محمد باب در طی شش سال توانست چندین برابر پیروان یمانی را به گرد خود جمع کند که امام شما با این همه امکانات نتوانسته در ۱۸ سال جمع کند. الآن میلیون‌ها نفر در جهان متدین به آیین مضحک بهائیت هستند و بسیاری از آنها شدیداً به آن تعصب می‌ورزند. احمد قادیانی با تمسک به نص قرآن خود را همان احمدی که عیسی به او بشارت داده معرفی کرد و در آن زمان که هیچ وسیله ارتباط جمعی در دسترس مردم فقیر و بیچاره نبود صد هزار نفر به او ایمان آوردند. شما فکر می‌کنید همه آنها احمق بودند؟ همه شان بی سواد بودند؟ همه شان غیر حوزوی بودند؟ نه آقا جان. پس می‌شود کسی با فریب کاری به عده ای بقبولاند که من حجت خدا و همان منتظر هستم، اما وقتی حرف های متناقض را دیدی، وقتی تحریفات و تقطیعاتش را مشاهده کردی، وقتی دیدی که هر وعده ای داد و خلافتش در آمد سریع ادعای رخداد بداء نمود تا بطلان خودش را لاپوشی کند، وقتی دیدی هر روایتی که به نفعش هست را حجت می‌داند هر چند بی سند و پر از اشکال باشد و هر روایت مخالفی که صحیح السند و در کتب معتبر آمده رد کرده و جعلی می‌شمرد همه اینها به تو گواهی می‌دهد که تو در تشخیص قانون معرفت حجت و تطبیقش بر این فرد اشتباه کرده ای و خدا

هم لازم نیست رگ حیاط چنین فردی را پاره کند چون بطلانش از خورشید
روشنتر است.

مهدی بیاید بگوید من تهرانی هستم سمعاً و طاعة؟! فقط احمقی می‌تواند
چنین ادعایی را بپذیرد.

إبن الحسین: به حمد خداوند با هر سختی که بود دوازده جلسه مناظره با
مرام یمانی به پایان رسید و قرار شد بعد از مدتی استراحت ادامه بحثها دنبال
شود. امیدوارم که خداوند متعال همه ما را به راه راست هدایت کند و در طریق
مستقیم ثابت قدم بدارد.